

قلب اسلام

ارزش های جاودان برای بشریت

نوشته

سید حسین نصر

ترجمه

سیدمصطفی شهرآیینی

بازنگری

شهرام پازوکی

نصر، حسین، ۱۳۱۲ - Nasr, Seyyed Hossein
قلب اسلام (ارزش‌های جاودان برای بشریت) نوشته حسین نصر؛ ترجمه
مصطفی شهرآیینی؛ بازنگری شهرام پازوکی. - تهران: حقیقت، ۱۳۸۳.
شانزده، ۴۲۴ ص.

ISBN 964-7040-62-8 : ریال ۴۰۰۰۰

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: The heart of Islam: enduring values for
humanity, c2002.

۱. اسلام - جهانی بودن. ۲. اسلام - ذات و ماهیت. ۳. تصوّف. الف.
شهرآیینی، مصطفی، مترجم. ب. پازوکی، شهرام، ۱۳۳۵ - ، ویراستار.
ج. عنوان.

۲۹۷/۴۸

۸ ق ۵۶ / ن BP۲۲۹

۱۳۸۳

۲۳۶۹۳ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

قلب اسلام

نویسنده: سید حسین نصر

ترجمه: سید مصطفی شهرآیینی

بازنگری: شهرام پازوکی

طراح روی جلد: محمد سعید نقاشیان

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: تهران، ۱۱۳۶۵-۳۳۵۷

تلفن: ۸۷۹۱۶۵۲؛ فاکس: ۸۷۷۲۵۲۹

تلفن مرکز بخش: ۵۶۳۳۱۵۱

چاپ اول: ۱۳۸۳

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۰۴۰-۶۲-۸

ISBN: 964 - 7040 - 62 - 8

این ترجمه را تقدیم می‌کنم به روح بلند پدر بزرگوارم

سیدرضا شهرآیینی

همو که داستان پینه بسته و چهره آفتاب سوخته‌اش

سرمایه زندگی من است

فهرست مطالب

مقدمه مترجم.....	یازده
دیباچه.....	۱
فصل اول	
خدای واحد، پیامبران متعدّد.....	۷
خدای واحد.....	۹
آفرینش جهان و انسانها.....	۱۸
تعدّد وحی ها، تعدّد پیامبران.....	۲۵
قرآن.....	۳۴
پیامبر اسلام(ص).....	۴۰
دیدگاه اسلام نسبت به دیگر ادیان در تاریخ.....	۵۵
مؤمن کیست و کافر کیست؟.....	۵۹
اسلام و کثرت گرایی دینی معاصر.....	۶۲
فصل دوم	
قلمرو اسلام: تسنن، تشیع، تصوف و برداشت های سنت گرا،.....	۷۵
الگوهای اسلامی.....	۷۷

- عوامل وحدت بخش ۷۸
- خاستگاه‌های تنوع: سلسله مراتب معنا و تفسیر سنت ۸۰
- تسنن و تشیع و انشعابات آنها ۸۶
- فرقه‌های مذهبی در جهان اسلام ۱۰۰
- تنوع عقلی و کلامی ۱۰۵
- مسأله درست آیینی (سنت) و دگرآیینی (بدعت) ۱۱۰
- مناطق فرهنگی در تمدن اسلامی ۱۱۴
- برداشت‌های سنت‌گرا، تجددگرا و "بنیادگرا" از اسلام معاصر ۱۳۰

فصل سوم

- شرایع الهی و قوانین انسانی ۱۴۷
- فلسفه فقه [اصول] در اسلام ۱۴۹
- منابع شریعت و روش فقه اسلامی ۱۵۵
- مخاطبان شریعت کیانند؟ ۱۶۰
- دسته بندی اعمال و ارزشها ۱۶۱
- مفهوم شریعت: عبادات و معاملات ۱۶۵
- عبادات ۱۶۶
- معاملات ۱۷۹
- مجازات‌ها و حدود ۱۹۰
- شرایع الهی و قوانین انسانی ۱۹۳
- شریعت، اخلاق، و ادب دینی ۱۹۴

فصل چهارم

- شناخت امت و جامعه ۱۹۷

هفت	فهرست مطالب
۱۹۹	مفهوم امت
۲۰۴	دار الاسلام و دار الحرب
۲۰۶	اقلیت‌های مسلمان
۲۰۷	اقلیت‌های موجود در دارالاسلام
۲۱۰	جامعه اسلامی: آرمان حیات طیبه و عمل به آن
۲۱۴	ساختار جامعه اسلامی
۲۲۴	اسلام و برده‌داری
۲۲۶	خانواده در جامعه اسلامی
۲۳۲	مرد و زن از منظر اسلام
۲۳۴	زنان در خانواده و در اجتماع
۲۴۳	اسلام و یکپارچگی جامعه
	فصل پنجم
۲۴۷	رحمت و عشق، صلح و زیبایی
۲۴۹	رحمت، و داد، سلام، و جمال همچون صفات الهی
۲۵۰	رحمانیت و رحمت
۲۵۶	و داد
۲۶۳	صلح
۲۷۱	جمال (زیبایی)
۲۷۷	جایگاه معنوی هنر اسلامی
۲۸۶	احسان: زیبایی توأم با فضیلت، فضیلتی زیبا
	فصل ششم
۲۸۹	عدالت الهی و عدالت انسانی

۲۹۱	حس فطری عدل و عدالت خواهی در انسان
۲۹۳	عدل الهی
۲۹۶	ترازو (میزان)
۲۹۸	تعالیم اسلام درباره معاد
۳۰۳	عدالت دنیوی: دیدگاه‌های حضرت علی (ع)
۳۰۸	عدالت بشری و گونه‌های آن
۳۱۲	جهاد
۳۲۳	شرایط مشروعیت جنگ
۳۲۶	شهادت
۳۳۰	برقراری عدالت و صلح

فصل هفتم

۳۳۳	مسئولیت‌های بشر و حقوق او
۳۳۵	انسان بودن
۳۳۸	مسئولیت‌های انسان
۳۴۲	حقوق بشر
۳۵۳	آزادی از دین در برابر آزادی دین
۳۵۹	واکنش مسلمانان معاصر به موضوع آزادی و حقوق بشر
۳۶۳	وضعیت بشر و نقش اسلام

خاتمه

۳۷۱	سرشت اخلاقی و معنوی زندگی انسان در شرق و غرب
۳۸۳	کتاب‌شناسی
۳۸۹	نمایه‌ها

نه	فهرست مطالب
٤١٧.....	فهرست آیات
٤٢٣.....	فهرست احادیث

مقدمه مترجم

اکنون حدود نُه سده از زمانی که پاپ اوربان دوم فرمان جنگ‌های صلیبی را صادر کرد می‌گذرد. از آن زمان تا کنون دین مبین اسلام در معرض انواع تهمت‌ها و سوءتفسیرها واقع شده که رایج‌ترین آنها این است که اسلام دین جنگ و خشونت و عاری از هرگونه ابعاد معنوی و قلبی است. پس از حوادث خونین یازده سپتامبر ۲۰۰۱، این‌گونه تلقی‌ها نزد کسانی که آشنایی جدی با اسلام نداشتند به اوج خود رسید به نحوی که ده‌ها کتاب به زبان‌های مختلف بر ضد اسلام چاپ شد که بیشتر آنها چنین چهره زشتی را از اسلام به غیرمسلمانان – خصوصاً غربی – می‌نمایاند و آنچه مظلوم ماند تبیین تعالیم اصیل اسلام حقیقی بود. لذا چاپ کتاب‌هایی در معرفی اسلام راستین ضروری می‌نمود.

قلب اسلام را استاد دکتر سیدحسین نصر پس از حوادث یازده سپتامبر در برآوردن همین نیاز و در دفاع از اسلام حقیقی نوشته است. در این کتاب به زبانی ساده و در عین حال به بیانی پخته، آن‌گونه که مخاطب غیرمتخصص نیز بتواند استفاده کند، شؤون مختلف اعتقادات و تعالیم اسلام از مبحث توحید تا حق الناس و حق الله نخست معرفی و سپس حقیقتشان بیان گردیده و در مواردی نیز به شبهات رایج در غرب درباره آنها پاسخ داده شده است.

دکتر نصر در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه تفسیرهایی از قبیل تفسیر موسوم به "بنیادگرایی" از اسلام نسبتی با حقیقت آن ندارد. وی در پایان کتاب به این نتیجه می‌رسد که قلب اسلام یا حقیقت آن، اسلام قلبی است. اسلامی عارفانه که محبوب مانده است. اصولاً به نظر ایشان، قلب همه ادیان، دین قلبی است و در این مقام است که همه ادیان با یکدیگر متحد می‌شوند.

درست است که قلب اسلام در اصل برای مخاطب خارجی نوشته شده است ولی روانی بیان در شرح تعالیم اسلام و استحکام دلایل وی در دفاع از اسلام به ویژه با توجه به اوضاع فکری حاکم در غرب، موجب می‌شود که هر خواننده فارسی دردمند و علاقه‌مند به اسلام نیز شائق خواندن آن گردد و نکات مفیدی را در آن بیابد. از این رو به پیشنهاد و معرفی جناب آقای دکتر پازوکی و زیر نظر خود ایشان، با کسب اجازه از مؤلف محترم، ترجمه این کتاب را در مردادماه سال ۸۲ آغاز کردم و سپاس بیکران خداوند مهربان را که به یاری او، ترجمه آن را پس از یک سال کار پیوسته در اردیبهشت ماه سال ۸۳ به پایان رساندم.

این کار نخست آسان می‌نمود اما با شروع ترجمه، رفته رفته دشواری آن آشکار گردید. بیشتر اشکالات در برابرگزینی فارسی برای واژگانی بود که نویسنده فاضل کتاب در مقابل اسماء و صفات الهی، تعابیر قرآنی، و اصطلاحات صوفیه آورده و معادل فارسی و عربی آنها را ذکر نکرده است؛ چراکه تقریباً در بیشتر این موارد اتفاق نظر چندانی در کار نیست و در منابع گوناگون، برابری گوناگونی را برای هر اصطلاح آورده‌اند.^۱

۱. یکی از منابع اصلی ترجمه در این باره، کتاب فرهنگ اصطلاحات عرفان اسلامی (دو مجلد فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی، تهیه شده به دست گروهی از پژوهشگران، ویراسته سید محمود موسوی، از انتشارات دفتر پژوهش و نشر سهروردی) بود که خود دکتر نصر نیز بر آن مقدمه‌ای نگاشته و علی القاعده مورد تأییدشان است.

درباره نقل قول از قرآن و کتاب مقدس، نویسنده محترم به سه گونه عمل کرده است: ۱- نقل قول مستقیم درون گیومه و آوردن نشانی آن؛ ۲- نقل قول مستقیم درون گیومه بی ذکر نشانی؛ ۳- نقل به مضمون آیاتی از قرآن و کتاب مقدس. با توجه به اینکه می خواستم نشانی تمام نقل قول‌ها - و درباره آیات قرآنی، اصل عربی آنها - را در پانویس بیاورم در موارد اول و دوم، اشکال چندانی در کار نبود. ^۱ ولی اصل دشواری کار در مورد سوم بود که پیدا کردن اصل آیات و نشانی آنها در قرآن یا کتاب مقدس کاری بس دشوار بود. بنده به اندازه توانم در این کار کوشیدم و پرس و جوی بسیار کردم و در بسیاری موارد هم کامیاب بودم اما با این همه چند مورد اندکی بود که نتوانستم اصل آنها را بیابم.

درباره احادیث نبوی کار از این هم دشوارتر بود؛ چرا که نویسنده هیچ نشانی‌ای برای آنها در کتاب نیاورده است. چنان‌که می‌دانیم میان شیعه و سنی و حتی میان خود بزرگان تشیع و نیز بزرگان تسنن درباره صحت انتساب احادیث و اینکه کدام قرائت از آنها درست‌تر است، اختلاف نظر فراوانی در کار است که این مسأله خود بر دشواری کار می‌افزود. لذا مدت زیادی صرف جستجو در منابع حدیث و نرم‌افزارهای مربوط به حدیث کردم تا اینکه در بیشتر موارد توانستم به اصل احادیث یا احادیثی نزدیک به آنها دست یابم و در مواردی اندک نیز این کوشش بی‌نتیجه ماند که در پانویس به آن اشاره کرده‌ام.

از دیگر دشواری‌های ترجمه این کتاب اشعاری است که از مولوی، رابعه عدویه، ابراهیم بن عدرا، شیخ محمود شبستری، حافظ و در یک مورد هم شعری صوفیانه بدون اشاره به نام شاعر، بی‌هیچ نشانی آمده است. من در این زمینه نیز -

۱. در ترجمه فارسی آیات قرآنی بیشتر از ترجمه قرآن آقای بهاء‌الدین خرمشاهی (انتشارات نیلوفر و جام، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵) استفاده کرده‌ام.

البته به کمک دکتر پازوکی – وقت بسیاری را صرف یافتن اصل اشعار کردم که در موارد بسیاری به نتیجه رسیدم و در چند مورد هم کار بی نتیجه ماند. گفتنی است که همه پانویس‌های ترجمه کنونی (جز یک مورد) از مترجم است. اصل انگلیسی کتاب پانویس ندارد و تنها در پایان کتاب برای هر فصل اندک مواردی به صورت پی‌نوشت آمده که آن هم تنها برای خواننده انگلیسی مفید است که جز همان یک مورد که نقل قول مستقیم از کتاب تیتوس بورکهارت بود و به صورت پانویس در همان صفحه ترجمه (ص ۲۳۰) آمده است بقیه، ارجاعاتی به منابع انگلیسی است که نویسنده در ترجمه آیات قرآن و احادیث و اشعار از آنها بهره برده است. توضیحاتی درباره این ارجاعات در زیر می‌آید: ایشان در ترجمه بعضی از آیات قرآن از ترجمه معروف محمد مارمادوک پیکتال^۱ زیر عنوان *The Meaning of the Glorious Quran* و در ترجمه بعضی دیگر از آیات و نیز احادیث نبوی از کتاب مارتین لینگز با مشخصات زیر بهره جسته است:

Muhammad: His Life Based on the Earliest Sources (Cambridge, UK: Islamic Texts Studies, 1991).

ترجمه انگلیسی اشعار ابراهیم بن عذرا، شاعر یهودی، را از کتاب بی. لوئیس^۲ با مشخصات:

Music of a Distant Drum (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2001).

و ترجمه انگلیسی اشعار رابعه عدویه را از کتاب خانم آنماری شیمیل با مشخصات:

1. Muhammad Marmaduke Pickthall

2. B. Lewis

As Through a Veil (New York: Columbia University Press, 1982)

و ترجمه انگلیسی نامه حضرت علی به مالک اشتر را از کتاب ویلیام چیتیک
با مشخصات:

A Shi'ite Anthology (State University of New York Press, 1981)

آورده است که چون در این موارد از کتاب‌های یاد شده، نقل قول مستقیمی
صورت نگرفته بود آنها را در پانویس نیاوردم.

بی‌گمان ترجمه کتاب کاستی‌هایی دارد که از همه خوانندگان فرهیخته کتاب
فروتناهی می‌خواهم بنده را از رهنمودها و پیشنهادهای خویش بی‌بهره نگذارند.
در اینجا بایسته است مراتب سپاس پاکدلانه خویش را از جناب آقای دکتر
شهرام پازوکی که حق استادی برگردن بنده دارند، اظهار کنم. ایشان با وجود
مشغله بسیار، پذیرفتند که ترجمه دست و پا شکسته بنده را سطر به سطر و واژه به
واژه صبورانه مطالعه کنند و آن را حتی الامکان از هر چه کاستی بزدايند که البته
ارزش ترجمه را دوچندان کرد. به راستی که بی‌پایمردی ایشان این کار هرگز به
سرانجام نمی‌رسید.

هم‌چنین باید زحمات همسر مهربانم، سرکار خانم فرشته کوشکی، را سپاس
بگذارم که در تمام مدت ترجمه این کتاب، مهربانانه در کنارم بود و از آنچه در
پیشرفت کار از دستش برمی‌آمد، کوتاهی نمی‌کرد.

از همه دوستان بزرگوار از جمله آقایان سعید عدالت نژاد، رضا گندمی
نصرآبادی، امداد توران، ابوالفضل حقیری قزوینی، فرهاد طاهری، نادر امیری،
احمد مظاهری، رضا قربانی، علیرضا شاه‌نظری و دوستان دست‌اندر کار در
کتابخانه مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها - به‌ویژه سرکار خانم ضرابی، مدیر
کتابخانه و سرکار خانم خانی - و نیز سرکار خانم زادبوسستانی در چاپخانه خواجه

که زحمت حروفچینی و وارد کردن اصلاحات فراوان این کار را بر عهده داشتند،
صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

من الله التوفیق

سید مصطفی شهرآیینی

یکم شهریور سال هزار و سیصد و هشتاد و سه

دبیاچه

در چند دههٔ اخیر توجه روزافزونی را در غرب نسبت به اسلام شاهد بوده ایم؛ توجهی که هر رویداد جهانشمول مرتبط با نام اسلام، از جنگ داخلی لبنان گرفته تا انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران و تا ظهور حرکت‌های اسلامی در میان مردم فلسطین، سبب تشدید آن شده است.

اینک این توجه نوحاسته، از زمان حوادث فجیع یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱، تا سطوح بی سابقه‌ای ارتقا یافته است. جهانیان، به ویژه در آمریکا، تشنهٔ اطلاعاتی دربارهٔ اسلام هستند، اما معمولاً اطلاعات سالمی در این باره در دسترس نیست. درحقیقت، سیلی از "معلومات" همهٔ رسانه‌ها، از کتاب گرفته تا نشریات، رادیو و تلویزیون را فرا گرفته است؛ معلوماتی که بیشتر بر پایهٔ جهل، اطلاعات نادرست^۱ و حتی ساختگی^۲ است. این سیل معلومات نه تنها فهم درستی از اسلام فراهم نیاورده بلکه بارها و بارها غربیان را دچار بزرگترین زیان‌ها کرده است تا بتواند به اهداف خاص سیاسی و ایدئولوژیک خود برسد.

البته تحریف موضوعات اسلامی در غرب، تازگی ندارد؛ این امر، تاریخچهٔ

1. misinformation

2. disinformation

هزار ساله‌ای دارد که به زندگی‌نامه‌های شرم‌آوری از پیامبر اسلام (ص) باز می‌گردد که عمدتاً در سده‌های دهم و یازدهم، به زبان‌های لاتین، فرانسه و آلمانی نوشته شده است. با این همه، توصیف اولیه از اسلام که آن را بدعتی در مسیحیت می‌داند، باز هم نشانگر احترامی عقلی به اندیشه و تمدن اسلامی است. در طول دوره نوزایی^۱، شخصیت‌هایی چون پترارک^۲ حتی همین حرمت را نیز شکستند و آشکارا به تحقیر اسلام پرداختند. در طول سده‌های هیجده و نوزده، پاره‌ای شخصیت‌ها چون ولتر^۳ کوشیدند که از ابعاد گوناگون اسلام برای حمله به مسیحیت استفاده کنند در همین حال شخصیت‌های انگشت‌شماری مانند گوته^۴ و امرسان^۵، با عشق و احترام فراوانی به تعالیم اسلامی می‌نگریستند. در این میان روش‌های تحقیقاتی جدید مبتنی بر عقل‌گرایی^۶، تاریخ‌گرایی^۷ و شکاکیت^۸ رفته‌رفته به نام شرق‌شناسی، در مطالعه اسلام به کار گرفته شد؛ روش‌هایی که از دل عصر به اصطلاح روشنگری^۹ (که در حقیقت عصر تاریکی روح و خاموشی عقل بود) سر برمی‌آوردند. بیشتر این مستشرقان، حتی آن‌گاه که از نیروهای استعماری نیز برخوردار بودند، با این باور خودخواهانه به مطالعه اسلام می‌پرداختند که آنها روش علمی بی‌کم و کاستی دارند که به طور کلی بر همه ادیان قابل اطلاق است. آخرین چیز جالب توجه برای این محققان، دیدگاه مسلمانان،

1. renaissance
2. Petrarch
3. Voltaire
4. Gothe
5. Emerson
6. rationalism
7. historicism
8. skeptical
9. age of Enlightenment

هندوها، یا بودائیان، دربارهٔ دینشان و چگونگی تجربهٔ آنان از جهان دینی خود بود. البته استثناهایی نیز وجود داشت اما استثنا جز به اثبات قاعده کمک نمی‌کند. در آغاز و انجام مطالعات مستشرقان دربارهٔ اسلام، این پیش‌فرض ناگفته نرفته بود که اسلام نه یک وحی بلکه تنها، پدیده‌ای است که عاملی انسانی، آن را در موقعیت تاریخی خاصی به وجود آورده است. در میان این گروه همسرایان، صدای کسانی نظیر لویی ماسینیون، اچ. ای. آر. گیب^۱، و هانری کُربن^۲، و به دنبال آنها نسلی جدیدتر از محققان همدلشان چون آنماری شیمل^۳، به راستی انگشت‌شمار است.

مدتی سپری شد تا اینکه در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم مسلمان‌زادگانی آشنا به زبان‌های غربی و روش‌های پژوهش علمی، برای تبیین سنت [فکری اسلامی] برای مخاطبان غربی به شیوه‌ای متقن شروع به نوشتن آثار عمیقی دربارهٔ اسلام کردند. پاره‌ای چهره‌ها و محققان معنوی و عقلی غرب نیز که از توانایی رسوخ در جهان معنوی اسلام برخوردار بودند تا جایی که می‌توانستند از درون سنت اسلامی سخن بگویند و بنویسند، همدوش متفکران مسلمان در این رسالت سهیم شدند. در نتیجهٔ کوشش‌های این دو گروه، چندین کتاب اصیل و پُر محتوا دربارهٔ ابعاد گوناگون اسلام، به زبان انگلیسی و دیگر زبان‌های اروپایی منتشر گردید. در مقایسه با دوره‌های جلوتر، دست‌کم همین آثار در دسترس بودند اما صدای آنها در میان آواز مخالف کسانی که از موضع منازعات^۴ خواه مسیحی یا یهودی و یا

1. H. A. R. Gibb

2. Henry Corbin

3. Annemarie Schimmel

4. polemicism

لاادریگری سکولار^۱، به نفی اسلام می‌پرداختند، خفه می‌شد. درحقیقت هیچ دینی در غرب، به‌اندازهٔ اسلام، مورد هجوم فکری مخالفان قرار نگرفته است و از این لحاظ اصلاً نمی‌توان اسلام را با آیین تائو^۲، کنفوسیوس^۳، هندو^۴، یا آیین بودا^۵ مقایسه کرد.

از زمان فاجعه یازده سپتامبر و توجه روزافزون به اسلام، این آواز مخالف، بلندتر گشته است و ارائهٔ تبیینی تازه از تعالیم اصیل اسلام، در پرتو چالش‌های موجود در وضعیت امروزه بایسته است. کتاب حاضر، کوششی فروتنانه، در این مسیر است. انتشارات هارپر سن فرانسیسکو^۶ نگارش این کتاب را سفارش داده است و هدف آشکار از نگارش آن، تبیین پاره‌ای ابعاد اصلی اسلام و موضوعات بسیار مطرح‌تر دربارهٔ آن، به شیوه‌ای است که هم مقبول تفکر غالب بر جهان اسلام بوده و هم برای عامهٔ غربیان مفهوم باشد. در این کتاب در پی آنیم که به همهٔ غربیانی که – به‌جای اعتماد بر تصاویر مخدوش از اسلام که اغلب به آنها عرضه می‌شود – صادقانه خواهان فهم اسلام راستین و نسبت آن با غرب هستند، خدمتی کرده باشیم. ناگفته پیداست که در کتابی با این حجم، پرداختن به همهٔ این موضوعات، کاری ناشدنی است، اما من کوشیده‌ام تا با گشودن فضایی معنوی و عقلی برای تحقق فهمی متقابل، دست‌کم به اهمّ این مطالب پردازم. همچنین به اصولی اشاره کرده‌ام که مسلمانان و غربیان، به یاری آنها می‌توانند با یکدیگر در صلح و همدلی روزگار را به‌سر برند و دست در دست یکدیگر، در برابر آنهایی که

1. secular agnosticism
2. Taoism
3. Confucianism
4. Hinduism
5. Buddhism
6. Harper San Francisco

— خواه مسلمان و خواه غربی — در پی برافروختن آتش کینه و طرح جنگ تمدن‌ها و ملل هستند، به مخالفت برخیزند.

مایلم در اینجا مراتب سپاس خویش را نسبت به استفان هانسلمان^۱ از انتشارات هارپر سن فرانسیسکو به خاطر پیشنهادهای فراوانش درباره کتاب، کاترین اُبراین^۲ به خاطر کمک‌هایش در آماده‌سازی دست‌نوشته برای چاپ، و جوزف لومبارد^۳ به خاطر نمونه‌خوانی آن اظهار کنم. باشد که این کوشش فروتنانه، گام کوچکی در راه فراهم آوردن فهمی بهتر در میان همه آنهايي به‌شمار آید که چه در غرب و چه در جهان اسلام، تیتشان خیر است.

بِتسدا^۴، مریلند^۵

مارس ۲۰۰۲

ذوالحجّة ۱۴۲۳ هجری قمری

-
1. Stephen Hanselman
 2. Katherine O'Brien
 3. Joseph Lumbard
 4. Bethesda
 5. Maryland

فصل اوّل

خدای واحد، پیامبران متعدّد

وحدت حقیقت و کثرت وحی ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

كُفُوًا أَحَدٌ

۱. (۱۱۲/۴-۱) «بگو او خداوند یگانه است. خداوند بی نیاز، نه فرزند آرد و نه از کسی زاده است و او را هیچ کس همتا نیست».

خدای واحد

حقیقت خداوند در قلب اسلام جای دارد؛ خدای واحد^۱، مطلق^۲، نامتناهی^۳، رحمن^۴ و رحیم^۵، یگانه‌ای که هم متعالی^۶ است و هم درونی^۷، و برتر از آنی است که به تصوّر یا تخیل ما درآید و با این همه، به شهادت قرآن - کتاب مقدّس مسلمانان - از رگ گردن به ما نزدیکتر است^۸. خدای واحد - که در اسلام به نام عربی "الله" معروف است - حقیقت مرکزی همهٔ فرقه‌ها و مذاهب اسلامی است و

-
1. the One (این واژه را برای اسم "أَحَدٌ" نیز آورده‌اند.)
 2. the Absolute
 3. the Infinite
 4. the Infinitely Good
(برای اسم «رحمن» در بیشتر منابع از واژه‌های the All-Compassionate, the Compassionate, the Infinitely-Merciful, the Merciful, the All-Merciful, the All-Good, the Clement استفاده کرده‌اند.)
 5. the All-Merciful
(برای اسم «رحیم» در بیشتر منابع از واژه‌های the Merciful, the Compassionate, Mercy-Giving, the Most Merciful استفاده کرده‌اند.)
 6. transcendent
 7. immanent

۸. (۱۶/۵۰) «... نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

شهادت به این توحید^۱، محوری است که هر آنچه مربوط به اسلام است در پیرامون آن معنا می‌یابد. الله ورای هرگونه دوگانگی و وابستگی است؛ او بیرون از تفاوت مذکر و مؤنث بودن است و صفاتی که وجوه ممیّزه موجودات این جهان از یکدیگر است، در او راه ندارد. در عین حال، مبدأ و "اول" هستی و اوصاف کیهانی و انسانی است و نیز منتها و "آخر" همه‌چیز، اوست.

شهادت به توحید در دل ایمان اسلامی جای دارد و عبارت لا اله الا الله^۲ که تجلی‌گاه توحید است، یکی از دو شهادتی است که هرکسی با اقرار به آنها، مسلمان می‌شود؛ دومین شهادت، عبارت محمد رسول الله^۳ است. مسلمانان توحید را نه تنها کانون دین اسلام بلکه کانون هر دین راستین دیگری می‌دانند. توحید، پذیرش دوباره همان وحی خداوند بر پیامبران بنی‌اسرائیل^۴ و بر مسیح (ع) – که مسلمانان، آنان را نیز پیامبران خویش می‌دانند – است؛ یعنی وحی این حقیقت که «پروردگار یکتاست»^۵؛ که به منزله تأیید دوباره‌ای بر همان حقیقت جاودانی است که در آیین کاتولیک به صورت «من به خدای یکتا ایمان دارم»^۶ آمده است. و نیز در قرآن می‌خوانیم «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنْهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^۷. من نیز چون بیشتر مسلمانان، هنگامی که اسامی پیامبران کهن را در قرآن یا در ادعیه مأثوره^۸ می‌خوانم، با علم کامل به اینکه آنها

1. Oneness

2. "there is no god but God".

3. "Muhammad is the messenger of God"

4. Hebrew prophets

5. "The Lord is one"

6. *Credo in unum Deum*

۷. (۲۱ / ۲۵) «و ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی می‌فرستادیم که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید».

8. traditional prayers

شخصیت‌های محترمی در یهودیت و مسیحیت هستند، ایشان را چون حقایقی زنده در عالم اسلام تجربه می‌کنم و همچنین به خوبی می‌دانم که خدایی که آنها از او سخن می‌گویند جز همان خدای یگانه نیست.

خدای یگانه یا همان الله، نه مذکر است نه مؤنث. اما در تعالیم باطنی اسلام، ذات او را بیشتر به شکل مؤنث می‌آورند و از او به عنوان "محبوب"^۱ یاد می‌کنند در حالی که وجه^۲ الله را که نسبت به جهان در مقام خالق^۳ و رزاق^۴ است به صورت مذکر مورد خطاب قرار داده‌اند. مذکر و مؤنث، هر دو آفریده‌ اویند و ریشه آنها را باید در ذات الهی جست؛ ذاتی که از این دو، متعالی است. گذشته از این، صفات خداوند که آفرینش، یکسره تجلی‌گاه آنهاست، به یک اندازه از ماهیتی مؤنث و مذکر برخوردارند و فهم سنتی اسلام از الوهیت، چنان‌که برخی می‌پندارند، به هیچ روی، محدود به تصویری کاملاً پدرسالارانه نیست.

قرآن، که مسلمانان، آن را عین کلام خدا می‌دانند و در اسلام مقامی هم‌پایه خود مسیح در مسیحیت دارد، برای خداوند نه تنها اسم برتر الله را به کار می‌برد بلکه از "اسماء حسنی"^۵ دیگری نام می‌برد که هر کدام آشکارکننده جنبه‌های گوناگون الوهیت است و با نظر به منابع سنتی، شمارشان به نود و نه می‌رسد. در قرآن می‌خوانیم: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۶. اسماء حسنی به سه دسته

1. the Beloved

2. the Face

3. Creator

(البته این واژه را برای اسامی "باری"، "صانع"، "مبدع"، و "مصور" نیز آورده‌اند.)

4. Sustainer

(برای این اسم، از واژه‌های the All-Provider و Provider نیز استفاده کرده‌اند.)

5. "beautiful Names"

۶. (۱۸۰ / ۷) «و خدای را نام‌های نیکوست، پس او را با آنها بخوانید.»

اسماء کمال^۱، اسماء جلال^۲ و اسماء جمال^۳ تقسیم می‌شوند؛ دسته نخست مربوط به توحید ذاتی^۴ خداوند است که ورای همه کثرات به شمار می‌رود و دو دسته دیگر به ابعاد مذکر و مؤنث بودن حقیقت در نظام الهی^۵ مربوط است. اسماء جلال شامل عادل^۶، جلیل^۷، حاسب^۸، مُمیت^۹، ناصر^{۱۰}، جبار^{۱۱} و اسماء جمال شامل رحیم، غفار^{۱۲}، حلیم^{۱۳}، کریم^{۱۴}، جمیل^{۱۵} و ودود^{۱۶} است. مسلمانان، سراسر عالم را تجلی‌گاه مجموعه‌های اسماء الهی می‌دانند و برآنند که زندگی آدمی به همان

1. Names of Perfection

2. Names of Majesty

3. Names of Beauty

4. essential oneness

5. *in divinis* (in the Divine Order)

6. the Just (این واژه را برای اسم "مُقسِط" نیز به کار برده‌اند.)

7. the Majestic (این واژه را برای صفت "ذوالجلال" نیز به کار برده‌اند.)

8. the Reckoner (این واژه را برای اسم‌های "حسیب" و "مُحصی" نیز به کار برده‌اند.)

9. the Giver of Death

(برای این اسم، واژه the Death-Giver و واژه the Slayer را نیز به کار برده‌اند.)

10. the Victorious

(برای این اسم از واژه the Helper نیز استفاده کرده‌اند.)

11. the All-Powerful

(برای این اسم از واژه‌های the Awful, the Compelling, the All-Dominating

the Overbearing, the Overpowering Sovereign, the Almighty نیز استفاده کرده‌اند.)

12. the Forgiver

(برای این اسم از واژه‌های the All-Forgiving, the All-Concealing نیز استفاده کرده‌اند؛ در

ضمن واژه the Forgiver را برای اسم "معافی" نیز به کار برده‌اند.)

13. the Gentle (برای این اسم از واژه "the Clement" نیز استفاده کرده‌اند.)

14. the Generous (این واژه را برای اسمی "جواد" و "سخی" نیز به کار برده‌اند.)

15. the Beautiful

16. the Love

(برای این اسم، واژه‌های "The Lover" و "The Loving" را نیز به کار برده‌اند.)

اندازه که توأم با اضداد و کشمکش‌هاست، از هماهنگی صفات کیهانی و انسانی که برگرفته از همان اسماء‌اند برخوردار است. خداوند، همزمان، دربارهٔ ما براساس عدالتش داوری می‌کند و براساس رحمتش بر ما می‌بخشد. او بیرون از دسترس مان است و با این همه، در سویدای دل مؤمنان جای دارد. او بدکاران را مجازات می‌کند اما در عین حال آفریدگانش را دوست می‌دارد و می‌بخشد.

آموزهٔ خدای واحد، بر پایهٔ آیات قرآن، تنها بر تعالی محض انگشت نمی‌گذارد. گرچه عبارات محکمی چون *الله اکبر* به معنای «خدا بزرگ است» دلالت بر همین معنا دارد. بلکه به این معنا نیز هست که خداوند برتر از آنی است که بتوانیم تصوّرش کنیم؛ معنایی که در الهیات تنزیهی کلیساهای کاتولیک و ارتدوکس و نیز در یهودیت سنتی مورد تصدیق است. همچنین قرآن بر نزدیکی خدا به ما این‌گونه تأکید می‌ورزد که او از خود ما به ما نزدیکتر است و در همه جا حضور دارد؛ چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^۲. زندگی دینی سنتی مسلمانان براساس حرکت آهنگینی میان قطب‌های تنزیه و تشبیه، خشونت و رأفت، عدالت و عفو، بیم از عقوبت و امید به رحمت بر پایهٔ عشق خداوند به ما استوار است. اما انبوهی اسماء الهی و کثرت صفات الهی بازتابیده در پهنهٔ جهان و در درون انسانها از مرد و زن، مسلمانان را برای لحظه‌ای نیز از توجه به یگانگی خداوند. یعنی خورشیدی که در پیشگاه نور او همهٔ کثرت‌ها رنگ می‌بازد. باز نمی‌دارد.

کوشش برای تحقق بخشیدن به این توحید، محور حیات اسلامی است؛ و معیار زندگی موفق دینی، براساس مرتبه‌ای است که فرد بتواند توحید را به تحقق

1. apophatic

۲ (۲ / ۱۱۵) «پس به هر جا روی آورید، رو به سوی خداوند است.»

در آورد؛ توحیدی که نه تنها به معنای یگانگی بلکه به معنای جمع کثرت با وحدت نیز هست.

افزون بر این، نظر به اینکه در اسلام هیچ مرجع روحانی رسمی، مانند قدرت کلیسای کاتولیک روم در کار نیست، اصالت ایمان فرد به اسلام، کم و بیش از طریق شهادت او به توحید مشخص می‌گردد. اما اینکه این حقیقت تا چه مرتبه در درون فرد تحقق می‌یابد، موضوعی است که باید تنها خدا و نه هیچ مرجع دیگری درباره‌اش تصمیم بگیرد. قاعده کلی در تاریخ اسلام این بوده، هرچند موارد نقضی نیز وجود داشته است؛ موارد تاریخی نیز هست که گروهی خاص یا مرجعی سیاسی به خود اجازه داده است تا درباره اصالت یا عدم اصالت ایمان فرد یا مذهب خاصی به توحید نظر بدهد. در تاریخ اسلام، تفتیش عقاید^۲ هیچ سابقه‌ای ندارد و حتی در زمینه پذیرش عقاید، به ویژه عقاید عرفانی و باطنی نیز نسبت به بخش اعظم تاریخ مسیحیت در غرب، البته تا پیش از راهیابی تجددگرایی به درون الهیات مسیحی، آزادی بیشتری وجود داشته است.

اینک، اسلام با آن که بر حقیقت خدای واحد در مقام اطلاق ذاتی اش^۳ استوار است، انسان را نیز در مقام حقیقت ذاتی اش مخاطب قرار می‌دهد. اسلام، انسان را که در معنای سنتی اش مطابق با واژه Man در زبان انگلیسی^۴ و homo در زبان یونانی است و بر مذکر و مؤنث به یکسان دلالت می‌کند، موجود گناهکاری

1. the magisterium

2. the Inquisition

3. in His Absoluteness and Suchness

۴. در متن اصلی چون برای مخاطب انگلیسی زبان نوشته شده است چنین آمده است که «اسلام Man را که در معنای سنتی اش مطابق با واژه انسان در زبان عربی...» ولی در ترجمه فارسی، مناسب دیدیم جمله را اندکی تغییر دهیم تا برای مخاطب فارسی زبان مفهوم تر باشد.

نمی‌داند که پیامی از ملکوت برای او رسیده تا زخم گناه اولیه اش^۱ را التیام بخشد بلکه او را موجودی می‌داند که هنوز هم فطرتش^۲ را در خود دارد، هرچند آن را که هم‌اکنون در اعماق پرده‌هایی از بی‌خبری و بی‌توجهی مدفون مانده، از یاد برده است. چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید: «هر آینه انسان را در نیکوترین ترکیب آفریدیم»^۳ با عقلی^۴ که او با آن می‌تواند خدای واحد را بشناسد. مخاطب اصلی پیام اسلام، همانا فطرت اوست. این پیام، دعوتی است برای به‌یاد آوردن معرفتی که در جوهره وجودمان، حتی پیش از آن‌که پا به این جهان بگذاریم، سرشته شده است. قرآن در آیه مشهوری که در آن به وصف ارتباط میان انسانها و خدا می‌پردازد، در اشاره به وجود ماقبل دنیوی انسان چنین می‌فرماید: «الَّذِينَ يَبْرِئُكُمْ فَالَوْ اَبْلَىٰ شَهِدْنَا»^۵. مرجع ضمیر «واو» در «قالوا» همه بنی آدم از مرد و زن است و پاسخ «بلی» نیز تأییدی است بر اینکه ما، در حقیقت تکوینی ازلی‌مان، نیز توحید خداوند را اظهار داشته‌ایم.

جملگی مردان و زنان، هنوز پژواک این «لبیک» را در ژرفای نفوس خویش دارند و خطاب اسلام نیز درست، به‌همین فطرت ازلی است که حتی پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین، [ندای الهی را] «لبیک» گفته است. بنابراین دین اسلام، مقدم بر همه چیز، ما را فرامی‌خواند به اینکه شناختی را که در اعماق وجودمان جای دارد به یاد بیاوریم و بر این شناخت رهایی بخش صحه بگذاریم. از اینجاست که نقش نجات‌بخشی معرفت در اسلام معلوم می‌شود. اسلام، انسان را

1. original sin

2. primordial nature

۳. (۴/۹۵) «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». در این جا چون ترجمه آیه، جزئی از جمله کتاب بود، بهتر دانستیم ترجمه را در متن و اصل آن را در پاورقی بیاوریم.

4. intelligence

۵. (۱۲۷/۷) «أَيَا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، شهادت می‌دهیم».

پیش از هرچیز، نه در مقام اراده بلکه در مقام فهم مخاطب قرار می‌دهد. اگر در مسیحیت، گناه بزرگ انسان، نافرمانی است که برخاسته از اراده است، این گناه در اسلام، فراموشی و ناتوانی ادراکی ناشی از آن برای رفتن به راهی است که خداوند آن را چون ابزاری برای شناخت خویش، پیش روی انسانها نهاده است. از این رو بزرگترین گناهان و تنها گناه نابخشدنی در پیشگاه خداوند، همانا شرک – به معنای انکار توحید – است.

لازمه این خطاب مستقیم از سوی خدای واحد به فرد فرد آدمیان در آن مقام ازلی، تسلیم محض در برابر جلال خدای مطلق^۱ است که سرانجام در پیشگاهش، در واقع هیچ چیز وجود ندارد. معنای معمولی این خطاب، حکایت از تسلیم در برابر خدا دارد و معنای متعالی آن، همانا آگاهی ما از هیچ بودنمان در پیشگاه اوست؛ زیرا، چنان که قرآن می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»^۲. خود واژه اسلام، ریشه در همین حقیقت دارد؛ چرا که واژه عربی الاسلام به معنای "تسلیم" و همچنین سلم و آرامشی است که در نتیجه تسلیم در برابر خدا حاصل می‌آید. در حقیقت اسلام همراه با آیین بودا (البته اگر نام آیین بودا را برگرفته از Budd به معنای عقل و حکمت الهی بدانیم نه از Buddha) تنها ادیان بزرگی هستند که نامشان مربوط به شخص یا قومی خاص نیست بلکه با اندیشه محوری شان در ارتباط است. از این گذشته، اسلام بر آن است که همه ادیان راستین، بایستی بر پایه همین تسلیم استوار باشند به طوری که واژه الاسلام نه تنها به معنای دینی است که از طریق قرآن بر حضرت محمد فرو فرستاده شده است بلکه همه ادیان راستین نیز معنایی جز این ندارند. از این روست که قرآن،

1. the Majesty of the Absolute

۲. (۷/۵۵-۳۶) «هرکس که بر روی آن [زمین] است فناپذیر است و [سرانجام] ذات پروردگار که شکوهمند و گرامی است، باقی می‌ماند».

حضرت ابراهیم (ع) را نیز مشلیم - یعنی کسی که در حالت الاسلام است - می‌نامد.

اما تسلیم حقیقی، تنها به اراده‌ی ما مربوط نیست؛ بلکه باید با همه‌ی وجود تسلیم باشیم. اگر این تسلیم را درست در نیابیم ممکن است به نگرشی انفعالی رهنمون شویم که براساس آن، برخلاف دستورات صریح دینی، دست از کوشش در زندگی برداریم یا اینکه فهم ناقص خویش از اسلام را حقیقت پنداریم و دست به اعمالی خلاف آموزه‌های الهی بزنیم درحالی که مدعی هستیم اعمالمان بیرون از دایره‌ی تسلیم نیست. در اسلام، انسان باید عبد کامل خدا^۱، یعنی پیرو احکام خدا باشد. اما نظر به اینکه خداوند، توانایی‌های بسیاری چون اختیار و فهم را به ما عطا کرده است باید به تمام و کمال و نه فقط در حدّ پاره‌ای توانایی‌ها، تسلیم او باشیم. باید وجودمان یکپارچه غرق در تسلیم باشد وگرنه، دور نیست که افکار و احساسات نهفته‌مان، دست در دست آرائی نادرست، با معنای فریبنده‌ای از تسلیم درآمیزد و سبب شود که به نام دین، دست به اعمالی بزنیم که عواقب مصیبت‌باری در پی داشته باشد.

چنین اعمالی، گهگاه در تاریخ به وقوع پیوسته‌اند و به‌ویژه امروزه و در دوران کنونی نیز می‌توانیم نمونه‌های آن را ببینیم؛ اما چنین اعمالی، بیش از آن که قاعده‌ی حاکم باشد انحراف از آن به‌شمار می‌رود. مفاد قاعده‌ی حاکم بر زندگی مسلمانان در طول سالیان سال، چنین بوده است: تسلیم در برابر خدا با تمام وجود؛ پیروی از شرع الهی^۲ و آموزه‌های اخلاقی اسلام تا سرحدّ امکان؛ تلاش و کوشش در زندگی مطابق با آموزه‌های دینی تا جایی که در توان انسان باشد؛ و سرانجام

1. Perfect Servant of God

2. the Divine Law

تسلیم در برابر پیشامدها و تن دادن به آنچه تقدیر پیش پایمان می‌نهد. تعبیر مکتوب به معنای "نوشته شده" را که در زبان عربی رایج است و نشانگر تسلیم در برابر پیشامدی خاص یا عواقب اعمال فردی مان است نیز باید به همین معنا فهمید. این تسلیم، بی‌گمان، نه به معنای جبر^۱ است و نه به معنای برداشت فردگرایانه‌ای از احکام الهی که به نام تسلیم صورت گیرد بلکه برعکس، آن به کوششی درونی و بیرونی رهنمون می‌شود که آرامشی را نیز به همراه دارد و در مقایسه با جریان تجدّدگرا و بیشتر جریان‌های موسوم به بنیادگرایِ امروز جهان اسلام، از مشخصه‌های الگوی سنتی زندگی اسلامی به‌شمار می‌رود.

آفرینش جهان و انسانها

از آنجا که خدای واحد، لایتناهی و مطلق و نیز رحمان است او نمی‌توانسته است نیافریند. لازمهٔ عدم تناهی اوست که همهٔ امکانات، از جمله امکان نفی خویش را در خود داشته باشد؛ و این امکان اخیر جز از راه آفرینش تحقق نمی‌یابد. گذشته از این، چنان‌که قدیس آگوستین^۲ نیز گفته است، بخشش، ذاتی ماهیت خیر است و خدای رحمان ناگزیر از تاباندن حقیقتی بوده است که جوهرهٔ این جهان و درواقع، همهٔ جهان‌ها را تشکیل می‌دهد. اما آفرینش یا تابش (تجلی)^۳ مستلزم جدایی است و همین جدایی وجودی از سرچشمهٔ همهٔ خیرات است که خاستگاه شرّ شده است. شاید بتوان شرّ را جز جدایی از خیر، و نیازمندی ندانست هرچند که آن نیز، در مرتبهٔ خویش، بهره‌ای از حقیقت دارد و به معنایی به همان اندازه واقعی است که ما مرتبهٔ وجودی خویش را می‌یابیم. اما سرانجام،

1. fatalism

2. St. Augustine

3. radiation

خیر به قطب وجود^۱ و شرّ به قطب عدم^۲ تعلق دارد.

سراسر تاریخ اسلام، چون دیگر ادیان از جمله مسیحیت، آکنده از مشاجرات مابعدالطبیعی و کلامی درباره شرّ است. در غرب مدرن، بسیاری مردمان به دلیل ناتوانی در فهم اینکه چگونه خدایی که خیر است جهانی را آفریده است که در آن، شرّ هم وجود دارد، از خدا و دین برگشته‌اند اما در مقابل، در جهان اسلام، مسأله عدل الهی به ندرت سبب آزرده و جدان دینی و روگردانی از خداوند - حتی در مورد برجستگان فکری - شده است. تأکید قرآن بر واقعی بودن شرّ در ساحت اخلاقی، در کنار تبیینات حکمی و کلامی درباره این مسأله، سبب شده است که آن، در حوزه ایمان نصب العین همگان قرار گیرد. تأکید شدید اسلام بر اراده خدا، نیز در پذیرش حضور شرّ در عالم از سوی مسلمانان بی تأثیر نبوده است (شرّی که با همه تفصیل، آنها باید حتی الامکان با آن به ستیزه برخیزند) حتی اگر هم نتوانند علل دخیل در آن را دریابند.

به هر حال خداوند جهانی را آفریده است که در آن، نقص و شرّ وجود دارد اما قرآن نفس جهان را خیر می‌داند؛ دیدگاهی که نظیر آن را می‌توان در سفر تکوین^۳ نیز یافت. آفرینش را غایتی است چنان‌که در این آیه قرآن آمده است: «رَبُّنَا مَا خَلَقَ هَذَا بَاطِلًا»^۴. پیامبر در حدیث قدسی معروفی، عمیق‌ترین غایت آفرینش را چنین آورده است: «كُنْتُ كَثْرًا مَخْفِيًا، فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»^۵. بنابراین هدف آفرینش، عشق خدا به شناخت خویش است که

1. pole of being
2. pole of nonbeing
3. book of Genesis

۴. (۱۹۱/۳) «پروردگارا! این جهان را بیهوده نیافریدی».

۵. «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم تا شناخته شوم از این رو خلق را آفریدم تا مرا بشناسند».

توسط نماینده اصلی اش بر روی زمین، یعنی انسان، تحقق می‌یابد. برای انسان، شناخت خدا همانا تحقق هدف آفرینش است. گذشته از این، خداوند دوست داشت تا او را بشناسند، از این رو این عشق را در همه عالم ساری و جاری ساخت. بسیاری از عرفای مسلمان در طول سالیان دراز، از همان عشقی سخن گفته‌اند که دانتِه^۱ در پایان کمدی الهی^۲، آن را چنین توصیف می‌کند: «عشقی که خورشید و ستارگان را به تکاپو درمی‌آورد».

این حدیث قدسی، همچنین از وجود خداوند با تعبیر «کنزاً مخفیاً» سخن می‌گوید؛ این گنج پنهان، نمادی است از این حقیقت که هر چیزی در عالم ریشه در حقیقت الهی دارد و تجلی آن به شمار می‌رود. هر چیزی در جهان هستی از پیدا و پنهان، تجلی یا مظهري از اسماء و صفات او و برگرفته از "خزانة" الهی^۳ است. به این ترتیب، حکمت الهی در همه عالم جریان دارد و مسلمانان در حقیقت، جهان را تجلی ازلی خداوند^۴ می‌دانند. هر چیزی در عالم، چون که بازتابیده از حکمت الهی است، تسبیح‌گوی او نیز هست؛ چنان‌که در قرآن آمده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^۵. در حقیقت، وجود موجودات جز ذکر اسماء الهی نیست و خود عالم نیز در نتیجه دمیدن در اعیان ثابتة موجودات در علم الهی^۶ در مقام نفس الرحمان^۷ جامه هستی پوشیده است. عالم از رهگذر اسم الرحمان – یعنی بخشنده و مهربان – است که به وجود آمده است. شایان یادآوری است که

1. Dante

2. *Divine Comedy*

3. "treasury" of God

4. God's primordial revelation

۵. (۴۴/۱۷) «و هیچ چیز نیست مگر آنکه شکرانه او را بجا می‌آورد».

6. the Divine Intellect

7. the Breath of the Compassionate

بیشتر حجم قرآن مربوط به جهان هستی و عالم طبیعت است که اینها در زندگی سنتی مسلمانان، نقشی تکمیلی دارد. همه شعائر اسلامی در هماهنگی با پدیدارهای طبیعی است و مسلمانان عموماً جهان را نخستین تجلی خداوند می‌دانند که پیش از نزول تورات، انجیل، قرآن و دیگر کتب مقدس نازل شده است. از این روست که در اسلام نیز مانند یهودیت و مسیحیت سده‌های میانه، جهان هستی چون کتابی است که می‌توان "آیات الله"^۱ یا به تعبیر نویسندگان مسیحی *vestigia Dei*، را در آن خواند.

دیدگاه اسلام درباره آفرینش انسان، با وجود تفاوت در پاره‌ای موضوعات، از بسیاری جهات همچون دیدگاه یهودیت و مسیحیت در این باره است. در حقیقت، میان یهودیت و مسیحیت در پرداختن به مسأله گناه اولیه، تفاوت‌های مهمی وجود دارد. اما دیدگاه قرآن درباره آفرینش اولیه حضرت آدم (ع) این است که خداوند او را از گل آفریده و از روح خویش در او دمیده است: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۲. قرآن در این باره، چنین ادامه می‌دهد:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

«فَالْوَأَسْبَحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»^۳

1. the "Signs of God"

۲. (۲۹/۱۵) «و در آن از روح خود دمیدم».

۳. (۳۲/۲-۳۰) «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من گمارنده جانشینی در زمینم، گفتند آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد، حال آنکه ما شا کرانه تو را نیایش می‌کنیم و تو را بر پا کی یاد می‌کنیم؛ فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خدا از فرشتگان خواست که در پیشگاه آدم به سجده درآیند، همگی چنین کردند مگر شیطان که از سرِ غرور از این کار سر باز زد. خداوند، آدم و همسرش را فرمود تا به بهشت درآیند و از میوه‌های آنجا جز میوهٔ شجرهٔ ممنوعه^۱، بهره‌مند شوند. اما شیطان باعث لغزش آنان شد و به هبوط^۲ انجامید. اما بر آدم وحی شد، او توبه کرد و نخستین پیامبران و نیز پدر انسانها شد.

این شرح قرآنی، تمام ویژگی‌های اصلی انسان‌شناسی مقدّس اسلامی و دیدگاه آن نسبت به مرد و زن را دربرمی‌گیرد. خداوند، پیش از هرچیز، انسان را به مقام خلیفهٔ خویش^۳ بر روی زمین برگزید؛ یعنی او به انسانها توانایی چیرگی بر زمین را عطا کرده است البته به شرط آنکه آنان همچنان بر بندگی‌شان نسبت به خدا یا عبدالله بودن پایدار بمانند. قرآن نیز اشارات فراوانی به این حقیقت دارد. دو ویژگی نخستین انسانها، بندگی خداوند و خلافت اوست: از سویی، منفعل، رو به سوی آسمان در تسلیم نسبت به ارادهٔ الهی، و از سویی دیگر، فعال در مقام نمایندهٔ خدا و مجری اراده‌اش در جهان. وانگهی، همهٔ اسماء به آدم آموزانده شد؛ به این معنا که خداوند در فطرت انسان، عقلی نهاده است که اهمیتی اساسی دارد و ابزاری است که با آن، شناخت همه چیز میسرمان می‌گردد و نیز به این معنا که انسانها، خودشان تجلی^۴ یا مظهر آشکار همهٔ اسماء الله هستند. اصولاً فهم آدمی را

→

«و همهٔ نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت اگر راست می‌گویید به من از نام‌های ایشان خبر دهید.»
«گفتند پا کاکه تویی، ما دانشی نداریم جز آنچه به ما آموخته‌ای.»

1. the forbidden tree
2. the fall
3. His vicegerent
4. theophany

در شناخت ماهیت چیزها (از ذات الهی که بگذریم) هیچ حدی نیست مگر آن که مانعی، آن را از کارکرد درست باز دارد. از این رو مسلمانان بر آنند که هر فهم معمولی و سالمی، بالطبع به سوی تأیید توحید الهی رهنمون خواهد شد و وقتی شکاکان غربی را می بینند که از پذیرش خدای واحد سر باز می زنند، در فهم آن درمی مانند. (بیشتر مسلمانان از موانعی که در جان چنین شکاکانی، سبب فروکاستن فهم به عقل تحلیلی و بازداشتن آن از کارکرد درست و کاملش می شود، بی خبرند). حضرت آدم، که نخستین نمونه انسانهاست^۱، به واسطه شناختش از اسماء همه موجودات و اینکه خودش نیز بازتاب اسماء و صفات الهی است، از فرشتگان برتر است.

و اما ابلیس^۲، نافرمانی اش از سرِ غروری بود که با نظر کردن به طبیعت آتشین خویش که برتر از طبیعت گلی حضرت آدم بود، دچار آن گردید. او از سجده بر آدم سر باز زد؛ چون آتش را عنصری شریف تر از خاک یا گِل می پنداشت درحالی که نمی توانست اثر روحی را که خداوند در آدم دمیده بود، ببیند. به این ترتیب، شیطان نخستین کسی است که از قیاس استفاده نادرست می کند و می کوشد استدلال منطقی عرفی را بر جایگاه عقل بنشانند. بنابراین، لغزش او به حوزه شناخت نیز مربوط است. نبود شناخت کامل در شیطان، پدید آورنده مفهوم غرور بود؛ خصیصه ای که در اسلام، چنان که در مسیحیت، خاستگاه همه رذایل دیگر به شمار می رود.

قرآن، از همسر حضرت آدم، بدون اشاره به نامش یاد می کند، اما در منابع حدیث، نام او را حوا^۳ دانسته اند. درحقیقت، نام های اسلامی آدم و حوا برای

1. the prototype of humanity

2. Iblis

3. Hawwa', or Eve

نخستین والدین بشر، با نام آنان در دین یهود و مسیح یکی است. با این همه قرآن اشاره‌ای به چگونگی آفرینش او نمی‌کند. پاره‌ای مفسران سنتی همان بیان کتاب مقدس را درباره آفرینش حوا از دنده آدم بازگو کرده‌اند در حالی که منابع دیگر از آفرینش او از همان گِل آدم، سخن به میان آورده‌اند. شایان یادآوری است که در تلقی مسلمانان از زنانگی و نقش زن در عرصه زندگی دینی و اجتماعی در اسلام، برخلاف سرگذشتی که در کتاب مقدس آمده است، این حوا نیست که آدم را به خوردن میوه ممنوعه وسوسه می‌کند بلکه ابلیس هر دوی آنها را می‌فریبد و بنابراین، تنها حوا در اخراج آدم از بهشت تقصیری ندارد و حضرت آدم، نیز در این امر مسؤول است؛ آنها هر دو در ارتکاب عملی که به هبوط انجامید دخیل بودند و بنابراین مردان و زنان به یک اندازه دچار عواقب آن شدند.

هرچند، قرآن اشاره صریحی به نوع میوه ممنوعه ندارد اما از تفسیرهای سنتی چنین برمی‌آید که آن، برخلاف باور مسیحیان و یهودیان، نه سیب بلکه گندم بوده است.

آفرینش آدمیان، آفرینش جهان هستی را کامل می‌کند و به نظام مخلوقات، موجود اصلی‌ای^۱ می‌افزاید که خلیفه الله است، قابلیت شناخت همه چیز و چیرگی بر زمین را دارد و از توان لازم برای عمل به نیکی‌ها برخوردار است اما در کنار اینها، می‌تواند در زمین ویرانی به بار آورد و درحقیقت، آن را به تباهی کشاند. حدیث معروفی است با این مضمون که «خَلَقَ اللَّهُ الْأَدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»^۲ که در اینجا مراد از صورت، نه تصویر مادی بلکه بیشتر همان بازتاب اسماء و صفات خداوند است. اما در عین حال خدا، به انسانها این اختیار را داده است که در برابر او راه

1. a central being

۲. «خداوند آدم را بر صورت خویش بیافرید» (مشابه این مطلب را می‌توان در کتاب مقدس، سفر تکوین (۲۶/۱) نیز یافت).

فرمانبرداری یا نافرمانی پیشه سازند و ابلیس می‌تواند آنها را گمراه سازد. درحقیقت، انسان، از زن و مرد، همه امکانات را در خویش دارد. نفس آدمی میدان گسترده‌ای است که آیات الهی در آن، به تجلی درمی‌آید؛ چنان‌که در آیه‌ای از قرآن می‌خوانیم: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱. بنابراین، به عبارتی خود انسان نیز چون عالم کبیر^۲، تجلی به‌شمار می‌آید.

می‌توان گفت از منظر اسلام، آفرینش و تجلی دو روی یک سکه است و درحقیقت، سه تجلی (وحی) بزرگ – شامل عالم^۳، انسان، و ادیان – وجود دارد که اسلام هر سه آنها را چون «کُتُب»^۴ می‌داند. نخستین آنها، کتاب تکوینی است که باید آن را خواند و رمزگشایی کرد. پس از آن، کتاب انفسی است که جایگاهش درون ماست. و سرانجام کتب مقدس است که خداوند آنها را به واسطه رحمتش^۵ برای هدایت انسانها در تمام دوران، فرو فرستاده است؛ کتب مقدس، بنیان‌های ادیان مختلف به‌شمار می‌رود و می‌توان از آنها برای خواندن کتاب هستی و کتاب‌نفس کمک گرفت.

تعدد وحی‌ها، تعدد پیامبران

نتیجه توحید خداوند در دیدگاه اسلام، نه انحصار نبوت^۶ بلکه تعدد آن است؛

۱. (۵۳/۴۱) «زودا که آیات خود را در بیرون و درونشان به ایشان بنمایانیم، تا آنکه بر آنان آشکار شود که آن حق است».

2. the macrocosm
3. the cosmos
4. books
5. His Mercy
6. prophecy

زیرا خداوند در مقام نامتناهی، جهانی را آفریده است که دارای کثرت است و البته این کثرت، نظام انسانی را نیز شامل می‌شود. اسلام، وحی و نبوت را هم ضروری و هم فراگیر می‌داند. طبق آیات قرآن، انسانها از نفس واحدی آفریده شده‌اند اما بعد به صورت نژادها و قبایل گوناگون از همدیگر متمایز گشته‌اند؛ بنا به گفته قرآن: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»^۱. خاستگاه واحد بشریت، مستلزم وحدت عمیق در میان کثرت طبیعت انسانهاست و بنابراین، دینی که بر پایه پیام توحید الهی استوار است، بی‌معناست اگر تنها بخشی از جامعه بشری مخاطب آن بوده و همان عده به آن دسترسی داشته باشند. لازمه کثرت نژادها، ملت‌ها و قبایل جز تنوع وحی‌ها نیست. و از این روست که قرآن از سویی می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»^۲ و از سوی دیگر، چنین می‌آورد: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِنَبِّئُكُمْ فِي مَاءِ آءِ اَنَا كُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^۳. از این آیات و آیاتی دیگر از این دست، برمی‌آید که کثرت ادیان، نه تنها لازم است بلکه بازتابی از غنای ذات الهی به‌شمار می‌رود و مطلوب خداوند نیز بوده است.

دین، وحی، و نبوت در متن جهان‌بینی اسلامی، معنای روشنی دارد و بنابراین بایسته است که در شرایط جدید - که در آن همه این‌گونه اصطلاحات حتی در گفتمان عادی، در حاله‌ای از ابهام قرار گرفته‌اند - تعریف دقیقی از آنها به‌دست دهیم. نزدیکترین واژه عربی برای "religion"، واژه دین است؛ بسیاری برآنند که

۱. (۶/۳۹) «شما را از تنی یگانه آفریدیم».

۲. (۴۷/۱۰) «و هر امتی پیامبری دارد».

۳. (۴۸/۵) «برای هر یک از شما راه و روشی معین داشته‌ایم و اگر خداوند می‌خواست شما را امت یگانه‌ای قرار می‌داد. ولی [چنین کرد] تا شما را بیازماید. پس به انجام خیرات بشتابید، بازگشت همگی شما به سوی خداست، آن‌گاه شما را به [حقیقت] آنچه اختلاف داشتید آگاه خواهد ساخت».

این واژه از ریشه‌ای به معنای «فرمانبرداری، سرسپاری و فروتنی در پیشگاه خداوند» مشتق شده است. "الدین"، به گسترده‌ترین معنای کلمه، معادل religion است؛ یعنی معیار مقدّسی که بایستی تمام زندگی براساس آن شکل بگیرد. دین، همانا راه کلیّ زندگی است که برپایهٔ تعالیم صادره از خداوند استوار است. بشر این آموزه‌ها را از رهگذر وحی دریافت می‌کند؛ مراد از وحی، انتقال مستقیم پیام از آسمان است (و باید آن را به دور از همهٔ گرفتاری‌های روان‌شناختی‌ای فهمید که غرب در بیشتر تفکر دینی مدرن دچارشان شده است). وانگهی، نباید وحی را با الهام که ممکن است برای همهٔ انسانها رخ دهد، درهم آمیخت.

اسلام، وحی را چون تجسد^۱، به معنای هندویی یا مسیحی نمی‌داند بلکه آن را نزول کلمهٔ الله^۲ بر پیامبر به صورت کتاب مقدّس می‌بیند. قرآن، درحقیقت، اصطلاح "کتاب" را نه تنها برای خود بلکه برای همهٔ کتاب‌های مقدّس دیگر و برای تمام وحی‌ها بکار می‌برد. قرآن همهٔ وحی‌ها را مندرج در آن "کتاب مثالی"^۳ یا ام‌الکتاب^۴ می‌داند و بر آن است که کتب مقدّس در انتقال پیام واحد و اصلی دین ازلی توحید به زبان‌های گوناگون و در شرایطی گوناگون با همدیگر مشترک‌اند. چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»^۵. حتی منظور قرآن از الاسلام، در آیاتی چون «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۶ و آیات مشابه، نیز همان تسلیم کلی^۷ در برابر خدای واحد و دین ازلی است که در دل همهٔ

1. incarnation

2. the word of God

3. "archetypal book"

4. "the Mother Book"

۵. (۴/۱۴) «و هیچ پیامبری نفرستاده‌ایم مگر [با پیامی] به زبان قومش».

۶. (۱۹/۳) «دین خداپسند همانا اسلام است».

7. universal surrender

ادیان و حیانی و آسمانی جای دارد نه اینکه اسلام به معنای خاص کلمه، منظور باشد. وانگهی درباره حقایق و عدم حقایق ادیان نیز معیاری وجود دارد و تأیید قرآن نسبت به فراگیری وحی به معنای اصالت هر چیزی نیست که در گذشته یا زمان حال در مقام دین مقبولیت یافته است. سراسر تاریخ شاهد پیامبران دروغین بوده که مسیح نیز به آنها اشاره کرده است و همچنین ادیانی که منسوخ گشته یا از صورت اولیه شان منحرف شده اند.

اسلام، خود را وارث این سلسله دراز پیامبران می داند که آغازش به حضرت آدم می رسد، و همه آنها را که بنابر حدیث شمارشان به صد و بیست و چهار هزار نفر می رسد و مسلمان نیز هستند، قبول دارد. اما، اسلام بر این باور نیست که پیامبران، آموزه هایشان را از راه انتقال دنیوی و تاریخی به ارث برده اند؛ زیرا آنها در هیچ چیزشان و امدار کسی نبوده اند و هر چه دارند از آسمان دریافته اند. با این همه، دین اسلام، پیام خویش را، مؤکداً، حامل مهر خاتمیت^۱ می داند. اسلام، خود را هم دین ازلی، یعنی بازگشتی به دین اولیه توحید، و هم آخرین دین می داند؛ قرآن نیز پیامبر اسلام را "خاتم الانبیاء"^۲ می نامد. درحقیقت هم باگذشت چهارده سده از ظهور اسلام، تاریخ مؤید این ادعا بوده است؛ زیرا در طول همه این دوران، هیچ تجلی جامع دیگری از حقیقت مانند تجلیاتی که منجر به پیدایش - اگر نگوییم ادیان بزرگ گذشته - آیین بودا و مسیحیت گردید، در کار نبوده است. دو مشخصه اولین و آخرین دین بودن، سبب شده است که اسلام، از ویژگی کلیت برخوردار گردد و این قابلیت را داشته باشد که این همه پیروانش را به لحاظ عقلی و فرهنگی جذب خود کند. همچنین، اسلام حضور پیامبران سلف مثلاً

1. the finality of a seal

2. Seal of Prophets

ابراهیم، موسی و مسیح را زنده نگهداشته است به گونه‌ای که نقش آنها در عالم اسلام به لحاظ معنوی بسی بیشتر از نقشی است که ابراهیم و موسی در جهان مسیحی ایفا می‌کنند.

هنگامی که از خاتمیت وحی اسلامی برای این دور از تاریخ بشر سخن می‌گوییم - دوره‌ای که تا وقوع رویدادهایی معادی^۱ در پایان تاریخ به درازا می‌انجامد - لازم است که اشاره‌ای نیز، از منظر اسلام، به "نظم"^۲ و "تدبیر"^۳ خداوند برای نجات بشر در وحی بکنیم. مسلمانان معتقدند که هرچند وحی جز از مجرای اراده خداوند^۴ تحقق نمی‌یابد، اما این امر براساس تدبیری معنوی است و به هیچ روی، خلق الساعة نیست. از منظر دینی، هر وحی‌ای، در تاریخ بشر نقش سرنوشت‌سازی دارد؛ مثلاً در حدود سده ششم تا پنجم پیش از میلاد، که نشانگر گذار از عصر اسطوره‌ای به عصر تاریخی نیز هست، دگرگونی کیفی‌ای در مسیر زمان که برای اسلام و نیز آیین هندو، امری صرفاً خطی نیست، روی داد. این دوره‌ای است که در آن مقارن بارشد تاریخ یونان، اسطوره‌های هومر^۵ و هزیود^۶ هرچه کمرنگ‌تر می‌گردد و سرگذشت سلسله‌های پادشاهان اسطوره‌ای ایران زمین با پیدایش امپراطوری ایران، به فراموشی سپرده می‌شود. این دگرگونی کیفی در زندگی زمینیان، از دیدگاه بشری، مستلزم مقدرات^۷ تازه آسمانی بود و از منظر مابعدالطبیعی، این مقدرات تازه، خودبه‌خود طلیعه فصل نویی بود که قرار

1. the eschatological events
2. order
3. economy
4. the Divine Will
5. Homer
6. Hesiod
7. dispensations

بود در تاریخ بشر رقم بخورد.

در این دوره، که فیلسوفانی چون کارل یاسپرس^۱ آن را عصر محوری^۲ نامیده‌اند، پاره‌ای حوادث روی داد: کنفوسیوس و لائوتسه^۳ در چین ظهور کردند و سنت اولیه چینی، بار دیگر به شکل آیین‌های کنفوسیوس و تائو تبلور یافت؛ آیین شینتو^۴ در ژاپن پا به میدان گذاشت و زندگی زمینی امپراتوران خورشیدی^۵ آغاز گردید که این خود نشان از شروع تمدن تاریخی ژاپن بود. بودا نیز در همین عصر می‌زیست؛ کسی که آموزه‌هایش سرتاسر هندوستان و تبت^۶ را در نوردید و خیلی زود بر زندگی دینی مردمان شرق و جنوب شرق آسیا سایه افکند. تقریباً در همین دوران است که زرتشت^۷ ظهور می‌کند؛ کسی که بنیانگذار آیین زرتشت^۸ در ایران بود و آموزه‌هایش بر زندگی دینی پس از خود در آسیای غربی تأثیر فراوان گذاشت. سرانجام، در همین ایام است که فیثاغورث^۹ پا به میدان می‌گذارد و مکتب فیثاغوریان^{۱۰} را بنا می‌نهد؛ مکتبی که در حیات معنوی یونان باستان اهمیت چشم‌گیر داشت و زمینه را برای پیدایش مکتب افلاطون^{۱۱} فراهم کرد. این گروه پُرشمار از برجستگان که برخی از پیامبران بنی اسرائیل – لقب پیامبر را

-
1. Karl Jaspers
 2. the Axial Age
 3. Lao-Tze
 4. Shintoism
 5. solar emperors
 6. Tibet
 7. Zoroaster
 8. Zoroastrianism
 9. Pythagoras
 10. Pythagoreanism
 11. Platonism

مسلمانان به اینان داده‌اند - را نیز شامل می‌شوند حیات دینی بشر را دگرگون ساختند، گو آن‌که ادیان دورهٔ اولیه از جمله یهودیت و آیین هندو، هنوز زنده و پویا، به حیات خود ادامه می‌دهند. وانگهی این فهرست، تمام حکما و پیامبران عصر محوری را شامل نمی‌شود.

شاید بیندیشیم که دور وحی^۱ در عصر محوری پایان یافته است، اما انحطاط ادیان یونانی و رومی در سواحل دریای مدیترانه^۲ و ضعیف شدن ادیان اروپایی شرقی، خلأیی را پدید آورد که تنها وحی جدیدی می‌توانست آن را پُر کند. به این ترتیب، خداوند مسیحیت را فرو فرستاد. هرچند این دین، خاستگاهی سامی^۳ داشت، به خواست خدا، رنگ و بویی تقریباً یونانی به خود گرفت و مسیح برای اروپاییان به قهرمان خورشیدی "آریایی"^۴ تبدیل شد که مقدر شده بود تا راه رستگاری را از رهگذر این تقدیر آسمانی تازه بیابد. بی‌گمان، اتفافی نبود که مسیحیت در اروپا، نیرومند و یکپارچه ماند، درحالی که در مناطق شرق مدیترانه و شمال آفریقا - که تقدیر چنین رقم خورده بود که در آینده بخشی از "دارالاسلام"^۵ باشد - این دین از هم فروپاشید و به صورت فرقه‌های کوچک و بی‌شماری درآمد که با همدیگر و نیز با سرزمین بیزانس^۶ در نزاع به سر می‌بردند. این وضعیت، به علاوه ضعف درونی آیین زرتشت در امپراطوری ایران و ضعف پاره‌ای ادیان دیگر در جاهایی غیر از ایران، خلأ دیگری را سبب شد که بایستی، این بار دین سامی جدیدی - یعنی اسلام - آن را پُر می‌کرد. اسلام

1. the cycle of revelation
2. the Mediterranean Basin
3. Semitic
4. Aryan solar hero
5. Abode of Islam
6. Byzantium

همچون دین یهود به خاستگاه سامی خود پای بند ماند ولی مثل مسیحیت، محدود به قوم خاصی نبود. به این ترتیب، اسلام در مقیاسی جهانی، به بیان دوباره آموزه کامل توحید الهی، بعد از "عصر محوری" و پیدایش مسیحیت، همت گماشت و به تعبیری، آخرین آجر طلایی را در دیوار طلایی وحی کار گذاشت. با اسلام، ساخت دیوار پایان یافت و به اعتقاد مسلمانان، پس از اسلام، طبق مشیت الهی^۱ و تدبیر معنوی^۲ مقدر خداوند برای نجات بشر معاصر، هیچ وحی کامل دیگری در کار نخواهد بود؛ گو آنکه جنبش‌های مذهبی کوچکی در گوشه و کنار عالم پدید آید. مسلمانان در پاسخ به اینکه چگونه چنین حقیقتی را دریافته‌اند، به خود قرآن و این مطلب اشاره می‌کنند که در هیچ کدام از وحی‌های پیش از اسلام چنین مدّعی صریحی نیامده است. اسلام، در مقام آخرین دین از این دور، نه تنها با ادیان توحیدی یهودیت و مسیحیت، که چون خواهرانش هستند، ارتباط تنگاتنگی دارد بلکه با ادیان عصر محوری و نیز آیین هندو از پیوندی درونی برخوردار است. همین پیوند سبب شده است تا اسلام به نسبت با مسیحیت، با بخش گسترده‌ای از حکمت آیین هندو و ادیان عصر محوری – از آیین بودا و مکتب فیثاغوریان گرفته تا آیین زرتشت و حتی جدیدتر از آن تا آیین کنفوسیوس – در درون دیدگاه حکمی خویش، خیلی آسان‌تر درآمیزد.

طرفه آن‌که از لوازم پافشاری اسلام بر توحید و اطلاق خداوند، پذیرش کثرت پیامبران و وحی‌ها بوده است و هیچ کتاب مقدسی به اندازه قرآن – که می‌توان دیدگاهش درباره جامعیت وحی^۳ را "غلبه طولی"^۴ نامید – در فهمی که از

-
1. the Divine Providence
 2. the spiritual economy
 3. the universality of revelation
 4. vertical triumphalism

دین ارائه می‌کند، جامع‌گرا^۱ نیست. برعکس، در مسیحیت به دلیل تأکید بر خدای سه‌گانه^۲، خدای واحد را بیشتر به حساب نسبت آن با اقاویم سه‌گانه^۳، که می‌توان آن را "نسبیت الهی"^۴ نامید، می‌بینند؛ و به این ترتیب، شهود تجلی الهی به یگانه‌پسر^۵ و تجسدش^۶ محدود می‌شود؛ و در پسر است که نور همه پیامبران پیشین جمع شده است. در مسیحیت، شهود، همانا شهود و دیدن خدای سه‌گانه و پیام منحصر به فرد رستگاری و رهایی است و در نتیجه، هیچ رستگاری بیرون از کلیسا وجود ندارد^۷، درحالی که در اسلام، خدای واحد و پیامبران متعدّد وجود دارند. در اینجا است که اختلاف عمده نحوه نگرش مسلمانان درباره یهودیان و مسیحیان با دیدگاهی که مسیحیان نسبت به یهودیان، مسلمانان و نیز پیروان ادیان دیگر داشته‌اند روشن می‌شود. مسلمانان بر آنند که قرآن پیام متون مقدّس پیش از خود را کامل می‌گرداند بی آن‌که ذره‌ای از اهمیت آنها بکاهد. در حقیقت، قرآن نام کتب مقدّس تورات و انجیل را هم ردیف نام خود آورده است. به همین نحو، هر چند پیامبر اسلام، پایان بخش سلسله طولانی نبوت به شمار می‌آید، این امر، از اهمیت معنوی پیامبران گذشته هیچ نمی‌کاهد. البته پیامبران پیشین به نسبت حضرت محمّد که در آسمان اسلام، چون ماه می درخشد، ستارگانی بیش به نظر نمی‌آیند.

1. universalist
2. the Triune God
3. the three Hypostases
4. Divine Relativity
5. the unique Son
6. Incarnation
7. *Extra ecclesiam nulla salus*

قرآن

کتاب مقدس اسلام را در زبان عربی با نام‌های بسیاری می‌شناسند که معروف‌ترین آنها، القرآن^۱ است؛ همهٔ مسلمانان، صرف‌نظر از اینکه وابسته به کدام مکتب فکری باشند، قرآن را بعینه نزول کلام الله^۲ بر قلب، نفس و جان پیامبر می‌دانند که به وساطت فرشتهٔ مقرب^۳ وحی، جبرئیل^۴، انجام شده است. مسلمانان هم کلمات و هم معانی قرآن و اصولاً هرچیز دیگری را که مربوط به آن باشد از جمله ترتیل^۵ آیات یا خوشنویسی^۶ آنها را مقدس می‌شمارند. مسلمانان به دنیا می‌آیند درحالی که آیات کتاب^۷ - نامی که آنها برای قرآن کریم بکار می‌برند - در گوششان زمزمه می‌شود، در طول زندگیشان این آیات را می‌شنوند و نیز برخی از سوره‌های قرآن را در نمازهای یومیّه تکرار می‌کنند، ازدواجشان همراه با تلاوت قرآن است و آن‌گاه که از دنیا می‌روند نیز در کنارشان ترنم قرآن را می‌شنوند.

قرآن (که در زبان انگلیسی به صورت Quran و نیز Koran می‌آید) اصلی‌ترین مظهر اسلام و خاستگاه مابعدالطبیعه، جهان‌شناسی، کلام، فقه، اخلاق، تاریخ مقدس^۸ و جهان‌بینی کلی آن است. دل و جان مسلمانان سنتی، از جهتی همچون پیروان موسی، آکنده از تعابیر قرآنی است که در سرتاسر زندگی‌شان

1. the Recitation
2. God's word
3. the archangle
4. Gabriel
5. the chanting
6. the calligraphy
7. the Book
8. the sacred history

تکرار می‌شود؛ از جمله این تعابیر عبارتند از: بسم الله الرحمن الرحيم، که در شروع همه اعمال شرعی ادا می‌کنند و به آن تبرک می‌جویند؛ الحمد لله^۱، تعبیری است که آن را در پایان هر عمل یا رویدادی، به نشانه سپاسگزاری می‌گویند؛ ان شاء الله^۲، که آن را با هر سخنی درباره آینده می‌گویند چرا که آینده در دستان خداست و جز به اراده او، برگی از درخت نمی‌افتد. حتی سلام و احوالپرسی مسلمانان که با عبارت السلام علیکم^۳ بیان می‌شود و آن را پیامبر، چون سلام و احوالپرسی اهل الجنة، به اصحاب خویش آموخت، برگرفته از قرآن است. پاره‌ای از اسلام پژوهان غربی گفته‌اند شاید در هیچ دینی، یک کتاب به اندازه‌ای که قرآن در اسلام تأثیرگذار است، مؤثر نباشد.

غربیان مسیحی برای فهم کامل اهمیت قرآن باید دریابند که هرچند می‌توان به معنایی آن را با عهدین عتیق و جدید^۴ مقایسه کرد، مقایسه درست تر آن است که قرآن را در اسلام با مسیح [در مسیحیت] برابر بدانیم. در مسیحیت، روح و جسم مسیح، مقدس است و او را کلمه الله می‌دانند. قرآن نیز برای مسلمانان، کلمه الله است، هم معنای باطنی یا روح آن و هم جسمش یعنی صورت ظاهری آن که شامل متن عربی منزل از جانب خداست، مقدس است. عربی، زبان مقدس اسلام است و زبان عربی قرآن^۵ در اسلام از همان جایگاه جسم مسیح در مسیحیت برخوردار است. وانگهی چنان‌که مسیحیان نان و شراب را چون نمادهایی از گوشت و خون عیسی، می‌خورند و می‌نوشند، مسلمانان نیز با استفاده از همان

-
1. Praise be to God
 2. If God wills
 3. Peace be upon you
 4. the Old and New Testaments
 5. Quranic Arabic

عضو بدن - یعنی دهان - در نمازهای یومیّه‌شان، کلمه‌الله را اظهار می‌دارند. به کارگیری روش‌های عقل‌گرا^۱ و لادریگرا^۲، از سوی پاره‌ای پژوهشگران غربی، برای نقّادی بیشتر درباره‌ متن قرآن، که کتابت آن برخلاف عهدین عتیق و جدید چندان طولانی نبوده است، برای مسلمانان همان اندازه رنج‌آور و توهین‌آمیز است که برای مؤمنان مسیحی، اگر چندی از باستان‌شناسان مسلمان ادعا کنند بقایای جسم حضرت مسیح را کشف کرده‌اند و سرگرم انجام بررسی‌های DNA هستند تا دریابند که آیا تولّد او از سر اعجاز بوده یا اینکه او پسر یوسف^۳ بوده است.

به هر حال، مسلمانان، از شیعه و سنی، معتقدند که تنها، متن واحدی از قرآن وجود دارد که شامل ۱۱۴ سوره و بیش از ۶۰۰۰ آیه است و در طول ۲۳ سال رسالت پیامبر، در مکه و مدینه بر او نازل شده است. همزمان با نزول آیات و قرائت آن توسط پیامبر، صحابه^۴ او که اعرابی با حافظه‌های شگفت‌انگیز بودند، آنها را به خاطر می‌سپردند. کاتبان^۴ نیز آیات را به نگارش درمی‌آوردند. ترتیب سوره‌های قرآن را نیز پیامبر، بنا به امر الهی، مشخص می‌فرمودند. در زمان خلافت خلیفه سوم، عثمان حدود بیست سال پس از رحلت پیامبر، چون برخی از حافظان وحی در جنگ‌های مختلف به شهادت رسیده بودند، استنساخ متن کامل قرآن در چندین نسخه آغاز گردید و به چهارگوشه جهان اسلام فرستاده شد. از این پس، همه نسخه‌های قرآن براساس همین گردآوری مشخص اولیه است. مسلمانان معتقدند که خداوند به هر پیامبری، متناسب با آنچه در زمان او

-
1. rationalist
 2. agnostic
 3. Joseph
 4. scribes

بیشترین اهمیت را دارد، معجزه‌های عطا می‌کند. مثلاً چون در مصر^۱، سحر و جادو جایگاهی داشت، خداوند به موسی این توان را داد که عصایش را به اژدها تبدیل کند و چون در زمان عیسی، پزشکی، حرفه مهمی بود او می‌توانست به اذن خدا، مردگان را زنده گرداند. و چون برای اعراب پیش از اسلام، فصاحت و بلاغت در شعر^۲، برترین همه فضایل به‌شمار می‌رفت، خداوند بر پیامبر، فصیح‌ترین همه متون عربی را فرو فرستاد. درحقیقت، فصاحت قرآن را بزرگترین معجزه دانسته‌اند. فصاحت قرآن نه تنها دل و جان اعراب سده هفتم را که برای نخستین بار آن را می‌شنیدند به تکاپو وامی‌داشت بلکه در سرتاسر جهان معاصر نیز برای مسلمانان راستین، حتی آنها که زبان مادریشان عربی نیست – هرچند همه مسلمانان، از عرب و غیرعرب، نمازهای یومیّه را به زبان عربی می‌خوانند – از همان تأثیرگذاری برخوردار است. برکت قرآن (که برکت هم به لحاظ ریشه و هم در معنا معادل *barak* عبری است)، پیام روحی آن را تعالی می‌بخشد و جان‌ها را به سوی خدا به تکاپو می‌اندازد؛ درست همان‌طور که در غرب، شنیدن سرود گریگوری^۳ به زبان لاتینی، قرن‌هاست که حتی کسانی را که زبان لاتینی نمی‌دانند سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد. البتّه همین سخن درباره خود آیین عشاء ربّانی به زبان لاتینی^۴ نیز مصداق دارد؛ چرا که نیایش سرایی^۵ زیبای آن حتی برای شرکت‌کنندگان پانزده ساله، حتی کاتولیک‌هایی که لاتینی نمی‌دانند از معنایی بس ژرف برخوردار است.

1. Egypt
2. poetic eloquence
3. Gregorian chant
4. the Latin Mass
5. liturgy

قرآن را نام‌های بسیاری است که هر کدام آشکارکننده ابعادی از حقیقت آن است. آن را "القرآن" می‌نامند که به معنای "گردآوری" یا "جمع" نیز هست؛ آن را الفرقان می‌نامند چرا که آن، معیاری برای تشخیص حق از باطل، خیر از شر و زیبایی از زشتی به دست می‌دهد. ^۱ کتاب است یعنی سرمنشأ همه دانش‌ها را در خود جای داده است، و الهدی یعنی راهنمای همگان در سیر الی‌الله است. مسلمانان، قرآن را خاستگاه همه معارف ظاهری و باطنی، اساس شریعت^۱، آخرین راهنمای رفتار اخلاقی، و توری می‌دانند که صیاد الهی^۲ با آن، جان آدمی را [از کثرت] باز می‌گیرد و به وحدت باز می‌گرداند.

قرآن شامل چند موضوع اصلی است. اول از همه، قرآن به بحث درباره ماهیت حقیقت، حقیقت خدا^۳ و ارتباط آن با قلمرو نسبت می‌پردازد. ثانیاً درباره جهان مادی بسیار سخن می‌گوید و به معنایی، بخش اسلامی جهان در وحی قرآن سهیم می‌شود. سپس قرآن، صفحاتی را به تاریخ مقدس اختصاص می‌دهد اما وقایع این تاریخ بیشتر به دلیل اهمیتشان در مقام درس‌هایی برای زندگی باطنی روح و نه چون گزارش‌های تاریخی از دوران گذشته، برشمرده می‌شود. روی هم رفته تاریخ مقدس در قرآن، شامل درس‌های اخلاقی و معنوی برای زندگی امروزی ماست.

همچنین، قرآن به وضع احکامی برای فرد و اجتماع می‌پردازد و مهم‌ترین سرچشمه شریعت اسلامی است. وانگهی، قرآن بارها و بارها بر مسأله اخلاق، خیر و شر، و اهمیت برخورداری از زندگی توأم با فضیلت انگشت می‌گذارد.

-
1. the Law
 2. the Divine Fisherman
 3. the Divine Reality

سرانجام قرآن، به‌ویژه در سوره‌های پایانی، به زبانی کبرییایی^۱ به‌سخن گفتن از حوادث مربوط به معاد، پایان دنیا، روز رستاخیز^۲، بهشت، برزخ^۳، و دوزخ^۴ می‌پردازد. زبان قرآن، مخصوصاً در پرداختن به حقایق مربوط به معاد، زبانی انضمامی و نمادین^۵، و نه انتزاعی یا توصیفی^۶ به‌معنایی معمول کلمه است که وقتی به بررسی درباره حقایق می‌پردازیم که در تخیلات زمینی مان نمی‌گنجد ناکارآمدیش آشکار می‌شود. این ویژگی، بسیاری از غیرمسلمانان را بر آن داشته است تا قرآن را به باد انتقاد بگیرند که از خوشی‌های بهشت توصیف شهوت‌انگیزی ارائه کرده است چنان‌که گویی از خوشی‌های و لذت‌دنیوی، در سطحی برتر، سخن می‌گوید. درحقیقت، هر خوشی و لذت دنیوی، به‌ویژه لذت‌دنیوی که در اسلام مقدّسند، بازتابی از نمونه‌های مثالی بهشتی است نه اینکه عکس مطلب درست باشد.

پیامبر و بسیاری از اولیای نخستین از جمله حضرت علی و امام جعفر صادق، قرآن را دارای چندین مرتبه از معنا می‌دانند که برترین این مراتب فقط معلوم خداست. همان‌گونه که خداوند ظاهر^۷ و باطن^۸ است، کتاب او نیز بُعدی ظاهری و بُعدی باطنی دارد یا در واقع دارای مراتب متعدّد معنوی است. در طول تاریخ اسلام، از هر دو منظر ظاهر و باطن، شرح‌هایی بر قرآن به نگارش درآمده است.

1. majestic language
2. the Day of Judgment
3. purgatory
4. hell
5. concrete and symbolic
6. abstract or discriptive
7. the Outward
8. the Inward

دسته نخست را که مربوط به ظاهر قرآن بودند تفسیر و دسته دوم را که درباره باطن قرآن است تأویل می‌نامند. هر دو نوع این آثار برای فهم متن قرآن از اهمیتی سرنوشت‌ساز برخوردارند؛ قرآنی که هر واژه و حرف آن چون موجود زنده‌ای با مراتب معنایی بسیار، نمادگری‌های بی‌شماری را در خود جای داده است که در علمی به نام جفر، معادل با قبالة^۱ یهودی و مسیحی، به آن می‌پردازند.

سوره‌ها و آیات قرآن در سفر دنیوی مسلمانان، هم راه و هم راهنماست. هر چیزی که صفت اسلامی به همراه دارد از مابعدالطبیعه و کلام گرفته تا شریعت و اخلاق و تا علوم و فنون، به نوعی ریشه در قرآن دارد. هر حرکت دینی، عقلی، اجتماعی یا سیاسی که در تاریخ اسلام صورت گرفته مشروعیّت خویش را در قرآن می‌جسته است و جریان زندگی روزمره مسلمانان سنتی نیز که از تأثیر این حرکت‌ها برکنار است به معنایی بس ژرف، با حضور قرآن در آمیخته است. فقیهان، در صدد تفسیر فقهی آیات و صوفیان، به دنبال معنای باطنی آن بوده‌اند. فیلسوفان به استنتاج از گفته‌های فلسفی قرآن پرداخته و متکلمان آیات مربوط به چیستی صفات خدا و ارتباطش با عالم را مورد بحث قرار داده‌اند. امروزه نیز همچون صدر اسلام، قرآن، حقیقت محوری اسلام و کانون زندگی مسلمانان در هر دو جنبه فردی و اجتماعی به شمار می‌رود.

پیامبر اسلام (ص)

بیشترین سوء تفاهم در غرب نسبت به حقایق جهان اسلام، مربوط به پیامبر اسلام است که ما از این پس، تنها با نام پیامبر از او یاد می‌کنیم. بیش از هزار سال،

1. kabbala

در منابع گوناگون اروپایی، او را مرتد^۱، مدّعی^۲ و حتی دجال^۳ می‌پنداشتند و بیش از هزار سال به طول انجامید تا در سده بیستم بررسی‌های منصفانه‌ای درباره او به زبان‌های اروپایی منتشر شد. تا همین اواخر، مسیحیان معمولاً جایگاه پیامبر را در اسلام، البته به شکلی بسیار مغرضانه، با جایگاه مسیح در مسیحیت مقایسه می‌کردند. از این رو اسلام را تا چند دهه پیش Mohammadanism می‌نامیدند که اصطلاحی ناخوشایند مسلمانان بود، و برای توهین به اسلام، بیشتر حملاتشان متوجه پیامبر بود. آن دسته غربیانی نیز که به دستاوردهای دنیوی چشم‌گیر پیامبر اذعان داشتند از پذیرش او در مقام پیامبر سرباز می‌زدند. در حقیقت، حملات مسیحیان بر ضد پیامبر در طول سده‌ها، تفرقه‌افکنانه‌ترین و رنج‌آورترین عامل در روابط اسلام با مسیحیت بوده است. حتی امروزه نیز سوء تفاهم رایج در غرب نسبت به پیامبر، مانعی عمده بر سر راه فهم دو سویه [مسلمانان و مسیحیان] است. در دوره مدرن، پاره‌ای از نویسندگان غربی مخالف مسیحیت، بی‌آنکه شناخت یا فهم درستی از شخص پیامبر داشته باشند، کوشیده‌اند تا از او چون ابزاری برای حمله به مسیحیت بهره ببرند. در تاریخ جدید غرب، به سختی می‌توان چهره‌ای چون شاعر آلمانی، گوته، را یافت که احترام عمیقی برای پیامبر قائل بود و حتی به او عشق می‌ورزید.

به این ترتیب برای فهم قلب اسلام، لازم است اهمیت پیامبر را از دیدگاه مسلمانان سنتی دریابیم، نه از دیدگاه مسلمانان تجددگرا^۴ که بُعد معنوی پیامبر را

-
1. apostate
 2. pretender
 3. the Antichrist
 4. modernists

نادیده می‌گیرند یا از دیدگاه اصلاح طلبان به اصطلاح خشکه مقدّس^۱ که به دلایل خاصّ خود، جایگاه پیامبر را در کُلّ تدبیر دینی اسلامی^۲ ناچیز می‌پندارند. قرآن تصریح می‌کند که پیامبر یک انسان و نه موجودی الهی بود و نیز می‌افزاید که خداوند او را چون آخرین پیامبر الهی (خاتم الانبیاء) برگزید؛ او کسی بود که عظیم‌ترین و کریم‌ترین خُلق به او عطا شد و برای مسلمانان چون اسوه‌ای برگزیده شد؛ چنان‌که در این آیه قرآن آمده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۳. این آیه، اساسی است برای الگوگیری از سنت، یا رفتار^۴ (به معنای اعمال و کردار) پیامبر؛ به این معنا که برای قاطبه مسلمانان از جایگاهی محوری برخوردار است. آنان، پیامبر را بشری^۵ می‌دانند که البته برترین آفریدگان خدا یا همان چیزی است که صوفیان یا عرفای مسلمان، انسان کاملش^۶ می‌نامند. این بیت صوفیانه زبان حال جملگی جهان اسلام درباره پیامبر است:

محمّد بشـرٌ لا کالبشـرِ بل هو کالیاقوتِ بین الحَجَرِ^۷
پیامبر (ص) به سال "عام الفیل" - یعنی ۵۷۰ میلادی - در شهر مکه در شاخه اشرفی اصلی‌ترین قبیله مکه، یعنی قریش متولّد شد. خانواده او از نسل هاشم بود

1. the so-called puritan reformers

2. religious economy of Islam

۳. (۲۱/۳۳) «به راستی که برای شما و برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید [و ایمان] دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند، در پیامبر خدا سرمشق نیکویی هست».

4. wonts

5. a mortal man

6. the Universal Man

.۷

محمّد نیز انسان است امّا نه چون دیگر انسانها

بلکه او چون یاقوت در میان سنگ‌ها است

و از این رو، او و فرزندانش به هاشمیان^۱ معروف اند که شاخه‌ای از قریش به شمار می‌رفت. پدرش عبدالله، پیش از تولد او از دنیا رفت و مادرش آمنه نیز در همان اوان کودکی محمد – که معروف‌ترین نامش [احمد] به معنای "ستوده‌ترین" است – درگذشت و او را یتیم و بی‌کس گذاشت. محمد در دامان عمویش، ابوطالب – پدر علی، چهارمین خلیفه سنیان و نخستین امام شیعیان – پرورش یافت. محمد نیز چنان‌که عادت مکّیان دوران قدیم بود، مدّت زمانی را همراه با بادیه‌نشینان در بیابان سپری کرد تا در سخنوری عربی دستی پیدا کند و آداب و رسوم‌شان را بیاموزد. او از همان نخستین روزهای زندگی‌اش در امانتداری و درستکاری آوازه‌ای به دست آورد و لقب "امین"^۲ را یافت. گذشته از اینها، او گرایش بسیاری به تأمل و تفکر داشت تا جایی که بیشتر اوقات را در بیابان به خلوت می‌گذراند. هرچند در میان مکّیان آن زمان، شکل اولیه‌ای از بت پرستی رواج داشت اما هنوز کسانی بودند که به توحید اولیه حضرت ابراهیم پای‌بند مانده بودند و قرآن با نام حنفاء^۳ از آنان یاد می‌کند. پیامبر از جمله آنان بود و حتی پیش از آن‌که به پیامبری برگزیده شود به خدای واحد ایمان داشت.

محمد که مرد جوانی بود همراه با کاروان‌های تجاری، سفرهایی را به سوریه آغاز کرد و مسلمانان برآند که در طول یکی از همین سفرها، راهبی مسیحی، به نام بحیراء^۴، نبوت او را پیش‌گویی کرد. به دلیل امانتداری و پشتکارش، که شهره خاص و عام بود، توجه تاجر ثروتمند مکه، خدیجه را به خود جلب کرد. خدیجه با آن‌که پانزده سال از محمد بزرگتر بود به او پیشنهاد ازدواج داد و از او

-
1. hāshimites
 2. the Trusted One
 3. the primordialists
 4. bahīrah

خواست که مدیریت امور تجاریش را برعهده گیرد. محمّد پذیرفت و ازدواج بسیار موفقی داشت که ثمره آن چهار دختر بود که معروف‌ترین آنها فاطمه است. فاطمه بعدها با علی ازدواج کرد و همه اخلاف پیامبر که با لقب سید یا شریف نامیده می‌شوند و نقش درخشانی در تاریخ اسلام برعهده دارند از فرزندان اویند. پیامبر تا - زمان مرگ خدیجه - همان یک همسر را داشت و تنها در سال‌های آخر زندگی بود که بیشتر با هدف سیاسی اتحاد با قبایل گوناگون عرب، همسران دیگری اختیار کرد.

یک بار که پیامبر در سنّ چهل سالگی در غار حراء در نزدیکی مکه سرگرم نیایش بود، فرشته مقرب درگاه الهی، جبرئیل، با نخستین آیات وحی که آیات آغازین سوره ۹۶ قرآن، "علق" ^۱، را تشکیل می‌دهد بر او نازل شد. به این ترتیب رسالت ^۲ او آغاز گردید، رسالتی که بایستی در دشوارترین شرایط ممکن انجام می‌شد؛ چراکه پیام او پیام توحیدی سازش‌ناپذیر در شهری بود که مرکز بت پرستی اعراب به‌شمار می‌رفت. کعبه یا خانه خدا که در وسط مکه قرار دارد، مقدس‌ترین جایگاه در دین اسلام است؛ مسلمانان معتقدند که نخستین بار، کعبه را خود حضرت آدم بنا نهاد و حضرت ابراهیم آن را بازسازی کرد. اما در زمان پیامبر، این مکان مقدس ازلی، جایگاهی شده بود پُر از بت‌هایی متعلق به قبایل گوناگون که آنها در زمان خاصی به قصد زیارت بت‌هایشان به مکه می‌آمدند. بنابراین، مکه از برکت وجود کعبه به مرکز عمده تجاری تبدیل شده بود و از این رهگذر، مکیان قدرت و ثروتی به‌هم زده بودند. در چنین شرایطی، پیامبر با پیام خویش نه تنها قلب دین مکیان را - که خاندان خودش نیز در زمره آنان بودند -

1. "The Colt"

2. the prophetic mission

نشانه رفت بلکه خاستگاه قدرت و ثروت آنان نیز از این تهدید برکنار نبود. نخستین کسانی که پیام وحی را پذیرفتند خدیجه، علی و دوست قدیمی پیامبر، ابوبکر بودند. اما رفته رفته شماری دیگر، از جمله برجستگانی چون عمر بن خطاب، خلیفه دوم پس از ابوبکر، و عثمان بن عفان، سومین خلیفه پس از او، به اسلام گرویدند. همین موفقیت‌ها، آتش مخالفت با پیامبر و صحابه را روز به روز برافروخته تر ساخت. پیامبر دست از کوشش برنمی داشت تا اینکه در سال ۵۲۲ میلادی، پس از توافقات صورت گرفته با فرستادگانی از شهر یثرب، واقع در شمال مکه، بنا به امر الهی، با یاران خویش به آن دیار مهاجرت کرد. این حرکت که در عربی به الهجرة معروف است، نمایانگر نقطه عطف بزرگی در تاریخ اسلام است؛ چراکه با این مهاجرت، اسلام از شکل گروه کوچکی از ارادتمندان^۱ درآمد و صورت جامعه‌ای کامل را به خود گرفت. شهر یثرب به مدینه النبوی - شهر پیامبر - معروف شد که امروزه آن را "مدینه" می نامند و در این شهر بود که نخستین جامعه آرمانی مسلمانان پایه گذاری شد و همچنان برای همه جوامع اسلامی پس از خود، الگویی آرمانی مانده است.

اندکی پیش از هجرت، حادثه‌ای در زندگی پیامبر روی داد که به لحاظ معنوی و دینی بسیار مهم بود؛ حادثه‌ای که در قرآن نیز از آن سخن رفته است. طبق احادیث اسلامی، پیامبر، سوار بر اسبی فوق طبیعی به نام براق توسط جبرئیل، طی سفری شبانه یا معراج^۲، از مکه به اورشلیم^۳ برده شد. و سپس از آنجایی که اینک مسجدالاقصی^۴ در آن واقع است، همه آسمان‌ها یعنی همه مراتب عالیه

1. the devotees
2. the Nocturnal Journey
3. Jerusalem
4. the Dome of the Rock

وجود را سیر کرد و به حضور الهی^۱ رسید؛ او در این سفر، پیامبران پیشین از جمله موسی و عیسی را نیز ملاقات کرد. معراج، سرمشق هرگونه سلوک^۲ و تکامل معنوی است و حتی دانته در کمدی الهی اش، ساختار آن را چون الگویی به کار بسته است. وانگهی تجربه‌های این سفر آسمانی، دربرگیرنده حقیقت باطنی نمازهای یومیّه مسلمانان و نیز تکامل بخش اقامه صورت ظاهری آن است.

در طول همین معراج بود که پیامبر حتّی از مراتب بهشتی^۳ در گذشت، به مقامی رسید که سرحدّ وجود کَلّی است و به حضور الهی راه یافت. پس از این مقام که قرآن از آن به سدره المنتهی^۴ یاد می‌کند تنها سرّ مکنون الهی است که بر کسی جز خودش آشکار نیست. در همین حالت علوی بود که پیامبر این وحی را دریافت می‌کند که آنچه را بسیاری، قلب اعتقادات اسلام می‌دانند شامل می‌شود: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^۵.

نخستین قبله مسلمانان، تا پیش از تغییر آن به سوی مکه بنا به امر الهی، اورشلیم بود و از این رو، طبق روایات اسلامی، در پایان دنیا نیز حوادث مربوط به روز قیامت در آنجا به وقوع می‌پیوندد. اما معراج پیامبر، اورشلیم را در نظر مسلمانان، از این هم مهم تر ساخت. در حقیقت هر سه شهر مقدّس در دین اسلام —

1. the Divine Presence

2. wayfaring

3. the paradisaal states

4. the Lote Tree of the Uttermost End

۵. (۲۸۵/۲) «پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است و مؤمنان هم؛ همگی به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند [و می‌گویند] بین هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم؛ و می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا آمرزش تو را خواهیم و بازگشت به سوی توست».

مکه، مدینه، اورشلیم — به طرز جدایی ناپذیری با زندگی پیامبر در آمیخته‌اند. چیزی نگذشت که جامعه نوپای مسلمانان در مدینه، خود را با حملات مکیان روبه‌رو یافت و جنگ‌هایی زیادی به نام مغازی در گرفت که در آنها معمولاً مسلمانان بر کفار پیروز می‌شدند. سرانجام، اسلام سرتاسر شبه جزیره عربستان را فراگرفت و پیامبر پیروزمندانه به مکه بازگشت در حالی که همه آنها را که او و پیروانش را بسیار آزرده بودند، بخشید. او کعبه را از بت‌هایی که در داخل و بر پشت بام آن بود پاکسازی کرد و سپس در کنار دیگر مناسک، به پیروی از حضرت ابراهیم، به طواف^۱ خانه خدا پرداخت؛ زيارتی به نام حج که تا امروز ادامه دارد و یکی از "ارکان"^۲ یا عوامل بنیادین آیین اسلام به‌شمار می‌رود. اما او در مکه که در آنجا به دنیا آمده و پرورش یافته بود نماند بلکه به مدینه بازگشت؛ شهری که به سال ۶۳۲ میلادی، پس از سه روز بیماری از آنجا به دیار باقی شتافت و در منزل خود، در همسایگی مسجدی که خویشان بنا نهاده بود به خاک سپرده شد. این مسجد که آن را مسجد النبی می‌نامند بعدها الگویی برای همه مساجد بعدی گردید و امروزه میلیون‌ها زائر مسلمان، هر ساله از سراسر دنیا، آن را زیارت می‌کنند.

زمانی که پیامبر دار فانی را وداع می‌گفت شبه جزیره عربستان متحد و یکپارچه شده بود؛ خشونت فراگیر از همه جارخت بر بسته بود و قبایلی که سالیان سال با همدیگر در جنگ به سر می‌بردند میانشان صلح و صفا حاکم گشته بود. انسانی یتیم و بسیار رنج‌دیده، با امکاناتی ناچیز، پایه‌های جامعه دینی و تمدن نویی را بنا نهاد که خیلی زود بخش گسترده‌ای از جهان را در نوردید و در تاریخ

1. circumambulation

2. pillars

بشر فصل تازه‌ای را گشود. این شرح کوتاه از زندگی پیامبر، خواننده را با نحوه نگرش مسلمانان به زندگی پیامبرشان آشنا می‌سازد. برای فهم اسلام، باید اهمیت بیان اخیر را در نظر مسلمانان خوب دریابیم نه اینکه نوشته‌های جدلیون تجدیدنظرطلب مسیحی متقدم^۱ یا مورخان لا ادریگرای معاصر^۲ را کورکورانه بپذیریم.

برای درک اهمیت پیامبر در دین اسلام، باید به خاطر داشته باشیم که بنیانگذاران بزرگ ادیان بر دو گونه‌اند. یکی آنها هستند که بریدن از دنیا و پیش گرفتن زندگی معنوی را اندرز می‌دهند به گونه‌ای که از جهان و آنچه در آن است برکنار باشیم. بهترین نمونه اینها را می‌توان در مسیح و بودا یافت که هر دوی آنها اجتماعات معنوی کوچکی را بنیانگذاری کردند که از شرایط سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی جامعه جدا و برکنار بود. مسیح می‌گفت که پادشاهی اش، پادشاهی این جهانی نیست و از این رو همسری اختیار نکرد و رهبر و حاکم یک جامعه بزرگ انسانی نبود. بودا نیز زندگی زناشویی با شاهزاده‌ای را به خاطر پرداختن کامل به زندگی‌ای راهبانه و کسب نورانیت ترک گفت.

نمونه‌های بارز از دسته دوم را می‌توان در موسی^۳، داوود^۴، و سلیمان^۵ از ادیان ابراهیمی، و راماه^۶ و کریشنا^۷ از آیین هندو یافت. چنین اشخاصی، خواه آنها

-
1. earlier revisionist christian polemicists
 2. contemporary agnostic historians
 3. Moses
 4. David
 5. Solomon
 6. Rama
 7. Krishna

را پیامبر بدانیم یا تجسد الهی (اوتار)^۱، وارد پیچ و خم زندگی معمولی انسانها می‌شوند تا آن را تغییر دهند یا تقدیسش کنند. جملگی پیامبران بنی‌اسرائیل و برخی از چهره‌های اوتاری آیین هندو از رهبران سیاسی یا حاکمان جامعه خود بوده‌اند. آنها دارای همسر و فرزندان بودند و بنابراین در چشم کسانی که مبهوت کمال معنوی خیره‌کننده مسیح و بودا باشند گرفتار زندگی دنیوی، و ناکامل می‌نمایند. در چنین قضاوتی، این حقیقت را نادیده می‌گیرند که مسیحیت و آیین بودا نیز آنگاه که به صورت دینی حاکم بر کل جامعه درآمد از پرداختن به حقایق دنیوی جامعه انسانی نظیر عدالت، جنگ و صلح، و مسأله خانواده و روابط جنسی ناگزیر بود.

به هر صورت، پیامبر اسلام را باید در دسته دوم جای داد. او به لحاظ درونی اهل مراقبه بود اما به لحاظ بیرونی نیز تقریباً ناگزیر از رویارویی با هر وضعیتی بود که ممکن است برای هر انسانی پیش بیاید. او، یتیمی را تجربه کرد، چون بزرگانان زندگی کرد و آزارهای فراوانی دید. او، وقتی همسر محبوبش، خدیجه و پسر دوساله‌اش، ابراهیم را از دست داد سخت اندوهگین شد، هرچند به سعادت زندگی خانوادگی و در عین حال پیروزی نهایی خویش در عالم نیز واقف بود. او که تنهایی و مراقبه را دوست می‌داشت اصلاً از رسیدگی به کارهای مردم، با همه لغزش‌ها و کاستی‌هایشان، شانه خالی نمی‌کرد. او باید بر کل جامعه نظارت می‌کرد و هرگاه میان دو طرف شکایتی رخ می‌داد بر موضع قضا می‌نشست. می‌توان رسالت او را همانا قداست‌بخشی به همه زندگی و برقراری تعادلی در زندگی بشری دانست که زمینه‌ساز تسلیم و فانی شدن در پیشگاه حق متعال است.

در هر دینی، جملگی فضایل دینداران، برگرفته از فضایل موجود در

1. avatar

بنیانگذار آن دین است. همان‌گونه که هیچ مسیحی نمی‌تواند مدعی داشتن فضیلتی شود که به اعلیٰ درجه‌اش در مسیح یافت نشود، هیچ مسلمانی نیز نمی‌تواند نظیر این ادعا را در اسلام داشته باشد؛ بخصوص اینکه پیامبر اسلام مظهر فضایل فروتنی^۱، شرافت^۲، بلندنظری^۳ و مهربانی^۴، درستکاری^۵، و صدق^۶ بود. مسلمانان، پیامبر را الگوی کامل فروتنی تمام عیار در پیشگاه خداوند و همسایه، اسوه شرافت و بلندنظری – یعنی نسبت به خود سخت‌گیر و نسبت به دیگران بخشنده، مهربان، و چشم‌پوش – و سرانجام مظهر صدق – یعنی صداقت کامل در برابر خود و خداوند – می‌دانند. تحقق همین فضیلت اخیر – که گُل سرسبد فضایل اسلامی است – نیازمند فنای خویشتن خویش در پیشگاه ربوبی است، چنان‌که در این سخن صوفیانه بدان تصریح می‌شود: «آن‌که نفسش در دستان دین [یعنی در دستان حق] چون برف ذوب نشود، دین، در دستان او چون برف ذوب می‌شود».

عشق به پیامبر بر همه مسلمانان فرض است و درحقیقت جنبه‌ای اساسی از حیات دینی‌شان را تشکیل می‌دهد. شاید بتوان گفت که این عشق، راهی است که به عشق الهی رهنمون می‌گردد؛ زیرا عشق ورزیدن به خدا میسر کسی نمی‌شود مگر آن‌که نخست خدا بر او عشق ورزد و خداوند هم کسی را دوست می‌دارد که عاشق پیامبر خدا باشد. پس پیامبر در مرکز توجه و احترام مسلمانان جای دارد.

1. humility
2. nobility
3. magnanimity
4. charity
5. truthfulness
6. sincerity

پیامبر در کنار نام محمد، نام‌های دیگری نیز از جمله احمد^۱، عبدالله^۲، ابوالقاسم^۳، و امین دارد. هرگاه که یکی از این نام‌ها ذکر شود عبارت تکراری "علیه السلام" جلو آن می‌آید و اگر این عبارت را که چون دعای خیری است پس از ذکر نام پیامبر اسلام یا هر پیامبر دیگری نیاوریم، نشانه بی‌احترامی خواهد بود. طلب دعای خیر برای پیامبر در چشم مسلمانان، چندان مهم است که شاید بتوان آن را تنها عمل مشترک میان خدا و انسان دانست چرا که در قرآن می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۴.

عشق به پیامبر و احترام نسبت به او، پیامبران دیگری را نیز که در جهان اسلام، به لحاظ معنوی، زنده مانده‌اند، در بر می‌گیرد. در حقیقت، مسلمانان جامع بودن پیام پیامبرشان را به معنای مانع بودن آن نمی‌دانند؛ آنان، پیامبر را هم کسی می‌دانند که دوستش می‌دارند و چون کامل‌ترین آفریده خداوند ستایش می‌کنند و هم او را استمرار سلسله دراز پیامبرانی می‌دانند که پیوندی درونی با آنها دارد. مسلمان با تقوا هرگز در این اندیشه نیست که پیامبر را بستاید و به پیامبران پیش از او – به خصوص آنهایی که نامشان در قرآن آمده است – بی‌احترامی کند. به تعبیر حکمی، پیامبر هم مظهر کلمه^۵ و هم خود کلمه است، هم آغاز دور نبوی و هم پایان آن است و در مقام خاتم الانبیاء، به لحاظ جوهری و درونی، رسالت همه پیامبران را بر دوش دارد. سروده شیخ محمود شبستری درباره پیامبر نیز – که در آن از نام باطنی او، احمد استفاده می‌کند – درگذشتن راز اشاره به همین مضمون دارد:

1. the most praiseworthy of those who praise God

2. servant of God

3. Father of Qāsim

۴. (۵۶/۳۳) «همانا خداوند و فرشتگانش به پیامبر درود می‌فرستند؛ ای مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و سلام [و تسلیم] عرضه دارید».

5. the Logos

چون که صد آمد نود هم پیش ماست نام احمد نام کلّ انبیاست به این ترتیب، عشق به پیامبر، بی آنکه از احترام به دیگر پیامبران بکاهد، تنها سبب برانگیختن تحسین هرچه بیشتر مسلمانان نسبت به پیامبران پیشین و نسبت به کسانی شده است که خود پیامبر، بنا به احادیث و سخنان نقل شده از وی، احترام زیادی برای آنها قائل بوده است.

این سخنان که، به صورت جمع، آنها را احادیث می‌نامند، پس از مرگ پیامبر و پس از مطالعه انتقادی بسیار [دربارهٔ صحت انتسابشان به او] گردآوری شد و در جوامع روایی^۱ توسط علمای شیعه و سنی مدون گردید. این احادیث، پس از قرآن، مهم‌ترین سرچشمهٔ دین اسلام است و درحقیقت نخستین تفسیر قرآن به‌شمار می‌رود. به زبان تخصصی‌تر، حدیث، بخشی از سنت را که به معنای همهٔ اعمال و کردار پیامبر است تشکیل می‌دهد؛ سنت، الگویی است که زندگی مسلمانان و از جمله شاعیری که قرآن مقرر فرموده است، مبتنی بر آن است. در کنار آموزه‌های قرآنی، سنت، نخستین عامل وحدت چشم‌گیری است که در میان همه مسلمانان، از اقوام و فرهنگ‌های گوناگون بومی وجود دارد. اما پاره‌ای احادیث، دربارهٔ حقایق متعالی معنوی و پاره‌ای دیگر با جنبه‌های روزمره زندگی سروکار دارد؛ از جمله اینکه معاملات تجاری در چه شرایطی منصفانه است یا اینکه رفتار عادلانه با خانواده، چگونه رفتاری است. از جمله احادیث پیامبر می‌توان به سخنان زیر اشاره کرد:

«مؤمن حقیقی کسی است که برای برادرش همان چیزی را بخواهد که

برای خویش می‌خواهد»^۲؛

«دل‌هایتان را با گرسنگی نورانی گردانید و بکوشید با گرسنگی و

1. canonical collections

۲. «المؤمن يُحِبُّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ».

تشنگی، افسار نفس را به دست گیرید؛ با گرسنگی در کوبیدن دروازه‌های بهشت مداومت ورزید»^۱؛

«افتخار سالمندان در این است که حرمت خدا را نگهدارند»^۲؛

«هر عملی در جهت مهربانی به حیوان زنده‌ای، دارای پاداشی بهشتی است»^۳؛

«خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد»^۴؛

«صدقه و وظیفه هر مسلمانی است و او که دستش تنگ است با عمل

خیرری یا خودداری از عمل شری صدق بدهد»^۵؛

«هرگاه تابوت کسی، خواه یهودی، مسیحی، یا مسلمان بر شما گذشت از جای برخیزید»^۶؛

«خدا پاک است و پاکیزگی را دوست می‌دارد»^۷؛

«برترین جهاد، مجاهده با نفس است»^۸؛

«بهشت زیر پای مادران است»^۹؛

«نماز کلید بهشت است»^{۱۰}؛

«خداوند فرمود هر که به من ایمان آورد، تنه‌ایش نمی‌گذارم، من با او

۱. «لا تَشْبَعُوا فَيْطَنًا تُورِ الْمَعْرِفَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ»؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَجْرِي مِنْ إِبْنِ آدَمَ مُجْرَى الدَّمِ فَضَبِقُوا مَجَارِيهِ بِالْجُوعِ وَالْعَطَشِ»؛ «أَدِيمُوا قُرْعَ بَابِ الْجَنَّةِ يَفْتِيحُ قُلُوبَكُمْ وَكَيْفَ نَدِيمُ قُرْعَ بَابِ الْجَنَّةِ قَالَ بِالْجُوعِ وَالْأَطْمَأ». (شایان یادآوری است که عین آنچه در متن کتاب آمده است با وجود جستجوی زیاد در منابع دیده نشد).

۲ و ۳. اصل عربی این حدیث را با وجود جستجوی فراوان نیافتیم.

۴. «اللَّهُ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ».

۵. «عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ قَبْلَ قَمَرٍ لَمْ يَجِدْ قَالَ فَيَعْمَلُ بِبَدَنِهِ وَ... قِيلَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ قَالَ يُمْسِكُ عَنِ السُّوءِ فَإِنَّهُ لَهُ صَدَقَةٌ».

۶. «إِذَا رَأَيْتُمْ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا... لَوْ كَانَ الْمَيِّتُ كَافِرًا...». (شایان یادآوری است که عین آنچه در متن کتاب آمده است با وجود جستجوی زیاد در منابع دیده نشد).

۷. «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ».

۸. «أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ».

۹. «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ».

۱۰. «الصَّلَاةُ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ».

و نزدیک به او هستیم آن‌گاه که مرا یاد می‌کند»^۱.

حقیقت معنوی پیامبر به واسطه زنده بودن سنتش و حجیت احادیثش، در جای جای جوامع اسلامی، همواره حاضر است. وانگهی، این حضور را می‌توان در فیض صادره از این حقیقت که «برکت محمدیه»^۲ اش می‌نامند تجربه کرد؛ فیضی که همواره در زندگی صوفیان، در مدیحه‌سرایی‌های^۳ مربوط به فضایل پیامبر، در زیارت اماکن مقدّس در سرتاسر جهان اسلام – به خصوص در مدینه – و سرانجام در دل همه مسلمانان حضور دارد؛ زیرا عشق به پیامبر هم از لوازم ضروری عشق الهی و هم راهی برای دسترسی به آن است و همین عشق به پیامبر، مستلزم عشق و احترام به دیگر پیامبران است؛ این چیزی است که قرآن، بارها و بارها به آن اشاره می‌کند. حتی تعریف دین اسلام از ایمان، گویای ضرورت ایمان به خدا و رسولان او، و نه فقط رسول اوست. چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۴. مطابق این آیه، فقط بی‌ایمانی نسبت به حضرت رسول موجب گمراهی از راه درست ایمان و درستکاری نمی‌شود بلکه بی‌ایمانی نسبت به تمام رسولان الهی، چنین عاقبتی در پی دارد. البته پُر واضح است که لازمه خاصّ مسلمانی، پذیرش رسالت و نبوت محمد است؛ از این روست که دومین شهادت در اسلام عبارت محمدرسول الله است. پس از ادای شهادتین، انسان رسماً وارد

۱. اصل عربی این حدیث را با وجود جستجوی فراوان نیافتیم.

۲. "Muhammadan barakah"

۳. the litanies

۴. (۱۳۶/۴) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خداوند و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاده است و کتابی که از پیش نازل کرده است، ایمان بیاورید و هرکس به خداوند و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش و روز بازپسین، کفر بورزد، به گمراهی دور و درازی افتاده است».

قلمرو اسلام می‌گردد. در حقیقت شهادت نخست، یعنی لا اله الا الله به تنهایی شهادتی کلی بر پذیرش نفس دین یا همان الدین است که نه تنها جوهره اسلام بلکه جوهره همه ادیان و حیاتی پیشین را تشکیل می‌دهد.

دیدگاه اسلام نسبت به دیگر ادیان در تاریخ

باتوجه به آنچه درباره مفهوم اسلامی وحی و تنوع ادیان گفتیم یادآوری این نکته مهم است که تا پیش از دوران جدید، اسلام تنها دین و حیانی بود که تقریباً با همه ادیان عمده دنیا به طور مستقیم در تماس بود. اسلام با یهودیت و مسیحیت در زادگاهشان در شبه جزیره عربستان و بعدها در فلسطین، سوریه، و مصر؛ با ادیان ایرانی چون آیین زرتشت و مانویت^۱ پس از فتح ایران در سده هفتم؛ با آیین‌های هندو و بودا در شرق ایران و اندک زمانی بعد در هندوستان؛ با ادیان چینی از طریق جاده ابریشم^۲ و نیز به توسط بازرگانان مسلمانی که به بندر کانتون^۳ و دیگر بنادر چین سفر می‌کردند؛ با ادیان آفریقایی خیلی زود پس از انتشار اسلام در آفریقای سیاه در حدود چهارصد سال پیش؛ و با آیین شمّنی سبیری^۴ به شکل ادیان کهن مردمان ترک و مغول که به آیین اسلام درآمد بودند روبه‌رو گردید. قرن‌ها پیش نام‌های زرتشت و بودا، در میان مسلمانان سرزمین‌های شرقی جهان اسلام به‌ویژه ایران، نام‌های رایج و آشنایی بود. مسلمانان هندی از هزار سال پیش کریشنا و راما را می‌شناخته‌اند. ابوریحان بیرونی، شخصیت جامع‌الاطراف ایرانی، در سده یازدهم کتاب مهمی را درباره هندوستان به نگارش درآورد که

1. Manichaeism
2. the Silk Route
3. Canton
4. Siberian Shamanism

هنوز هم منبع ارزنده‌ای برای شناخت آیین هندو در سده‌های میانه است.^۱ وانگهی، قرن‌ها پیش آثار کلاسیک بی‌شماری از آیین هندو و آثار چندی نیز از آیین بودا به زبان فارسی برگردانده شد که از جمله آنها می‌توان اوپانیشادها^۲ و بهگود گیتا^۳ را نام برد. علمای مسلمان چینی آثار کلاسیک مربوط به آیین کنفوسیوس را می‌شناختند و بسیاری از آنها، کنفوسیوس و لائوتسه را پیامبر می‌شمردند.

ماهیت جهانشمول معرفت دینی که یک مسلمان فرهیخته مقیم اصفهان در سده چهاردهم از آن برخوردار بود، بسیار متفاوت از معرفت دینی یک اندیشمند مدرسی هم‌دوره او در پاریس یا بولونا^۴ بود. تمدن اسلامی بر پایه آموزه قرآنی جامعیت دینی و تجربه‌های تاریخی گسترده‌اش که ماهیتی جهانشمول داشت، چشم‌انداز دینی‌ای را پدید آورد که همه جهان را در برمی‌گرفت و تا پیش از دوره جدید، در هیچ دین دیگری نظیر نداشت. این نگرش جهانشمول هنوز هم بخشی از جهان‌بینی مسلمانان سنت‌گرایی است که نگرش کلی خود را به‌رغم تهاجم تجددگرایی و واکنش‌هایی که در قالب "بنیادگرایی" نسبت به آن صورت می‌گیرد، همچنان حفظ کرده‌اند.

در چهارچوب این بافت دینی جهانشمول، دین اسلام بیشترین نزدیکی را با یهودیت و مسیحیت دارد. مسلمانان برای پیامبران بنی‌اسرائیل و مسیح احترام عمیقی قائل‌اند. قرآن، در میان زنان رفیع‌ترین جایگاه معنوی را به مریم

۱. منظور کتاب تحقیق ماللهند است.

2. Upanishads

3. Bhagavad Gita

4. Bologna

عذرا(ع)^۱ اختصاص می‌دهد؛ سوره‌ای از سوره‌های قرآن به نام اوست و تنها زنی است که نامش در این کتاب آسمانی آمده است. وانگهی، قرآن تولد معجزه آسای مسیح از مادری باکره را تأیید کرده است. مسلمانان برای چنین آموزه‌هایی، آن قدر احترام قائل‌اند که امروزه، در گفتگوی بینادینی با مسیحیان و یهودیان – آنها، در برابر مفسران تجددگرایی که می‌کوشند آموزه‌های سنتی آیین یهود و مسیحیت، از جمله تولد معجزه آسای مسیح را به سطح استعاره‌ها و تاریخ مقدس پیامبران بنی اسرائیل را، در بهترین شرایط، به داستان‌هایی الهام شده، فروکاهند – به دفاع از آن آموزه‌ها برمی‌خیزند.

چهره‌های مقدس دین یهود و دین مسیح، بارها و بارها در قرآن و حتی در ادعیه نیز به مناسبت‌های مختلف، نامشان آمده است. آرامگاه پیامبران بنی اسرائیل که اسلام نیز بر پیامبری آنها صحت می‌گذارد، همیشه مورد احترام و زیارت مسلمانان بوده و هست. در تأیید این سخن، تنها کافی است تقدس آرامگاه‌های ابراهیم^۲ در الخلیل، یا هبرون^۳ در فلسطین، آرامگاه یوشع^۴ و نیز سکونت‌گاه موسی در کوه نبو^۵ در اردن را به یاد بیاوریم. هر چند برخی از مسلمانان، گاهی یهودیان و مسیحیان را هدف انتقاداتی عقلی قرار داده و یا با آنها وارد درگیری‌های نظامی شده‌اند، آنان، یا دست‌کم، آن دسته از آنان که دعوت قرآن را لبیک گفته و پیامش را دریافته‌اند، (به‌رغم وجود اختلاف نظرهای کلامی با یهودیان و مسیحیان) هیچ‌گاه به انتقاد از پیامبران بنی اسرائیل یا حضرت مسیح

1. the Virgin Mary

2. Abraham

3. Hebron

4. Joshua

5. Mt. Nebo

نپرداخته‌اند. اسلام خود را سومین دین از ادیان ابراهیمی می‌داند؛ سه دینی که در بسیاری باورهای کلامی، اخلاقی و معادیشان با همدیگر مشترک‌اند هرچند، خداوند برای هر کدام وجوه ممیزه‌ای قرار داده است.

سخن گفتن از سنت یهودی - مسیحی که اسلام را در مقام "غیر"، به چالش فرا می‌خواند عدول از پیام حضرت ابراهیم است و نیز به لحاظ کلامی - صرف نظر از اینکه خوشایند کسانی باشد - نادرست است. اختلافات میان یهودیت و مسیحیت، هیچ‌کدام از اختلافات میان مسیحیت و اسلام نیست. یهودیت در پاره‌ای حوزه‌ها به اسلام نزدیکتر است تا به مسیحیت؛ یهودیت دارای زبان مقدس عبری است چنان‌که اسلام نیز زبان عربی را دارد و نیز یهودیت دارای شریعت مقدسی به نام هالاخا^۱ است که متناظر با شریعت مقدس اسلام است. از این گذشته، یهودیت و اسلام، هر دو با هر شکلی از بت پرستی و شمایل نگاری در هنر مقدس که کشیدن تصویر خداوند یا ساختن مجسمه او را جایز می‌داند، مخالف‌اند. در پاره‌ای موارد خاص نیز، اسلام به مسیحیت [از یهودیت به آن] نزدیکتر است؛ هر دو ی این ادیان بر فناپذیری نفس، حقایق مربوط به قیامت، و اهمیت فراوان حیات باطنی تأکید می‌ورزند. به این ترتیب، اصول بنیادینی وجود دارد که مورد توافق هر سه دین است، از جمله: توحید، نبوت، کتاب مقدس، بخش اعظم تاریخ مقدس، هنجارهای اساسی اخلاقی چون قداست حیات، احترام به قوانین الهی، خوشرفتاری با دیگران، صداقت در همه اعمال انسانی، مهربانی با همسایه، رعایت انصاف و این‌گونه امور. اسلام، بخش جدایی‌ناپذیری از خانواده ادیان ابراهیمی است و خود را در پیوندی تنگاتنگ با یهودیت و مسیحیت می‌داند و با

1. «دیگری» "other"

2. *Halakhah*

تأیید آموزه‌های یهودیت و مسیحیت و در عین حال ردّ هرگونه انحصارگرایی، خود را مکمل آن ادیان و نهایی‌ترین بیان از توحید ابراهیمی می‌خواند.

مؤمن کیست و کافر کیست؟

با این چهارچوب ذهنی که به دست دادیم، فهم دسته‌بندی مردم به مؤمنان و کافران - به معنای تحت‌اللفظی «کسانی که بر حقیقت حجاب می‌افکنند» - کار چندان دشواری نیست. هر دینی برای جداسازی خود از دیگر ادیان، راهی را در پیش می‌گیرد. دین یهود از یهودیان و غیریهودیان، و دین مسیح از دینداران و بی‌دینان یا مشرکان سخن می‌گویند. هر کدام این دسته‌بندی‌ها، هم خاستگاهی کلامی و هم ریشه‌ای عمومی و تاریخی دارد که به برداشت پیروان هر دینی از خود و نیز به تاریخچه آن دین بستگی دارد. در دین اسلام، مرز میان مسلمان و غیرمسلمان بیشتر براساس ایمان است و اسلام به معنای کلی کلمه، نقش چندانی در آن ندارد. قرآن، لازمه ایمان را مرتبه بالایی از پایبندی به دین می‌داند و چنان‌که در فصل بعد می‌آید حتی امروزه نیز تنها کسانی را مؤمن (یا دارندگان ایمان) می‌نامند که دین‌شان را بسیار جدی گرفته و پارسایی پیشه کرده باشند. از دیدگاه قرآن نیز واژه مؤمن مختص پیروان اسلام نیست بلکه هم مسلمانان و هم پیروان دیگر ادیان می‌توانند مؤمن باشند؛ گواه این مطلب، این آیه قرآنی است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱.

۱. (۶۲/۲) «از مؤمنان و یهودیان و مسیحیان و صابئین، کسانی که به خداوند و روز بازپسین ایمان آورده و نیکوکاری کرده باشند پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند».

در این آیه و نیز آیه ۶۹ سوره پنج^۱ ("مائده") که تقریباً همین پیام در آنجا نیز تکرار شده است، نه تنها ادیان یهودیت، مسیحیت و آیین صابئین مورد تأیید قرار می‌گیرد بلکه این تأیید «هر آنکه به خدا ایمان دارد» را در بر می‌گیرد و بر فراگیر بودن امکان رستگاری نیز تصریح می‌شود. با این حساب، مرز میان مؤمن به دین اسلام و مؤمنان به دیگر ادیان از میان برمی‌خیزد و می‌توان گفت که به معنای عام کلمه، هر که به خدای واحد، نه به اصلی متعالی^۲، ایمان بیاورد و او را بپذیرد مؤمن است و هر که جز این باشد در زمره کافران خواهد بود و در این دسته‌بندی، هویت اسمی، قومیت و حتی دین افراد هیچ نقشی ندارد.

با توجه به این جامعیت آشکاری که در قرآن هست، استفاده از واژگان "مؤمن" و "کافر" به آن سادگی نیست که در مسیحیت به چشم می‌آید. در اسلام، پیش از هر چیز، نگرش صوفیانه‌ای نسبت به حق مطلق وجود دارد که از هرگونه دوگانگی، حتی از دو راهی ایمان و کفر، فراتر می‌رود؛ اما برای وصول به آن حق متعال که فراتر از همه دوگانگی‌هاست، باید به ایمان روی آورد و اصول رسمی اسلام را پذیرفت؛ یعنی همان اصولی که اسلام با آنها، آشکارا، راه خود را از کفر جدا می‌سازد. از این رو، فهم باطنی کفر و ایمان، که در اشعار صوفیانه سنتی به‌ویژه در سروده‌های شاعران پارسی‌گویی چون مولوی، شبستری و حافظ زیاد به چشم می‌خورد، کاملاً غیر از این تصوّر رایج در پاره‌ای محافل غربی است که براساس آن، تنها با پرهیز از هر دو عالم کفر و ایمان، می‌توان به حق مطلق^۳ راه یافت. در سطح مناسک رسمی دین، ایمان با حق، و کفر با باطل سروکار دارد و شکاف میان

۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّضَارِئِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

2. the Supreme Principle

3. the absolute Truth

این دو، حتی با وجود اندرز عُرفا برای رفتن به فراسوی کفر و ایمان، که همانا رسیدن به مقام توحید یا دستیابی به توحیدی ورای کثرات و دوگانگی هاست، همچنان پابرجاست.

مسلمانان سنتی، در سطح رسمی و عمومی، مقوله "مؤمن" را هم برای مسلمانان و هم برای پیروان دیگر ادیان، به خصوص مسیحیان و یهودیان، به کار می‌برند. اما در تاریخ اسلام، دوره‌هایی بوده است که در آن، واژه مؤمن را تنها برای مسلمانان و کافر را برای غیرمسلمانان استفاده می‌کرده‌اند؛ چنان‌که در امپراطوری عثمانی، اروپائیان را کفار می‌نامیدند. اما اگر این واقعیت را در نظر آوریم که در طول تاریخ اسلام، پاره‌ای از فرقه‌های مسلمان، فرقه‌های دیگر را که آنها نیز مسلمان بودند، کفار می‌نامیدند و دسته‌ای تا آنجا پیش می‌رفتند که عملاً با آنها چون دشمن رفتار می‌کردند، وضعیت از این هم پیچیده‌تر می‌شود. مثلاً در طول تاریخ اولیه اسلام، خوارج که هم شیعیان و هم سنی‌ها را کافر می‌پنداشتند و مخالفشان بودند عملاً بر ضد آنان به خشونت و حملات نظامی دست می‌یازیدند. بسیاری از علمای سنی، اسماعیلیان را کافر می‌شمارند و حتی در جریان اصلی اسلام نیز بیش از چندین سده، پاره‌ای از علمای سنی و شیعه دوازده امامی، همدیگر را کافر نامیده‌اند. در سده هیجدهم، جنبش وهابی که خاستگاهش سرزمین نجد در عربستان بود، مسلمانان سنتی از شیعه و سنی را مسلمانان راستین نمی‌دانست و تکفیرشان می‌کرد درحالی‌که علمای حنفی عثمانی، خود وهابیان را با کفار یکی می‌دانستند.

تصویر رایج در غرب از اینکه همه مسلمانان، در مقام مؤمن، در برابر کفار متحدند اصلاً تصویر درستی نیست؛ هر چند پاره‌ای از مبلغان سرشناس مسیحی این سخن را که عقیده بسیاری از تندروهای مسلمان است بارها و بارها به

مسیحیان القا می‌کنند. در جهان اسلام، همواره کسانی بوده‌اند که از ضرورت وحدت مسلمانان در مقام مؤمنان دم زده‌اند و منظورشان از وحدت، معنای خاصی از آن بوده است که در برابر تفرقه در سطوح مختلف قرار می‌گیرد. اما این پرسش کلی که «مؤمن کیست و کافر کیست» نیازمند پاسخی بسیار متفاوت از آن چیزی است که معمولاً در منابع موجود و در دسترس عموم به چشم می‌خورد.

وانگهی، واژه کافر دارای تعریفی کلامی و فقهی و تعریفی رایج در سیاست و اجتماع است که نباید این دو را با هم درآمیخت. بسیاری از مسلمانان متدین، در ضمیر خود یک مسیحی یا یهودی پرهیزگار را هنوز مؤمن می‌دانند درحالی که یک لادری را هر چند که اسمی عربی یا فارسی داشته باشد، کافر تلقی می‌کنند. حکم کفر تنها شامل غیرمسلمانان نیست بلکه ممکن است فرقه‌های گوناگون موجود در جهان اسلام را نیز شامل شود. امروزه با اینکه پاره‌ای از مسلمانان "کفار" را مسؤول یورش فرهنگ سکولار غرب می‌دانند، آنها در چهارچوب جهان اسلام نیز برای کسانی که هر چند رسماً مسلمانند ولی عقاید سکولار را پذیرفته و به ترویج آنها می‌پردازند همین وصف کفار را به کار می‌برند؛ عقایدی که درست، مبانی وحی اسلامی را نشانه رفته است. حقیقت این است که سکولاریسم، دشمن مشترک همه ادیان ابراهیمی است و فروپاشی ارزش‌های اخلاقی در جوامع سکولار که امروزه شاهد آنیم، مشکلات فراوانی را به بار می‌آورد که یهودیان، مسیحیان، و مسلمانان، به یک اندازه، با آنها دست به گریبانند.

اسلام و کثرت‌گرایی دینی معاصر

مسلمانان امروزه نیز چون سده‌های گذشته، شاهد حضور پیروان دیگر ادیان

در دنیای اسلام هستند. در مرکز جهان اسلام اقلیت‌هایی مسیحی به‌سر می‌برند که بیشتر آنها در مصر هستند؛ هنوز عده‌ای یهودی در ایران و ترکیه زندگی می‌کنند هر چند که بیشتر یهودیان کشورهای عربی پس از سال ۱۹۴۸ به اسرائیل مهاجرت کردند؛ در ایران، هنوز زرتشتیان زندگی می‌کنند؛ در هندوستان و نیز البته در بنگلادش، نپال، مالزی، و اندونزی مسلمانان با هندوها به‌سر می‌برند و در سریلانکا، تایلند، لاداک^۱، برمه، چین و جاهای دیگر شاهد همزیستی مسلمانان با بوداییان هستیم. مسلمانان در چین، مالزی و اندونزی با پیروان کنفوسیوس و پیروان آیین تائو نیز همزیستی دارند. در طول تاریخ اسلام رابطه‌ی میان مسلمانان با اقلیت‌های دینی موجود در جامعه اسلامی، کم و بیش، صلح‌آمیز بوده است. اما آن‌گاه که موضوعات حساس سیاسی چون تجزیه فلسطین یا هندوستان روابط عادی میان مسلمانان و پیروان دیگر ادیان را متشنج ساخته این همزیستی به‌خسونت گراییده است. امروزه با وجود پاره‌ای سوءاستفاده‌ها که توسط جریان‌ات به اصطلاح بنیادگرا در کشورهای مختلف اسلامی صورت می‌گیرد گذران زندگی اقلیت‌های دینی در جهان اسلام، به مراتب بهتر از مسلمانان در سرزمین‌های غیراسلامی است؛ مگر آمریکا و برخی کشورهای غربی که در آنها، مسلمانان بدون هرگونه محدودیت پیدا و پنهان، طبق موازین اسلام، زندگی می‌کنند. برای پی بردن به این مطلب، کافی است وضعیت اقلیت‌های مسیحی در سوریه، عراق، و ایران - سه دولتی که نسبت به غرب، چندان خوشبین نیستند - را با وضع اقلیت‌های مسلمان در چین، فیلیپین، هندوستان، و قفقاز در روسیه مقایسه کنیم؛ تا چه رسد به کشورهای حوزه بالکان^۲، که رُعب و وحشتی را که صرب‌های

1. Ladakh (منطقه‌ای واقع در کشمیر شرقی)

2. the Balkans

مسیحی در آنجا در دل مسلمانان بوسنی و کوزوو افکنده بودند هنوز در خاطره‌ها زنده است.

فعالیت میسیونرهای غربی^۱ در سال‌های اخیر، همزیستی مسالمت آمیز اقلیت‌های مختلف دینی، به ویژه مسیحیان، را در دنیای اسلام با مشکلاتی روبه‌رو ساخته و واکنش‌های شدیدی را نه تنها در میان مسلمانان بلکه همچنین در میان هندوها، بوداییان و پیروان دیگر ادیان به دنبال داشته است. مسأله فعالیت میسیونری مسیحی (کلیساهای غربی نه کلیسای ارتدکس)، موضوع پیچیده‌ای است که نیازمند بحث مفصل و جداگانه‌ای است اما در اینجا نیز بایسته است اشاره کوتاهی به آن بکنیم. در این باب، کافی است بگوییم که فعالیت میسیونری در جهان اسلام، از آغاز دوره تجدد، همزاد استعمار بود و بسیاری میسیونرهای غربی در کنار مسیحیت، فرهنگ سکولار غرب را نیز تبلیغ می‌کرده‌اند. بسیاری از آنان کوشیده‌اند و هنوز هم می‌کوشند تا مسیحیت را نه صرفاً از طریق تعالیم مسیح بلکه بیشتر با توسل به کمک‌های مادی چون برنج و دارو، ترویج کنند؛ کمک‌هایی که به نام صدقه مسیحی^۲ اما با هدف تغییر دین^۳ [در میان غیرمسیحیان] توزیع می‌شود. بسیاری از مدارس وابسته به میسیونری، زمانی خود را موفق می‌دانستند که اگر نمی‌توانستند دانش آموزان مسلمان را مسیحی کنند دست‌کم، ایمان محکمشان به اسلام را متزلزل سازند. بی‌جهت نیست که برخی از کینه‌توزترین رهبران سیاسی عرب در چند دهه گذشته که سکولار و ضد غرب بوده‌اند، فارغ‌التحصیلان مدارس آمریکایی هستند که نخستین بار میسیونرها، آن را بنیاد کرده‌اند؛ مدارس که در آنها دانش‌آموزان را به لحاظ دینی و فرهنگی،

1. western missionary

2. christian charity

3. conversion

شستشوی مغزی می‌داده‌اند.

وقتی می‌توان واکنش‌های رایج مسلمانان نسبت به میسیونری مسیحی را درست فهمید که از خود پیرسیم اهالی تگزاس^۱ و اُکلاهاما^۲، که مبشران انجیلی^۳ بسیاری از آنجا برخاسته‌اند، در برابر سناریویی به شرح زیر، چه واکنشی نشان خواهند داد: فرض کنیم که مسلمانان با پول فراوان حاصل از نفت موجود در جهان اسلام، بنا بود مدارس اسلامی را در این ایالت‌ها بسازند. این مدارس، به دلیل شهرت و اعتبارشان، فرزندان قدرتمندترین و ثروتمندترین خانواده‌ها را جذب خود کنند و حضور در این مدارس سبب شود که این رهبران آینده، حتی اگر هم رسماً به دین اسلام درنیایند، دستخوش جریان سازمان یافته‌ای از القای فرهنگ عربی شوند.

هیچ شباهتی میان فعالیت میسیونرهای غربی [در دوره جدید] با فعالیت واعظان مسیحی اناجیل در سده‌های میانه^۴ یا میسیونرهای ارتدکس در میان اسکیموهای^۵ کانادا، حتی به لحاظ پوشش ظاهری نیز نیست. روی هم رفته، هدف اصلی بیشتر این فعالیت‌ها در سرتاسر آسیا و آفریقا جز رواج غربزدگی^۶ و جهانی‌سازی^۷ و در کنار آن دامن زدن به تب مصرف‌گرایی^۸، همه و همه تحت لوای مسیحیت، نبوده است. اگر نبود چنین فشار سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی

1. Texas
2. Oklahoma
3. evangelists
4. medieval christian preachers of the Gospels
5. the Inuits
6. westernization
7. globalization
8. consumerism

نیرومندی که در پس پرده حضور این میسیونرها پنهان است، حضور آنها نیز به معنایی چون حضور بوداییان در تبت یا مسلمانان در کانادا و ایالات متحده می‌بود که هیچ خطری از جانب آنان، ادیان و فرهنگ‌های محلی را تهدید نمی‌کرد. اما وضعیت آنان جز این است و از این رو، فعالیت‌شان، به‌ویژه در کشورهای اندونزی، پاکستان و کشورهای آفریقایی حاشیه صحرا، نقش بسیار مهمی در ایجاد تنش میان اسلام و مسیحیت و به‌طور غیرمستقیم میان اسلام و غرب دارد؛ چراکه کشورهای غربی، حتی آنهایی که چون فرانسه بر سکولار بودن دولت تصریح دارند، این میسیونرها را مورد حمایت مادی و سیاسی قرار می‌دهند.

البته تبلیغ فرهنگ سکولار و امروزه مصرف‌گرای غرب، مشخصه همیشگی تمام میسیونرها نبوده است. مثلاً پیر دو فوکو^۱ یک کاتولیک فرانسوی بود که چون شاهدی متواضع برای مسیح، مدت‌ها در میان مسلمانان شمال آفریقا زیست و همسایگان مسلمانش به او، احترام بسیار می‌گذاشتند؛ چنان‌که شمار دیگری از راهبان و کشیشان نیز همین‌گونه بوده‌اند. پرستان‌های متواضعی بوده‌اند که برای نمایاندن حضور پیام حضرت مسیح به میان مسلمانان آمده‌اند بی‌آنکه بخواهند با استفاده از مادیات، مسلمانان فقیر را وسوسه کنند و از این راه به تبلیغ ستیزه‌جویانه دین خود پردازند. بی‌گمان چنین استثناهایی نیز وجود داشته‌اند. با این همه، فعالیت میسیونری مسیحی غربیان که غرب با تمام توان، مستقیم یا غیرمستقیم از آن حمایت کرده است امروزه معضل عمده‌ای را بر سر راه مناسبات مسلمانان با مسیحیان غربی پدید آورده است و این درحالی است که مسلمانان در همزیستی مسالمت‌آمیزشان با اقلیت‌های محلی مسیحی، در طول

1. P. de Foucault

سده‌های طولانی، هیچ مشکلی نداشته‌اند. تنها کافی است در این زمینه، به یاد بیاوریم که وقتی در طول جنگ خلیج فارس، بغداد در زیر بمباران شدیدی قرار داشت، هیچ مسلمان عراقی به مسیحیان هموطن خود که در کوچه و بازار راه می‌رفتند حمله‌ور نمی‌شد در حالی که از زمان عملیات تروریستی تأسف بار یازده سپتامبر، چنین رفتاری را از جانب مسیحیان نسبت به مسلمانان مقیم آمریکا شاهد بوده‌ایم؛ تراژدی بزرگ یازده سپتامبر در پاره‌ای محافل، گونه‌ای بیگانه‌ستیزی^۱ دینی، نژادی و قومی را سبب شد که بر اثر آن، شماری از مسلمانان آمریکایی و اروپایی مورد حمله و آزار و اذیت قرار گرفتند.

در سخن گفتن از فعالیت میسیونری، بایسته است اشاره‌ای نیز به آموزه‌های اسلام در باب ارتداد^۲ بکنیم؛ آموزه‌هایی که محافل میسیونری و دیگران در غرب، آن را به چالش گرفته‌اند. بر اساس تفسیرهای سنتی از شریعت، مجازات مسلمان مرتد، مرگ است و بسیاری غربیان این حکم را به معنای نبود آزادی درک و آگاهی در اسلام تفسیر می‌کنند. برای توضیح این مطلب، پیش از هر چیز، چند کلمه‌ای درباره تغییر مذهب می‌آوریم. قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۳، و در بیشتر دوره‌های تاریخ اسلام نیز هیچ اجباری در تغییر دین برای "اهل کتاب"^۴ در کار نبوده است. در حقیقت، اجبار در تغییر دین، بی‌حرمتی به خداوند و به مقام شعور و درکی است که خداوند در آدمی نهاده است. سرزمین عربستان در زمان نزول وحی، از این قاعده مستثنا بود. اسلام، اعراب مشرک را که گرفتار

1. xenophobia

2. apostasy

۳. (۲۵۶/۲) «در کار دین اکراه روا نیست».

4. the "People of the Book"

ناشیانه‌ترین شکل چندخدایی^۱ بودند بر سر دو راهی پذیرش اسلام یا جنگ با مسلمانان قرار داد. این وضعیت بسیار شبیه به گزینشی است که مسیحیان به هنگام دست یافتن بر قاره اروپا، به "مشرکان" اروپایی پیشنهاد کردند. اما حتی در همان عربستان زمان پیامبر نیز یهودیان و مسیحیان، مجبور نبودند به دین اسلام در آیند.

به این ترتیب، ممکن است حکم شرعی مربوط به ارتداد، با توجه به نگرش اسلام نسبت به دیگر ادیان آسمانی، شگفت بنماید. دلیل این حکم را باید در این واقعیت جست که تا پیش از دوران جدید، هر کسی اسلام می‌آورد عضوی از حکومت و امت اسلامی به‌شمار می‌رفت و بر این اساس، ارتداد نه تنها بازگشت از اسلام بلکه خیانتی نسبت به حکومت به‌شمار می‌رفت. امروزه که دیگر در بیشتر کشورهای اسلامی، حکومت‌ها به آن معنای سنتی، اسلامی به حساب نمی‌آید بسیاری از علمای اسلام، در مخالفت با مجازات مرگ برای ارتداد، سخن‌ها گفته‌اند. وانگهی، به رغم اینکه این حکم هنوز "در کتاب‌ها" مندرج است ولی عملاً در بسیاری از کشورهای اسلامی چون اندونزی، پاکستان، و چندی از کشورهای غرب آفریقا بسیار به‌ندرت به اجرا درآمده است؛ با اینکه در این کشورها میلیون‌ها مسیحی‌ای زندگی می‌کنند که توسط میسیونرهای غربی، در دوران جدید، از اسلام برگشته و به مسیحیت روی آورده‌اند. این حکم، عملاً چیزی در مایه همان حکمی است که در انگلستان هنوز هم بر ضد بت‌پرستی "در کتاب‌ها" می‌آید اما به اجرا در نمی‌آید. درگیری‌های فرقه‌ای میان مسلمانان و مسیحیان تازه از اسلام برگشته‌ای که هنوز هم در اندونزی، پاکستان، نیجریه، سودان و جاهای دیگر شاهد آنیم بیش از آنکه مربوط به حکم شرعی ارتداد باشد

1. polytheism

بر سر موضوعات محلی سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی است. این حکم سنتی شرعی را، که اخیراً بعضی از مراجع فقهی دست به اصلاحاتی در آن زده‌اند و به دلیل تغییر اوضاع خیلی کم به اجرا درآورده‌اند، می‌بایست در چهارچوب غرب مسیحی فهمید نه در زمینه غرب متجدد که در آن، دین را تا حدّ زیادی به حاشیه رانده و از عرصه اجتماع زدوده‌اند. در این باره، باید به سرنوشت مسیحیانی بیندیشیم که در فرانسه سده‌های میانه و اسپانیای سده هفدهم، اسلام می‌آوردند. به هر حال، کسانی که در پرسش از رابطه اسلام با دیگر ادیان بارها و بارها مسأله ارتداد را مطرح کرده و می‌کنند بایستی در این باره، هم به زمینه سنتی این حکم توجه کنند و هم به وضعیت حاکم امروزی که به دلیل اوضاع متفاوتش، حکم مذکور تا حدّ گسترده‌ای مورد اغماض قرار می‌گیرد و درحقیقت، شماری از مفسران فقه اسلامی نیز سرگرم تفسیر مجدد آن هستند.

موضوع دیگری که غربیان به هنگام بحث از رابطه اسلام با دیگر ادیان، بارها و بارها مطرح کرده‌اند این است که اسلام، حضور غیرمسلمانان را در محدوده خاص اطراف مکه^۱ جایز نمی‌داند، درحالی که در مسیحیت، ورود مسلمانان حتی به واتیکان^۲ هم اشکالی ندارد. در اینجا باید توجه داشت که هر دینی درباره اماکن مقدّسش، قواعد خاص خود را دارد. در آیین هندو، مناطق خاصی از بنارس^۳ به روی همه غیر هندوها بسته است و مسلمانان، حتی در زمان حکومتشان بر این شهر، به این قواعد احترام می‌گذاشتند و به زور وارد معبد میمون^۴ یا دیگر جاهای مقدّس نمی‌شدند. اسلام نیز همچون آیین هندو و

۱. منظور حریم مکه است.

2. the Vatican
3. Benares
4. the Monkey Temple

بسیاری ادیان دیگر، در اطراف مکه به فضای مقدّسی قائل است که حدود آن را شخص پیامبر معین فرموده است و ورود غیرمسلمانان به آن ممنوع است. این امر، هرگز به معنای آن نیست که بقیّه جهان اسلام نیز به روی غیرمسلمانان و عبادتگاه‌هایشان بسته است. در شهرهای قاهره، بیروت، دمشق، و بسیاری شهرهای اسلامی دیگر، حضور کلیساها محسوس است و نیز در هر جای جهان اسلام که اجتماعی از یهودیان زندگی می‌کنند از تهران گرفته تا فاس^۱، کنیسه‌هایی^۲ به چشم می‌خورد. در قلمرو امپراطور عثمانی، در بسیاری از مناطق کشورهای حوزه بالکان که یهودیان، مسیحیان، و مسلمانان با همدیگر زندگی می‌کردند، کنیسه‌ها، کلیساها، و مساجد را دیوار به دیوار هم می‌ساختند و این حضور هماهنگ عبادتگاه‌های مختلف در خود استانبول هویدا است. در سرزمین عربستان نیز، در بیرون از حریم^۳ مکه، براساس شریعت اسلام، حکومت موظف است "اهل کتاب" را در ساختن عبادتگاه‌هایشان آزاد بگذارد و مراقبت از این اماکن را برعهده بگیرد و هر حکمی غیر از این، برخلاف اصول شرع و سنت اسلامی است.

البته در طول تاریخ اسلام، مواردی نیز هست که در آن، پس از یک پیروزی بزرگ، کلیسایی را به مسجد تبدیل کرده‌اند؛ مثل مسجد ایاصوفیا^۴، اما عکس این موضوع نیز [در تاریخ مسیحیت] سابقه زیادی دارد چنان‌که مسجد اعظم قرطبه^۵ را به کلیسای جامع^۶ تبدیل کردند. در کل، در اسلام قاعده‌ای هست که وضع آن به

1. Fez
2. synagogue
3. sacred precinct
4. the Hagia Sophia
5. the Grand Mosque of Cordova
6. cathedral

زمان عمر باز می‌گردد؛ او به هنگام فتح اورشلیم، دستور داد که کلیسای مزار مقدس^۱ مورد احترام قرار گیرد و به همان وضع بماند. از این که بگذریم بیشتر کلیساهایی که بعدها، تبدیل به مسجد شده‌اند کلیساهای متروکه‌ای بوده‌اند که امروزه نیز نمونه آنها را می‌توان در برخی شهرهای بریتانیا دید.

در حوزه مسائل فکری، امروزه در میان روشنفکران جهان اسلام گرایش بسیاری به گفتگوی بینادینی به چشم می‌خورد که انگیزه این گفتگوها عمدتاً ریشه در حلقه‌های مسیحی^۲ پس از جنگ جهانی دوم داشت. در بسیاری کشورها چون مراکش، مصر، اردن، سوریه، لبنان، ایران، مالزی و اندونزی، دولت نیز دوشادوش افراد و سازمان‌های دینی، در این راه کوشیده است. در نقاط مختلف جهان، همایش‌های بسیاری [میان مسلمانان] و پروتستان‌ها، کاتولیک‌ها، و اخیراً ارتدکس‌ها؛ با هندوها در هندوستان و اندونزی؛ و با بودائیان و پیروان کنفوسیوس در مالزی برگزار شده است. گفتگوی میان اسلام و یهودیت، به دلیل مشکلات موجود میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، تا اندازه‌ای دشوارتر است، اما با این همه، باز هم گفتگوهایی چه در خاورمیانه و چه در غرب صورت گرفته است. در این گفتگوها، علمای اسلام از مکاتب مختلف فکری، هم از جهان اسلام و هم از مسلمانان مقیم غرب شرکت داشته‌اند. در این میان، پاره‌ای انحصارگرایان^۳ مسلمان با چنین گفتگوهایی به مخالفت برخاسته‌اند، چنان‌که در میان مسیحیان و یهودیان نیز چنین کسانی یافت می‌شوند. اما روند گفتگوی دینی، چندین دهه است که در جهان اسلام از حرکت بازمانده است و امروزه، بخش مهمی از دورنمای عقلی و دینی در جهان اسلام به حساب می‌آید.

1. the church of the Holy Sepulchre

2. Christian circles

3. exclusivists

حتی از دیدگاه نظری و فلسفی نیز کثرت‌گرایی دینی امروزه، در بسیاری از کشورهای اسلامی – از جمله برخی از همان کشورهایایی که در غرب آنها را "بنیادگرا" می‌نامند – مورد توجه فراوان قرار گرفته و به صورت چالش عقلی عمده‌ای درآمده است. در هیچ کشور اسلامی به اندازه ایران، مسائل کلامی و فلسفی مربوط به کثرت‌گرایی دینی مطرح نیست. در ایران، آثار نویسندگان سرشناس پروتستان و کاتولیک چون جان هیک^۱ و هانس کونگ^۲ را به فارسی برگردانده‌اند و حتی در رسانه‌های عمومی نیز مورد بحث قرار می‌دهند. در این کشور، دیدگاه‌های علمای مابعدالطبیعی سنت‌گرایی چون فریتیوف شوون^۳ که به "وحدت متعالی ادیان"^۴ قائل است – که من نیز در این باره چون او می‌اندیشم – بخشی از گفتمان رایج روشنفکری به‌شمار می‌رود. همین‌گرایش ریشه‌دار را می‌توان در کشورهای مختلف اسلامی نیز، از ترکیه و پاکستان گرفته تا مالزی، شاهد بود.

برخی از مسلمانان که کم و بیش دو آتشه و بسیار هم‌پرسروصدا بودند در مقابله با خطر از دست رفتن هویت خویش و سست شدن دینشان، بر اثر یورش فکر تجدیدگرایی که تمایلات سکولاری را نیز در خود دارد، آن‌گاه که مسأله رابطه اسلام با ادیان دیگر مطرح شد موضع انحصارگرایانه افراطی را درپیش گرفتند. اما بیشتر مسلمانان، هنوز آموزه قرآنی جامعیت وحی و کثرت پیامبران تحت [امر] خدای واحد در دل و جانشان عمیقاً طنین‌انداز است و آن دسته از آیات قرآن را که مربوط به حقیقت خدای واحد و کثرت وحی‌های فرو فرستاده

-
1. John Hick
 2. Hans Küng
 3. Frithjof Schuon
 4. the "transcendent unity of religions"

از جانب اوست، همچنان در پیش چشم دارند. آن‌گاه که آنان به پیامبر عزیزشان می‌اندیشند، این کلمات خداوند را در نظر دارند که می‌فرماید:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ
إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَ
سُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ
مُوسَى تَكْلِيمًا.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ
عَزِيزًا حَكِيمًا.

۱. (۶۵/۴-۱۶۳) «ما به تو وحی فرستادیم، همچنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او؛ و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی فرستادیم؛ و به داود زبور بخشیدیم.

و پیامبرانی که پیش‌تر داستان آنان را بر تو خوانده‌ایم و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو نخوانده‌ایم؛ و خداوند با موسی [بی‌میانجی] سخن گفت.
پیامبرانی مژده‌آور و هشداردهنده [فرستادیم]، تا بعد از [فرستادن] پیامبران، مردم را بر خداوند حجّتی نباشد، و خداوند پیروزمند و فرزانه است.»

فصل دوم

قلمرو و اسلام^۱

تسنن، تشیع، تصوف و برداشت‌های سنت‌گرا،

تجددگرا و "بنیادگرا" از اسلام معاصر

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَّ

قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا^۲

اختلافات میان علمای امت من رحمتی الهی است^۳

1. the spectrum of Islam

۲. (۱۳/۴۹) «هان ای مردم همانا ما شما را از یک مرد و زن آفریده‌ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی درآورده‌ایم تا با یکدیگر آنس و آشنایی یابید».

۳. اشاره به حدیثی است از پیامبر با مضمون: «إِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» که در شرح حدیث، اختلاف امت را به اختلاف علمای امت تفسیر کرده‌اند.

الگوهای اسلامی

در غرب، معمولاً اسلام را همچون مجموعه‌ی یکپارچه‌ای توصیف می‌کنند و به تنوعی که چه در دین و چه در تمدن اسلامی موج می‌زند توجه چندانی ندارند. اما حوادث اخیر، جهان اسلام را به کانون توجه همگان تبدیل کرده است. هرچند کوشش‌های صورت گرفته توسط رسانه‌های گروهی برای پرداختن بیشتر به اسلام درخور ستایش است، ولی آنچه در این باره عرضه می‌شود معمولاً بسیار گزینشی و آمیخته به اتهامات سیاسی است که تأثیر درگیری‌های اعراب و اسرائیل و افراط‌گرایی‌ای که خود را به شکل تهدید یا اعمال تروریستی می‌نمایاند، بر آن کاملاً پیداست. بنا بر این، به رغم گرایش روزافزون به دربرگرفتن موضوعات اسلامی، پیام فروکاهنده موجود در افراط‌گرایی، بر همه جا طنین انداز شده و گوناگونی گسترده موجود در جهان اسلام و برداشت‌های متکثر از این دین را از نگاه غربیان پنهان نگه داشته است.

گستره پهنای جهان اسلام، به راستی چون قالی ترنج ایرانی^۱ است که با وجود تنوع و پیچیدگی شگفت‌انگیزش، وحدتی بر آن حکم فرماست که همه نقش و نگارهای هندسی و اسلیمی را در خود جذب می‌کند. این درهم‌تنیدگی را

1. Persian medallion carpet

زمانی می‌توان بهتر فهمید که به آن، چون تلفیقی از نقش و نگارهای فراوان موجود بر روی یک فرش نگریست. در گسترهٔ پهناور عالم اسلام نیز با جداسازی الگوها و پی بردن به چگونگی ارتباط هر کدام از آنها با ابعاد طولی و عرضی دین اسلام و نیز با در نظر گرفتن عوامل فرهنگی، قومی، و زبانی است که می‌توان به فهم بهتری از کل آن دست یافت. سپس با وحدت بخشی دوباره به همان الگوها و پی بردن به اینکه چگونه آنها همگی مکمل یکدیگرند، بینشی نسبت به کل قلمرو جهان اسلام حاصل می‌آید که در آن، وحدت رهنمون به کثرت می‌گردد و کثرت در دل وحدت رنگ می‌بازد.

عوامل وحدت بخش

پیش از بازگشت به مؤلفه‌های قلمرو اسلام و مسألهٔ تنوع [موجود در آن]، باید نخست پیرسیم که عوامل پدیدآورنده و نگهدارندهٔ وحدت در جهان اسلام کدامند. با وجود تفرقهٔ سیاسی، اختلافات کلامی، و تمایزات قومی، مفهوم پرنگی از وحدت امت اسلامی^۱ و گرایشی همیشگی به وحدت سیاسی بیشتر، در درون "دارالاسلام" در دل‌های جملگی مسلمانان جای دارد و البته وحدت مشهودی نیز در تمدن اسلامی ظاهر است.

عامل اصلی وحدت بخشی در میان مسلمانان، همانا قرآن است. همهٔ مسلمانان، قرآن را درست همان‌گونه که کتابت و قرائت می‌شود عین کلمهٔ الله^۲ می‌دانند و برایشان پیام واحدی است هر چند تفسیرهای این پیام در میان فرقه‌های مختلف، متفاوت است و متن قرآن نیز دارای چندین مرتبهٔ معنایی

1. the Islamic community

2. the very Word of God

است. بنابراین، سنت و حدیث پیامبر از عوامل بسیار نیرومند وحدت بخشی در جهان اسلام هستند گو آنکه در این باره هم تفسیرهای گوناگون موضعی از پاره‌ای حوادث و ویژگی‌های زندگانی، افعال و اقوال پیامبر وجود دارد. با وجود این برداشت‌های گوناگون از دو سرچشمه دین اسلام، یعنی کتاب و سنت (به همراه حدیث)، همه مذاهب اسلامی در سه آموزه اصلی: توحید^۱، نبوت^۲، و معاد^۳ که ما در فصل ششم به بحث از آنها می‌پردازیم اتفاق نظر دارند. تنها، فرقه‌های بسیار کوچکی در گوشه و کنار جهان اسلام هستند که از این اصول بنیادین منحرف گشته‌اند؛ اصولی که خاستگاه آموزه‌های نظری و عملی اسلام است و به دشواری می‌توان نیروی وحدت بخشی‌شان را به حساب نیاورد. مسلمانانی که از این آموزه‌های اساسی منحرف گشته‌اند گهگاه، بحران‌های اجتماعی و مذهبی را در امت اسلام پدید آورده و چه بسا به خشونت دست یازیده‌اند.

دیگر عامل وحدت بخش [در جهان اسلام]، شریعت اسلام^۴ است که هر مکتبی، تفسیر خاصی از آن دارد اما اصول بنیادینش در سرتاسر جهان اسلام، به خصوص درباره مناسک دینی، یکی است. این مناسک که شامل اقامه نمازهای یومیته به زبان عربی، خواه مسلمان در مالزی باشد یا در بوسنی؛ فریضة حج که با حضور مسلمانان از جای جای عالم اسلام تحقق می‌پذیرد؛ روزه ماه رمضان که همه مسلمانان بالغ و تندرست از هفت اقلیم، عامل به آند؛ پرداخت عشر مال^۵ به فقرا؛ و دیگر اعمال دینی است، مسلمانان را، هر کجای عالم که باشند، با همدیگر

-
1. Divine Oneness
 2. prophecy
 3. eschatology
 4. Islamic Law
 5. the tithe

متحد می‌سازد. سالیان سال است که قواعد اخلاقی شریعتی، احکام قرآن و سنت، و ادب^۱ همراه با اخلاقیات و براساس اسوه نبوی چون عوامل نیرومندی در یکپارچه‌سازی [جهان اسلام] نیز تأثیرگذار بوده‌اند. افزون بر همه این عوامل، بایسته است که حضور طرائق صوفیه را نیز چون عامل تأثیرگذاری در یکپارچگی جامعه اسلامی به حساب آوریم؛ ایشان مرزهای مذهبی و قومی را درنوردیده و چنان‌که خود می‌گویند خویش را پایبند وحدتی کرده‌اند که ورای هرگونه کثرتی است. سرانجام و در حد صورت‌ها و ظواهر، باید سخن از هنر اسلامی، از قرائت قرآن گرفته تا طرح‌های هندسی موجود بر روی اشیاء و ساختمان‌ها به میان آورد؛ هنری که با وجود اختلافات محلی [موجود در جهان اسلام]، برجستگی خاص خود را دارد و در عین برخوردار از گونه‌های محلی و تنوع فرهنگی، در ایجاد وحدت ظاهری، نقش بسیار چشمگیری ایفا می‌کند.

خاستگاه‌های تنوع: سلسله مراتب معنا و تفسیر سنت

برای پی بردن به خاستگاه‌های تنوع در جهان اسلام، باید که اول از همه به سلسله مراتب موجود در خود دین اسلام بازگردیم. مجموعه دین اسلام شامل مراتب اسلام^۲، ایمان^۳، و احسان^۴ است. در قرآن اشارات بسیاری به مسلم (دارنده اسلام)، مؤمن (دارنده ایمان)، و محسن (دارنده احسان) است. هر چند قرآن تأکید می‌کند که همه مسلمانان در پیشگاه خداوند برابرند باز هم بر این نکته پای می‌فشارد که مقام انسانها بنا به شناختشان از حقیقت و فضیلت متفاوت است؛

-
1. the spiritual etiquette
 2. surrender
 3. faith
 4. spiritceal beauty

چنان‌که در این آیه آمده است که: «هَلْ يَشْتَوِي الَّذِينَ يَدْعُونَ وَيُذَمُّونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱. پاسخ منفی قرآن به این پرسش، در آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»^۲ طنین‌انداز است. این آیات به درجات کمال مؤمنان، چنان‌که در مسیحیت نیز می‌بینیم، اشاره دارد و هیچ نشانی از انحصار، انزوا، یا پشتیبانی از خشونت بر ضد گروه‌هایی خاص در آنها نیست.

بعدها، حکمای اسلامی و به‌ویژه اهل تصوف نیز از سلسله مراتب شریعت، طریقت^۳، و حقیقت^۴ سخن به میان آورده‌اند که مرتبهٔ اخیر خاستگاه دو مرتبهٔ نخست است. به این ترتیب، اسلام را چون دایره‌ای تصوّر می‌کنند که مرکزش، حقیقت، شعاع‌هایش، طُرُق (جمع طریقت)، که همانا طوایف صوفیه‌اند، و محیطش، شریعت است. هر مسلمانی چون نقطه‌ای بر این محیط است و کل مسلمانان، امت را پدید می‌آورند. نخستین شرط برای رسیدن به حقیقت، ایستادن بر محیط این دایره – یعنی عمل به شریعت – است؛ پس از آن، پیروی از طریقت یا سلوک در راه خدا است که سرانجام آن، جز مرکز دایره یعنی خود خداوند یا همان حقیقت نیست.

این سلسله مراتب و ساختار طولی اصلی در حدیث معروفی از پیامبر به‌نام حدیث جبرئیل به روشنی آمده است؛ سلسله مراتبی که به هیچ‌روی ناقض این حقیقت نیست که هر مسلمانی، چون کشیش خویش در پیشگاه خداوند حضور می‌یابد؛ و اینک متن حدیث:

۱. (۹/۳۹) «أَيَا كَسَانِي كَمَا مِي دَانِدِنْد، بَا كَسَانِي كَمَا نَمِي دَانِدِنْد بَرَابِرِنْد؟»

۲. (۱۳/۴۹) «بِي كَمَا نِ كَرَامِي تَرِين شَمَا دَر نَزْد خَدَاوِنْد پَرهِيَزگَار تَرِين شَمَا سَت.»

3. the spiritual path

4. the Divine Truth

عمر گفت: روزی نزد رسول خدا نشسته بودیم که مردی بر ما وارد شد با جامه‌ای به غایت سپید و مویی به غایت سیاه؛ با اینکه هیچ‌کدام از ما او را نمی‌شناختیم هیچ نشانی از اینکه مسافر باشد در او نبود. او، روبه‌روی پیامبر بر دو زانو نشست و کف دستانش را بر ران‌های او گذاشت درحالی که می‌گفت: «ای محمد! به من بگو اسلام چیست». رسول خدا پاسخ داد: اسلام جز اقرار به لا اله الا الله و محمد رسول الله، بجای آوردن نماز، دادن زکات، روزه گرفتن در ماه رمضان، و زیارت خانه خدا، در صورت استطاعت، نیست. او گفت: «راست گفتی.» و ما درشگفت بودیم از اینکه او در عین پرسیدن از پیامبر، پاسخ او را نیز تأیید می‌کند. سپس مرد از پیامبر پرسید: «به من بگو ایمان چیست» پیامبر پاسخ داد: «ایمان به خدا، ملائکه‌اش، کُتُبش و فرستادگانش و روز قیامت، و ایمان به اینکه هیچ نیک و بدی از ما، جز به مشیت الهی، سر نمی‌زند.» او گفت: «راست گفتی.» و سپس پرسید: «به من بگو احسان چیست.» پیامبر پاسخ داد: «خدای را چنان پرستی که گویی او را می‌بینی؛ زیرا هر چند تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.» مرد بیگانه گفت: «راست گفتی.»... و سپس دور شد و من اندکی پس از رفتنش، آنجا ماندم؛ و پیامبر به من گفت: «ای عمر، دانستی پرسنده که بود.» گفتم: «خدا و رسولش بهتر می‌دانند.» گفت: «او جبرئیل بود که بر تو وارد شد تا دینت را به تو بیاموزاند.»

از این حدیث که روشنگر معنای دین است، بر مسلمانان آشکار می‌شود که اسلام در برگیرنده چیزی است که از همه مسلمانان انتظار می‌رود؛ یعنی پذیرش ارکان اسلام و عمل به آنها که ما در صفحات آینده به آنها خواهیم پرداخت. ایمان نه فقط مستلزم باور عرفی به خدا، ملائکه، پیامبران، کُتُب آسمانی، و حقایق (آخر الزمان) مربوط به معاد است، بلکه شناخت این امور را نیز در برمی‌گیرد و

در جهت همین بُعد از سنت اسلامی بود که رشته‌های عقلی چون کلام و فلسفه سنتی با یکدیگر در آمیختند. و اما درباره احسان، بی‌گمان کمتر کسی یافت می‌شود که بتواند خدای را چنان بپرستد که گویی او را می‌بیند. این، مقام اولیاء^۱ است و احسان، که هر دو معنای "فضیلت" و "زیبایی" را در خود دارد، در پیوند با طریقت است که راه به تقدس می‌گشاید و عملاً یکی از تعریف‌های تصوف به‌شمار می‌آید.

کمتر مسلمی، مؤمن است و کمتر مؤمنی، محسن؛ اما بایسته است که هر محسنی مؤمن و هر مؤمنی، مسلم نیز بوده باشد. در پاره‌ای منابع، از این تمایز در سلسله مراتب، چون ابعاد ظاهر^۲ و باطن^۳ سنت نام برده‌اند. به هر حال در سرتاسر تاریخ اسلام، هم‌مسلمین (کسانی که ایمانشان معمولی است) هم‌مؤمنین (آنهايي که پارساترند) و هم‌محسنین (که همه جا خداوند را می‌جویند) بوده‌اند که قرآن نیز درباره گروه اخیر، در آیه ۱۳۴ سوره آل عمران و بسیاری آیات دیگر، چنین می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۴. بعدها، احسان تقریباً به‌طور کامل در تصوف تجلی یافت هر چند منحصر آن نماند؛ تصوفی که هنوز هم در همه جای جهان اسلام به چشم می‌خورد. پایبندی جدی به تصوف، مستلزم پایبندی به شریعت نیز هست و شخص صوفی باید که پیرو یکی از مکاتب فقهی^۵ نیز باشد. برخی از مسلمانان متشرع، به‌ویژه در محافل متجدد و به اصطلاح بنیادگرا یا اصلاح‌طلب، تصوف را رد می‌کنند، اما متصوفه بیشترین پایبندی را به شریعت از خود نشان

1. the station of the saintly

2. the exoteric, or outward

3. the esoteric, or inward

۴. «و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

5. school of Law

می‌دهند و در پی رسیدن به معنای باطنی آنند. و بر آنهاست که [در این راه] پیرو یکی از مکاتب شریعت باشند.

از این رو، بی‌معناست که مانند بسیاری از محققان و به‌ویژه مردم‌شناسان غربی، این پرسش را مطرح کنیم که «فلان مسلمان، سنی است یا صوفی؟» یا بپرسیم «او، شیعه است یا صوفی؟». هر سنی یا شیعه‌ای می‌تواند صوفی باشد یا نباشد، اما شیعه یا سنی بودن، بدیل صوفی بودن نیست؛ زیرا اینها، ابعادی از دین اسلام‌اند که در مرتبه واحدی از حقیقت قرار ندارند. و به همین دلیل است که حضور تصوف در جامعه سنتی اسلامی، تفرقه‌ای که به بار نمی‌آورد هیچ، بلکه مایه یکپارچگی و بازگشت به وحدت درونی است که نیل بدان، هدف دین اسلام است. درحقیقت، نخستین تفرقه در ساختار دین اسلام را باید نه در اختلاف میان اسلام متشروح^۱ و تصوف، بلکه در جدایی تسنن و تشیع از یکدیگر، در سده نخست تاریخ اسلام جست. تقسیم‌بندی سنی - شیعه هرچند در ساختار رسمی اسلام، مهم‌ترین تقسیم‌بندی است، اما هیچ تأثیر منفی‌ای بر وحدت اسلام ندارد و هر دوی آنها در عوامل وحدت بخشی که از آنها سخن رفت به یک اندازه سهم‌اند. وانگهی تصوف، که نماینده جنبه باطنی اسلام است، از این دوگانگی تعالی می‌جوید. در میان متصوفه، نه تنها هم شیعه هست و هم سنی، بلکه تشیع و تصوف، دوشادوش همدیگر در پیام باطنی اولیه پیامبر و ولایت^۲ نیز مشترک‌اند؛ بدین قرار وضعیت به آن سادگی هم نیست که بیانش گذشت. اما برای بحث کنونی، کافی است بگوییم که تصوف یا طریقت، با بعد درونی اسلام سروکار دارد و از چند و چون‌های شرعی درمی‌گذرد درحالی که تسنن و تشیع، نشانگر

1. *Shari'ite Islam*

2. the power of spiritual and initiatic guidance

تقسیمی در چهارچوب اسلام، در سطح رسمی و فقهی به شمار می آیند. اما در خصوص تصوّف، باید یادآوری کرد که گذشته از نقش سرنوشت‌سازش در حفظ و پاکسازی زندگی اخلاقی، آفرینش‌های هنری و گسترش معرفت و وحدانی^۱ و حکمت در جامعه اسلامی، در انتشار دین اسلام نیز بیشترین تأثیر را داشته است. از سده‌های یازده و دوازده به بعد، تصوّف به صورت طرائقی درآمد که معمولاً نام خود را از نام بنیانگذارانشان می‌گرفتند؛ طرائق قدیمی چون رفاعیه و قادریه را که هنوز زنده‌اند، طرائق دیگری از جمله شاذلیه، خلوتیه، مولویه، چشتیه، نقشبندیه و نعمت‌اللّهیه ادامه داده‌اند.^۲ پاره‌ای از این طوایف در طول زمان از میان رفته و گاهی نیز طوایف تازه‌ای سر بر آورده‌اند، اما جملگی آنها بر پیوستگی سلسله^۳ ولایتی که تا پیامبر به عقب باز می‌گردد، اعتماد کرده‌اند. کمتر کشور اسلامی هست که طوایف متصوّفه در آن نباشد و از آغاز سده بیستم، پاره‌ای از این طرائق که ریشه در طایفه شاذلیه داشتند در سراسر اروپا و آمریکا پراکنده شدند. در کشورهایی چون سنگال و سودان، طوایف متصوّفه چندان عمومیت دارند که هویت شرعی مردم اغلب با تعلقشان به طریقت گره خورده است. چنین وضعیتی تنها در میان اهل تسنّن و نه در میان شیعیان به چشم می‌خورد مگر آنکه شاخه اسماعیلیه از مذهب شیعه را به خودی خود، طریقتی به حساب آوریم؛ چنان‌که بسیاری از خود اسماعیلیان خواهان آنند. مهم است در اینجا این نکته را یادآوری کنیم که برخلاف ادعای کسانی که تنها به جنبه‌های کمی امور می‌نگرند و عنصر باطنی دین را فرعی و حاشیه‌ای

1. unitive knowledge

۲. ظاهراً در این جملات مسامحه‌ای تاریخی به چشم می‌خورد زیرا طریقه‌های موسوم به رفاعیه و قادریه چندان متقدم نیستند.

3. "initiatic" chain

می‌دانند، بُعد باطنی، عملاً در دل دین جای دارد و سرچشمه هم ماندگاری و هم نوسازی آن است. این حقیقت، نه تنها در اسلام بلکه در سنت‌های قبّاله‌ای و حسیدی^۱ در دین یهود و نیز در جریان‌های مختلف عرفان مسیحی نیز وجود دارد. تصوّف در اسلام، در طول سده‌ها، قلب پنهانی بوده است که اسلام را به لحاظ عقلی، معنوی و اخلاقی، حیاتی نو بخشیده و در انتشار آن و ارتباطش با دیگر ادیان نقشی بسزا داشته است.

تسنن و تشیع و انشعابات آنها

امروزه حدود هشتاد و هفت درصد مسلمانان، سنی و حدود سیزده درصد آنها شیعی مذهب‌اند. جمعیت سنی‌ها در دین اسلام به نسبت جمعیت هر فرقه‌ای در ادیان دیگر، از کاتولیک‌ها در مسیحیت گرفته تا ماهایانا در آیین بودا، بیشتر است. اما تقریباً همه شیعیان در مرکز جهان اسلام، یعنی در سرزمین‌های میان مصر و هندوستان ساکن هستند. اکثریت شیعیان در کشورهای ایران، عراق، آذربایجان، بحرین و بخش اسلامی لبنان زندگی می‌کنند و کشورهای هندوستان، پاکستان، افغانستان، سوریه، عربستان سعودی، شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و کشورهای شرق آفریقا نیز اقلیت قابل توجهی شیعه را در خود جای داده‌اند. نقشی که شیعیان در جهان اسلام ایفا کرده‌اند به نسبت جمعیتشان، بسیار چشمگیر است و موافقت یا مخالفت سنی و شیعه با یکدیگر، امروزه از مهم‌ترین عوامل

1. Hasidic

Hasidism یا Chassidism، جنبش باطنی یهودی است که به دست بعل - شیم - تاو (Bā al Shem Tov) در سده هیجده، در لهستان بنیانگذاری شد. او به مظاهر شادی‌آفرین دینی و استفاده از موسیقی و رقص در مناسک اعتقاد داشت. خاستگاه بیشتر تعالیم این جنبش، افسانه‌ای یهودی بود. سرانجام پیروان تلمود به مخالفت با آن برخاستند و به سال ۱۷۷۲ آن را جنبشی بدعت‌آمیز اعلام کردند.

[تأثیرگذار] در جامعه اسلامی معاصر به شمار می آید.

واژه سنّی در زبان عربی برگرفته از اصطلاح اهل السنّة والجماعة به معنای پیروان سنّت پیامبر و جماعت [مسلمانان] است در حالی که تشیع، مشتق از اصطلاح عربی شیعة علی، به معنای طرفداران علی بن ابیطالب است. پس از رحلت پیامبر، در حالی که علی - داماد و پسر عموی بزرگ پیامبر - و دیگر اعضای خاندانش سرگرم خاک سپاری ایشان بودند بقیة امت در مدینه گرد آمدند و ابوبکر را به مقام خلیفه پیامبر برگزیدند؛ خلیفه‌ای که حیثیت نبوی او را برعهده نداشت بلکه تنها حاکم امت نو بنیاد اسلامی به شمار می رفت. و این گونه بود که او ملقب به عنوان خلیفه رسول الله شد و عنوان خلیفه^۱ از اینجا پدید آمد؛ عنوانی که به چهار خلیفه نخستین که آنها را خلفای راشدین^۲ می نامیدند اختصاص نداشت، بلکه بعدها نیز بر حاکمان مسلمانی چون بنی امیه^۳، بنی عباس^۴، فاطمیان^۵، و حتی بر امپراطوران عثمانی اطلاق می شد. شماری از مسلمانان که معتقد بودند باید علی، جانشین پیامبر می شد برگرد او جمع شدند و به این ترتیب، هسته اولیه تشیع را پدید آوردند. علی، شخصاً از مقابله با ابوبکر پرهیز می کرد و تا زمانی که خود چهارمین خلیفه از خلفای راشدین اهل تسنن گردید، با او و جانشینانش، عمر و عثمان، همکاری نزدیکی داشت و تنها پس از شهادت علی به دست یکی از خوارج بود که تشیع به صورت نهضت دینی - سیاسی سازمان یافته‌ای در عراق درآمد. خوارج، گروه تندروی بودند که نه ادعاهای معاویه را که مخالف خلافت

1. Caliph
2. the "rightly guided"
3. Umayyad
4. Abbāsīd
5. Fātimīd

علی بود می پذیرفتند و نه به خلافت علی، گردن می نهادند.

محور اصلی نزاع میان سنی و شیعه تنها منحصر در این مسأله نیست که چه کسی باید جانشین پیامبر می شد بلکه آنها بر سر این مسأله نیز اختلاف نظر دارند که چنین کسی باید چه ویژگی هایی داشته باشد. اهل تسنن، وظیفه خلیفه را محافظت از مرزهای اسلام، برقراری امنیت و صلح، انتصاب قُضات و اموری از این دست می دانستند در حالی که شیعیان خلیفه را کسی می دانستند که بایستی از شرع اسلام، شناخت کاملی داشته و نسبت به قرآن و آموزه های نبوی از معرفتی باطنی برخوردار باشد. بنابراین، چنین کسی با این اوصاف، نمی تواند منتخب مردم باشد بلکه باید او را پیامبر، بنا به حکم الهی، به این مقام منصوب فرماید. شیعیان معتقدند که پیامبر در راه بازگشت از سفر حج به مدینه، در کنار برکه ای به نام غدیر خم، مراسم این انتصاب را بجای آورده اند. به نظر آنها، شخص برگزیده پیامبر، علی بود که او را امام اول خویش می دانند؛ واژه امام در شیعه، بر کسی اطلاق می شود که حامل نور محمدیه، دارای نیروی ولایت، و در علوم ظاهر و باطن، سرآمد همگان باشد. این واژه در غیر فرهنگ شیعی، مشتق از ریشه ای به معنای "در پیشگاه یا در جلو ایستادن"^۱ است و به طور کلی، برای پیشنماز نمازهای یومیّه استفاده می شود و در میان اهل تسنن نیز عنوان محترمانه ای برای علمای بزرگ دینی مثل امام غزالی است که از پیش قدمان متکلمان و صوفیان تاریخ اسلام به شمار می آید.

بنابراین، معنای واژه امام در تسنن و تشیع بسیار از هم متفاوت است. در میان اهل تسنن، این واژه، کاربردهای فراوانی دارد اما هیچ گاه، چنان که در میان شیعیان معمول است، در معنای عرفانی و باطنی نیامده است. شیعیان، ائمه را چون

1. standing before or in front

پیامبران، معصوم^۱ و به لطف خداوند، برکنار از گناه می‌دانند. امام نسبت به شریعت و طریقت، علم کامل دارد و از معانی ظاهر و باطن قرآن به خوبی آگاه است. او همچنین برخوردار از ولایت و مرشد معنوی تمام عیاری است؛ تصویری که بی‌شبهت به جایگاه مشایخ صوفیه در میان طوایفشان نیست. در حقیقت، هشت امام اول شیعیان، همگی از مراجع یا قطب‌های اصلی معنوی تصوّف هستند و تقریباً در سلسله همه طوایف متصوّفه حضور دارند. علی که نماینده تامّ و تمام آموزه‌های باطنی اسلامی است، تنها امام اوّل شیعیان نیست بلکه تقریباً سرسلسله همه طوایف متصوّفه، به‌شمار می‌رود. بسیاری از سنی‌ها از جمله مصریان که تقریباً جملگی شان سنی هستند، به اندازه شیعیان ایران و عراق به ائمه شیعه و اهل بیت عشق می‌ورزند و برایشان احترام قائل‌اند.

اهل تسنّن بنا به مذاهبی که از آن پیروی می‌کنند به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند. در سده‌های هشتم و نهم میلادی بود که فقها^۲ به تدوین مکاتب فقه^۳ پرداختند. بعضی از این مذاهب یا مکاتب از میان رفت اما چهارتای آنها در طول هزاره گذشته برجای ماند که بدنه اصلی جامعه اهل تسنّن را تشکیل می‌دهد. این مکاتب چهارگانه عبارت از حنفی، مالکی، شافعی، و حنبلی است.

مکتب حنفی^۴ را یک ایرانی به نام امام ابوحنیفه (و. ۷۶۸ میلادی) بنیانگذاری کرد؛ او خود شاگرد امام جعفر صادق (و. ۷۵۷) امام ششم شیعیان و بنیانگذار فقه شیعی دوازده امامی است که به "فقه جعفری" معروف است. امام

1. inerrant
2. the doctors of the Law
3. *fiqh*, or jurisprudence
4. Hanafism

ابوحنیفه می‌کوشید حتی‌الامکان زمینه ادغام آداب و رسوم محلی^۱ را در شرع فراهم سازد. این مکتب از همان آغاز، توجه گسترده‌ترک‌ها و نیز مسلمانان شبه‌قاره هندوستان را به خود جلب کرد و امروزه در میان اهل تسنن بیشترین پیرو را دارد که شامل بیشتر ترک‌های سنتی مذهب قفقاز و آسیای مرکزی، مسلمانان مقیم اروپا و مسلمانان شبه‌قاره هند می‌شود. سنتی‌های افغانستان نیز مانند سنتی‌های پاکستان، بیشتر حنفی هستند و همین امر یکی از عواملی است که به ویژه بخش شرقی افغانستان را به پاکستان نزدیک می‌سازد.

مکتب مالکی^۲ را امام مالک بن آنس (و. ۷۹۵ میلادی) بیشتر بر پایه عرف مدینه^۳ بنیانگذاری کرد و رویکرد این فرقه به شریعت بسیار محافظه‌کارانه^۴ است. بسیاری از مالکیان در خاور عربی^۵ و به ویژه در مصر به سر می‌برند اما مرکز آنها در شمال آفریقا است. درحقیقت تمام آفریقای شمالی و غربی، جز مصر، را به طور یکپارچه مالکیان فراگرفته‌اند و این همگونی فقهی^۶، نقش بسزایی در وحدت فرهنگی منطقه ایفا کرده است؛ این منطقه را در جغرافیای سنتی اسلام، المغرب^۷ می‌نامیدند که امروزه این نام را برای "غرب دور"^۸ جهان اسلام، یعنی مراکش^۹ به کار می‌برند.

مکتب شافعی را یکی از شاگردان امام ابوحنیفه، به نام امام محمد الشافعی

1. local practices
2. Malikism
3. the practice of Medina
4. conservative
5. the Arab East
6. legal homogeneity
7. al-Maghrib, or the West
8. the "Far West"
9. Morocco

(و. ۸۲۰ میلادی) پی‌ریزی کرد و همو بود که روش‌های فقهی را در شریعت اسلامی به کمال رساند. از میان مکاتب گوناگون فقهی اهل تسنن، مکتب شافعی از همه به مکتب شیعه جعفری نزدیکتر است. آرامگاه شافعی در مصر قرار دارد و او مورد علاقه و احترام فراوان مصریان و تقریباً همه شافعیان از جنوب مصر گرفته تا بیشتر مردمان سرزمین‌های مالایا در جنوب شرقی آسیا شامل اندونزی، مالزی، و تایلند است.

بنیانگذار مکتب حنبلی، امام احمد بن حنبل (و. ۸۵۵ میلادی) اهل بغداد است که پا را از قرآن و حدیث فراتر نگذاشته و تفسیر بسیار تنگ‌نظرانه‌ای از شریعت به دست داده است. اگرچه در قدیم در عراق، ایران، و دیگر سرزمین‌ها، حنبلی‌های بسیاری پراکنده بودند، اما در روزگار کنونی، قلمرو این مکتب بیشتر به سوریه محدود می‌شود. مکتب وهابیت که در عربستان غلبه دارد، انشعابی از مکتب حنبلی است ولی نباید این دو را با هم یکی پنداشت. وهابیت که چون حرکتی اصلاح‌طلبانه در سده هجدهم در منطقه نجد، در جنوب عربستان، ظهور کرد با هر پدیده نئی چون فلسفه، کلام، و هنرهای اسلامی که از صدر اسلام به بعد در فرهنگ اسلامی پدید آمده بود مخالف بود. وهابیان در قلمرو خود دین نیز، برعکس متصوفه و شیعیان، با زیارت قبور اولیا سخت مخالف‌اند و اینکه آنان شفیع مؤمنان نزد خداوند باشند را به هیچ روی نمی‌پذیرند. نه تنها شیعیان بلکه سنی‌ها نیز با این گروه به مخالفت برخاستند تا جایی که در سده نوزدهم، خلیفه وقت عثمانی، لشکری را برای سرکوب آنان گسیل داشت. اما به دلیل پیمانی که میان علمای وهابی و آل سعود وجود داشت، این جنبش تا آغاز سده بیست در سرزمین نجد پابرجا ماند و در این زمان بود که برای خود، قدرت سیاسی‌ای دست و پا کرد. وهابیان پس از جنگ جهانی اول، سرزمین حجاز را که شامل مکه و

مدینه نیز می‌شد، به تصرف در آوردند و پادشاهی عربستان سعودی را تأسیس کردند و بدین ترتیب، وهابیت در سرتاسر عربستان در مقام تفسیر رسمی اسلام پذیرفته شد. وهابیت به‌رغم مخالفتش با جریان اصلی اسلام یعنی اهل تسنن، تشیع و تصوف و به‌رغم قرائت کاملاً ظاهراً و انحصارگرایانه‌اش از اسلام، فی‌نفسه و همواره خشونت پیشه نبوده است. اما دامنه تأثیر وهابیت محدود به عربستان سعودی بود تا اینکه ثروت هنگفت حاصل از درآمد نفت در این کشور، امکان تأسیس مدارس و مساجد وابسته به وهابیان را در دیگر مناطق جهان فراهم ساخت. با این همه، تأثیر وهابیت همچنان محدود ماند تا جایی که امروزه، اکثریت عمده اهل تسنن را به هیچ‌روی نمی‌توان وهابی به‌شمار آورد تا چه رسد به شیعیان که همواره از مخالفان این گروه بوده‌اند. در داخل عربستان نیز در دو دهه اخیر اقبال چشمگیری در برخی محافل دینی نسبت به دیگر مکاتب اسلام، چه تسنن و چه تشیع، صورت گرفته است هر چند هنوز غلبه با وهابیت است.

هر چهار بنیانگذار مکاتب فقه اهل تسنن که نامشان گذشت در نزد همه اهل تسنن، از احترام بسیاری بالایی برخوردارند. روی آوردن از یکی از این مکاتب به دیگری، گهگاه رخ می‌دهد و در دوران جدید، پاره‌ای دولت‌های اسلامی از مکاتب مختلف موجود در اسلام از جمله تشیع، برای وضع قوانین مدنی در کشورهایشان بهره‌جسته‌اند. اختلاف میان مکاتب فقهی اهل تسنن و تشیع اعم از جعفری و غیر آن، به‌ویژه در انجام مناسک، ناچیز است. اما در برخی حوزه‌ها نظیر قوانین مربوط به وراثت^۱ یا مشروعیت ازدواج موقت^۲، اختلافات، بیشتر

1. laws of inheritance

2. temporary marriage

به چشم می آید.

و اما درباره تشیع، هر چند می توان مکاتب مختلفی را در آن براساس جهت گیری فقهی شان از یکدیگر باز شناخت، معیار گویاتری برای این تمییز که خود مسلمانان و نیز محققان غربی آن را به کار می گیرند، جایگاهی است که هر کدام از انشعابات تشیع برای ائمه قائل هستند. پس از علی، پسرش، حسن به امامت رسید. او به لحاظ سیاسی، زندگی آرامی را در مدینه در پیش گرفت و به اشاعه معارف قرآنی پرداخت، اما برادرش، حسین که سومین امام شیعیان است در برابر یزید - پسر معاویه - به مقابله برخاست؛ معاویه کسی بود که خلافت علی را نپذیرفت و خلافت بنی امیه را به پایتختی دمشق پایه گذاری کرد. اهالی کوفه، حسین را با این پیمان که پشتیبانی اش کنند به عراق دعوت کردند و او نیز به سال ۶۸۰ میلادی با اهل بیت و یارانش از مدینه راهی عراق گردید اما پیش از رسیدن به کوفه، در کربلا به سپاهیان یزید برخورد و در همانجا بود که همه مردان اهل بیت پیامبر^۱، مگر زین العابدین که بیمار بود، به شهادت رسیدند. بدن حسین را در کربلا به خاک سپردند و سرش را به دمشق آوردند. اما یزید که از واکنش هایی می هراسید که ممکن بود واقعه عاشورا در پی داشته باشد کوشید تا با تبعید زینب، خواهر حسین به همراه سر بریده برادرش به مصر، خویش را از این واقعه دور نگهدارد. در حدیثی از اهل سنت آمده است که زینب، سر برادرش را در جایی که امروزه در مرکز شهر قاهره واقع است، دفن کرد. این حادثه اندوهبار، سبب شکل گیری نهضت شیعه در عراق و بعدها در جاهای دیگری به ویژه در ایران شد و سرانجام به سقوط امویان انجامید. تا به امروز، در بیشتر کشورهای اسلامی به ویژه ایران، عراق، هندوستان، پاکستان، در روز دهم محرم به مناسبت واقعه

کربلا، مراسم بزرگداشتی برگزار می‌شود که بعد از مراسم حج، مهم‌ترین مراسم دینی رایج در اسلام به‌شمار می‌آید. من هنوز هیأت‌های بزرگ مذهبی، روضه‌خوانی‌ها، و تعزیه‌های ماه محرم را که در دوران کودکی‌ام در تهران بر زندگی همگان سایه افکنده بود، خوب به یاد دارم.

همهٔ امامان دیگر شیعه، به واسطهٔ تنها پسر حسین، زین‌العابدین سجّاد، که از واقعهٔ کربلا جان سالم به در برد و امام چهارم شیعیان شد از اولاد حسین هستند. شاخهٔ اصلی تشیع که بیشتر شیعیان را شامل می‌شود شیعهٔ اثنی‌عشری یا دوازده امامی نام دارد که در ایران غلبهٔ کامل دارد و اکثریتی را در عراق، آذربایجان، بحرین، و نیز در میان مسلمانان لبنان به خود اختصاص می‌دهد. شیعیان دوازده امامی به سلسله‌ای از ائمه از نسل امام چهارم شامل پسرش، محمد باقر، امام پنجم و پسر محمد باقر، جعفر الصادق، امام ششم، قائل‌اند که به امام دوازدهم، محمد مهدی پایان می‌پذیرد؛ دربارهٔ امام دوازدهم، اعتقاد شیعیان دوازده امامی بر این است که خداوند عمر دراز اسرار آمیزی به او عطا کرده است اما در غیبت^۱ به سر می‌برد. ایشان مانند الیاس^۲ که یهودیان او را در آسمان و زنده‌اش می‌دانند، زنده است. اما امام دوازدهم، مرشد پنهان^۳ همهٔ عالم است و می‌تواند بر کسانی که از حال معنوی مناسبی برای دیدنش برخوردارند ظاهر گردد. او پیش از آخرالزمان^۴ یعنی آن‌گاه که بی‌عدالتی و ظلم فراگیر شود برای احیای عدالت و صلح بر روی زمین ظهور می‌کند و زمینه‌ساز رجعت^۵ مسیح، خواهد بود؛ واقعه‌ای

-
1. Occultation
 2. Elijah
 3. the secret master
 4. the end of time
 5. the Second Coming

که مسلمانان و نیز مسیحیان بدان ایمانی راسخ دارند. بنابراین، این انتظار فرجام‌شناختی^۱، مهدویت نام دارد و به هیچ‌روی اختصاص به شیعه ندارد. اهل تسنن نیز چنین آموزه‌ای دارند با این تفاوت که شیعیان، کم و بیش، مدعی‌اند که شخص مهدی را می‌شناسند درحالی که سنیان، ظهور شخصی را به این نام، در آینده انتظار می‌کشند.

هرچند، اندیشه رستاخیزی^۲، در اسلام نیز به‌چشم می‌خورد، نقش آن با نقشی که در میان مسیحیان امروزی ایفا می‌کند متفاوت است؛ به‌ویژه با نقشی که در میان پاره‌ای از مبلغان تلویزیونی مسیحیت^۳ در آمریکا دارد؛ چرا که آنها به تفسیرهای بحث‌انگیز خود از کتاب مکاشفه یوحنا^۴ و دیگر منابع مسیحی که بر پایه انحصارگرایی تمام‌عیار و حیرت‌انگیزی صورت می‌گیرد، رنگ و بویی تجاری داده‌اند. در عالم اسلام، با وجود اعتقاد به ظهور مهدی، در سطح عمومی و به‌ویژه در تلویزیون، کمتر از آن سخن می‌رود و تأکید چندانی نسبت به تأسیس باشگاهی انحصاری^۵ نیست که تنها اعضای آن نجات خواهند یافت و جملگی انسان‌های غیر عضو آن، ملعون و جهنمی خواهند بود. اگرچه در آفریقای سیاه، رهبران مهدویت‌گرایی بوده‌اند که پیش‌مرگانی نیز داشته‌اند، در مرکز جهان اسلام، پدیده‌هایی مانند واکو^۶ و جونزتاون^۷ سابقه نداشته است مگر رویداد سال

1. eschatological expectation

2. apocalyptic thought

3. televangelists

4. the Book of Revelation

5. an exclusive club

6. Waco

(منظور شورش فرقه داویدی به رهبری دیوید کوروش در واکو در نگزاس است که در سال ۱۹۹۳ صورت گرفت و با خشونت تمام از طرف نیروهای پلیس سرکوب شد.)

7. Jonestown

۱۹۸۰ مگه که در آن شخصی که ادعای مهدویت داشت با یارانش وارد مسجد الحرام^۱ شد و سرانجام با یورش نیروهای دولتی در درون مسجد به قتل رسید.

دومین انشعاب مهم تشیع، اسماعیلیه است که بر سر مسأله تعیین امام هفتم از بدنه اصلی این مذهب جدا گردید. شیعیان معتقدند که امام ششم، جعفر صادق، بنا به امر الهی به این مقام رسید و پسرش اسماعیل، امام هفتم بود اما هنوز پدرش در قید حیات بود که از دنیا رفت و امام موسی کاظم جانشین او شد. اما گروهی از شیعیان از پذیرش این جایگزینی سرباز زدند و بر امامت اسماعیل وفادار ماندند و از این رو به اسماعیلیه معروف شدند. تا مدت‌ها، ائمه اسماعیلیان، حضور عام نداشتند تا اینکه به یکباره در سده دهم، در تونس بپاخواستند و حکومت را به دست گرفتند و توانستند مصر و بیشتر دیگر کشورهای شمال آفریقا و حتی سوریه را تحت سلطه خویش در آورند. آنها خلافت فاطمیان را بنیانگذاری کردند که رقیب و دشمن خلافت سنی مذهب عباسیان، به پایتختی بغداد، به شمار می‌رفت. اسماعیلیان، قاهره را پایتخت خود قرار دادند و آن را به صورت مرکز بزرگی از علوم و صنایع در آوردند. دانشگاه الازهر که افزون بر هزار سال قدمت داشته و امروزه، مهم‌ترین مرکز آموزشی اهل تسنن در جهان اسلام است به دست سلاطین فاطمی برپا شد که خود از امامان اسماعیلیه به شمار می‌رفتند.

اسماعیلیه فاطمی، میانه‌روترین شکل این فرقه بودند اما حرکت‌های

→

(منظور خودکشی دسته‌جمعی بیش از ۹۰۰ تن از پیروان فرقه‌ای دینی به نام معبد مردم (the People's Temple) به رهبری جیم جونز در دهکده جنگلی جونزتاون در کشور گویان است.)

1. the Holy Mosque

بنیادگراتر دیگری نیز از آن سر بر آورد. خلیفه فاطمی، المستنصر بالله، مقام امامت را از پسر بزرگترش، نزار به پسر کوچکترش، مُستعلی انتقال داد. پس از مرگ او، عده‌ای از اسماعیلیان پیرو نزار و دیگران، پیروی از مستعلی را برگزیدند. مستعلیان^۱ یا پیروان مستعلی بر همان آموزه‌های میانه روانه فاطمیان اولیه وفادار ماندند اما پیروان نزار، نسبتاً بنیادگرایی پیشه ساختند. نزاریان^۲، در ایران قلعه‌هایی نظامی بر فراز کوهستان‌ها بنا نهادند که معروف‌ترین آنها قلعه الموت بود. حسن صباح، اسماعیلی ایرانی، نقش بسزایی در بنای این قلعه‌ها و ترویج نهضت نزاری داشت. سال ۱۱۶۴ میلادی بود که امام زمان^۳ اسماعیلیان، حسن، "قیام کبری"^۴ را اعلام و ادعا کرد که از این پس باید بُعد فقهی و رسمی اسلام را رها کرد و آنچه مهم است تنها، بُعد معنوی و باطنی آن است. به این ترتیب، اسماعیلیه نزاری به صورت نیرویی بنیادگرا و انقلابی درآمد تا اینکه سرانجام مغولان^۵ آنها را درهم کوبیدند. معروف است که فدائیان^۶ اسماعیلیه، دشمنان سنی مذهبی را که بر آنان ستم روا می‌داشتند ترور می‌کردند. واژه انگلیسی "assassin" به احتمال بسیار زیاد برگرفته از نام حسن (Hasan) است هرچند بسیاری از محققان غربی ریشه آن را حشیش دانسته‌اند؛ چنان‌که دشمنان اسماعیلیه معتقدند که فدائیان پیش از ارتکاب اعمال تروریستی^۷، حشیش استعمال می‌کرده‌اند.

1. the Musta'lis
2. the Nizāris
3. Imam of the time
4. the "Great Resurrection"
5. the Mongols
6. devotees
7. acts of assassination

ویژگی انقلابی‌گری اسماعیلیه، پس از یورش مغولان در سدهٔ سیزدهم، فروکش کرد و آنها در خود ایران نیز بیشتر به فعالیت‌های زیرزمینی روی آوردند. در این میان، مستعلیان در یمن جانی تازه گرفتند. گروه سومی از اسماعیلیه نیز بودند که از همان دوران اولیهٔ اسلام در سند و گجرات هندوستان سکونت‌گزیده و شماری از هندوها نیز به آیین آنان درآمده بودند. این جماعت بعدها از هم پاشید و فرقهٔ اصلی‌شان به "راه راست"^۱ معروف شد. این شاخه از اسماعیلیه در اعمال دینی‌شان، با جذب بسیاری از موضوعات هندوی، بسیار گزینشی عمل می‌کردند. در اشعار دینی آنان، معروف به گِنان^۲، ابیاتی هست که در آنها، شخصیت‌های برجسته و مقدس تاریخ اسلام چون علی را هم‌دوش تجسدهای الهی هندویی (آواتارها) مختلف آورده یا حتی با آنها یکی پنداشته‌اند. تا سدهٔ نوزدهم، اسماعیلیان ایران و یمن نیز که معروف به طیبیه بودند، به‌ویژه با مهاجرت آقاخان از ایران به هند، در آنجا تمرکز یافتند. اینک دو فرقهٔ اصلی اسماعیلیه عبارتند از: آقاخانی‌ها^۳ و بُهراها^۴، که بیشترین پیروان هر دو، در هندوستان و تا اندازه‌ای در پاکستان به سر می‌برند. اما جماعت‌های قابل توجهی نیز از اسماعیلیان در آسیای مرکزی، ایران، سوریه، شرق آفریقا، و کانادا زندگی می‌کنند؛ اسماعیلیان کانادا، مهاجرانی هستند که پس از فجایع سیاسی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در شرق آفریقا، از آنجا به کانادا رفته‌اند.

هیچ‌کس بیرون از جماعت اسماعیلیه، شمار دقیق آنان را نمی‌داند هرچند، چون امام آنها زنده است و رهبری‌شان را بر عهده دارد از سازماندهی بسیار خوبی

1. the Sat Panth (True Path)

2. *Ginān*

3. the Agha Khanid

4. the Bohras

برخوردارند و شبکه جهانی نیرومندی دارند که همه جماعت را دربرمی‌گیرد. با وجود شمار اندکشان به نسبت شیعیان اثنی عشری، اسماعیلیان به لحاظ عقلی، هنری و سیاسی نقش مهمی در تاریخ اسلام داشته‌اند و اینک نیز بخش قابل توجهی از قلمرو اسلام را به خود اختصاص می‌دهند.

سرانجام، سومین انشعاب شیعه، زیدیه هستند که زید، فرزند امام چهارم، را به رهبری خویش برگزیدند. زیدیان نماینده شکل میانه‌روی از مکتب شیعه است و برعکس اسماعیلیان، بر جنبه باطنی دین در برابر ظاهر آن تأکید نمی‌کردند. آنان در سده دهم، در ایران و خاور عربی پراکنده بودند اما رفته رفته به سوی یمن سرازیر شدند؛ کشوری که امروزه نیمی از جمعیت آن را زیدیان تشکیل می‌دهد و تا سال ۱۹۶۲ و پیش از یورش مصریان به یمن، هزار سال از حکومتشان بر یمن می‌گذشت. زیدیه مکتب فقهی و کلامی مخصوص به خود داشتند و براساس فلسفه سیاسی‌شان، هر مسلمان پرهیزگار و فرهیخته‌ای را که بتواند از کشور دفاع کند و حافظ صلح و امنیت باشد می‌توان به مقام امام و حاکم پذیرفت.

جمعیت شیعیان دوازده امامی به نسبت جمعیت اندک و چند میلیونی شیعیان زیدی و اسماعیلی، حدود ۱۵۰ میلیون است. گسترش تشیع دوازده امامی بیش از آنکه به دست نهادهای سیاسی صورت گیرد از راه انتشار آموزه‌های آن، توسط خود هوادارانش، انجام پذیرفت. ظهور این مکتب در عرصه سیاسی دیرتر از ظهور زیدیه و اسماعیلیه بود و این امر، زمانی رخ داد که صفویان، حکومت ایران را که بجز ایران کنونی، شامل افغانستان، بخش‌هایی از پاکستان، قفقاز و آسیای مرکزی نیز می‌شد به دست گرفتند. سلسله صفویه، تشیع دوازده امامی را دین رسمی ایران اعلام کردند و در همه جا به حمایت از آن برخاستند؛ به‌ویژه در

عراق که تا پیش از سلطه عثمانیان بر آنجا، برای مدتی بر آن حاکم بودند. در هندوستان نیز سلسله حاکمان محلی بودند که از این مکتب پیروی می‌کردند. در نتیجه، شمار شیعیان دوازده امامی در چند سده اخیر رشد چشم‌گیری داشته است و امروزه، اکثریت عمده شیعیان جهان را آنان تشکیل می‌دهند.

فرقه‌های مذهبی^۱ در جهان اسلام

حدیثی^۲ از پیامبر هست که براساس آن امت ایشان، به هفتاد و دو فرقه منشعب می‌شوند که از میان این همه، تنها یکی بر حق است اما این سخن بیشتر به اختلافات کلامی مربوط است تا به اختلافات شریعتی. فرقه‌های موجود در اسلام، عملاً بسیار کمتر از فرقه‌های موجود در مسیحیت اند که از زمان نهضت اصلاح دینی^۳، همواره دچار پراکندگی و انشعاباتی در آیین پروتستان^۴ شده است. اولاً اهل تسنن و تشیع را نباید فرقه‌های اسلامی، به معنای رایج این کلمه در انگلیسی، دانست بلکه آنها دو جریان اصلی سنتی در اسلام هستند. واژه "فرقه" را در تاریخ اسلام، می‌توان به معنای سنتی آن، در اشاره به گروه‌های کوچکی بکار برد که هر کدام دیدگاه‌های کلامی خاصی را پذیرفته‌اند که از قاعده و اصلی کلی متفرع

1. religious sects

۲. «... اِفْتَرَقَتْ اُمَّتِي ثَلَاثَةً وَ سَبْعِينَ فُرُقَةً اِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ...» (در حدیث مورد نظر در همه منابع تعداد فرقه‌ها هفتاد و سه فرقه آمده است که هفتاد و دو تای آنها اهل جهنم و یکی اهل بهشت است. برای اطلاع بیشتر می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

(۱) اصول کافی، ج ۸، ص ۲۲۴، شماره ۲۸۳

(۲) بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۴-۱۳-۱۴

(۳) ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۸

(۴) الفضائل، ص ۱۴۰).

3. the Reformation

4. Protestantism

شده‌اند؛ یا اینکه این واژه را می‌توان در همان کاربرد انگلیسی امروزه‌اش به معنایی کارگرفت که بر "فرقه‌ای مخالف"^۱ یا «گروهی انشقاقی که به آموزه‌ای ممتاز از دیگران قائل است»، تنها در حوزه اسلام، دلالت کند. در این کتاب، باید از معنای سنتی این واژه چشم پوشید زیرا بحث از فریق (جمع فرقه) در اندیشه سنتی اسلام، مستلزم کاوش در دقایق کلام اسلامی و تاریخ مقدّسش است که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. اما برای فهم همه جزئیات موجود در بافت امروزین جهان اسلام، مهم است که پاره‌ای از این گروه‌های مذهبی کوچک را که مطرح‌ترند و می‌توان آنها را مصداق واژه "sect" در انگلیسی روزمره دانست، بیاوریم.

اول از همه باید به بازماندگان خوارج اولیه اشاره کرد که در سده هفتم میلادی می‌زیستند و با اهل تسنن و تشیع، هر دو، مخالف بودند. آنها در آن زمان، جنبشی انقلابی و خشونت‌پیشه با پیروانی در میان صحرانشینان بودند که بعدها به یکجانشینی روی آوردند. آنان امروزه، بیشتر در جنوب الجزایر و کشور عمان به سر می‌برند و به عبادیان^۲ معروف‌اند. عبادیان، مکتب فقهی خاص خود را دارند و هر چند ابتدا چون فرقه‌ای وارد عرصه شدند، امروزه از دیگر فرقه‌های اسلامی به جریان اصلی اسلام نزدیک‌ترند.

بیشتر فرقه‌های اسلامی، تا پیش از دوران جدید، صورت‌های افراطی از تشیع بودند که در جهت الوهیت بخشی^۳ به علی یا بعضی شخصیت‌های دیگر و یا در تأکید بر پاره‌ای تعالیم باطنی، بدون التزام به تعالیم ظاهری متناسب با آن، از این مکتب منشعب می‌شدند. تا به امروز، فرقه‌ای به نام علی‌اللهی در عراق و

1. a dissenting denomination

2. 'Ibādīs

3. the divinization

ایران هست که برای علی، جنبه‌ای الهی قائل‌اند. دروزیان^۱ که در جنوب لبنان، سوریه، و نیز در شمال اسرائیل زندگی می‌کنند شاخه‌ای از اسماعیلیان فاطمی هستند که هفتمین خلیفه فاطمی، الحاکم بالله را مظهر خداوند می‌دانند. در ترکیه، علویان^۲ زندگی می‌کنند (که البته نباید آنها را با علویان سوریه یا طوایف صوفی علوی یکی پنداشت). علویان ترک، که بیشتر در مرکز آناتولی ساکنند، بازماندگان شیعیانی هستند که پس از ظهور صفویان و دشمنی عثمانیان با آنها، منزوی شدند و تحت ظلم قرار گرفتند و بسیاری از اصول عقاید تشیع سنتی در میان آنان به فراموشی سپرده شد. علویان سوریه نیز که به نصاریان^۳ معروف‌اند و اینک قدرت سیاسی را در این کشور به دست دارند در اصل، فرقه‌ای مذهبی مربوط به پیش از اسلام بودند که ریشه در غنوصیه^۴ و مذاهب بابلی^۵ دارد. آنها با توصیف خود به منزله مکتبی شیعی، ادامه حیات داده و در چند دهه اخیر کوشیده‌اند تا در میان شیعیان، مشروعیت بیشتری برای خود دست و پا کنند.

گروه‌های کوچک دیگری از این دست، از جمله یزیدیان^۶ عراق، ساکنان کافرستان در شمال افغانستان، و صابئین عراق و ایران در جهان اسلام وجود دارد. این گروه‌ها نیز مانند نصاریان از بازماندگان ادیان پیش از اسلام هستند که نمی‌توان به طور دقیق، فرقه‌های اسلامی شان نامید. گروه‌هایی از این دست، در میان مسلمانان آفریقای سیاه نیز به چشم می‌خورد. اما باید بر این نکته انگشت گذاشت که شمار همه این فرقه‌ها و امثال آن در جهان اسلام بسیار اندک است و

1. the Druze
2. the 'Alawīs
3. Nusaris
4. Gnosticism
5. Babylonian religions
6. the Yazīdīs

تنها زمانی تأثیرشان به چشم می‌آید که در مناسبات محلی مربوط به قدرت، عاملی به حساب آیند چنان‌که در مورد دروزیان در لبنان و اسرائیل شاهد آنیم و یا استثنائاً در مورد علویان سوریه، که این فرقه کم‌شمار توانسته است زمام قدرت را به دست گیرد. طالبان در افغانستان نیز نمونه‌ای دیگر از اقلیت تندروی است که توانست چند سالی بر این کشور دست یابد.

در آغاز سده نوزدهم که قدرت‌های استعماری بر جهان اسلام چیرگی یافته بودند یکی از واکنش‌ها در برابر سلطه آنها، موجی از مهدویت بود که بسیاری از سرزمین‌های اسلامی را فراگرفت. در برخی نواحی، این موج موجب ظهور افرادی به نام مهدی (مهدی‌نما) شد که از نفوذ دینی و سیاسی بالایی برخوردار بودند؛ چنان‌که این امر در مورد عثمان دان فادیو^۱ که چشم‌انداز دینی آفریقای غربی را دگرگون ساخت، یا مهدی سودانی^۲ که پیروانش تا امروز در این کشور جایگاه مهمی دارند، آشکار است. در عین حال این جنبش‌ها زمینه‌ساز پیدایش فرقه‌های جدید نگردید. اما جنبش‌هایی که فرقه‌های جدیدی از دل آنها سر برآورد یکی جنبش بابیه^۳ در ایران و دیگری جنبش احمدیه در پنجاب بود که اولی، پیشینه‌ای شیعی داشت و دومی از میان اهل تسنن برخاست. نهضت شیخی، که شکل بسیار پارسامنشانه‌ای از مکتب تشیع با تأکید افراطی بر احترام به ائمه و نگرشی "خردستیز" در کلام و فقه بود از مدّت‌ها پیش، در سده هجدهم در ایران پا گرفته بود اما از همان حریم تشیع دوازده امامی فراتر نرفت. در نخستین دهه‌های سده نوزدهم، از زمینه نهضت شیخی، نهضت بابی سر برآورد؛ نهضتی

1. 'Uthman Dan Fadio

2. the Mahdi of the Sudan

3. Bābism

که بنیانگذار آن، سید محمد باب، خود را بایی ("دروازه‌ای")^۱ به سوی مهدی وانمود می‌کرد. یکی از شاگردان باب، به نام بهاء‌الله پا را از این هم فراتر نهاد و خود را نه تنها مهدی بلکه پیامبری جدید و بنیانگذار باییت معرفی کرد که امروزه نیز در غرب پیروانی دارد؛ ولی این نهضت را با وجود آنکه خاستگاهی شیعی دارد، نمی‌توان فرقه‌ای اسلامی نامید بلکه آن، نهضت دینی نوگرایی است که می‌خواهد خود را به پاره‌ای از اصول نبوی و جامع اسلام پیوند زند اما برداشت آنان از این اصول، متفاوت از برداشت مسلمانان از آنهاست.

جنبش احمدیه که آن را غلام احمد در پاکستان کنونی بنیان گذاشت از بسیاری جهات، واکنشی در برابر فعالیت میسیونری انگلیسی‌ها در هندوستان بود. غلام احمد، برای خود اگر نه مأموریت به تمام و کمال نبوی، اما مقام تقدیر تازه الهی^۲ مدعی بود و برای نخستین بار در اسلام، به همان روش مسیحیان، فعالیت‌های میسیونری را راه‌اندازی کرد. پیروان احمدیه که دولت انگلیس، بنا به ملاحظات سیاسی، از آنها حمایت گسترده‌ای می‌کرد نخستین مسجد را در بریتانیا بنا نهادند که هنوز هم پابرجاست و مبلغانی را نیز به آفریقا و اروپا گسیل داشتند. فرقه احمدیه، درست در برابر بهائی‌ها^۳، در عمل، ملتزم به تکالیف دینی بودند اما قاطبه امت اسلام، دیدگاه‌های کلامی آنها، به ویژه اعتقادشان به مهاجرت مسیح به هندوستان و فوتش در آنجا و نیز چالش زیرکانه غلام احمد نسبت به ختم نبوت در پیامبر اسلام را نمی‌پذیرد. وضعیت پیروان این فرقه از همان آغاز، چندان روشن نبوده است. گروهی از مسلمانان، آنان را چون فرقه‌ای اسلامی، هر چند از جهاتی منحرف، پذیرفته‌اند اما بقیه مسلمانان، آنها را مسلمان نمی‌دانند. به هر

1. the *Bāb* or "gate"

2. a new divine dispensation

3. the *bahā'is*

حال، جایگاه احمدیه نسبت به اسلام، بسیار متفاوت از جایگاه بهائیت^۱ است که آشکارا خود را از اسلام کنار کشیدند و به هیچ روی، نمی‌توان آن را فرقه یا شاخه‌ای از اسلام به‌شمار آورد.

تنوع عقلی و کلامی^۲

افزون بر تفاوت‌هایی که حدود تسنن و تشیع را مشخص می‌سازد، و فرقه‌های بی‌شمار، از همان صدر اسلام در درون جریان اصلی این دین، کلام و فلسفه‌های گوناگونی وجود داشته که در پیدایش گونه‌گونی موجود در جهان اسلام، حتی در درون یک مکتب خاص فقهی، بی‌تأثیر نبوده است. وقتی درباره اسلام می‌اندیشیم یادآوری این نکته مهم است که این دین در سطوح عقلی و کلامی و نیز فقهی، از ساختار یکپارچه‌ای برخوردار نیست بلکه تنوع چشمگیری در آن به چشم می‌خورد، اما آموزه توحید همه عناصر دخیل در این تنوع را به همدیگر پیوسته است. اسلام، سده‌های درازی است که یکی از غنی‌ترین سنت‌های عقلی عالم را پدید آورده است و این سنت را به خوبی می‌توان، به لحاظ ژرفا و تنوعش، با سنت‌های عقلی هندوستان، چین، و غرب مسیحی مقایسه کرد. درحقیقت، در سده‌های میانه، بسیاری از مکاتب فلسفی و کلامی یهودی و مسیحی اروپایی به تأثیر از آموزه‌های کلامی و فلسفی موجود در اسلام و یا در واکنش نسبت به آنها، پدید آمد.

ژرف‌کاوی در همه این مکاتب گوناگون کلامی، حتی در مهم‌ترین آنها، در اینجا میسر نیست. در سیاق بحث کنونی ما، مهم این است که دست‌کم از

1. bahā'ism

2. intellectual and theological diversity

معروف‌ترین آنها نامی به میان بیاوریم و اشاره‌ای بکنیم به اینکه حتی دربارهٔ پاره‌ای از مهم‌ترین مسائل اصلی اسلام، مواضع بسیار [گونگون] و گاه مخالف یکدیگر وجود داشته است؛ از جمله این مسائل، اگر از آنها که مربوط به فلسفهٔ سیاسی اسلام‌اند چشم‌پوشیم، می‌توان به مفهوم توحید الهی، به‌ویژه در ارتباط با معنای کثرت، ماهیت اسماء و صفات خدا، ارتباط میان ایمان و عمل در رستگاری انسان، جبر^۱ و اختیار^۲، وحی و عقل، ارتباط میان رحمت الهی^۳ و عدالت او^۴، و موضوعات مربوط به معاد اشاره کرد.

در حوزهٔ الهیات (theology)، که در اسلام به علم الکلام یا کلام معروف است، در میان اهل تسنن، اول از همه در سدهٔ هشتم میلادی، مکتب معتزلیان^۵ پدید آمد که در تفسیر موضوعات دینی، به استفادهٔ گسترده از عقل نظر داشتند؛ موضعی که جمعی از مفسران ظاهرگرا و متعصب قرآن و سنت، از جمله حنبلیان، مخالف آن بودند. حنبلی‌ها، در حقیقت تا به امروز نیز همچنان مخالف همهٔ مکاتب کلامی، به هر شکل و صورتش بوده‌اند. چنان‌که شاخهٔ وهابی‌شان نیز موضعی جز این ندارد. در کشور عربستان، تا به امروز، آموزش کلام در دانشگاه‌های علوم دینی، یکسره قدغن است.

مکتب کلامی تازه‌ای در سدهٔ دهم میلادی، در بغداد پدید آمد که می‌خواست در بسیاری مسائل همچون استفاده از عقل در امور دینی، موضعی میانه برگزیند. مکتب اشعری^۶ که بسیاری از شرق‌شناسان آن را با کلام سنتی اسلامی یکی

1. predestination
2. free will
3. God's Mercy
4. His Justice
5. the Mutazilite school
6. Ash'arism

می‌دانند، به‌زودی در میان شافعیان انتشار یافت و از بسیاری جهات با غزالی – که برخی عقاید غیراشعری نیز داشت – و با فخر رازی در سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی به اوج رسید. این مکتب، رفته رفته، در میان حنفیان و مالکیان نیز رونق یافت و به مکتب کلامی تبدیل شد که تا دوره‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، در میان اهل تسنن بیشترین پیرو را دارد. اما مکاتب کلامی دیگری نیز هست که در برخی مناطق سنی‌نشین غلبه دارد و از جمله آنها می‌توان مکتب ماتریدی^۱ در خراسان و آسیای مرکزی، و مکتب طهاوی^۲ در مصر را نام برد. از اواخر سده نوزدهم، "اصلاح‌طلبان" مسلمانی چون محمد عبده از مصر در پی احیای مکتب معتزله برآمده‌اند؛ زیرا این مکتب به‌جای اعتماد کامل بر اصول مبتنی بر وحی، بیشتر از عقل استفاده می‌کند.

کلام در مکتب تشیع نیز از پیشینه‌ای دراز برخوردار بوده است. از سده هشتم به بعد، کلام اسماعیلی پا به عرصه گذاشت؛ کلامی که پیوند نزدیکی با فلسفه آنها داشت و بیشتر از آنکه به مکاتب کلامی اهل تسنن مانند شیهه به چیزی بود که در میان غریبان، به کلام عرفانی^۳ معروف است. و اما درباره کلام شیعه دوازدهم امامی، باید گفت که آن در حالی پا گرفت که نسبت به کلام اشعری، به عقل بهای بیشتری می‌داد و به دست خواجه نصیرالدین طوسی، که او نیز از بزرگان فلسفه، ریاضی و نجوم در اسلام بود، در سده سیزدهم میلادی به صورت منظومه مدونی درآمد. زیدیه، کم و بیش، همان مکتب معتزلیان را پذیرفت و از این رو، تا مدت‌ها پس از آنکه اشعریان، در سده یازدهم میلادی، این مکتب را در مرکز جهان اسلام در خاور عربی و ایران از میان بردند، همچنان در یمن رونق داشت.

1. Mā turī dism

2. Tahā wism

3. mystical theology

فلسفه اسلامی را متفکران مسلمانی تأسیس کردند که ریشه در وحی قرآنی داشتند و به تأمل در ترجمه‌های عربی متون یونانی و سریانی^۱ می‌پرداختند. نتیجه کوشش آنان، ترکیب مفاهیمی بیشتر برگرفته از مکاتب فیثاغوری^۲، افلاطونی^۳، ارسطویی^۴، نوافلاطونی^۵، هرمسی^۶، و تا اندازه‌ای رواقی^۷ با جهان‌بینی قرآنی و خلق چشم‌اندازهای نوین فلسفی بود. مکاتب گوناگون فلسفی که با مکتب مشائی^۸ و اسماعیلی از سده نهم به بعد آغاز می‌شد رو به گسترش نهاد و در همان دوره آغازین، فیلسوفان بلندآوازه‌ای چون کندی، فارابی، ابن سینا^۹، و ابن رشد^{۱۰} ظهور کردند که تأثیری عظیم در سده‌های میانه در غرب برجای گذاشتند. هیچ‌کدام از فلسفه‌های مسیحی سده‌های میانه و چهره‌هایی مانند آلبرت کبیر^{۱۱}، توماس قدیس^{۱۲}، و دانزاسکوتس^{۱۳} و نیز هیچ‌یک از فلسفه‌های یهودی این دوران - که بزرگانی چون ابن جیبیرول^{۱۴} و ابن میمون^{۱۵} (با اثر مشهور دلالة

1. Syriac
2. Pythagoreanism
3. Platonism
4. Aristotelianism
5. Neoplatonism
6. Hermeticism
7. Stoicism
8. Peripatetic
9. Avicenna
10. Averres
11. Albert the Great
12. St. Thomas
13. Duns Scotus
14. Ibn Gabirol
15. Maimonides

الحائرين^۱ که نخست آن را به زبان عربی نوشت) نماینده آنند. با چشم‌پوشی از تأثیر فلسفه متقدم اسلامی و تا اندازه‌ای کلام بر آنها، تصوّرپذیر نیستند. هر چند تأثیر فلسفه اسلامی بر غرب، کم و بیش با ترجمه آثار ابن رشد و دیگر فیلسوفان اسلامی جلوتر از او، پایان یافت اما فلسفه اسلامی، از آن پس، پایان که نیافت هیچ، بلکه در سرزمین‌های مشرق‌زمین و به‌ویژه در ایران، جانی تازه گرفت. در سده دوازدهم، سهروردی، مکتب فلسفی تازه‌ای به‌نام مکتب اشراق^۲ را بنیان گذاشت و در سده هفدهم میلادی، صدرالدین شیرازی فلسفه تألیفی بزرگی را به‌نام "حکمت متعالیه"^۳ پدید آورد که در این مکتب تازه، فلسفه، تصوّف نظری^۴ یا عرفان^۵، و کلام جمع شده بودند. هر دوی این مکاتب - اشراق و حکمت متعالیه - هنوز کاملاً سر زنده‌اند و در حیات عقلی ایران، هند - و البته در مورد مکتب اشراق در ترکیه دوران عثمانی - کاملاً تأثیرگذار بوده و هستند.

دیگر مکتب عمده‌ای که بعدها در تاریخ اسلام رشد کرد، تصوّف نظری یا عرفان است که بیش از هرکس دیگری با نام صوفی اندلسی، محی‌الدین عربی، همراه است که در طول هفت سده اخیر، هیچ متفکری به‌اندازه او در تاریخ اسلام تأثیرگذار نبوده است. آموزه‌های او از سوماترا و چین تا مالی و موریتانی را فراگرفته است و از مکتب او، بسیاری اندیشمندان بزرگ، تقریباً در هر سرزمین اسلامی، سر بر آورده‌اند.

1. *The Guide of the Preplexed*
2. the School of Illumination
3. the transcendent theosophy
4. the doctrinal Sufism
5. gnosis in the sense of illuminative and unitive knowledge

همه این مکاتب کلامی، فلسفی، و عرفانی در کنار فلسفه فقه [اصول]، شیوه‌های تفسیر قرآن، و مطالعه دیگر علوم نقلی^۱ که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست، و نیز علوم گوناگون از پزشکی گرفته تا نجوم، و خلاصه همه آنچه که هم برای اسلام مهم بود و هم برای رشد علوم در غرب، هواداران و مخالفانی داشت و باید همه آنها را چون تاروپود موجود در بافت کلی سنت عقلی اسلام نگریست. هر چند موضوع جملگی این مکاتب یا جنبه‌های عقلانی دین و عالم در پرتو حقایق مبتنی بر وحی و یا اینکه معرفت نظری محض است، با این حال بر عرصه اجتماع نیز، خواه مستقیم یا غیرمستقیم، تأثیر می‌گذارند. به هر حال در مطالعه کلیت قلمرو اسلام، نباید تنوع این مکاتب را از نظر دور داشت. به علاوه وجود این تنوع، خود گواهی بر فضای بسیار بازگفتمان عقلی در چهارچوب سنت اسلامی است؛ و این باز بودن فضا که مشخصه بسیاری از دوره‌های تاریخ اسلام است هیچ‌گاه سبب‌گردن فرازی در برابر چهارچوب مقدس تعیین شده در اسلام نگردید؛ چیزی که در غرب پس از سده‌های میانه، درباره مسیحیت به وقوع پیوست.

مسأله درست آیینی (سنت)^۲ و دگر آیینی (بدعت)^۳

مسأله درست آیینی در هر دینی از بالاترین اهمیت برخوردار است؛ زیرا منظور از این واژه "درستی ایمان یا عقیده" است. اگر حقیقت هست، خطا نیز هست و اگر ناراستی در کار نباشد حقیقتی نیز نخواهد بود؛ چنان‌که در قرآن نیز

-
1. Transmitted Scienses
 2. Orthodoxy
 3. Heterodoxy

می‌خوانیم: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ»^۱.

درست آیینی به معنای برخورداری از حقیقت دینی است و درست‌کرداری^۲، همانا روش درست در عمل و رسیدن به آن حقیقت است. در سرتاسر سنت اسلامی و در همه قلمرو اسلام، درست آیینی و درست‌کرداری، معنایی جز بودن بر صراط مستقیم^۳ ندارد. خود اسلام را نیز گاهی "دین صراط مستقیم" می‌نامند.

در اسلام هیچ مرجع علمی^۴، چنان‌که در آیین کاتولیک^۵ می‌بینیم، برای تعیین درستی عقیده نیست و این دین، در سطح ایمان و عقیده نیز به اندازه آیین کاتولیک در تعیین ایمان راستین، سختگیری نمی‌کند. معمولاً اقرار به شهادتین لا اله الا الله و محمد رسول الله کافی است هر چند با دیگر عقاید و تفسیرهای فلان شخص یا فرقه خاص نیز مخالفتی صورت گیرد. اسلام نیز مانند یهودیت بر اهمیت درست‌کرداری بیش از درست آیینی تأکید کرده است. اسلام با اینکه پس از پذیرش دو اصل توحید و نبوت، در مرتبه درست آیینی، چندان سختگیری نمی‌کند، در مرتبه عمل به نمازهای یومیته، روزه، حج، و دیگر مناسک اسلامی، سختگیرتر است؛ موضع اسلام در باب قواعد مربوط به خوردنی‌ها از جمله پرهیز از گوشت خوک و مشروبات الکلی و در مورد پیروی از قواعد اخلاقی مربوط به روابط جنسی، دزدی، قتل، و امثال آن نیز همین‌گونه است.

بهترین مرجع در اسلام، خود امت و در شیعه، هدایت امام است. در سرتاسر

۱. (۸۱/۱۷) «حق فرارسید و باطل از میان رفت».

2. Orthopraxy

3. Stright Path

4. magisterium (مقتدا)

5. Catholicism

تاریخ اسلام، اجماع امت در درازمدت، چه در مقام نظر و چه عمل، تعیین‌کننده پذیرش یا کنارگذاری تفسیرهای تازه‌ای بوده است که از قرآن و سنت صورت گرفته‌اند. اما این نقش امت، می‌باید که همواره تابع آموزه‌های قرآن و پیامبر باشد. در چنین مقامی است که هر بدعتی^۱، همواره چون گناهی کبیره و انحراف از "صراط مستقیم" تلقی می‌شود، اما ردّ قاطعانه بدعت به معنای اصطلاحی‌اش در اسلام، هرگز به معنای مخالفت با تطبیق اصول جاودانه اسلام با شرایط و موقعیات جدید و اعمال آن اصول در آن شرایط و موقعیات نیست، چنان‌که اغلب در طول تاریخ اسلام، جز این اتفاق نیفتاده است.

اینک با نظر به این تعاریف، به قلمرو اسلام باز می‌گردیم و این پرسش را مطرح می‌کنیم که «اسلام درست آیین (سنت)^۲ چیست؟». غربیان در بیشتر مطالعات خویش، درست آیینی اسلامی را محدود به بُعد ظاهری آن می‌دانند و هرگاه سخن از اسلام است تنها مکاتب فقهی چهارگانه اهل تسنن را با اسلام درست آیین، یکی می‌گیرند. اما این برداشت، از بیخ و بُن ناقص است. در کنار درست آیینی و درست‌کرداری ظاهری در اسلام، درست آیینی و درست‌کرداری باطنی نیز وجود دارد. تصوّف سنتی و درست آیین، نه تنها پاره‌ای از پیکره درست آیینی اسلامی بلکه قلب آن است و نباید آن را با مظاهر گوناگون سرّی و عرفانی در مسیحیت بعد از سده‌های میانه، مقایسه کرد که آنها را دگرآیین می‌نامیدند. و از این لحاظ، نسبت تصوّف به درست آیینی اسلامی را می‌توان با نسبت روحانیون فرانسیسی^۳ و دومینیکی^۴ به درست آیینی کاتولیک در سده‌های

1. innovation

2. orthodox Islam

3. Franciscan

4. Dominican

میانہ سنجید.

برای فهم جایگاه تشیع در سنت اسلامی، باید آن را نه با آیین پروتستان که سده‌ها پس از بنیانگذاری مسیحیت، همچون اعتراضی در برابر آیین کاتولیک پدید آمد، بلکه با آیین ارتدوکس شرقی^۱ مقایسه کرد که از همان آغاز مسیحیت، با آن بوده است. اگر آیین‌های کاتولیک و ارتدوکس، نزدیک به هزار سال با یکدیگر بیگانه بوده‌اند، هر دو به مجموعه درست آیینی مسیحی تعلق دارند. همین امر دربارهٔ تسنن و گرایش عمده تشیع دوازده امامی نیز درست است و می‌توان گفت تا جایی که به درست آیینی و دگر آیینی مربوط می‌شود، مذهب اهل سنت و شیعه دوازده امامی در دل قلمرو اسلام جای دارند. در زمینه تمایل به افراط‌گرایی در میان اهل تسنن، می‌توان به خوارج و گروه‌های مانند آن، و در میان اهل تشیع، پس از زیدیان و اسماعیلیان میانه‌رو، به غلاة شیعی^۲ اشاره کرد که شامل گونه‌های التقاطی از اسماعیلیه و فرقه‌هایی است که از آنها سخن رفت. بی‌گمان، در مقام رسمی و ظاهری، همه مکاتب چهارگانه فقه سنی، تشیع دوازده امامی، زیدیه، و نیز فرقه‌های سنی و شیعی، خواه اسماعیلیان یا عبادیان، به شرط آنکه التزام عملی به شریعت داشته باشند، جملگی تحت مقوله درست آیینی اسلامی قرار می‌گیرند؛ البته همه متصوف ملتزم به هنجارها و تکالیف شرعی نیز داخل در این مقوله‌اند. درحقیقت، با توجه به محوریت درست‌کرداری، می‌توان گفت که همه مسلمانان عامل به شریعت، به شرط آنکه در آموزه‌های اصلی ایمان، چون و چرایی نیاورند، چنان‌که فرقه احمدیه در باب خاتمیت پیامبر این‌گونه رفتار می‌کند، در دایره درست آیینی اسلامی قرار می‌گیرند.

1. Eastern Orthodoxy

2. Shi'ite extremists

به کارگیری واژه‌هایی چون "دگرآیین" و "فرقه" را باید در پرتو ماهیت و ساختار سنت اسلامی به دقت، بررسی کنیم و هرگز نباید کل تشیع را فرقه‌ای در حد فرقه کلیسای ارتدوکس یونان بدانیم. درباره دگرآیین دانستن تصوّف نیز همین‌گونه است مگر آنکه منظورمان چهره یا گروهی خاص از متصوّفه باشد که بنا به اجماع امت و براساس قرآن و سنت، عقاید یا اعمال واقعاً بدعت آمیزی را در پیش گرفته‌اند که البته چنین پدیده‌ای در مقایسه با حقیقت عظیم تصوّف ناچیز می‌نماید. باطنی‌گری اصیل^۱، همانند که دگرآیینی نیست، بلکه در جامع‌ترین معنایش، در دل درست‌آیینی و درست‌کرداری اسلامی جای دارد.

مناطق فرهنگی در تمدن اسلامی^۲

اغلب در افواه مردم سخن از اسلام عربی، ایرانی و ترکی می‌رود چنان‌که گویی سه‌گونه اسلام وجود دارد. اسلام، درحقیقت یکی بیش نیست که البته بسته به ویژگی‌های قومی، زبانی، و فرهنگی ملل مختلفی که هر کدام پاره‌ای از امت اسلام هستند رنگ و بوی محلی به خود گرفته است. اسلام به هر جایی که راه یافت در پی آن برنیامد که ساختارهای فرهنگی موجود را از بیخ و بُن برکنند بلکه در نگهداشت و اصلاح آنها کوشید چندان‌که با روح و ظاهر وحی، سازگار درآیند. از این رو، قلمرو پهناور دارالاسلام، تنوع چشمگیری را در سطح انسانی از خود به نمایش گذاشت که در عین حال در هر کجای آن، پیام واحد قرآن طنین‌انداز بود. به این ترتیب، باید این گوناگونی فرهنگی و قومی را به جمع عوامل پیشگفته افزود تا الگوهایی که، روی هم رفته، تنوع گسترده موجود در

1. authentic esoterism

2. cultural zones in Islamic civilization

قلمرو یکپارچه اسلام را پدید آورده‌اند، در روشنایی بیشتری قرار گیرد. نخستین منطقه فرهنگی در جهان اسلام، منطقه عربی است که از عراق و خلیج فارس تا موریتانی و تا پیش از سال ۱۴۹۲، تا بخش جنوبی شبه جزیره ایبری را شامل می‌شد. ناگفته پیداست که برعکس پنداشت بسیاری از غربیان، جهان عرب اصلاً مترادف جهان اسلام نیست. درحقیقت، مسلمانان عرب که شمارشان تقریباً به ۲۲۰ میلیون می‌رسد، کمتر از یک پنجم همه مسلمانان هستند، ولی از آنجاکه پیامبر اسلام، عرب بود و نخستین جامعه اسلامی در عربستان پدید آمد، منطقه عربی "دارالاسلام" قدیمی‌ترین بخش امت اسلامی به حساب می‌آید و همچنان برای آن، مرکزیت دارد. یکی از شگفتی‌های بزرگ تاریخ اولیه اسلام، این است که وقتی سپاهیان عرب، پا از عربستان بیرون نهادند همه سرزمین‌هایی که به سمت شمال و غرب به تصرفشان درآمد حال و هوایی هم اسلامی و هم عربی به خود گرفت. واژه "عرب" آن‌گاه که در عبارتی مانند "جهان عرب" می‌آید، بر زبان عربی و نه بر قوم عرب دلالت می‌کند. هرچند، اعراب بسیاری در جهان عرب زندگی می‌کنند، آنچه در اطلاق صفت "عرب" بر آن، نقش اصلی دارد همانا رواج زبان عربی در آن، از مراکش گرفته تا عراق است. حتی کشوری چون مصر با آن گذشته کهن بی‌مانندش، به زبان عربی گرایید و به‌راستی که تا امروز، مرکزیت فرهنگ عربی را به خود اختصاص داده است. در مقابل، ایرانیان که در زمان امپراطوری ساسانیان^۱، یعنی در سده هفتم از اعراب شکست خوردند، اسلام را پذیرفتند ولی زبان فارسی را همچنان حفظ کردند. البته، آنها زبان فارسی را بر پایه زبان‌های قدیمی ایران به تکامل رساند و منطقه فرهنگی ممتاز خویش را حفظ کردند. تنها استثنا در امپراطوری ساسانی، عراق بود؛ عراق که پایتخت

1. the Sassanids

ساسانیان را در خود جای داده بود به زبان عربی، روی آورد و درحقیقت مرکز خلافت عباسیان شد اما با این همه، همواره عوامل نیرومند ایرانی را در خود حفظ کرد.

جالب توجه است که گسترش اسلام را با انتشار مسیحیت در اروپا مقایسه کنیم. اروپا از رهگذر پذیرش دین مسیح، تا اندازه‌ای نیز به صورت بخشی از جهان ابراهیمی^۱ درآمد اما در مقایسه با مسلمانان غیرعربی که اسلام را می‌پذیرفتند کمتر حال و هوای سامی به خود گرفت و دلیل این امر، آن بود که خود مسیحیت پیش از ورود به اروپا، به دست پولس قدیس^۲، تاحدی حال و هوای "سامی" اش را از دست داده بود. از این روست که مسیحی شدن اروپا^۳، رواج زبان آرامی^۴ یا دیگر زبان‌های سامی را در این قاره به همراه نداشت بدان گونه که زبان عربی در خاور نزدیک و آفریقا و نیز در میان ایرانیان و هندی‌ها که به لحاظ زبانی و نژادی از همان تبار اروپاییان بودند، انتشار یافت. اناجیل^۵ نه به زبان یونانی نوشته شد و نه به زبان آرامی که مسیح بدان سخن می‌گفت، بلکه خود کتاب مقدس^۶ نیز نخست و همچون تحریر عام^۷ به لاتینی برگردانده شد و به لحاظ زبانی، از اصل خود دور افتاد. زبان لاتینی، در مقام زبان دین و آموزش در غرب، قریب به همان نقشی را یافت که زبان عربی در جهان اسلام دارد، با این تفاوت عمده که عربی، زبان مقدس اسلام است چنان که عبری

1. the Abrahamic world
2. St. Paul
3. the Christianization of Europe
4. Aramaic language
5. the Gospels
6. the Bible
7. the Vulgate

در دین یهود این گونه است، در حالی که لاتینی، زبان نیایش‌های مذهبی^۱ مسیحیت است و از این لحاظ فرقی با دیگر زبان‌های نیایشی از جمله یونانی و اسلاوی ندارد. بنابراین، عربی شدن^۲ جهان کنونی عرب و اهمیت زبان عربی در میان مسلمانان غیر عرب را نمی‌توان با مسیحی شدن اروپا و نقش زبان لاتینی در غرب سده‌های میانه یکی دانست هرچند، میان این دو جهان، مشابهت‌های جالبی هست که طرح کردنی است.

منطقه عربی که مشخصه آن استفاده از زبان عربی نه تنها چون زبان دین – که در میان همه مسلمانان مرسوم است – بلکه در زندگی روزمره است، باز خود به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شود که مرز آن از وسط لیبی می‌گذرد. سرزمین‌های غربی که در عربی قدیم به "المغرب" معروف بود باز به "غرب نزدیک"^۳ – شامل غرب لیبی، تونس، و بیشتر الجزایر – و "غرب دور"^۴ شامل غرب الجزایر، مراکش، موریتانی، و – در دوران اولیه تاریخ اسلام – اندلس یا بخش مسلمان‌نشین شبه جزیره ایبری^۵ تقسیم می‌شد. البته در بخش غربی، گروه‌های غیر عرب مهمی زندگی می‌کنند که مهم‌ترین آنها، بربرها^۶ هستند که اغلب در کوهستان‌های اطلس به سر می‌برند و زبان مخصوص به خود را دارند.

دومین منطقه فرهنگ اسلامی، که مردمانش پس از اعراب به دین اسلام درآمدند و دست در دست آنها به ساختن تمدن اسلامی همت گماشتند، منطقه

1. *liturgical* language
2. the Arabization
3. the "Near West"
4. the "Far West"
5. Muslim Iberia
6. the Berber

ایران^۱ بود که ایران کنونی، افغانستان، و تاجیکستان (به همراه برخی از شهرهای ازبکستان) را دربرمی‌گرفت. زبان غالب مردمان این کشورها، فارسی بود که با اینکه زبان واحدی بود به سه نام محلی متفاوت، یعنی فارسی، دری، و تاجیک معروف بود. اختلاف میان این سه، بیشتر از اختلاف میان انگلیسی استرالیا، انگلستان، و تگزاس نبود. این منطقه، همچون شرق قفقاز، خراسان قدیم، ماوراءالنهر^۲، و بخش‌هایی از پاکستان کنونی را پیش از مهاجرت ترکان به سمت جنوب در سده‌های دهم و یازدهم و تغییرات قومی و جغرافیای سیاسی بعدی در آن، نیز شامل می‌شد. بیشتر اهالی این منطقه از نژاد ایرانی بودند که شاخه‌ای از آریایی‌ها یا مردمان هندی-ایرانی-اروپایی^۳ به‌شمار می‌روند و زبان فارسی نیز چون دیگر زبان‌های ایرانی رایج در این منطقه مانند کردی، بلوچی، و پشتو، همگی از خانواده زبان‌های هندو-اروپایی^۴ هستند. جمعیت این منطقه حدود صد میلیون نفر است ولی تأثیر آن بر بیرون از مرزهای خود و در مناطق دیگر فرهنگ اسلامی در آسیا از ترکان و هندی‌ها گرفته تا چینیان، کاملاً هویداست.

سلمان فارسی، نخستین ایرانی بود که اسلام را پذیرفت؛ او برده‌ای بود که پیامبر آزادش ساخت و در زمرة "اهل بیت"^۵ خویش قرار داد. ایرانیان، از همان آغاز، احترام خاصی برای اهل بیت پیامبر و بسیاری از اولاد او، از جمله امام هشتم، علی بن موسی الرضا که آرامگاهش در ایران است، قائل بودند. اما نادرست است اگر چنین بیندیشیم که ایرانیان همواره شیعه و اعراب، سنی

-
1. the persian zone
 2. Transoxiana
 3. Indo-Iranian-European peoples
 4. the Indo-European languages
 5. "Household"

بوده‌اند. تشیع از میان اعراب برخاست و در سدهٔ دهم میلادی، بیشتر خاور عربی به این مکتب درآمدند در حالی که خراسان که یکی از ایالات بزرگ ایران بود، پایگاه فکری اهل تسنن به حساب می‌آمد. تشیع از زمان تأسیس سلسلهٔ صفویان در ایران غلبه یافت و زمانی، اکثریت شیعه رو به افزایش نهاد که افغانستان که بخشی از بلوچستان بود از سرزمین ایران جداگشت و ایران به شکل کنونی درآمد. و اما افغانستان، در طول دورهٔ صفوی تا سدهٔ هشتم میلادی، بخشی از ایران بود و از آن پس بود که رهبر قبایل افغان، بر صفویان چیره گشت و آخرین پادشاه صفوی را به قتل رساند. چیزی نگذشت که نادرشاه، آخرین کشورگشای شرقی، تمام این سرزمین‌ها را تا دهلی، از جمله افغانستان امروزی، بازپس گرفت. اما پس از مرگ نادر، افغانستان استقلال یافت و سرانجام در سدهٔ نوزدهم و تحت فشار انگلستان، ایران از ادعای خود بر هرات و غرب افغانستان دست کشید و این‌گونه بود که افغانستان کنونی پدید آمد.

سومین منطقهٔ فرهنگی اسلام، منطقهٔ آفریقای سیاه است. در میان ملازمان پیامبر، جز سلمان، صحابه^۱ غیر عرب معروف دیگری نیز بود. او آفریقایی سیاهپوستی به نام بلال ابن ربه الحبشی، مؤذن پیامبر بود. حضور بلال نشانگر انتشار سریع اسلام در میان سیاهان و پیدایش منطقهٔ آفریقای سیاه در فرهنگ اسلامی بود که منطقهٔ گسترده‌ای از ارتفاعات اتیوپی را، که اسلام تقریباً در سدهٔ هفتم به آنجا راه یافته بود، تا مالی و سنگال در برمی‌گرفت. نقل است که فرزندان بلال به کشور مالی مهاجرت کردند و مَندِپَنکا کَلَن کَینا^۲ را تشکیل دادند که در

1. the companion

2. the Mandinka clan keita

(یکی از دولت‌های محلی در کشور غنا که در جنگ علیه امپراطوری غنا به استقلال رسید و در سدهٔ سیزدهم میلادی امپراطوری مالی را بنیان‌گذاری کرد.)

ایجاد امپراطوری مالی^۱ مؤثر بود. بعضی از صحابه پیامبر نیز به چاد مهاجرت کردند و یک نسل پس از پیامبر، به تثبیت اسلام در آنجا پرداختند. روی هم رفته، انتشار اسلام در آفریقای سیاه بیشتر از راه بازرگانی صورت گرفت و قبایلی چون سَنَهَجَه^۲، که خود در همان اوایل اسلام را پذیرفتند، چون میانجی میان مسلمانان عرب و آفریقاییان شمالی و سیاه در رفت و آمد بودند. تا سده یازدهم میلادی، یک حکومت نیرومند اسلامی در غنا تأسیس شد و تا سده چهاردهم میلادی، امپراطوری مسلمان مالی، یکی از ثروتمندترین امپراطوری‌ها در جهان اسلام بود و معروف‌ترین فرمانروای آن، مَنَسَه موسی^۳، یکی از برجسته‌ترین فرمانروایان کل جهان اسلام به‌شمار می‌رفت.

فرایند اسلامی شدن در آفریقای شرقی که ورود اسلام به آنجا زودتر از آفریقای غربی اتفاق افتاد، راهی متفاوت را پیمود و مهاجرت اعراب و ایرانیان به کرانه‌های آفریقای غربی، تأثیر فراوانی بر آن نهاد. پادشاهی سواحیلی^۴ به مرکزیت کیلوا^۵، در سده دوازدهم میلادی به وجود آمد و از آمیزش زبان‌های عربی، فارسی، و بانتو^۶، زبان جدید سواحیلی پیدا شد که شاید مهم‌ترین زبان اسلامی مسلمانان آفریقای سیاه باشد. منطقه فرهنگ اسلامی آفریقای سیاه، برعکس منطقه عربی و ایران که تنها یک زبان در آنها غلبه دارد، شامل بسیاری

1. the Mali Empire

2. the Sanhaja

3. Mansa Mūsā

(واژه مَنَسَه به معنای امپراطور یا رئیس است که امپراطوران مالی خود را به این نام می‌نامیدند. دوران حکومت منسه موسی که از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۳۲ بر کشور مالی به طول انجامید از درخشان‌ترین دوران تاریخ این کشور است.)

4. Sawahili

5. Kilwa

6. Bantu

مناطق فرعی تر است که در هر کدام آنها زبان‌هایی کاملاً مستقل رایج است و دامنه آن از هاوسا^۱ و فولانی^۲ تا سومالی گسترش دارد. پاره‌ای از این زبان‌ها، زبان مسیحیان آن مناطق نیز هست و به لحاظ فرهنگی برای مسیحیان آفریقا اهمیت دارد.

هر چند آفریقای شمالی، تقریباً یک سده پس از ظهور اسلام، به زبان عربی روی آورد منطقه سودان قدیم نیز که مناطق استپی و چمنزارهایی از سودان امروزی گرفته تا سنگال را شامل می‌شد، تا حدّ زیادی به اسلام روی آورده است. اما تنها از سده نوزدهم میلادی بود که اسلام به درون مناطق جنگلی جنوب سودان قدیم راه یافت. البته مناطقی چون سودان کنونی، اریتره، و سومالی نیز در میانه آفریقای شمالی (که عرب بودند) و آفریقای سیاه، وجود داشت که آمیزه‌ای از فرهنگ این دو منطقه، در این مناطق حاکم بود. منطقه فرهنگ اسلامی آفریقای سیاه با جمعیتی بالغ بر ۱۵۰ میلیون نفر، از تنوع شگفت‌آوری برخوردار است و چشم‌انداز جالبی از گونه‌های قومی و فرهنگی را در چهارچوب وحدت محلی فرهنگ آفریقای سیاه و نیز وحدت جامع خود اسلام به نمایش می‌گذارد. چهارمین منطقه فرهنگی اسلام، منطقه تُرک زبان^۳ است که شامل همه مردمانی است که به یکی از زبان‌های آلتایی^۴ سخن می‌گویند؛ مهم‌ترین این زبان‌ها، ترکی است ولی زبان‌های آذری^۵، چچنی^۶، اُیغوری^۷، اُزبکی^۸،

1. Hausa
2. Fulani
3. the Turkic zone
4. Altaic
5. Adharic (Azeri)
6. Chechen
7. Uighur
8. Uzbek

قرقیزی^۱، و ترکمنی^۲ نیز از آن جمله‌اند. مردمان این منطقه که اصالتاً صحرانشین بودند، از کوهستان‌های آلتای برای فتح آسیای مرکزی که در تصرف ایرانیان بود به سمت جنوب سرازیر شدند و با اینکه ماهیت قومی این ناحیه را دگرگون ساختند ولی به لحاظ فرهنگی از دنیای فارسی زبان چندان فاصله‌ای نگرفتند. هنگامی که آنها وارد ایران آن زمان شدند از مدّت‌ها پیش اسلام را پذیرفته بودند و در حقیقت از قهرمانان بزرگ اسلام به‌شمار می‌رفتند. تُرکان^۳ نه تنها بر حاکمان محلی ایران چون سامانیان^۴ چیرگی یافتند بلکه از سمت غرب به سوی آناتولی تاختند و به سال ۱۰۷۱ لشکریان بیزانس را در نبرد ملازگرد^۵ (به ترکی ملازگرت^۶) درهم کوبیدند و این یکی از نبردهای سرنوشت‌ساز تاریخ اسلام بود. این پیروزی، مراتع آناتولی را به روی صحرانشینان ترک زبان گشود و مقدمات رواج زبان و فرهنگ ترکی^۷ در این منطقه، تأسیس امپراطوری عثمانی، و سرانجام فتح قسطنطنیه^۸ در سال ۱۴۵۳ را موجب شد. ترک‌ها به لحاظ نظامی نیرومند بودند و بسیاری سرزمین‌های اسلامی چون ایران و مصر را به تصرف خود درآوردند ولی نقش چندانی در تاریخ جدید اسلامی ندارند. امروزه مردمان ترک زبان، که بیش از ۱۵۰ میلیون هستند در منطقه‌ای از مقدونیه^۹ تا سبیری^{۱۰} و

1. Kirghiz

2. Turkeman

۳. منظور ترکان سلجوقی است.

4. the Samanids

5. the Battle of Manzikert

6. Malazgirt

7. Turkification

8. Constantinople

9. Macedonia

10. Siberia

تمام ولادیوستوک^۱ پراکنده‌اند و به لحاظ جغرافیایی، گروهی هستند که در جهان اسلام از بیشترین پراکندگی قومی و فرهنگی برخوردارند. به علاوه، گروه‌های ترک زبان فراوانی نیز در دیگر نواحی غیر ترک زبان از جمله ایران، افغانستان، مصر، اردن، سوریه، و روسیه به سر می‌برند که اقلیت‌های ترک زبان روسیه از بازماندگان کسانی هستند که در طول کشورگشایی‌های تزارهای روس، مغلوب شده‌اند.

پنجمین منطقه فرهنگی اسلام، منطقه شبه قاره هند^۲ است. تقریباً در دهه نخست سده هشتم، لشکریان محمد بن قاسم، سند را به تصرف درآوردند و به این ترتیب راه نفوذ اسلام به شبه قاره در طول چند سده بعد، هموار گردید، اما اصلی ترین عامل انتشار اسلام در سرتاسر هندوستان، گروه‌های صوفیه بودند. حاکمان ترک نیز چند بار به هندوستان حمله کردند و از سده یازدهم میلادی به بعد و تا زمان استعمار انگلیس بر هند، بیشتر هندوستان، به ویژه شمال آن که در سده هفتم، مغولان، امپراطوری بزرگی در آنجا تأسیس کردند، در قلمرو حاکمان مسلمان بود. اسلام در هندوستان، به لحاظ قومی بسیار همگون است هر چند در میان جمعیت محلی هند، برخی عناصر ترکی و ایرانی نیز به چشم می‌خورد، اما به لحاظ فرهنگی و زبانی از تنوع بالایی برخوردار است. زبان فارسی، حدود هزار سال، زبان علمی و ادبی مسلمانان هندی بود اما زبان‌های محلی چون سندی^۳، گجراتی^۴، پنجابی^۵، و بنگالی^۶ نیز در مقام زبان‌های اسلامی، آوازه‌ای به دست

1. Vladivostok
2. zone of Indian subcontinent
3. Sindhi
4. Gujrati
5. Punjabi
6. Bengali

آوردند. رفته رفته از سده‌های ششم و هفتم میلادی، از آمیزش زبان‌های هندی و فارسی و نیز برخی عناصر ترکی، زبان جدیدی به نام اردو^۱ پدید آمد. زبان اردو که به رسم الخط عربی - فارسی نوشته می‌شد همچون زبان‌های سواحیلی، ترکی عثمانی، و چندین زبان اسلامی دیگر، به صورت زبان مهمی در گفتمان اسلامی درآمد و بعدها در پاکستان به عنوان زبان رسمی پذیرفته شد. منطقه هندی فرهنگ اسلامی شامل پاکستان، بنگلادش، مسلمانان هند و نپال، و جامعه عمیقاً اسلامی سریلانکا است و جمعیتی حدود ۴۰۰ میلیون را که بیشتر از جمعیت هر یک از مناطق چهارگانه دیگر است، در خود جای داده است. علت وجود این جمعیت زیاد دو چیز است: یکی رشد سریع جمعیت در سراسر هندوستان از سده نوزدهم که به این ترتیب، بر شمار هندوها و مسلمانان افزوده شد و دیگری این که بیش از یک چهارم هندی‌ها، اسلام را پذیرفته بودند؛ چراکه این دین، خوشبختانه می‌توانست برای کسانی که در چهارچوب جهان سنتی آیین هندو به بن بست رسیده بودند راه نجاتی فراهم آورد. مسلمانان هند، بعضی از بزرگترین آثار هنر و فرهنگ اسلامی را آفریدند و هر چند تحت فرمانروایی سلسله‌های ترک زبان قرار داشتند ولی به لحاظ فرهنگی تا پیش از دوران جدید، به دنیای فارسی‌زبان بسیار نزدیک بودند.

منطقه ششم فرهنگ اسلامی، شامل جهان مالایایی^۲ در جنوب شرق آسیاست. اسلام از سده سیزدهم به بعد از طریق بازرگانان عرب‌زبان از خلیج فارس و دریای عربستان^۳ و نیز از طریق تجار و صوفیان هندی به این منطقه وارد گردید؛ اسلام مالایایی نیز از همگونی قومی بالایی برخوردار است و

1. Urdu

2. the Malay world

3. the Arabian sea

(آن را بحرالعرب و دریای سرخ نیز می‌گویند.)

ویژگی‌های محلی خاص خود را دارد. اسلام مالایایی که از آغاز تحت تأثیر عمیق صوفیان بود و انتشار آن نیز در این منطقه بیشتر به دست همین گروه صورت گرفت، معمولاً موضعی معتدل و مهربانانه را در سازگاری با ویژگی‌های قومی حاکم بر مردم مالایا در پیش گرفته است. اسلام مالایایی که در آن زبان‌های مالایایی و جاوه‌ای رایج است کشورهای اندونزی، مالزی، برونئی، و اقلیت‌های مهمی در تایلند و فیلیپین و اقلیت‌های کوچکتری را در کامبوج و ویتنام شامل می‌شود و روی هم رفته جمعیتی بالغ بر ۲۲۰ میلیون نفر را در خود جای داده است. اگرچه از پیوستن این منطقه به "دارالاسلام" تقریباً زمان درازی نمی‌گذرد، اما مسلمانان مالایایی به خاطر دلبستگی شدیدشان به مکه و مدینه و عشق به سنت‌های نبوی، زبانزد هستند. در مالایا نیز همچون آفریقا و هندوستان، اسلام بسیار متأثر از تصوف است و در مقام عمل و نظر، حال و هوای صوفیانه‌ای بر آن حاکم است.

گذشته از این مناطق ششگانه فرهنگ اسلامی، از چند منطقه کوچکتر نیز باید نام برد. یکی از آنها، منطقه اسلام چینی است که از سده هفتم میلادی سرچشمه می‌گیرد؛ در آن زمان پس از ظهور اسلام، به زودی بازرگانان مسلمان در بندرهای چینی مانند کانتون ساکن شدند و از آن هنگام بود که حضور پیوسته اسلام در چین، البته بیشتر در سین‌کیانگ^۱ که جغرافی دانان مسلمان آنجا را ترکستان شرقی^۲ می‌نامیدند، آغاز شد. مسلمانان چینی هم از نژاد ترک‌زبان چون اُیغورها و هم شامل چینی‌های بومی معروف به هوئی^۳ هستند. حتی در میان قوم

1. Sinkiang

2. Eastern Turkistan

3. Hui

هان^۱ نیز مسلمانانی به چشم می‌خورند. شمار مسلمانان در چین، چون راز بزرگی است که در این باره ارقامی از ۲۵ تا ۱۰۰ میلیون را آورده‌اند. مسلمانان چینی از معماری و خوشنویسی ممتاز و نیز از سنت عقلی کاملی برخوردارند که پیوند نزدیکی با تصوّف ایرانی دارد. از سده هفتم میلادی به بعد، سنت عقلی اسلام در چین، رفته رفته به زبان چینی قدیم و نه به زبان‌های فارسی و عربی، رو به رشد نهاد.

از مسلمانان چین که بگذریم، مسلمانان اروپایی – البته نه مناطق ترک‌نشین موجود در بلغارستان، یونان، و مقدونیه بلکه گروه‌های بومی از خود اروپا – هستند که از پانصد سال پیش مسلمان شده‌اند. از جمله مهم‌ترین این گروه‌ها می‌توان به آلبانیایی‌ها که در سرتاسر آلبانی، کوزوو، و مقدونیه پراکنده‌اند، و بوسنیایی‌ها که بیشتر در بوسنی و تا اندازه‌ای نیز در کرواسی و صربستان به سر می‌برند، اشاره کرد. این گروه‌ها، به لحاظ قومی از نژاد اروپایی به‌شمار می‌روند و فهم فرهنگ آنها هم در درک بهتر قلمرو اسلام در تمامیتش، مفید است و هم در روابط دوستانه میان اسلام و غرب در اروپای کنونی تأثیر می‌گذارد.

و سرانجام، باید از اجتماعات اسلامی نوخاسته‌ای در اروپا و آمریکا، شامل مهاجران و نوکیشان^۲، نام برد (البته بسیاری از مسلمانان ترجیح می‌دهند به جای نوکیشان از بازگشت‌کنندگان^۳ استفاده کنند و اینان، کسانی هستند که به دین ازلی^۴ که در اینجا همان اسلام است بازگشته‌اند). اینان شامل چند میلیون از مردمان شمال آفریقا در فرانسه، حدود سه میلیون ترک و شمار زیادی کُرد در آلمان،

1. the Hans

2. converts

3. reverts

4. the primordial religion

حدود دو میلیون - بیشتر از شبه‌قاره هند - در انگلستان، و گروه‌های کوچکتر ولی مهم در سایر کشورهای اروپایی را شامل می‌شوند. در میان مسلمانان آمریکا، هم مهاجران - بیشتر از خاور عربی، ایران، و شبه‌قاره - دیده می‌شوند و هم نوکیشانی که بیشتر در میان سیاهان آمریکا و کم و بیش در میان سفیدپوستان نیز به چشم می‌خورند. انتشار اسلام در میان سیاهان آمریکا را عالیجا محمد^۱ آغاز کرد؛ او ملت اسلام^۲ را پدید آورد که از مبارزه علیه نژادپرستی سفیدپوست‌ها حمایت می‌کرد. این جنبش، بعدها دو شاخه شد و بیشتر اعضای آن در کنار دیگر مسلمانان سیاهپوست آمریکایی، خیلی زود به جریان اصلی اسلام پیوستند که در این فرایند، الحاج مالک الشبزی^۳، که بیشتر به مالکوم ایکس^۴ معروف است، نقش چشمگیری داشت. حدود بیست و پنج میلیون مسلمان در اروپا، حدود شش میلیون (هرچند برخی، مدعی ارقامی بین پنج تا هفت میلیون نفر شده‌اند) در آمریکا، نیم میلیون در کانادا، و شاید بیش از دو میلیون در آمریکای جنوبی به سر می‌برند. اگر بخواهیم قلمرو اسلام را در سطح جهان در نظر آوریم باید این اجتماعات اسلامی در غرب را نیز به حساب بیاوریم؛ به ویژه که آنها نقش مهم پُل

1. Elijah Muhammad

2. the Nation of Islam

(“ملت اسلام” جماعتی است که به جنبش مسلمانان سیاهپوست نیز معروف است. بنیان‌گذار اصلی این جماعت والاس فرد محمد Wallace Fard Muhammad است. عالیجامحمد که نامش در ابتدا Elijah Poole بود از شاگردان فرد محمد بود که این جماعت را بیشتر مطرح کرد. او به خاتمیت پیامبر اسلام قائل نبود و والاس فرد محمد را پیامبر می‌دانست. رهبر کنونی این گروه در آمریکا بر عهده لویس فراخان است.)

3. El-Hajj Malik El-Shabazz

(الحاج مالک الشبزی یا مالکوم ایکس، رهبر مسلمانان سیاهپوست آمریکا در دهه شصت بود که توانست جنبشی را علیه نژادپرستی به راه اندازد و فریاد مظلومیت سیاهان و نیز مسلمانان را به گوش همگان برساند و در روز ۲۱ فوریه سال ۱۹۶۵ در این راه کشته شد.)

4. Malcolm X

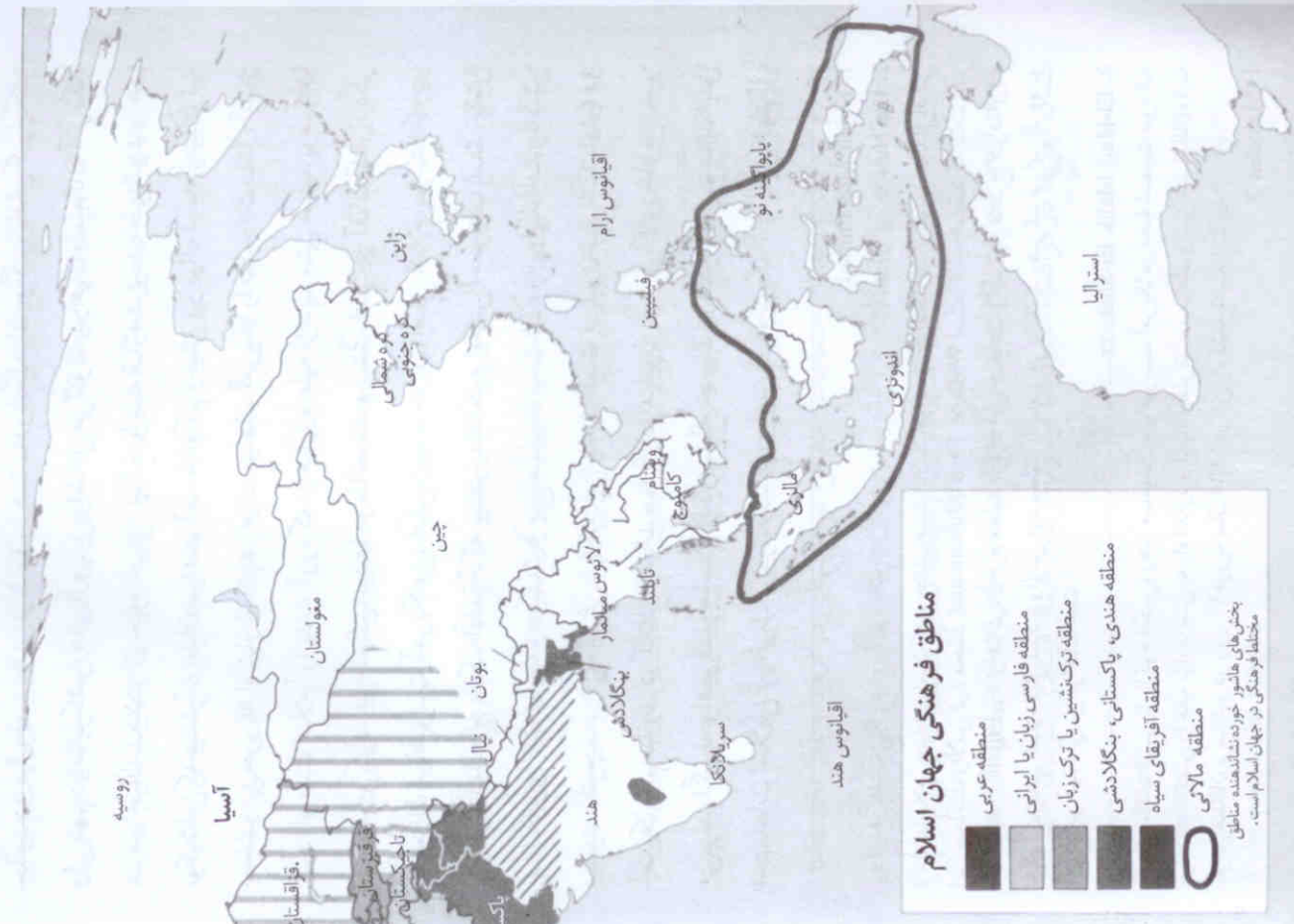


اقیانوس اطلس

مناطق فرهنگی جهان اسلام

- منطقه عربی
- منطقه فارسی زبان یا ایرانی
- منطقه ترک‌نشین یا ترک زبان
- منطقه هندی، پاکستانی، بنگلادشی
- منطقه آفریقای سیاه
- منطقه مالایی

بخش‌های هاشور، خورده‌نشان‌دهنده مناطق مختللاً فرهنگی در جهان اسلام است.



اقیانوس هند

استرالیا

ارتباطی میان "دارالاسلام" که خود، متعلق به آند و غرب را که وطن آنهاست، برعهده دارند.

این منطقه‌های فرهنگ اسلامی که به‌طور کوتاه توصیفشان کردیم، چون نمایشگاهی است که در آن، مجموعه‌ای شگفت از قومیت‌ها، زبان‌ها، انواع هنر و موسیقی، و آداب گوناگون زندگی بشر را شاهدیم. اسلام از جنگل‌های بورنئو گرفته تا کوه‌های هندوکش و تا بیابان‌های موریتانی، پیروانی دارد که در میان آنها، سفیدپوست، سیاهپوست، زردپوست، و در واقع تمام دیگر نژادهای میانه به چشم می‌خورد. در میان مسلمانان، همه گونه نژاد از مو مشکی، مو بور، چشم قهوه‌ای و چشم آبی وجود دارد. اما در دل این تنوع چشمگیر، وحدتی حاکم است که از اسلام سرچشمه می‌گیرد و جلوه‌های آن را می‌توان در قرائت قرآن به زبان عربی از شرق گرفته تا غرب، در اقامه نمازهای یومیّه در جهت مکه، در الگو قرار دادن پیامبر، در پیروی از شریعت، در رایحه معنوی طوایف صوفیه، در نقش و نگارها و هماهنگی‌های جامع موجود در هنر اسلامی، و نیز در بسیاری عوامل دیگر به چشم دید. وحدت موجود در جهان اسلام، هیچ‌گاه به معنای متحدالشکل شدن نبوده بلکه همواره پذیرای تنوع بوده است. برای فهم این وحدت و نیز تنوع موجود در آن، باید به روشی پی ببریم که اسلام به کمک آن، این همه جماعات انسانی را به خود جلب کرده و در عین ارج‌گذاری به اختلافات خداداد آنان، تمدن عالمگیری را آفریده است که اصل توحید، سبب یکپارچگی آن شده است و بر جای جای آن حاکم است.

برداشت‌های سنت‌گرا، تجدّدگرا و "بنیادگرا" از اسلام معاصر

از آنچه تاکنون گفتیم زمینه و چهارچوب لازم برای فهم جریانات اخیر در

جهان اسلام فراهم می‌آید. تا پیش از نفوذ استعمار اروپا به قلب جهان اسلام، در گوشه و کنار "دارالاسلام" کسانی بودند که در برابر سلطه غرب مبارزه می‌کردند اما هنوز خبری از مسلمانان تجددگرا یا بنیادگرا نبود. جملگی مسلمانان، سنت‌گرا و هم‌رنگ با الگوی درهم تنیده قلمرو اسلام بودند که پیش از این ترسیم کردیم. اما با شروع سلطه اروپاییان بر مرکز اسلام، که یورش ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ نمایانگر آن بود، دوره‌ای از واکنش‌ها و برداشت‌های مختلف آغاز شد که به دوره کنونی انجامید.

دست‌اندازی اروپاییان به جهان اسلام از دو قرن و نیم جلوتر با سلطه پرتغال و پس از آن، هلند و بریتانیا بر اقیانوس هند^۱ که چون شاهرگ اقتصادی تمدن اسلامی بود، آغاز گردید. حملات اروپاییان به شمال آفریقا، شکست مفتضحانه ناوگان عثمانی در نبرد لپانتو^۲ به سال ۱۵۷۱ که دست آنها را از سواحل غربی مدیترانه کوتاه کرد، و نیز شکست عثمانی‌ها در محاصره وین به سال ۱۶۸۳ که نشانی از آغاز انحطاط قدرتشان بود، همگی از نشانه‌های آغاز این دست‌اندازی بود. اما هیچ‌کدام این حوادث، نه استعمار هلند بر آسیای جنوب شرقی و نه نفوذ بریتانیا به هندوستان، به اندازه فتح مصر، اذهان و جان‌های مسلمانان را به حرکت درنیاورد. این حادثه، مسلمانان را به چالشی بی‌سابقه در تاریخ اسلام فراخواند. قرآن می‌فرماید: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»^۳. در نگاه مسلمانان، دوازده سده تاریخ اسلام، مشروعیت ادعا و حقیقت دعوت آنها را به اثبات رسانده بود. در تمام این سال‌ها، خداوند "با آنها"^۴ بود و یاری‌شان کرده بود. هر چند در این

1. Indian Ocean

2. the Battle of Lepanto

۳. (۱۶۰/۳) «اگر خداوند شما را یاری دهد، کسی بر شما پیروز نخواهد شد».

4. "on their side"

دوران، مسلمانان در اسپانیا شکست خورده و روس‌ها، پادشاهی تاتار^۱ را از بین برده بودند ولی مسلمانان دلیل این دو شکست را واقع شدن این دو منطقه در حاشیه‌های جهان اسلام و نداشتن وحدت داخلی می‌دانستند. از این دو مورد که بگذریم، ورود اسلام به هر جایی توأم با پیروزی بود و حتی مغول‌های نیرومند نیز خیلی زود، اسلام آورده بودند. اما اینک همان اروپاییانی که مسلمانان برای مدّت‌ها از آنها غافل مانده بودند و به لحاظ فرهنگی، پستشان می‌شمردند، داشتند بر جهان اسلام چیره می‌شدند و این امکان نیز منتفی بود که آنها مانند ترکان و مغولان، اسلام را بپذیرند. آنها مدّعی برتری خویش بودند و چنان به فرهنگ خود می‌بالیدند که فرهنگ دیگران را به چیزی نمی‌گرفتند. این وضعیّت، بحران بسیار دامنه‌داری را پدید آورد که رنگ و بویی فرجام‌شناختی داشت.

چندین موضع در برابر این بحران، قابل اتّخاذ بود که هر کدام آنها را یکی از گروه‌ها در پیش گرفت. یک دیدگاه، این بود که ضعف مسلمانان برخاسته از آن است که از پیام اولیّه ایمان دور افتاده و به منجّلاب تجمّل دوستی و انحرافات در غلطیده‌اند. این، موضع به اصطلاح اصلاح‌طلبان خشکه مقدّسی^۲ بود که سرشناس‌ترین آنها در سده هیجدهم، محمّد بن عبدالوهاب نجدی بود. در واقع، او پیش از یورش ناپلئون به مصر و در پایان سده هیجدهم میلادی می‌زیست ولی می‌توان از پیام او، نظرش را در باب علل ضعف مسلمانان دریافت. هرچند این پیام به همان مرزهای عربستان محدود ماند، این‌گونه اصلاح‌طلبی خشکه مقدّسانه که معمولاً با تصوّف، تشیّع، فلسفه و کلام اسلامی، و آراستن شهرهای سنتی اسلام چنان‌که در هنرها نمایان است سر مخالفت داشت، به سلفیه^۳ معروف شد؛ یعنی

1. the Tartar kingdom
2. the so-called puritanical reformists
3. the Salafiyah

کسانی که به پیروی از سلف گردن نهادند و در این راه، سیزده یا چهارده سده رشد و گسترش سنت اسلامی از ریشه‌های قرآنی و نبوی‌اش را به چیزی نمی‌گرفتند. دومین دیدگاه ممکن، بازگشت به احادیث فرجام‌شناختی مربوط به پایان جهان بود که در آنها می‌خوانیم آن‌گاه که ظلم همه جا را فراگیرد، مسلمانان ضعیف می‌شوند و به سلطهٔ دیگران گردن می‌نهند. در نتیجهٔ توجه به این احادیث بود که موجی از مهدویت^۱، بسیاری از مناطق جهان اسلام را در سدهٔ نوزدهم فراگرفت که از جنبش برلوی^۲ در ایالت شمال غربی پاکستان امروزی تا جنبش‌های غلام احمد و باب که پیش از این ذکرشان گذشت، تا قیام چهره‌های برجسته‌ای در آفریقای غربی که مهم‌ترین آنها عثمان دان فادیو، بنیانگذار خلافت سوکوتو بود که هر چند در دوره‌ای جلوتر می‌زیست دامنهٔ نفوذش تا حوزهٔ دریای کارائیب کشیده شد؛ و سرانجام به جنبش مهدی‌گرای سودان اشاره کرد که تنها شکست ارتش بریتانیا در سدهٔ نوزدهم، در برابر این جنبش بود. این موج مهدویت نیز مانند همهٔ جنبش‌های از این دست که رفته رفته رو به خاموشی می‌روند، تا نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم فرونشست.

سومین راه ممکن این بود که همصدا با تجددگرایان اروپا، بانگ برآوریم که قواعد اسلام مربوط به سدهٔ هفتم میلادی بوده و اینک، زمانه عوض شده است؛ پس چاره‌ای جز اصلاح و نوسازی در دین نمی‌ماند. تجددگرایان که سرشناس‌ترین آنها سید جمال‌الدین افغانی ایرانی‌الاصل و محمد عبده بودند از مصر آغاز کردند. تجددگرایان همچنین در ترکیه عثمانی، به‌ویژه در جنبش ترک‌های جوان^۳، در هند با چهره‌هایی مانند سید احمدخان، و در ایران ظهور

1. Mahdi ism

2. the Brelvi Movement

3. the Young Turk movement

کردند. تجدّدگرایی در ایران جز سیدجمال، هواخواهان دیگری داشت که دامنهٔ نفوذشان بیشتر محلی بود.

این تجدّدگرایان، به لحاظ مرتبهٔ تجدّدگرایی و رویکردشان به آن، با هم تفاوت داشتند؛ اما جملگی آنان از شیفتگان غرب، خردگرایی، ملی‌گرایی، و علوم جدید به شمار می‌رفتند. فیلسوف‌ترین آنها، محمد اقبال بود که به پایان این دوره تعلق داشت؛ یعنی نخستین دورهٔ واکنش در برابر غرب که تا جنگ جهانی دوم به طول انجامید. وقتی پژوهشگران غربی، از اصلاح‌طلبان مسلمان سخن می‌گویند منظورشان بیشتر چنین شخصیت‌هایی البته در کنار اصلاح‌طلبان به اصطلاح خشکه مقدّس است. از میان انبوه این تجدّدگرایان، اندیشمندان خردگرا و آزادیخواهی سر برآوردند که از سویی در پی نوسازی جامعهٔ اسلامی بودند و از دیگر سو، به نام استقلال ملی، بر ضدّ غرب مبارزه می‌کردند. جنگ‌های استعماری که چهره‌هایی چون آتاتورک^۱، سوکارنو^۲، بورقیه^۳، و دیگران به‌خاطر استقلال ملی علیه غرب به راه انداختند، به نام ملی‌گرایی و نه اسلام صورت می‌گرفت. در نتیجه، آن‌گاه که قدرت‌های غربی، مستعمره‌هایشان را، دست‌کم در ظاهر، ترک گفتند، در بسیاری مناطق، حکومت را به دست گروه‌هایی سپردند که اسماً مسلمان بودند ولی طرز فکرشان بیشتر شبیه همان استعمارگرانی بود که جایگزینشان شده بودند.

البته، گروه‌هایی از جنگجویان مسلمان نیز بودند که در راه استقلال می‌جنگیدند؛ اینان، اصلاً تجدّدگرا نبودند بلکه سنت‌گرایانی بودند که بیشتر همراه با طوایف گوناگون متصوّفه به‌سر می‌بردند. آنها در مبارزات مسلحانهٔ

1. Ataturk
2. Sukarno
3. Bourgiba

خویش برای حفظ وطنشان، چنان شرافت و بزرگ‌منشی از خود نشان می‌دادند که دشمنان اروپایی را سخت متأثر می‌کردند. بهترین نمونه از این نوع، امیر عبدالقادر، مبارز آزادیخواه بزرگ و حکیم صوفی الجزایری است که دشمن او که ژنرال فرانسوی بود درباره‌اش در نامه‌ای به پاریس نوشت که جنگیدن با امیر، مانند رویارویی با یکی از پیامبران عهد عتیق است. نمونه برجسته دیگر، امام شامل است که سالیان سال در قفقاز علیه متجاوزان روسی جنگید. برای مسلمانان و نیز غربیان، بسیار مهم است که در وضعیت کنونی، پارسایی این مردان و نحوه رفتارشان با دشمنان و غیرنظامیان را، که بدون توجه به رفتار طرف مقابل، صورت می‌گرفت، در نظر داشته باشند.

بخش اعظم جهان اسلام در دوره میان، بگوئیم، سال ۱۸۰۰ و جنگ جهانی دوم، به هیچ‌کدام از شیوه‌های سه‌گانه‌ای که توصیف کردیم، واکنشی از خود نشان ندادند. آنها، مسلمانان سنتی‌ای بودند که برایشان، شریعت و طریقت هنوز به همان رسم دیرینه‌اش پابرجا بود. البته نباید نوسازی‌هایی را که پیوسته از درون سنت سرچشمه می‌گرفت با اصلاحات به معنای جدید آن درآمیخت. در این دوره می‌بینیم که همچنان، بسیاری فقهای بزرگ ظهور می‌کنند و تصوف در بسیاری نواحی، جانی تازه گرفته است؛ به‌ویژه در مغرب و آفریقای غربی و شرقی که در آنجا شاهد ظهور طوایف طیجانیه^۱ و سنوسیه^۲ و نیز مشایخ بزرگی چون شیخ الدرقاوی، شیخ احمد العلوی، و شیخ سلامة الراضی هستیم که همه آنها احیاکننده طایفه شاذلیه^۳ بودند. با این همه، شیوه زندگی^۴ مسلمانان سنتی نه از روی واکنش

1. Tijāniyyah

2. Sanūsiyyah

3. the Shādhiliyyah Order

4. the *modus vivendi*

بلکه استمرار همان شیوه‌های سنتی اسلام در زندگی و اندیشه به حساب می‌آمد. بعد از جنگ جهانی دوم، همهٔ بلاد اسلامی، به لحاظ سیاسی، به استقلال رسیده بود مگر الجزایر و مناطق مسلمان‌نشین واقع در جهان کمونیست^۱، که الجزایر نیز به سال ۱۹۶۲، پس از نبردی که یک میلیون کشته برجای گذاشت، مستقل گردید. عموم مسلمانان بر این گمان بودند که با استقلال سیاسی به استقلال فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی نیز دست می‌یابند. و آن‌گاه که عکس این مسأله به وقوع پیوست؛ یعنی وقتی با ظهور استقلال سیاسی، رفته رفته طبقات غربزده بر تودهٔ دینداران حاکم شدند چنان‌که در کشورهای کاملاً متفاوتی چون ترکیه، ایران، مصر، و پاکستان می‌توان دید، موج عظیمی از واکنش‌ها رادر پی داشت که تا امروز در سرتاسر جهان اسلام به چشم می‌خورد.

مکاتب فکری تجددگرا و آزادیخواه قدیمی از اعتبار افتاد، چنان‌که تجددگرایان نیز در مقام طبقه‌ای سیاسی طرفداران خود را از دست دادند؛ چراکه آنها نتوانسته بودند برای هیچ کدام از معضلات اصلی پیش روی جامعه که شکست‌های دردناک و خفت‌بار، به‌ویژه در جنگ‌های اعراب-اسرائیل نیز مزید بر آنها گشته بود، راه‌حلی ارائه دهند. با این همه، تجددگرایی اغلب با مؤلفه‌ای مارکسیستی ماندگار شد و از آنجا که در بیشتر سرزمین‌های اسلامی، این اندیشه بر هیأت حاکمه غلبه داشت و هنوز هم دارد، همچنان نیروی خود را حفظ کرد. اما رفته رفته در همه‌جا، نفوذ نظری و اجتماعی‌اش را از دست داد مگر در ترکیه که هنوز سکولاریسم آتاتورک در آنجا نیرومند است و تحت فشار ارتش پابرجاست. ایران نخستین کشوری بود که در آن، انقلابی سیاسی، سبب جایگزینی حکومت تجددگرای [شاه] با حکومتی اسلامی گردید. همچنین

فرایندی از اسلامی شدن از درون، رفته رفته و بدون قیام انقلابی، در پاکستان، افغانستان، مالزی، سودان، اردن، مصر و بسیاری دیگر کشورها به وقوع پیوست و همچنان ادامه دارد.

و اما درباره "بنیادگرایی" باید گفت که شکل قدیم ترش که در عربستان سعودی وجود داشت، به شیوه‌های بسیاری تغییر شکل داد. تا دهه ۱۹۶۰ بر اثر رقابت محض با غرب، نوعی خمودگی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت؛ غربی که بر اساس دیدگاه اندیشمندان برجسته‌اش، خود نیز نمی دانست به کجا می رود. بسیاری از مردم، حتی از طبقات متجدد، برای یافتن راه‌حلی برای مسائل وجودی^۱ مطرح در خود زندگی و به ویژه در مورد وضعیتی که مسلمانان گرفتار آن بودند، به اسلام بازگشتند. اینکه بیشتر مسلمانان، خواهان حل مشکلات جهان اسلام، حفظ دین اسلام و از جمله احیای شریعت و بازسازی تمدن اسلامی بودند به جای خود؛ اما تمدن غالب غرب، به سختی اجازه تحقق چنین خواسته‌هایی را می داد. با این همه، سازمان‌های بسیاری برای تحقق این اهداف با توسل به روش‌های مسالمت آمیز بنیانگذاری شد که از عمده ترین آنها می توان به اخوان المسلمین^۲ و جماعت اسلامی اشاره کرد که اولی را حسن البنا در دهه ۱۶۲۰ در مصر و دومی را مولانا مودودی در سال ۱۹۴۱ تأسیس کردند که هر دوی آنها تا امروز قدرت خود را حفظ کرده‌اند.

همین گرایش به حفظ دین، رواج دوباره اسلام در جوامع اسلامی و بازسازی تمدن اسلامی، طیف گسترده‌ای از مسلمانان را به خود جلب کرده است؛ مسلمانانی که امروزه، غریبان همه آنها را از دم، با انگ "بنیادگرا" می شناسند.

1. the existential problems

2. Muslim Brotherhood

در حالی که بیشتر آنها برای رسیدن به اهدافشان، روش‌های صلح‌آمیزی را دنبال می‌کنند چنان‌که اغلب "بنیادگرایان"^۱ مسیحی، یهودی، و هندو نیز همین‌گونه رفتار می‌کنند. اما در این میان، کسانی نیز هستند که برای دفاع از وطن خویش، چنان‌که در فلسطین، چین، کشمیر، کوزوو، یا در جنوب فیلیپین می‌بینیم در دفاع از ایمان یا ارزش‌های فرهنگی و سنتی‌شان - مثلاً در درگیری‌های جسته و گریخته خشونت‌بار در اندونزی، پاکستان، و جاهای دیگر - تقریباً همواره دست به خشونت می‌زنند.

اسلام این‌گونه اعمال را تنها در مقام دفاع از خود، می‌پذیرد و آنهایی که، به هر دلیل و بهانه‌ای، افراد بیگناه را مورد تعرض قرار می‌دهند، برخلاف تعالیم روشن قرآن و شریعت درباره صلح و جنگ، گام برمی‌دارند (ما در فصل شش به این موضوع می‌پردازیم). به هر حال، اکنون ناگزیریم استفاده از همین اصطلاح ناخوشایند "بنیادگرایی" را که ریشه در مذهب پروتستان آمریکایی^۲ دارد، درباره اسلام، بپذیریم، اما آنچه بسیار مهم است اینکه بدانیم این اصطلاح، طیف بسیار متنوعی از پدیده‌ها را شامل می‌شود و نباید آن را با کاربرد شیطنی‌اش در رسانه‌های غربی درهم آمیخت.

نبود آزادی حقیقی در کشورهای اسلامی بعد از رسیدن آنها به آزادی سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم، نوپیدی‌ای را در میان آنها سبب شده که موج تازه‌ای از مهدویت را نیز در پی داشت؛ چنان‌که نمونه‌های آن را در تصرف مسجد الحرام در مکه به سال ۱۹۸۰، و ظهور شخصیت‌هایی متشبه به مهدی (مهدی‌نما)^۳ در نیجریه در طول دو دهه اخیر می‌توان دید. بی‌گمان، باز هم فضای

1. fundamentalist
2. American Protestantism
3. Mahdi-like figures

جهان اسلام، یکسره آکنده از حضور مهدویت است همچنانکه در میان یهودیان و مسیحیان نیز امروزه انتظارات مربوط به آخرالزمان به چشم می‌خورد.

و اما اسلام سنتی در مقایسه با نخستین مرحله رویارویی اش با غرب، از دهه ۱۹۶۰ به بعد، وارد عرصه نظری اجتماع گشت و هر دو گروه تجددگرایان و به اصطلاح بنیادگرایان را به چالش فراخواند. علمایی که از دل سنت اسلامی برخاستند و در عین حال با غرب نیز آشنایی داشتند به دفاع از سنت اصیل اسلامی، از طریقت در کنار شریعت، و نیز از علوم عقلی در کنار فنون سنتی همت گماشتند. آنها در عین حال، به نقد موشکافانه نه مسیحیت یا یهودیت، بلکه تجددگرایی سکولاری پرداختند که نخستین بار در غرب شکل گرفت و پرورش یافت اما بعدها به قاره‌های دیگر راه یافت. این دسته از علما با ابتنای بر جامعیت وحی که در قرآن آمده است، در صدد ردّ جایگزینی "ملکوت انسان"^۱ به جای "ملکوت خداوند"^۲ برآمدند که سکولاریسم جدید مدّعی آن است. بیشتر انتقادات آنها از تجددگرایی، برگرفته از منتقدان غربی تجددگرایی، خردگرایی، و اصالت علم تجربی^۳ است که نه تنها سنت‌گرایانی چون رنه گنون^۴، فریتیوف شوان^۵، تیتوس بورکهارت^۶، و مارتین لینگز^۷ را شامل می‌شود بلکه منتقدان سرشناس اروپایی و آمریکایی پروژه تجددگرایی، از جمله علم و فناوری جدید،

1. the kingdom of man

2. the kingdom of God

3. scientism

4. René Guénon

5. scientism

6. René Guénon

7. Martin Lings

مانند ژاک ایلول^۱، ایوان ایلچ^۲، و تئودور رُچک^۳ نیز از جمله آنانند. این واکنش سنتی اسلامی نخست در میان کسانی آغاز شد که در سازمان‌های آموزشی به سبک غربیان پرورش یافته بودند اما در طول دو دهه گذشته چهره‌هایی از طبقه علما و نیز متصوفه سنتی بدان توجه کرده‌اند. این علما و رهبران دینی در پی آنند که آهنگ زندگی سنتی اسلامی و نیز سنت‌های عقلی و معنوی آن را حفظ کنند و در رویارویی با چالش‌های سکولاریسم جدید و در کنار آن جهانی شدن^۴، متحدان طبیعی‌ای را در میان یهودیان و مسیحیان بیابند.

امروزه، بیشتر مسلمانان هنوز سنت‌گرا هستند و باید آنها را هم از تجدیدطلبان سکولار و هم از "بنیادگرایان" - به معنایی که رسانه‌های غربی آن را بکار می‌برند - جدا کرد. به راستی که اشتباه بزرگی است اگر سنت‌گرایان را با "بنیادگرایان" یکی پنداریم و هرکسی را که خواهان حفظ شیوه اسلام سنتی در زندگی و اندیشه است ذیل مقوله "بنیادگرا" قرار دهیم. این کار به همان اندازه نادرست است که در آیین کاتولیک معاصر، پادر پیو^۵ و مادر ترزا^۶ را به دلیل پافشاری‌شان بر حفظ آموزه‌های سنتی کاتولیک، "بنیادگرا" بدانیم. باید دانست

1. Jacques Ellul

2. Ivan Illich

3. Theodore Roszak

4. globalization

5. Padre Pio

(کشیش اهل سان جیوانی رُتندو در کشور ایتالیا است که در اوایل سده بیستم می‌زیست. زندگی پرماجرایی داشت و به سال ۱۹۶۸ درگذشت. امروزه در میان کاتولیکها از احترام ویژه‌ای برخوردار است.)

6. Mother Teresa

(قدیسه هندی و برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۷۹ که به سال ۱۹۹۷ درگذشت. ما در ترزا بیشتر زندگی خود را وقف کمک به نیازمندان کرد و از این رو نه تنها در میان مسیحیان که در میان همه مردم دنیا احترام ویژه‌ای دارد.)

که مفهوم افراط‌گرایی، مستلزم وجود مرکز یا حدّ وسطی در یک قلمرو خاصّ است که دربارهٔ "افراطی" بودن امور برحسب دوری‌شان، از هر سو، نسبت به این مرکز مشخص شده، داوری می‌شود. جای تأسف است که امروزه، در رسانه‌های غربی، این مرکز را معمولاً با عوامل تجدّدگرا در جامعه اسلامی تعریف می‌کنند و هیچ توجهی ندارند به اینکه تجدّدگرایی، خود یکی از تعصّب‌آمیزترین، جزمی‌ترین، و افراطی‌ترین ایدئولوژی‌هایی است که تاکنون، تاریخ به خود دیده است. تجدّدگرایی خواهان ویرانی هر دیدگاهی جز خود است و هیچ جهان‌بینی^۱ مخالفی را به هیچ روی بر نمی‌تابد؛ خواه از آن بومیان آمریکایی باشد که همین تجدّدگرایی، کل دنیای‌شان را به زور درهم کوبید و خواه پای آیین هندو، بودا، اسلام، و حتی مسیحیت یا یهودیت سنتی در میان باشد. مشکلات یهودیان سنتی در برابر یورش بی‌وقفهٔ سکولاریسم جدید بر جهان‌بینی و اعمال دینی‌شان، هیچ کمتر از هندوها و مسلمانان در این باره نیست. اگر قرار است دربارهٔ "بنیادگرایی دینی" سخن بگوییم، در این صورت نباید "بنیادگرایی سکولار"^۲ را نیز از قلم انداخت؛ بنیادگرایی‌ای که در تبلیغ کینه‌توزانهٔ خود و حمله به هر چیزی که بر سر راهش قرار گیرد، از تعصّب‌آمیزترین شکل "بنیادگرایی" دینی، هیچ کم ندارد.

امروزه در جهان اسلام نیز، بی‌گمان گونه‌های مختلفی از افراط‌گرایان مسلمان به چشم می‌خورد، اما آنها نمایندهٔ جریان اصلی اسلام یا مرکز آن نیستند؛ آنچه این مرکز را تشکیل می‌دهد اسلام سنتی است؛ اسلام سنتی را باید، از سویی، در برابر افراط‌گرایی تعصّب‌آمیز دینی دانست و از دیگر سو، آن را مخالف تجدّدگرایی سکولار دیوانه‌واری به حساب آورد که در بیشتر کشورهای اسلامی،

1. *Weltanschauung*

2. secularist fundamentalism

به‌ویژه در ترکیه، تونس، و الجزایر به‌چشم می‌خورد. اسلام سنتی، با آنچه غرب در درون مرزهای خویش، در پی تحقق آن است، هیچ مخالفتی ندارد بلکه مخالفتش با تأثیرات ویرانگر فرهنگ مدرن و پسامدرن غرب است که اینک چیزی به‌نام جهانی شدن نیز - که ارزش‌های اسلامی را همچون ارزش‌های مسیحی و یهودی در خود غرب، تهدید می‌کند - چاشنی آن شده است. اما فلسفه دفاع از اسلام سنتی، همواره حفظ آن در محدوده آموزه‌های اسلامی بوده است. روش مبارزه در اسلام سنتی، پیش از هر چیز، عقلی و معنوی است و آن‌گاه که راهی جز دست زدن به اعمال فیزیکی به‌صورت دفاع از وطن و خانه نمانده باشد الگوهایش، امیر عبدالقادرها و امام شامل‌ها بوده‌اند نه اینکه از حکومت وحشت انقلاب فرانسه^۱ یا از الگوهای وطن‌زاد چه‌گوارا^۲ پیروی کند.

برای فهم رویدادهایی که امروزه در جهان اسلام رخ می‌دهد - حتی تکان‌دهنده‌ترین و شریکانه‌ترین آنها که به‌نام اسلام صورت می‌گیرد - می‌باید قلمرویی را در اختیار داشته باشیم تا این اعمال را در آن قرار دهیم، درست همان‌طور که غربیان درباره حوادث مربوط به جونز تاون، واکو، بمب‌گذاری‌های

1. the Reign of Terror of the French Revolution

(دوره‌ای از انقلاب فرانسه در سالهای ۴- ۱۷۹۳ است که با موجی از اعدام دشمنان دولت همراه بود. این اقدامات به دستور کمیته امنیت عمومی که اداره دولت انقلابی را برعهده داشت صورت می‌گرفت.)

2. Che Guevara

(ارنستو چه‌گوارا (۶۷- ۱۹۲۸) انقلابی کوبایی و رهبر سیاسی بود که در آرژانتین به دنیا آمد و فعالیت‌های انقلابی و سیاسی را در کشورهای آرژانتین، بولیوی، گواتمالا، مکزیک و کوبا ترتیب داد و در دولت فیدل کاسترو در کوبا بر مقاماتی رسید. سرانجام در کشور بولیوی به‌دست نیروهای دولتی زخمی و دستگیر و اعدام شد. چه‌گوارا دارای گرایش چپ بود و از او آثاری نیز برجا مانده است.)

ارتش جمهوریخواه ایرلند^۱، پاکسازی قومی^۲ صرب‌ها، یا کشتارهای صورت گرفته به دست باروخ گلدشتاین^۳ یا گروه خاخام کاهانه^۴ چنین می‌کنند نه اینکه آنها را یکسره با مسیحیت یا یهودیت یکی بگیرند. چنین قلمرویی، تنها زمانی فراهم می‌آید که حوزه گسترده اسلام را که پیش از این ترسیم کردیم، در نظر آوریم. آری، امروزه در جهان اسلام، کسانی هستند که با بهره‌گیری از فناوری جدید و با هدف ظاهری اصلاح اشتباهات و بی‌عدالتی‌های حقیقی یا خیالی، دست به عملیات نظامی و خشونت می‌زنند. با مروری بر تاریخچه چند دهه اخیر، وقوع چنین اعمال غیرقانونی و به‌لحاظ اخلاقی نکوهیده‌ای که به دست محدود افرادی، با استفاده از نام اسلام صورت گرفته است چندان شگفت نمی‌نماید، به‌ویژه اگر بی‌عدالتی‌ها و ستم‌های موجود در جوامع اسلامی را نیز بر عوامل خارجی بیفزاییم. زنده‌ها که تا کنون از خود پرسیده باشیم چرا معدودی افراد به نام اسلام به چنین اعمال نفرت‌انگیزی دست می‌یازند و بکوشیم با فهم پیش‌زمینه آن اعمال، به طریقی از گناه عاملان آن، درگذریم یا معذورشان بداریم.

بیشتر مسلمانان هنوز در جهانی زندگی می‌کنند که در آن، نام خداوند،

1. the Irish Republican Army

2. ethnic cleansing

3. Baruch Goldstein

(دکتر باروخ کاپل گلدشتاین (۱۹۹۴-۱۹۵۵) بنیادگرای سرشناس یهودی است که در ۲۵ فوریه ۱۹۹۴، با پوشیدن لباس نظامی وارد مسجد هیرون شد و مسلمانان حاضر در آنجا را هدف گلوله قرار داد که منجر به کشته شدن ۲۹ تن و زخمی شدن بیش از ۱۰۰ تن دیگر شد و خود او نیز به دست مسلمانان در همانجا به قتل رسید. در شورشهای بعد از این حادثه نیز ۲۶ فلسطینی و ۲ اسرائیلی کشته شدند.)

4. Rabbi Kahane

(خاخام مایر دیوید کاهانه (۱۹۹۰-۱۹۳۲) رهبر سازمان تروریستی و حزب سیاسی Kach در پارلمان اسرائیل و بنیانگذار جنبش یهودی Jewish Defence League در آمریکا است که گروهی نظامی به‌شمار می‌آید.)

همواره با دو صفت رحمان و رحیم همراه است و آنها حتی در بدترین مصایب نیز بردبارانه به او پناه می‌برند. اگر امروزه، چنین می‌نماید که اسلام به نسبت ادیان دیگر با خشونت بیشتری همراه است به این دلیل نیست که در هیچ کجای دیگر، خشونتی در کار نبوده است - که در این باره، کافی است جنگ‌های کره و ویتنام، فجایع انجام گرفته به دست صرب‌ها، و نسل‌کشی^۱ در ژواندا و بُروندی را به خاطر بیاوریم. بلکه علت اصلی آن است که اسلام، هنوز هم در جوامع اسلامی، بسیار پرنفوذ است. اسلام، چنان بر زندگی مسلمانان سایه افکنده است که همه کارها و از جمله اعمال خشونت‌آمیز خود را به نام اسلام انجام می‌دهند؛ به‌ویژه که دیگر ایدئولوژی‌هایی چون ناسیونالیسم و سوسیالیسم نیز راه به جایی نبرده است. با این همه، خود این یکسان‌پنداری^۲ [اسلام با خشونت] نیز خلاف مشهود است چراکه اسلام سنتی در جانبداری از صلح و پیمان‌های سیاسی^۳، از یهودیت و مسیحیت سنتی هیچ کم ندارد. اما به رغم این پدیده‌ها، با نگاهی به نمودار زیر که در آن، چشم‌انداز گسترده قلمرو اسلام به صورت چکیده آمده است، روشن می‌شود که هنجارهای سنتی مبتنی بر صلح و پذیرش دیگران، یعنی همان هنجارهایی که سده‌های درازی است بر زندگی مسلمانان سایه افکنده است و نقطه مقابل تجدّدگرایی سکولار و نیز بنیادگرایی به‌شمار می‌رود، هنوز در مرکز توجه بیشتر مسلمانان جای دارد. اما پس از آنکه این دوره پر هرج و مرج از تاریخ اسلام و جهان سپری شود، این صدای اسلام سنتی است که در جهان اسلام، حرف آخر را می‌زند.

-
1. genocide
 2. identification
 3. accord

قلمرو اسلام

مذاهب چهارگانهٔ تسنن	تشیع دوازده امامی
عبادیان	زیدیان
وهابیان	اسماعیلیان
خوارج قدیم	غلاة (افراط گرایان شیعی)
افراط گرایان سنتی	

فصل سوم

شرايع الهی و قوانین انسانی

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^۱
سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَٰكِن نَّحْدِ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا^۲

۱. (۱۸/۴۵) «سپس تو را بر خوردار از آبخوری از امر [دین] ساختیم، پس از آن پیروی کن و از هوئی و هوس نادانان پیروی مکن».

۲. (۲۳/۴۸) «این سنت الهی است که پیشتر نیز جاری بوده است، و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت».

فلسفه فقه [اصول]^۱ در اسلام

یکی از دشوارفهم‌ترین ابعاد اسلام برای غربیان، «فلسفه فقه» است که شالوده نظری شریعت (در لفظ به معنای «جاده» یا «راه») را در اسلام فراهم می‌آورد. از آنجا که حضرت مسیح شریعتی را مانند شرایع پیامبران عهد عتیق و پیامبر اسلام، رسماً اعلام نکرد و حتی به نام روح القدس^۲، نص صریح شریعت را هم زیر پا گذاشت، روند شکل‌گیری قوانین مذهبی در غرب، به شیوه‌ای متفاوت از اسلام بود. حتی در طول سده‌های میانه نیز که جامعه غرب یکپارچه مسیحی بود، قوانین روزمره را از منابع رومی یا حقوق عرفی می‌گرفتند. این منابع، به روشنی، متمایز از شریعت الهی است که در جهان مسیحی، مستلزم اصول معنوی و نه همه قوانین معمول در جامعه است. وانگهی، الهیدانان مسیحی آموزه پر طول و تفصیل حقوق طبیعی را پدید آوردند که در اسلام، همتای دقیقی ندارد، هر چند در این حوزه در هر دو سنت [اسلام و مسیحیت] جریانهای مهمی هست که با همدیگر مقایسه پذیرند.

حقوق طبیعی، در اصل به معنای نظامی از حقوق یا عدالت است که مشترک

1. the philosophy of law

2. the Spirit

میان همهٔ انسانها است و ریشه در طبیعت [عقل] دارد. توماس آکوئینی با بیان اینکه حقوق ازلی در علم خداست و ما آن را تا اندازه‌ای از راه وحی و تا اندازه‌ای از راه عقل می‌شناسیم، بهترین تفسیر را از این مفهوم فراهم آورد. برای توماس قدیس، حقوق طبیعی همانا «بهره‌مندی مخلوق عاقل از حقوق ازلی» است. حقوق بشری باید کاربرد ویژه‌ای از همان حقوق [ازلی] بر پایهٔ احکامی باشد که انسانها می‌توانند به یاری عقل‌شان استنباط کنند. اما متکلمان مسلمان، با همهٔ مشاجرات موجود میان خود در این باره که آیا عقل خداداد ما، بی‌یاری وحی، می‌تواند حُسن را بشناسد، به بسط نظریهٔ حقوق طبیعی – چنانکه در مکتب تومائی^۱ می‌بینیم – نپرداختند. دیدگاه آنان به دیدگاه جان دانز اسکوتس و فرانچسکو سوارز^۲ نزدیک بود که به جای عقل، ارادهٔ الهی را سرچشمهٔ حقوق می‌دانستند. به هر روی، حتی در همان سده‌های میانه نیز میان مکاتب کلام اسلامی و بعضی مکاتب کلامی بیشتر کاتولیک، دربارهٔ فلسفهٔ فقه اختلافاتی بوده است.

از دورهٔ نوزایی به بعد، در غرب، قوانین را هر چه بیشتر، دین زدایی کردند و آنها را قواعد دائماً متغیری می‌دانند که جامعه بنا به اقتضای شرایط، دربارهٔ وضع یا ابطالشان تصمیم‌گیری می‌کند و با ظهور مردمسالاری پارلمانی، نمایندگان مردم این مهم را بر عهده گرفته‌اند. با لحاظ چنین پیش‌زمینه‌ای به آسانی می‌توان دریافت که چرا غربیان امروزی در فهم دیدگاه دین اسلام و عام‌تر از آن، ادیان سامی نسبت به حقوق، دچار مشکل شده‌اند؛ دیدگاهی که منطبق با ارادهٔ خداوند است و در فحوایش، جهت‌دهندگی به جامعه ملحوظ است نه جهت‌پذیری

1. Thomism

2. Francisco Suarez

از آن.

اما فهم چنین دیدگاهی، برای غربیان چندان هم دشوار نیست اگر تنها به شریعت یهود و عهد عتیق، که بخشی از کتاب مقدس مسیحیان نیز به شمار می آید، بازگردند. در عهد عتیق، الهیات روشنی هست که معنای قانون را برای جامعه انسانی معین می کند؛ بر پایه آن، خداوند، حق متعالی است که قادر مطلق و مسلط بر همه انسانهاست. او تنها مرجع نهایی قانونگذاری است و قوانین جامعه بشری، مظاهری از اراده اوست. کتاب مقدس قانون را در کنار بسیاری تعابیر دیگر، همچون اوامر الهی^۱، تعلیم یا آموزش^۲، گفتار^۳، و قاعده^۴ معرفی می کند و نقض قانون را نه تنها بی حرمتی به جامعه بلکه چون گناهی اخلاقی و به منزله سرپیچی از فرمان الهی به بشریت می داند که بر اساس آن، انسانها در پیشگاه خداوند پاسخگوی اعمالشان هستند^۵. کتاب مقدس میان تخلفات دینی و دنیوی در برابر قانون هیچ فرقی نمی گذارد و قانون را چیزی می داند که نه تنها آدمیان بلکه همه آفریدگان باید بدان گردن بنهند^۶. علمای یهودی (احبار) هیچ تفاوتی میان قوانین الهی^۷ و قوانین انسانی^۸ که رومیان مدعیش بودند قائل نبودند و همه قوانین را تجلیات اراده خدا می دیدند.

بدینسان این فهم کلی از معنای قانون در کتاب مقدس، تناظر بسیاری با

1. Bible, (*mitsvah*; as in Deut. 11:13)

2. Bible, (*torah*; Gen. 26:5)

3. Bible, (*davar*; Deut. 4:13)

4. Bible, (*mishpot*; Exod. 21:1)

5. Bible, (Gen. 20:6; Lev. 19-20, 22)

6. Bible, (Gen. 2:11-17; 9:1-7)

7. *fes*

8. *lex*

معنای آن در قرآن دارد. اگر امروزه غربیان تنها می‌کوشیدند تا معنای گفته‌های عهدعتیق دربارهٔ قانون و چگونگی درک یهودیان سنتی معاصر از شریعت تلمود^۱ و عمل به آن را دریابند، فهم «فلسفهٔ فقه» در اسلام برایشان، بسی آسانتر می‌بود. مسلمانان نیز خداوند را حاکم مطلق و متعالی می‌دانند که شرایع خویش را از طریق پیامبرانش نازل کرده است. شریعت، تجسم عینی ارادهٔ الهی است و در جامع‌ترین معنایش، کل آفرینش را در بر می‌گیرد. آنچه را ما قوانین طبیعت می‌نامیم، همانا شریعت حاکم بر مراتب گوناگون واقعیت مادی به‌شمار می‌رود. هر چند وجود قوانین غیرشرعی در عمل پذیرفتنی است، [در اسلام] چنان که خواهیم دید، هیچ فرقی میان حوزه‌های دینی و دنیوی در کار نیست.

در دیدگاه اسلامی، این شریعت است که باید در ادارهٔ جامعه و اعمال اعضای آن به اجرا درآید نه آنکه جامعه، نوع قوانین را تعیین کنند. احکام شریعت، جاودانه‌اند، اما اصول آن را می‌توان به مقتضای شرایط جدید نیز بکار بست. ولی آنچه اصل و اساس است کوشش برای انطباق نظام انسانی با قواعد الهی است نه بالعکس. اگر شریعت را منحصر در قوانینی بدانیم که به لحاظ زمانی فقط تا سدهٔ هفتم میلادی (اول هجری) کارآیی داشت و ارتباطی به امروزه ندارد مانند آن است که به مسیحیان بگوییم دستورات مسیح دربارهٔ دوستداری همسایه و پرهیز از زنا، جز قوانینی برای فلسطینیان دو هزار سال پیش نبود و هیچ ارتباطی به امروز ندارد، یا آنکه یهودیان را بگوییم حرمت شنبه را نگه ندارید؛ زیرا که آن، عملی منسوخ و مربوط به سه هزار سال پیش است. ممکن است سکولارهای جدید چنین دلایلی را اقامه کنند، اما فهم اینکه چگونه یهودیان یا مسیحیانی که هنوز به سنت دینی‌شان وفادارند، دست به چنین کاری بزنند بسیار دشوار است. تا

جایی که به مسیحیان مربوط است نحوه اعتقاد آنها به جاودانگی تعالیم مسیح، می تواند راهنمایان در فهم نحوه تلقی مسلمانان از شریعت باشد. و اما فهم این نکته برای یهودیان بسی آسانتر است؛ زیرا دیدگاه اسلام نسبت به شریعت الهی، بسیار نزدیک به دیدگاه دین یهود در این باره است و شریعت در اسلام از همان جایگاه هالاخادر آیین یهود برخوردار است.

اسلام نیز مانند دین یهود، در حیات دینی به شریعت بیش از اندیشه های کلامی بها می دهد. یک مسلمان می تواند بدون دل بستگی به علم کلام یا همان الهیات اسلامی، مسلمان راستینی باشد در حالی که برای یک مسیحی راستین، گریزی از توجه به الهیات مسیحی نیست مگر آنکه عارف یا زاهد باشد. براستی می توان اهمیت الهیات در مسیحیت را با اهمیت شریعت در اسلام یکی دانست. شرط مسلمانی، گردن نهادن به اعتبار شریعت است هر چند که توان التزام عملی به احکامش را نداشته باشد و فهم شریعت به معنای شناخت ساختارهای ظاهری دین اسلام است. حتی آنهایی که از رهگذر طریقت در پی فراروی از مقام ظاهر، به سوی حق مطلق هستند که و رای همه ظواهر است، هرگز حرمت شریعت را نشکسته و از عمل بدان دست نمی شویند. بزرگترین فیلسوفان مسلمان از ابن سینا گرفته تا ابن رشد، جملگی ملتزم به شریعت بوده اند؛ اولیا و عارفان بزرگ اسلامی نیز همین گونه بوده اند که از جمله ایشان ابن عربی بود که می نویسد قلبش بتخانه و خانه تورات، انجیل، و قرآن بود اما با این همه، هیچگاه شریعت الهی را زیر پا نگذاشت و تا زنده بود نمازهای یومیه اش را که شریعت تأکید صریح بر آن دارد ترک نگفت. تعالی جستن از شریعت در اسلام، در مسیر "روح" هیچگاه با سرپیچی از آن، زیر پا نهادنش، و یا انکار صورت ظاهریش تحقق نمی یابد بلکه

راه این تعالی از دل شریعت و از درون خود آن، می‌گذرد. البته در این باره اگر هم استثناهایی بوده است، از جمله کسانی که مجنون به عشق الهی بوده و در حالت سُکر بسر می‌برده‌اند، همین استثنا بودنشان، خود مؤیدی بر قاعده کلی مورد نظر ماست. شریعت، همان اسلام اما در مقام تکالیف فردی و هنجارهای اجتماعی است که در طول قرن‌ها راهگشای کسانی بوده و هست که می‌خواسته‌اند یا امروزه می‌خواهند زندگی‌شان را مطابق با اراده خداوند، به شکل اسلامی‌اش، سامان دهند. در حالی که در نیاپیش ربّانی^۱ مسیح چنین می‌شنویم که «اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود»^۲، برای مسلمانان، اراده او متجلی در شریعت است و زیستن بر پایه این اراده بر روی زمین، پیش از هر چیز همانا عمل به احکام شریعت الهی است. به نظر جملگی مسلمانان، بر اساس همین عمل به شریعت است که اولیا می‌توانند اراده خویش را تابع اراده الهی کنند.

به این ترتیب، خداوند، شارع^۳ متعال است. از رهگذر همین شرایع الهی، که اسلام همه آدمیان را در پیشگاه آنها برابر می‌داند، زندگی بشر حال و هوای مقدسی به خود می‌گیرد. شریعت الهی در همه جای زندگی راه می‌یابد و در پی آن، تمایز میان [امور] مقدس و نامقدس یا دینی و دنیوی رنگ می‌بازد. از آنجاکه خداوند، آفریدگار همه چیز است، جایز نیست که هیچ یک از قلمروهای زندگی، بیرون از حوزه شمول اراده یا شرایع الهی بماند. حتی پیش پا افتاده‌ترین اعمال حیاتی نیز وقتی مطابق با شریعت انجام گیرند، تقدس یافته و مؤمنانی که بر اساس شریعت الهی زندگی می‌کنند زندگی‌شان سرشار از برکت می‌شود و معنا می‌یابد؛ آنها در این سفر زندگانی، در راهی (شرع) گام بر می‌دارند که خداوند نشانشان

1. the Lord's Prayer

۲. کتاب مقدس، انجیل متی (۱۰/۶)

3. Legislator

داده است و سرانجامش، به رستگاری و سعادت در لقاء الله رهنمون می‌شود. زیستن مطابق با شریعت، هم در صورت ظاهر و هم در معنای باطنی، زندگی اخلاقی به تمام معنای کلمه است.

منابع شریعت و روش فقه اسلامی

مهمترین منبع شریعت که برخی از علما، آن را تنها منبع اساسی نیز دانسته‌اند، قرآن است تا جایی که همهٔ دیگر منابع، تنها برای تبیین و بسط مبادی و اصول موجود در کتاب^۲ بکار می‌آیند. شمار آیات الاحکام یا همان مجموعهٔ قوانین^۳ در اصطلاح حقوق غربی، در قرآن به ۳۵۰ می‌رسد که چندی از آنها به موضوعات خاص حقوقی و مجازات اعمال خلاف شرع و قانون می‌پردازد و بسیاری دیگر با اصول اعمال عبادی و در مواردی نیز با جزئیات این اعمال سرو کار دارند. دسته‌ای دیگر از آیات مربوط به موضوعات تجاری و اقتصادی است و در بسیاری نیز مسائلی مانند عدالت، برابری، ادلهٔ حقوقی، حقوق قضایی، و امثال آن آمده است. این آیات، رویهمرفته، تنها بخش اندکی از قرآن را تشکیل می‌دهند اما در مقام اصول فقه^۴، اهمیتی اساسی دارند.

به هر روی، احکام قرآن را زمانی درست در می‌یابیم که از سنت و حدیث نبوی، که نخستین تفسیر آن به شمار می‌رود، یاری بجویم. قرآن، مسلمانان را امر به بر پا داشتن نماز می‌کند، اما آنها باید نحوهٔ بجای آوردن آن را از الگویی پیامبر که پیامبر ارائه می‌کند، بنا بر این، دومین منبع مهم شریعت پس از کتاب،

-
1. jurisprudence
 2. the Sacred Text
 3. *juris corpus*
 4. the roots of Islamic Law

سنت و حدیث است. همه مکاتب فقهی، از شیعه و سنی، این دو را چون منابع کاملاً ضروری فقه اسلامی، می‌پذیرند. شایان یادآوری است که تنها پس از تدوین جوامع روایی در سده نهم میلادی بود که کار مشخصی در زمینه روش‌شناسی فقه به دست امام شافعی انجام پذیرفت.

در باره دیگر منابع شریعت، میان مذاهب اسلامی اختلاف وجود دارد. از جمله آنها قیاس^۱، به معنای فقهی کلمه است که به زبان حقوقی به معنای گسترش قاعده یا ارزشی شرعی از یک اصل^۲ (امری) معلوم و مقبول به امری دیگر است که همان علت (حکم) را دارد. اجماع^۳ نیز در زمره همین منابع است که معمولاً منظور از آن، اجماع فقها در باره موضوعی فقهی است، اما در طول تاریخ اسلام، مواردی از اجماع امت اسلام در دوره‌ای طولانی، مانند تحریم برده‌داری و حلال نمودن تنباکو - به این معنا که شرعاً جایز است بجای آنکه ممنوع باشد - نیز به چشم می‌خورد. پیامبر در حدیثی چنین می‌فرماید: «امت من متفق بر خطا نخواهد بود»^۴. پس از قیاس و اجماع، استحسان است که با برابری^۵ در حقوق غرب، فرق دارد؛ زیرا برابری مبتنی بر مفهوم حقوق طبیعی و استحسان بر پایه شریعت استوار است ولی هر دو در اینکه با مفهوم انصاف و وجدان در حقوق سر و کار دارند، مشابه‌اند. در پایان این شرح کوتاه، باید از مصالح مؤسسه، یا توجه به مصالح عمومی که هماهنگ با شریعت و اهداف شارع^۶ است، نیز نام برد.

نکته مهم در این جا، دیدگاهی است که شریعت نسبت به عرف و قوانین

1. analogy

2. a known and accepted case

3. consensus

۴. «لا یجتمع امتی علی الخطا».

5. equity

6. Lawgiver

انسانی مستقل از خود دارد. شریعت آنچه را در متون سنتی، عرف^۱ یا عادت^۲ می‌نامند به شرط عدم تعارض و تنافی با خود، معتبر می‌شمارد. بر این اساس، قوانین انسانی که خاستگاهشان شریعت الهی نباشد نیز به شرط سازگاری با احکام شریعت، می‌تواند مکمل نظام حقوقی اسلام گردد؛ و این، چیزی است که در سرتاسر تاریخ اسلام رخ داده است. قوانین الهی را شرع و قوانین بشری را قانون (مأخوذ از واژه یونانی *kanon* که واژه "canonical" در حقوق غربی نیز از همین ریشه است) می‌نامند. شکفت اینجاست که برای قوانین غیر دینی در اسلام همان اصطلاحی بکار می‌رود که در مسیحیت برای قوانین دینی یا کلیسایی بکار می‌برند. از دیدگاه شریعت، پیروی از قانون هر کشوری، تا زمانی که در تعارض با احکام شریعت نیست، بر مسلمانان آن کشور ضروری است.

در جهان اسلام، به لحاظ تاریخی و در مقایسه با دوران کنونی، میان شرع و قانون هماهنگی بسیاری بود و مسلمانان سنتی هیچ تنش آشکاری را میان این دو نمی‌دیدند. این تنش، پدیده نو ظهوری است که آغازش به سده‌های نوزده و اوایل بیست باز می‌گردد؛ زمانی که بعضی از کشورهای مسلمان از جمله ایران، مصر، ترکیه، و آفریقای شمالی شریعت اسلام را کنار گذاشتند و مجموعه قوانین مختلف حقوقی اروپا را به رغم مخالفت جامعه، جایگزین آن کردند. ناگفته پیداست که در این کشورها و کشورهای مشابه، جایگزینی قوانین اروپایی به جای شریعت، تنشی را میان زندگی دینی خصوصی و قلمرو عمومی پدید آورد و سبب دوری هر چه بیشتر اکثریت مردم از دولت هایشان گشت؛ چراکه آنها این دولت‌ها را ضد اسلام، یا اگر خوشبین باشیم، بی‌اعتنای به آن می‌دانستند.

1. human custom

2. human habit

در سلسله مراتب منابع شریعت که پیش از این آوردیم نخست قرآن و پس از آن، سنت و حدیث قرار داشت. روش‌شناسی مفصلی برای استنباط احکام از این منابع پدید آمد و مجموعه‌ای از قوانین اسلامی را به بار آورد. علم استخراج احکام شرعی از این منابع، «اصول فقه»^۱ نام دارد که برای شریعت اسلام از اهمیتی اساسی برخوردار است. هر چند معنای نخست واژه فقه، «فهم» یا «شناخت» کلی است، رفته رفته به صورت «علم حقوق» درآمد که متناظر با واژه *iurisprudentia* در اصطلاح رومیان است. موضوع اصول فقه مجموعه شریعت و شیوه‌های استنباط دیدگاه‌های حقوقی از اصول و منابع آن است. بنابراین، فقه نسبت به شریعت از معنای حقوقی تخصصی‌تری برخوردار است؛ زیرا شریعت قوانین اخلاقی و چهارچوب کلی زندگی دینی مسلمانان را شامل می‌شود. فقه، از دید مراجع سنتی، همانا شناخت احکام و قواعد عملی شریعت است که با مراجعه به منابع آن و مطالعه دقیق آنها، حاصل می‌شود.

هر چند امامان پنجم و ششم [شیعیان]، امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع)، درباره فقه و اصول آن، فراوان سخن گفته‌اند، این امام شافعی بود که در اثر خویش، رساله^۲ روش سامان یافته‌ای را برای استخراج قوانین از منابع بنیان گذاشت. کسی را که می‌تواند با رجوع به منابع، نظریات تازه‌ای در باب موضوعات شرعی بیاورد مجتهد و این کوشش عقلی را اجتهاد می‌نامند. در عالم تسنن، «باب اجتهاد» پس از سده‌های دهم و یازدهم میلادی، یعنی همزمان با پیدایش مذاهب اصلی [چهارگانه]، مسدود گردید، در حالی که در عالم تشیع، تا به امروز این باب مفتوح مانده است و در هر نسلی، مجتهدان به استخراج احکام از

1. principles of jurisprudence

2. *Treatise*

اصول و منابع رسمی، که برای شیعیان منحصر در قرآن، حدیث پیامبر، و تعالیم ائمه است، می‌پردازند.

مذاهب اصلی اهل تسنن، یعنی حنفی، مالکی، شافعی، و حنبلی، که شرحشان گذشت، و نیز مذهب جعفری دوازده امامی و مذاهب زیدی، اسماعیلی و عبادی همگی با پیروی دقیق از روشهای بسط یافته در اصول فقه به وجود آمدند. از سده گذشته، بحث پردامنه‌ای در عالم تسنن، درباره گشایش دوباره «باب اجتهاد» به راه افتاد و امروزه نیز چه در عالم تسنن و چه در عالم تشیع، بحثهای اساسی درباره سیر تحول شریعت و اعمال آن در آینده جوامع اسلامی در جریان است؛ جوامعی که با چالشهای تازه و عمده‌ای روبروست که از جمله آنها می‌توان به چالشهای برخاسته از فناوری زیستی و همه مشکلاتی که بر اثر آن در زمینه اخلاق پدید می‌آید، اشاره کرد. واکنش اندیشمندان یهودی و مسیحی در برابر این چالشها بسیار نزدیک به واکنش مسلمانان است و بی‌گمان، پیروان این سه دین توحیدی می‌توانند درباره بسیاری موضوعات در حوزه‌های اخلاق زیستی و اخلاق محیطی با یکدیگر همکاری کنند.

استفاده از نماد درخت برای فهم شریعت بسیار کارآمد است، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۱. نماد درخت را مراتب معنایی بسیاری است که یکی از آنها مربوط به شریعت است. شریعت الهی مانند درختی است که ریشه‌هایش در زمین وحی استوار است و شاخه‌هایش، هر کدام به سویی، سر به آسمان برآورده‌اند. استواری ریشه‌ها، به این معنا نیست که درخت سرزنده نباشد بلکه برعکس،

۱. (۲۴/۱۴) «أَيَّا نَدَانِسْتَهُ أَيَّ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»
پاک [و پرورده] است که ریشه‌اش در زمین استوار است و شاخه‌اش سر بر آسمان دارد»

در جامعه‌ای که شریعت اسلام حاکم است و مسلمانان در اکثریت‌اند، اقلیتهای دینی رسمی، از پیروی شریعت معافند مگر در مواردی که با نظم عمومی سر و کار داشته باشد. طبق شریعت اسلام، یهودیان، مسیحیان، و دیگران از "اهل کتاب" که در هندوستان، هندوها و در ایران، زرتشتیان را شامل می‌شود، شریعت ویژه خود را دارند و از اینرو، امور شخصی و اجتماعی‌شان را باید به خودشان وا گذاشت. این بود چگونگی "نظام ملّت" که برای سده‌ها در عالم عثمانی حاکم بود. دولت مرکزی در چنین نظامی، با وجود اسلامی بودن، حقوق اجتماعی، اقتصادی، و بویژه دینی اقلیتهای رسمی را بی‌کم و کاست، به رسمیت می‌شناخت؛ به گونه‌ای که هیچ خطری از جانب اکثریت، حضور یا هویت گروههای اقلیت را تهدید نمی‌کرد. در امپراطوری عثمانی، خود دولت، تضمین حقوق یهودیان و مسیحیان را بر عهده داشت. هرچند گهگاه برخوردهای اجتماعی در کار بود، رویهمرفته رواداری گروههای مختلف نسبت به یکدیگر، بی‌گمان بسیار بیش از آن چیزی بود که پس از فروپاشی یوگسلاوی، با آن همه فجایع مربوط به پاکسازی قومی و نسل‌کشی که پس از آن رخ داد، در آنجا به چشم می‌خورد.

دسته بندی اعمال و ارزشها

بر اساس شریعت اسلام، شارع، یعنی خداوند در پنج مقوله واجب یا فرض^۲، مندوب^۳، حرام^۴، مکروه^۵، و مباح یا حلال^۶ اموری را از انسانها خواسته است. هر

1. community system
2. obligatory
3. recommended
4. forbidden
5. abominable
6. premissible

کدام این مقولات را تفاوت‌هایی ظریف و تقسیمات فرعی تری است که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست و تنها به آوردن نمونه‌ای بسنده می‌کنیم. عمل واجب یا فرض می‌تواند عینی^۱ یا کفایی^۲ باشد. نمازهای یومیه، واجب عینی‌اند؛ یعنی بر تک تک مسلمانان است که آنها را به جای آورند در حالی که ساختن یتیمخانه و بیمارستان واجب کفایی است؛ به این معنا که بر امت در مقام کل و نه بر فردی خاص، واجب است.

«ارکان اسلام» که در صفحات بعد به آنها باز می‌گردیم، و توجه کامل به سلامت فردی تا سرحد امکان از جمله واجبات است. همچنین خانواده‌داری، اطعام گرسنگان، و پرداخت نفقه^۳ به همسر، ذیل مقوله واجب قرار دارد. مندوبات، اعمالی هستند که واجب نیستند بلکه مرضیّ پروردگار و مستوجب پاداش اُخروی‌اند؛ آنها اعمال شرافتمندانه‌ای هستند که ثواب الهی را در پی دارند؛ از جمله آنها می‌توان کارهایی خیرخواهانه و غیراجباری چون ساختن مدرسه یا مسجد، بجای آوردن نوافل^۴، و الگو قرار دادن پیامبر در امور شخصی را نام برد که شریعت به آنها سفارش کرده است نه اینکه واجب دانسته باشد.

مقوله حرام شامل همه اعمالی است که ارتکابشان، مستوجب عذاب و ترکشان، مستوجب پاداش باشد. به دیگر سخن، همه احکام «تو نباید»^۵ در ده فرمان^۶ چون قتل، زنا، دزدی و نیز اعمال دیگری از جمله خوردن گوشت خوک، نوشیدن خون، شُرب خمر، رباخواری، قماربازی، ازدواج همزمان با دو خواهر،

-
1. the individual
 2. the collectivity
 3. the dowry
 4. extra prayers
 5. "Thou shalt not"
 6. the Ten Commandments

نگاه به شرمگاه دیگران (مگر همسر فرد) در حوزه شمول این مقوله‌اند. اعمال حرام، گستره وسیعی از موضوعات اخلاقی گرفته تا نوع خوردنی‌ها را در بر می‌گیرد.

مکروهات، کارهایی را گویند که ترکشان نسبت به انجامشان، اولی است و نقطه مقابل مندوبات هستند. در شریعت، برای مرتکب مکروهات، مجازاتی نیامده است ولی هر که از آنها پرهیزد او را نزد خداوند پاداشی خواهد بود؛ مثلاً طلاق که مجاز است ولی آکره مکروهات نزد خداست^۱. استفاده از زیور آلات طلا و نقره برای مردان نیز در این مقوله واقع است. مکروهاتی نیز در حوزه اقتصادی هست چون پیشنهاد خرید چیزی که شخص دیگری نیز از قبل مشتری آن بوده باشد.

سرانجام، مباح همه اعمالی را گویند که آدمی در فعل و ترک آنها آزاد است و بارزترین نمونه آن را می‌توان در مصرف غذاهایی دید که قرآن و سنت برای مسلمانان مباح دانسته است. وانگهی، ارتکاب فعلی گناه نیز در شرایط اضطراری، می‌تواند مباح قلمداد گردد؛ مثلاً خوردن لاشه مردار برای کسی که از شدت گرسنگی رو به مرگ است و هیچ چیز دیگری برای سدّ جوع نیابد. به طور کلی، هر عملی که در چهار مقوله پیش، سخنی از آن نرفته است، مشروط بر آنکه مضارتی در پی نداشته باشد، مباح به شمار می‌رود.

از آنجا که امروزه مسلمانان بسیاری مقیم غرب هستند واژه حلال عملاً به فرهنگ واژگان هر روزه انگلیسی راه یافته است. این امر روشنگری بیشتری را درباره چگونگی ارتباط مقوله حلال، با احکام مربوط به خوردنی‌ها^۲ می‌طلبد،

۱. «مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ»

هرچند، گستره این مقوله بسی پر دامنه تر از این موضوعات است. اسلام نیز چون آیین یهود و هندو و برخلاف مسیحیت، دارای احکام مربوط به خوردنی‌ها است که این احکام ریشه‌ای دینی دارند و وسیله‌ای برای تقدس بخشی به زندگی روزانه به شمار می‌روند. با آنکه این احکام در اسلام، به پیچیدگی آنها در آیین هندو و یهود نیست، در این باره مشترکاتی میان اسلام و یهودیت به چشم می‌خورد. مسلمانان مانند یهودیان، از خوردن گوشت خوک و دیگر فراورده‌های مربوط به این حیوان می‌پرهیزند و باز همچون آنان، تنها گوشت بعضی حیوانات از جمله گاو، گوسفند، طیور، و مانند اینها را مصرف می‌کنند، آن هم مشروط به آنکه با رعایت تشریفات دینی و به نام خداوند، ذبح شده باشند. مسیحیان بر آنند که پس از قربانی شدن حضرت مسیح، دیگر ذبح دینی حیواناتی که گوشتشان را مصرف می‌کنیم، ضرورتی ندارد. آنچه را یهودیان گوشت پاک^۱ می‌نامند شباهت بسیاری به گوشت حلال در اسلام دارد. مسلمانان نیز از مصرف هر گونه مشروبات الکلی می‌پرهیزند؛ نه به این دلیل که آنها نیز مانند گوشت خوک (که رویکرد یهودیان و مسلمانان به این حیوان، از دیدگاه طهارت دینی برای انسانها است و با توجه به خوراکی است که آن حیوان مصرف می‌کند) فی‌نفسه بر آشوبنده‌اند، بلکه بنا به گفته قرآن، از اینروست که مضرات آن نسبت به فوایدش بیشتر است. قرآن از شراب نابی سخن می‌گوید که صالحان در بهشت می‌نوشند، و در شعر صوفیان نیز شراب، چون نمادی از معرفت تحقق یافته‌ای نسبت به خدا، همراه با عشق به او، جایگاهی عظیم دارد.

چندی از غربیان چنین وانموده‌اند که تقسیم‌بندی پنجگانه اعمال در شریعت اسلام، سرزندگی را از حیات دینی می‌گیرد و آن را به سطح عملی مکانیکی خالی

1. kosher meat

از لطف، فرو می‌کاهد. چنین سخنی دربارهٔ اسلام یا هر دین دیگری چون آیین هندو یا یهود که دیدگاه مشابهی دربارهٔ شرع مقدس دارند به هیچ روی، درست نیست. این مقولات شریعتی چون علائم راهنما در مسیر زندگی هستند؛ مسیری که هر مرد و زنی ناگزیر آن را می‌پیماید و در هر گام آن، میان خواهشهای خیر و شر نفس، یا به تعبیر سیمون ویل^۱، کشش [نفسانی] و لطف، تنشی در کار است. هیچ شریعت مقدسی، شور و نشاط وجود آدمی و مسئولیت خطیرش در قبال بر خورداری از اختیار را نه تنها نادیده نگرفته است بلکه در هر دینی، متناسب با اصول و هنجارهای حاکم بر فضای آن، برای آنها زمینه‌سازی شده است و مورد توجه بوده‌اند. اما با این همه، شور و هیجان درونی نفس نیز در میان پیروان همهٔ ادیان از یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان، مسلمانان، هندوان، بوداییان، پیروان آیین تائو و کنفوسیوس گرفته تا پیروان ادیان ابتدایی، وجود دارد. شریعت اسلام نه این شور و هیجان را نابود می‌سازد و نه مسئولیتی را که آدمی در پیشگاه پروردگار و در برابر وجدان خویش دارد از دوش او بر می‌دارد؛ بلکه برای حیات دینی فرد و امت، چهارچوبی فراهم می‌آورد و حیات روزانه را نیز حال و هوای مقدسی می‌بخشد.

مفهوم شریعت: عبادات^۲ و معاملات^۳

به لحاظ سنتی، شریعت به دو بخش عبادات و معاملات تقسیم می‌گردد. بخش نخست، یعنی عبادات را می‌توان قلب شریعت دانست تا آنجا که در دوران جدید که بسیاری از دولتهای اسلامی قوانین اروپایی را جایگزین شریعت

1. Simone Weil
2. acts of worship
3. transactions

کرده‌اند، بخش مربوط به عبادات همچنان در عمل اجرا می‌گردد و شالودهٔ اسلام، یا به گفتهٔ خود مسلمانان "ارکان دین" را تشکیل می‌دهد. ارکان دین (از اقرار به شهادتین که بگذریم) نماز، روزه، زکات، و حج را شامل می‌شود. و اما دربارهٔ جهاد، به معنای "کوشش در راه خدا"، که در بخشهای دیگر کتاب، مفصلاً به آن می‌پردازیم، باید گفت که آن، لازمهٔ انجام هر عمل مرضی خداوند - از جمله تمام ارکان - به شمار می‌رود.

عبادات

نمازهای یومیه: مهمترین و محوری‌ترین شعائر اسلامی، نمازهای یومیه (صلاة) است که نحوهٔ بجای آوردن آن را خداوند، بر پیامبر وحی کرد و او نیز به مسلمانان تعلیم داد. نماز، بر جملگی مسلمانان (مگر زنانی که در دوران قاعدگی به سر می‌برند)، از شروع سن تکلیف تا فرا رسیدن مرگ، واجب است. مسلمانان، باید روزی پنج بار، طهارتی دینی (وضو) را که طهارتی مشابه با مراسم اعتراف نزد کاتولیک‌ها است بجای آورند و سپس به نماز بایستند که زمان آن را اوقات شبانه روز و نه هیچ ابزار مکانیکی یا الکترونیکی، تعیین می‌کند.

وضو عبارت از شستشوی شرعی دست‌ها، صورت، ساق دست‌ها، پاهای، و فرق سر با آب پاک و با رعایت آدابی خاص است. البته وضو، افزون بر طهارت عورت است که پس از هر بار قضای حاجت، صورت می‌گیرد. طهارتی کامل (غسل) - شامل شستشوی همهٔ بدن - نیز هست که انجامش پس از حالات و اعمال خاصی چون مجامعت واجب می‌شود. از اینروست که از سدهٔ هفتم میلادی به بعد، هر شهر کوچک و بزرگ اسلامی، معمولاً گرمابه‌های عمومی داشته که چندی از آنها بر جای مانده است و از جملهٔ آثار هنری برجسته به شمار می‌رود.

پیش از دوران جدید، تا چندین سده، تنها شهرهای اروپایی دارای گرمابه، شهرهای کوچکی بودند که اداره آنها در گذشته به دست مسلمانان بوده یا هنوز هم بود. طهارت شرعی که جنبه بسیار مهمی از زندگی مسلمانان است، ارتباط تنگاتنگی نیز با اهمیت نظافت دارد. آیات قرآنی و احادیث نبوی در اسلام هست که درست مانند این مثل غربی است که نظافت از امور الهی است.^۱

مسلمانان پس از وضو ساختن، لباسی را که به لحاظ دینی پاک باشد می پوشند، بر زمینی پاک می ایستند، رو به سوی مکه فریضة نماز را به جای می آورند. همه این اعمال با تلاوت آیاتی از قرآن و حرکات خاص بدنی همراه است که بعد جسمانی - روحانی انسان را به الگوی مثالی معنویش می پیوندد. در نماز، هر کسی چون کشیش خود عمل می کند و بی واسطه در پیشگاه خدا می ایستد. اما وقتی دو نفر یا بیشتر حضور دارند، توصیه می شود که نماز را به جماعت و به پیشنهادی یکی از آنها، به نام امام، برگزار کنند. نماز جمعه که اصلی ترین نماز جماعت است و به صورت هفتگی برگزار می گردد، شامل مراسمی است که همواره پیام اجتماعی - سیاسی، و نیز اخلاقی و معنوی مهمی را به همراه دارد.

قلب نماز، نخستین سوره قرآن، فاتحه است که در هر رکعت تکرار می شود. این سوره، که متن آن در زیر می آید، قلب قرآن و دربردارنده پیامی درباره ابعاد ارتباط نهایی میان انسانها و خداست:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا

۱. از معروفترین روایات در این زمینه می توان به این سخن معروف پیامبر که «الْطُّفَاةُ مِنْ الْإِيمَانِ» اشاره کرد.

صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

نمازهای یومیه، همواره و نو به نو، [جریان] زندگی مسلمانان عامل به تکالیف دینی را رقم می زند و سبب در هم شکستن چیرگی زمان دنیوی بر نفس می شود و آدیان را به زمان و مکانی مقدس باز می گرداند؛ زمانی مخصوص لقاءالله و مکانی که اشاره به مهمترین کانون عالم اسلام، یعنی مکه، دارد؛ همان جایی که در آن، محور آسمانی به ساحت وجود زمینی راه می یابد. نماز، احیای جان، بازدارنده از بدی ها، و پناهگاه مؤمنان در کوران حوادث زندگی دنیوی است. نماز را مراتب معنوی بسیاری است، از ظاهری ترین آنها گرفته تا باطنی ترینشان که شناخت و تجربه اش جز برای حکیمان و مقدسانی که از جمله اولیاء الله اند میسر کسی نمی شود. ساختار نماز به گونه ای است که همه انسانها در هر مرتبه ای از فهم و بصیرت که باشند مطابق با همان مرتبه، از آن بهره مند می شوند و پرورش می یابند. نماز قاعده ای الهی است که از مرتبه فردی فراتر می رود و با این همه، چون بای برای دسترسی فرد به جمع عمل می کند. نیایش در اسلام بر دو گونه است: نیایش قلب که خاص اهل طریقت است و دعای فردی که مسلمانان نیز چون مسیحیان، یهودیان، و پیروان دیگر ادیان، گهگاه به آن می پردازند. اما نماز بر جملگی مسلمانان فرض است؛ زیرا آن، ضامن انطباق زندگی ما با فطرت خداگونه ای است که در مقام موجوداتی که تجلیگاه اسماء و صفات خداییم از آن برخورداریم؛ و نیز از رهگذر نماز است که ما بی واسطه در پیشگاه ربوبی می ایستیم تا او را در مقام کسانی که جانشینش بر روی زمین هستیم، مخاطب قرار دهیم.

روزه: روزه نیز چون نمازهای شرعی یومیه، فریضه ای است که بر هر مسلمان مکلفی، در طول ماه قمری رمضان، واجب است. این فریضه شامل پرهیز

از خوردن، آشامیدن، استعمال دخانیات، و اعمال جنسی (و همچنین افکار و اعمال ناپسند) از سپیده دم تا غروب آفتاب (و برای شیعیان تا هنگام شفق^۱) است. اما روزه تنها بر کسانی واجب است که به لحاظ توانایی بدنی، از عهده‌اش برآیند؛ بیماران، مسافران، زنانی که در دوران قاعدگی، بارداری، و شیردهی به سر می‌برند، و سالخورده‌گان نیز از انجام آن برکنارند (که البته دو دسته نخست باید بعدها کفاره روزه را بدهند). ماه رمضان، ماه نزول قرآن است و مسلمانان در این مقدس‌ترین ماههای اسلامی، در کنار تزکیه جسم و روح خویش، وقت بیشتری را به نیایش، قرائت قرآن، و احسان اختصاص می‌دهند. در این ماه، تقریباً در همه بلاد اسلامی، غذاهای فراوانی را برای فقرا آماده می‌کنند و هر خانواده، هزینه یک وعده غذایی را که در روزهای ماه رمضان نمی‌خورد، به نیازمندان می‌دهد.

شخص روزه‌دار در این ماه، به معنایی، کفن می‌پوشد و دل از علائق دنیوی برمی‌کند. ماه رمضان، فرصتی است برای غلبه بر نفس و تمرین شکیبایی و ایستادگی در برابر سختی‌ها به خاطر خدا و نیز برای آنکه به نیازمندان بیشتر احسان کنیم و طعم گرسنگی را به خود بچشانیم. پیامبر روزه را دوست می‌داشت و این فریضه در اسلام، تا اندازه‌ای همپایه پرهیز از تمایلات جنسی در مسیحیت است^۲ که برای مسیحیان، آرمانی دینی به شمار می‌رود؛ هر چند تنها کسانی به طور کامل بدان پایبندند که تجرّد اختیار می‌کنند. پیامبر اسلام، افزون بر ماه رمضان، بسیاری روزهای دیگر را نیز در طول سال روزه می‌گرفت و تا امروز

۱. هنگام اذان مغرب.

۲. در اینجا شاید توجه به این سخن متکلم مسیحی در سده دوم میلادی، کلمنس اسکندرانی که «زنان دروازه‌های جهنم‌اند» و مقایسه آن با این دو حدیث نبوی که «با گرسنگی و تشنگی راه را بر شیطان ببندید» و «با گرسنگی کشیدن در کوبیدن درهای بهشت مداومت ورزید» بیشتر گویای مطلب باشد.

بسیاری مسلمانان، این سنت او را همچنان به پای می‌دارند. اما تنها روزه واجب که بیشتر مسلمانان در سراسر عالم اسلام عامل به آنند، روزه ماه رمضان است. در اینجا بایسته است درباره تقویم قمری نیز که زمان روزه و دیگر آیین‌ها و شعائر اسلامی بر اساس آن تعیین می‌شود سخنی بگوییم. همه رویدادهای شرعی در اسلام مبتنی بر این تقویم است؛ هرچند در امور مربوط به کشاورزی و جز آن، از تقویم خورشیدی استفاده می‌کنند. در حقیقت دقیق‌ترین تقویم خورشیدی که از تقویمهای ژولیان و گریگوری هم دقیقتر است، تقویم جلالی است که ریاضیدان و شاعر سرشناس، حکیم عمر خیام و دیگران در سده دوازدهم میلادی، آن را ابداع کردند و در ایران و افغانستان، هنوز استفاده می‌شود. در این تقویم، سال به دوازده ماه تقسیم می‌شود که شش ماه نخست، سی و یک روز، پنج ماه بعد، سی روز، و ماه دوازدهم، بیست و نه روز است مگر در سال کبیسه^۱ که در آن، ماه آخر نیز سی روز است. بنابر این، نگه داشتن حساب روزه‌های هر ماه با این تقویم نسبت به تقویم غربی، آسانتر و به لحاظ نجومی نیز دقیقتر است. اما اسلام، کبس^۲ را که به معنای افزودن چند روزی به سال قمری، برای برابری آن با سال خورشیدی است، آشکارا منع می‌کند. در نتیجه، تقویم قمری اسلامی در دل تقویم خورشیدی حرکت می‌کند و هر سی و سه سال یک دور کامل را می‌پیماید. با این حساب، ماه رمضان گاهی در زمستان و گاهی در تابستان، گاهی در روزهای بلند و گرم و گاهی در روزهای کوتاه و سرد است. از آنجایی که [امت] اسلام، امتی جهانی است، حکم تحریم کبس، چنانکه در قرآن پیش بینی شده است، ضامن رعایت انصاف و عدالت در شرایط مربوط به روزه، حج، و نماز صبح

1. leap year

2. intercalation

برای کسانی است که در عرضهای جغرافیایی متفاوت و در دو نیمکره زمین به سر می‌برند.

زکات^۱: واژه زکات از ریشه زکّی، به معنای "پاک گردانیدن" است؛ زکات، عَشْر غلات یا صدقه‌ای را گویند که پرداختش بر اساس شریعت اسلام واجب است. ادای این فریضه، به منزله شریک کردن فقرا و نیازمندان در بخشی از مواهبی است که خداوند ارزانی مان داشته است و وسیله‌ای برای «تطهیر» آن مواهب، به شمار می‌آید. در جامعه سنتی اسلامی، این مبلغ به بیت المال واریز می‌شد و هزینه بسیاری از طرح‌های عام المنفعه از جمله تأسیس و نگهداری مدارس، بیمارستانها، یتیم‌خانه‌ها، و امثال آن با استفاده از مبالغ گرد آمده از محل همین مالیات دینی تأمین می‌گردید.

کسانی که با آداب و رسوم دین یهود و مسیح، آشنایی دارند می‌توانند شباهت‌های آشکاری را در استفاده از عَشْر غلات، میان این سه سنت ابراهیمی بیابند. واژه "tithe" برگرفته از واژه‌ای در انگلیسی قدیم به معنای "عَشْر" است ولی این رسم به دین یهود باز می‌گردد؛ یعنی در شریعت موسوی^۳ بود که پرداخت عَشْر غلات برای حمایت از لاویان^۴ و خدمات نیايشگاه‌ها وضع گردید. در سفر اعداد از عهد عتیق می‌خوانیم: «و به بنی لاوی اینک تمامی عَشْر اسرائیل را برای ملکیت دادم بعوض خدمتیکه میکنند»^۵. بعدها این رسم را کلیسای کاتولیک رومی نیز دنبال کرد و درآمد حاصل از آن برای حمایت از طبقه

1. almsgiving

2. tenth

3. Mosaic laws

4. the Levites

5. the book of Numbers(18:21)

روحانیون، کلیساها، و فقرا خرج می‌شد. از سده ششم میلادی به بعد، این رسم در قوانین کلیسا مورد تأیید قرار گرفت و در قوانین سکولار نیز که از آغاز سده هشت میلادی وضع شد همچنان پا بر جا ماند. بیشتر هزینه‌های مربوط به ساخت کلیساهای جامع زیبایی که در سده‌های میانه می‌بینیم از همین محل تأمین می‌شد. مارتین لوتر^۱ پرداخت عشر را مورد تأیید قرار داد اما انقلاب فرانسه آن را لغو کرد و در آمریکا نیز جز توسط مورمونها^۲ هیچگاه به اجرا در نیامد. به این ترتیب، با نگاهی کلی به مسیحیت غربی می‌توان دریافت که عشر و زکات مانند یکدیگرند، هرچند مقدار آن در سه سنت یهود، مسیح، و اسلام متفاوت بوده است.

شیعیان، افزون بر زکات، مالیات دینی واجب دیگری نیز به نام خمس (در لغت به معنای یک پنجم) دارند. وانگهی خیرات بسیار دیگری نیز از جمله صدقه و فطریه در میان مسلمانان مرسوم است. اما نباید آنها را با زکات که امری واجب و از جمله «ارکان» اسلام است، اشتباه کرد.

شریعت، به طور کلی، مشوق ایثار در راه خدا است و مسلمانان با این حکم اناجیل، کاملاً موافقند که «بخشیدن خجسته‌تر از گرفتن است». در واقع هزینه بخش گسترده‌ای از حیات سیاسی و اقتصادی جامعه اسلامی، هنوز هم از رهگذر انواع اعانه‌های دینی تأمین می‌گردد. نهاد وقف^۳ که در شریعت اسلام شرایط مربوط به آن آمده است، در تاریخ اسلام بزرگترین نقش را در پیدایش امکانات

1. Martin Luther

2. Mormons

(پیروان فرقه‌ای دینی به نام Mormonism هستند که در دهه ۱۸۳۰ به دست شخصی به نام جوزف اسمیت بنیانگذاری شد.)

3. religious endowment

عمومی، بویژه مدارس و بیمارستانها داشته است. امروزه در بیشتر بلاد اسلامی، تولیت این نهاد بر عهده دولتهاست، اما پیدایش و استمرار وقف، به لحاظ سنتی، همانند امروز آمریکا، بر دوش بخش خصوصی است با این تفاوت که آن، در عالم اسلام همواره رنگ و بوی دینی داشته است.

زیارت: امروزه بیشتر جهانیان به برکت دسترسی شان به رادیو و تلویزیون، درباره زیارت مسلمانان، یعنی حج چیزی شنیده و به احتمال زیاد، تصاویری از آن را که شاید بزرگترین همایش دینی سالانه در دنیا است، دیده‌اند. حج که انجامش بر هر زن و مرد مسلمانی، به شرط استطاعت مالی و جسمی، دست کم یکبار در طول عمر واجب است، مستلزم زیارت مکه در روزهای خاصی از ماه قمری ذوالحجّه است. این فریضه دنباله همان اعمالی است که حضرت ابراهیم پس از بازسازی کعبه (بنای مکعبی شکلی در مرکز مکه که مسلمانان آن را قدیمی‌ترین عبادتگاهی می‌دانند که اول بار حضرت آدم بنا نهاد) بجای آورد و به پیروی از الگوی ارائه شده توسط پیامبر انجام می‌گیرد. حج به معنایی، آیینی ابراهیمی در چهارچوب واپسین تجلی توحید، یعنی اسلام است که توحید ناب ابراهیمی را زنده گردانید و دوباره برقرار ساخت.

زائر، چه مرد چه زن، پیش از ورود به حریم مکه، که جز مسلمانان کسی اجازه ورود به آن را ندارد، باید لباس احرام بپوشد؛ لباسی که اغلب مسلمانان پس از حج، آن را برای کفن خویش نگه می‌دارند. مُحْرِم شدن به معنای پشت کردن به دنیا است. مسلمانان در طول مراسم حج، باید از امور جنسی خودداری کنند و خویشتن را یکسره به خدای کعبه بسپارند. اینجاست که همه تمایزات از میان برمی‌خیزد و شاه و گدا یک لباس می‌پوشند. از جمله اعمال مربوط به مناسک پیچیده حج، طواف کعبه در جهت خلاف عقربه‌های ساعت است با علم به اینکه

فرد در حال طواف بر خلاف آهنگ زمان حرکت می‌کند و هر زنگاری را از جان خویش می‌زداید. زائر مکه از رهگذر این مناسک، که شامل قربانی کردن حیوانی به نشانی قربانی کردن نفس اماره^۱ در پیشگاه خداست، به آن مقام ازلی یا همان مقام عدن^۲ که مقام خلقت انسانهاست باز می‌گردد و در صورتی که این فریضه با خلوص و سرسپردگی کامل انجام پذیرد، خداوند از گناهان انسان درمی‌گذرد. از اینروست که بسیاری از سالخوردهگان، فریضه حج را به این امید انجام می‌دهند که در حین انجام مناسک، دار فانی را در حالی وداع گویند که همه گناهانشان ریخته باشد. در گوشه کعبه، حجرالاسود قرار دارد که نماد میثاق میان انسانها و خداست. همه زائران با بوسیدن حجرالاسود و دست کشیدن بر آن، می‌کوشند مشخصاً، آن عهد ازلی را که برای قبول مقام انسانیت یعنی قبول ربوبیت خدا و تسلیم در برابرش، با او بسته‌اند به یاد بیاورند.

حج وسیله‌ای برای تطهیر فرد و نیز برای تکامل جامعه است که در آن مسلمانانی از همه جای عالم به چشم می‌خورند. امروزه، افزون بر دو میلیون نفر زائر از چهارگوشه عالم شامل عرب، فارس، ترک، سیاه آفریقایی، مالزیایی، چینی، هندو پاکستانی، آلمانی، آمریکایی، سیاهپوست و سفیدپوست، چشم سیاه و چشم آبی در مراسم حج شرکت می‌جویند. در هیچ جای دیگری از جهان، به روشنی موسم حج در مکه، اختلافات قومی و نژادی امت اسلامی در تسلیم در برابر خدای یگانه رنگ نمی‌بازد. در کنار مراسم حج، تبادل آراء و کالاهای نیز میان مسلمانان مناطق مختلف عالم رخ می‌دهد تا جایی که اندیشمندان غربی، حج را نخستین همایش علمی و نیز نخستین نمایشگاه اقتصادی بین‌المللی نامیده‌اند. اما

1. Passionate soul

2. the Edenic state

مهمتر از هر چیز دیگری، زائران، از رهگذر حج، تطهیر می‌شوند و در بازگشت به وطن، برکتی را از آن اُمّ القُرّی با خود به دوردست‌ترین نقاط جهان اسلام می‌برند.

با افزایش سریع جمعیت جهان، معضلِ اسکان همه زائرانی که خواهان انجام مراسم حج هستند، شکل بحرانی به خود گرفته است. اگر چه امروزه شمار زائران از مرز دو میلیون نفر گذشته است، این هنوز در صد اندکی از جمعیت یک میلیارد و دو بیست میلیونی مسلمانان است که البته همه آنها هم شرایط لازم برای انجام این فریضه را ندارند. شمار کسانی که سالانه بر طبق شریعت اسلام واجد شرایط بجای آوردن حج هستند بسی بیشتر از کسانی است که اجازه تشرّف می‌یابند. بنابراین بیشتر دولتهای اسلامی و نیز عربستان سعودی، برای پذیرش زائران بیشتری در هر سال، فشار بسیار زیادی را متحمل می‌شوند و این در حالی است که خود فراهم‌سازی امکانات برای چنین همایش بزرگی و نیز محدودیت‌های مکانی، افزایش بیشتر شمار زائران را ناممکن می‌سازد. با توجه به این تنگناهاست که بسیاری از مسلمانان زیارت مکه را در غیر موسم حج به جای می‌آورند تا از برکت دیدار خانه خدا بهره‌مند گردند، حتی اگر این امر در طول ایام خاصی نباشد که شریعت اسلام برای حج معین کرده است. اما حج تنها شکل زیارت در اسلام نیست بلکه تنها زیارتی است که در شریعت اسلام، به شرط احراز شرایطی خاص، واجب می‌شود. در آمریکای امروزی، زیارت چنین نقش محوری‌ای در حیات دینی پروتستانها ندارد، هر چند هنوز هم کسانی هستند که به زیارت اورشلیم می‌روند. اما در میان کاتولیکها چه در آمریکا و چه در اروپا، هنوز عده‌ای به زیارت اورشلیم، لوردس^۱، یا رُم و در آمریکای مرکزی و جنوبی به زیارت

1. Lourdes (آرامگاهی معروف در فرانسه)

آرامگاههای محلی چون آرامگاه باکرهٔ گادالوپ^۱ در مکزیکوسیتی می‌پردازند. اما در سده‌های میانه در غرب زیارت بیشتر معمول بود و این امر نه فقط شامل زیارت اورشلیم می‌شد - که از آن چون بهانه‌ای برای جنگ‌های صلیبی استفاده شد - بلکه زیارت اماکن محلی چون کانتربری در انگلستان و سانتیاگو دی کامپستلا^۲ در اسپانیا را نیز در بر می‌گرفت. امروزه اهمیت زیارت در اسلام را باید با عرف دوران اولیه تاریخ مسیحی و نه با عرف امروزی، آن هم در آمریکا، سنجید.

زائران خانهٔ خدا، همچنین آرامگاه پیامبر را در مدینه زیارت می‌کنند و تا پیش از اشغال اورشلیم به دست اسرائیل به سال ۱۹۶۷، شمار زیادی از آنان به زیارت این سومین شهر مقدس اسلام نیز می‌رفتند. بسیاری از زیارتگاههای محلی و نیز قبور اولاد پیامبر و اولیای بزرگ مکانهای متبرّکی هستند. همهٔ این اماکن در حکم مصادیق فراوان مدینه به شمار می‌روند و برکت مدینه‌النبی و آثار مقدس به جا مانده از ایشان در آن جا را در نواحی مختلف عالم اسلام منتشر می‌کنند. از جملهٔ این اماکن می‌توان به آرامگاه احمد بامبا^۳ در طوبی^۴ واقع در آفریقای غربی؛ دو مولوی ادريس^۵ یکی در نزدیکی مکنیس^۶ و دیگری در فاس؛ مسجد «رأس الحسین» در قاهره؛ آرامگاه سید احمد بدوی، الگوی معنوی مردم

1. the Virgin of Gaudalupe

2. Santiago de Compostela

3. Ahmad Bamba (بنیانگذار فرقهٔ مریدیه در غرب آفریقا)

4. Touba (از شهرهای کشور سنگال که شهر مقدّس فرقهٔ مریدیه به‌شمار می‌آید)

5. the two Moulay Idrise

(مولوی ادريس بن عبدالحافظ و مولوی ادريس بن ادريس که اولی بنیانگذار و دومی از بزرگان سلسلهٔ ادريسیان در مراکش در سدهٔ هیجدهم میلادی بوده‌اند.)

6. Maknes

مصر در طنطا، و «مقامات»^۱ زینب در قاهره و دمشق اشاره کرد. مکانهای مقدس بسیاری شامل آرامگاه عبدالقادر جیلانی و بارگاه امامان شیعه، بویژه حضرت علی در نجف و امام حسین در کربلا، در کشور عراق قرار دارد. آرامگاه مولوی در قونیّه^۲ ترکیه؛ شهرهای مقدس مشهد و قم در ایران؛ آرامگاه خواجه عبدالله انصاری در هرات و آرامگاه بهاءالدین نقشبند در نزدیکی بخارا؛ و قبور بسیاری از اولیای بزرگ صوفیّه شبه‌قاره هند چون قبر داداجی گنج‌بخش در لاهور، نظام‌الدین اولیا در دهلی، و معین‌الدین چشتی در آجمر در زمرة بزرگترین تجلیگاههای حیات دینی در اسلام به شمار می‌آیند. هر ساله، صدها هزار نفر به مناسبت بزرگداشت سالگرد درگذشت این اولیا برای مناسک دینی در این مکانها گرد هم می‌آیند و از برکات آن بهره‌مند می‌گردند.

یادآوری این نکته مهم است که این مکانهای متبرک محدود به مقام یا آرامگاه مردان نیست بلکه زنان را نیز شامل می‌شود. در قاهره پس از مسجد «رأس الحسین» مهمترین مکان مقدس و مرکز برای زائران، مقام نوه پیامبر، حضرت زینب است که ایشان مقام دیگری نیز در دمشق دارد که از بسیاری جهات، مرکز دینی آن شهر به شمار می‌آید. مزار سیده نفیسه، عالمه بزرگ، از جمله اولیا و فرزندان پیامبر، نیز در قاهره از مراکز مهم دینی است. مهمترین شهر زیارتی ایران، پس از مشهد، شهر قم است که مرکز تشیع دوازده امامی است و مرقد حضرت معصومه خواهر امام رضا، را در خود جای داده است. آرامگاههای همسر پیامبر، خدیجه، و دخترشان فاطمه در حجاز نیز تا پیش از ویرانی به دست وهابیان، از مراکز مهم زیارتی بود. طبیعی است که آرامگاه این زنان مقدس،

1. sacred stations

2. Konya

زیارتگاه ویژه زنان است اما کم و بیش مردان نیز آنها را زیارت می‌کنند. مردان و زنان زیادی به زیارت این گونه مکانها می‌روند خواه در آن مکان زن یا مردی از اولیا آرمیده باشد.

وهابیان و دیگر مُصلحین خشکه‌مقدّس^۱ با زیارت قبور اولیا سخت مخالف بودند و تجددگرایان نیز مردم را از آن باز می‌داشتند. مخالفت وهابیان بر اساس این عقیده است که زیارت قبور بزرگان دین مانند بت پرستی است و سبب رویگردانی از تعالی خداوند می‌شود ولی موضع بازدارندگی تجددگرایان نسبت به زیارت به منظور دین‌زدایی از [عرصه] حیات اجتماعی است هر چند مخالفت آنها هرگز به شدت مخالفت وهابیان نبوده است. با این همه، رسم زیارت اماکن مقدسه، تا امروز در مرکز حیات دینی جهان اسلام قرار دارد، تا جایی که فهم آداب و رسوم دین اسلام، بی‌توجه به جایگاه زیارت که دامنه آن به ترتیب از حج و زیارت مدینه تا زیارت مکانهای مقدّس محلی موجود در بیشتر بلاد اسلامی گسترده است، میسر نیست. اما این گونه‌های کوچکتر زیارت، به هیچ روی از مرکزیت حج نمی‌کاهد بلکه همگی چون نمونه و بازتابی از آن به شمار می‌آیند. دیدار "خانه خدا" در ذهن تمام مسلمانانی که به حج مشرف می‌شوند جایگاهی متعالی دارد و بسیاری از آنها حتی در غیر موسم حج به زیارت آن می‌شتابند که بدان عمره می‌گویند. از اینروست که امروزه با افزایش جمعیت و آسانتر شدن مسافرت، هر روز از سال، زائران فراوانی در مکه حضور دارند و در نیمه‌های شب در هر موسمی می‌توان هزاران زائر را در حال طواف کعبه و نماز در پیشگاه خانه‌ای دید که حضرت ابراهیم به احترام خدای یگانه‌ای که در عهد عتیق، خود را

1. puritan

«هستم آنکه هستم»^۱ معرفی می‌کند، آن را از نو بنا نهاد. گذشته از این شعائری که در شریعت بدانها تصریح شده است، بسیاری آداب دینی دیگر هست که ریشه در سنت پیامبر و تفاسیر سنتی بعدی از آن دارد که آیینهای مربوط به اطعام فقرا، مجالس ادعیه، روضه خوانی، قربانی کردن حیواناتی که گوشتشان را در میان نیازمند پخش می‌کنند، و بسیاری اعمال دیگر از آن جمله‌اند. در جهان سنتی اسلام، تقریباً هر کدام از ضروریات زندگی مقدس شمرده می‌شود و شریعت اسلام حتی کسب روزی را از جانب فرد، عملی دینی می‌داند. جملگی واجبات و مستحبات، به همراه بسیاری از اعمال مقدس گوناگونی که شیوه زندگی اسلامی را - که در آن اصولاً فرقی میان امور مقدس و نامقدس و آنچه زندگی معمولی یا هر روزه‌اش می‌نامیم وجود ندارد - تشکیل می‌دهند در چهارچوب امور مقدس جای می‌گیرند.

معاملات

درست همین ماهیت فراگیر شریعت است که ارتباط آن را با معاملات - که شامل امور اجتماعی، محیطی، اقتصادی، و سیاسی از جمله حقوق شخصی، خانواده، همسایه، و امثال آن است - ضرورت بخشیده است. در فصل بعد به تعالیم اجتماعی می‌پردازیم، اما در اینجا بایسته است چند کلمه‌ای درباره تعالیم شریعتی مربوط به محیط زیست، اقتصاد و سیاست بیاوریم که چندی از آنها، بخش‌هایی از فقه به‌شمار می‌آیند و بقیه اصولی هستند که نسلهای گوناگون مسلمانان باید در موقعیتهای خاصی که حکم صریح شرعی درباره آنها موجود نیست، بکار بندند.

1. "I am That I am"

تعالیم مربوط به محیط زیست: بحران محیط زیست، پیش از هر چیز، نتیجهٔ خمودگی درونی و نیز جهان‌بینی کلی است که به انسانها نیروی نامحدودی برای غلبه بر طبیعتی را می‌دهد که از آن تقدس زدایی شده است. چنین نگرشی به اشیاء، طبیعت را به منبعی تنها برای تولید اقتصادی فرو کاسته است. اما اسلام در بحث از طبیعت تا جایی که مربوط به حوزه اجتماع و قانون است، بر آن است که مسائل مربوط به محیط زیست را می‌توان موضوعی حقوقی دانست که پیش از این، در منابع و مصادیق فقه اسلامی، به طور اصولی، مورد بحث قرار گرفت. درحالی که در حقوق غربی چنین می‌نماید که می‌کوشند تا کوتاهی‌های صورت گرفته در خصوص مشکلات برخاسته از بحران محیط زیست را «جبران کنند».

جهان‌بینی سنتی اسلامی با پارادایم جدید حاکم بر روابط میان انسانها و طبیعت، کاملاً مخالف بود؛ پارادایمی که آسیب بی‌سابقه‌ای را به محیط طبیعی می‌رساند، نابودی بسیاری از گونه‌های طبیعی را در پی دارد، و اینک، آیندهٔ حیات بشر را بر کرهٔ زمین تهدید می‌کند. اسلام، زنان و مردان را جانشینان خدا بر روی زمین می‌داند. بنابراین، همان‌گونه که خداوند بر خلق خویش غلبه دارد اما در عین حال، نگهدارنده و نگهبان آن است، انسانها نیز باید قدرت غلبه بر طبیعت را با مسئولیت در قبال حفظ و بقای آن همراه سازند. قرآن، سرشار از اشاراتی به طبیعت است و به پدیده‌های طبیعی به منزلهٔ آیات الهی و بنابراین مقدس، اشاره می‌کند. در جامعهٔ سنتی اسلامی، انسانها در هماهنگی چشمگیری با محیط طبیعی خود زندگی می‌کنند، چنانکه این امر در طراحی شهرهای سنتی اسلامی و نیز در زندگی روستایی هویدا است؛ روستاهای اسلامی مانند دیگر جاهای دنیا در دوران پیشامدرن، هنوز هم بر پایهٔ هماهنگی چشمگیری با آهنگ طبیعت است و از

آنچه امروزه "بازیافت" می‌نامند به طور کامل برخوردار است. شریعت اسلام، تعالیم حقوقی و اخلاقی گسترده‌ای را بر پایه قرآن و حدیث درباره محیط طبیعی دارد که از جمله آنها می‌توان به رفتار مهربانانه با حیوانات، محافظت از درختان و نبریدن آنها مگر در شرایط کاملاً اضطراری^۱، حفظ پوشش گیاهی حتی در جنگ، حفاظت از آبهای جاری، و بسیاری موضوعات از این دست، اشاره کرد. خود پیامبر با حیوانات بسیار مهربان بود و درباره درختان نیز ایشان بر اهمیت ایجاد آنچه امروزه فضای سبز می‌نامند پای می‌فشرد. در حدیثی از ایشان است که «کاشتن یک درخت، کار ثوابی است حتی اگر یک روز به پایان دنیا مانده باشد»^۲. شریعت اسلام، پاره‌ای اصول کلی را درباره محیط زیست مقرر می‌دارد که میزان (تعادل) میان همه اجزاء خلق خدا، تحریم اسراف، احترام به همه گونه‌های حیات، و احکامی ویژه مانند ایجاد مناطق حفاظت شده برای حیات وحش از جمله آنهاست.

اما در بسیاری مناطق که در طول سده گذشته در پی پیدایش فناوری جدید، افزایش جمعیت، چپاول اقتصادی، و مانند اینها دچار بحرانهای محیطی شده‌اند، قوانین خاص شریعتی در این زمینه موجود نیست. مدتی بود که جهان اسلام نیز مانند بقیه جهان غیر غربی، بحران محیطی را نادیده می‌انگاشت و آن را معضلی خاص کشورهای بسیار پیشرفته صنعتی می‌دانست. اما با افزایش ابعاد این بحران در طول دو دهه واپسین سده بیست، وضعیت دگرگون شد. امروزه شاخه کاملاً

۱. «ولا تقطعوا شجرة الا ان تضطروا».

۲. با وجود جستجوی فراوان در منابع اصل این حدیث را نیافتیم ولی دو حدیث نزدیک به این مضمون را در زیر می‌آوریم:

«من غرس شجراً... لم يسبقه اليه احد»

«من غرس اشجار التقى جنى ثمار الهدى»

جدیدی از شریعت بر پایه منابع سنتی آن در حال شکل‌گیری است که به مشکلات سرنوشت ساز ناشی از بحران محیط زیست می‌پردازد؛ مشکلاتی که چون هر جای دیگری، دامنگیر جهان اسلام است. فقها از نیجریه گرفته تا مالزی سرگرم این موضوعات هستند و امروزه این شاخه از شریعت از دشوارترین و پویاترین جنبه‌های آن به شمار می‌آید.

تعالیم اقتصادی: تا پیش از دوران جدید، چیزی به نام علم اقتصاد در زمره علوم اسلامی نبود همانگونه که در تقسیمات آموزشی اروپای پیش از دوره نوزایی نیز، بخشی به این نام وجود نداشت. هر دو تمدن اسلامی و اروپایی با ریشه لاتینی واژه جدید *economics* یعنی *economicus* (که خود ریشه یونانی دارد) آشنا بودند ولی آن را در همان معنای اولیه‌اش، یعنی "تدبیر منزل" می‌فهمیدند. معادل امروزی *economics* در عربی یعنی واژه اقتصاد، در عربی قدیم در واقع به معنای کاملاً متفاوت «میان‌ه روی» یا «اعتدال» بود و بخشی از عنوان یکی از معروفترین آثار غزالی در کلام اسلامی است.^۱ البته نمی‌توان گفت که در اسلام هیچ علم اقتصادی وجود نداشت، اما حوزه یا فعالیت شناخته شده و مستقلی به این نام که امروزه می‌فهمیم در جامعه اسلامی نبود. اقتصاد همواره با اخلاق همراه بود و چون بخش جدایی‌ناپذیری از زندگی انسانها به شمار می‌رفت؛ زندگی‌ای که همه شؤون آن باید تحت حاکمیت اصول اخلاقی می‌بود. از اینروست که نفس پذیرش اقتصاد همچون حوزه‌ای مستقل در حکم فروپاشی دیدگاه اسلام نسبت به زندگی است تا چه رسد به این که اقتصاد را بر اساس پارادایم‌های رایج در دنیای مدرن، عامل حاکم بر زندگی تلقی کنیم.

اگر قرار باشد تعریف جدید اقتصاد را بپذیریم، در این صورت می‌توان گفت

۱. کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد منظور است.

که قرآن، آیات بسیاری در اشاره به زندگی اقتصادی از جمله مسائل وراثت، مالیات دینی، مخالفت با انباشت ثروت و امثال آن دارد. همچنین قرآن و حدیث شامل تعالیم اخلاقی فراوانی است که تأثیر مستقیمی بر زندگی اقتصادی می‌گذارد و در درون شریعت جای دارد؛ مخالفت با حرص و طمع، اهمیت صداقت در همه معاملات اقتصادی، مصونیت مالکیت خصوصی و این گونه امور از جمله آنهاست. در خصوص مالکیت، اصولاً «هر مالکیتی از آن خداست» ولی او به انسانها حق مالکیت را عطا کرده است؛ هر چند این حق را وقتی پای اموال عمومی چون کوهها، جنگلها و رودخانه‌ها در میان باشد، حدودی است.

شریعت به صراحت اعلام می‌دارد که اخلاق کاری برای زندگی اقتصادی از اهمیت محوری برخوردار است. در قرآن می‌خوانیم که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۱. این آیه، آشکارا اخلاق کاری را به حیات دینی انسانها پیوند می‌زند. عقود ممکن است میان انسانها با خدا، انسانها با نفس خویش، یا انسانها با همدیگر به صورت فردی یا جمعی باشد. نوع اخیر عقود، محور اصلی اخلاق کاری اسلامی است اما در عین حال نمی‌توان آن را از دو نوع نخست جدا دانست. شریعت، بر پایه این آیه و دیگر آیات، تعلیم می‌دهد که در تمام معاملات اقتصادی باید طرفین، شرایطی را که معامله بر پایه آنها واقع می‌شود کاملاً رعایت کنند. کارفرما و کارگر، و نیز خریدار و فروشنده هر دو مسئول پابندی به تعهداتشان هستند و نحوه رفتار آنها در هر معامله، بر نفس آنها و نیز بر رابطه شان با خداوند تأثیر می‌گذارد.

شریعت درباره ارتباط کارفرما و کارگر، بر اهمیت رابطه شخصی انگشت می‌گذارد و کارفرما را که در جایگاه قدرت نسبت به کارگر است به رعایت

۱. (۱/۵) «ای مؤمنان به پیمانهای [خود] وفا کنید».

انصاف و مهربانی با او اندرز می‌دهد. در حدیث می‌خوانیم که دستمزد کارگر را باید پیش از آنکه عرق پیشانیش خشک شود، پرداخت. این رابطه شخصی هنوز هم در تمدن اسلامی مورد تأکید فراوان است تا جایی که بیشتر مسلمانان حتی در روابط اقتصادی غیر شخصی امروزی نیز همچنان بر قرارداد شخصی، بیش از هر چیز دیگری تأکید و اعتماد دارند. در تولید کالا نیز چنانکه در اصناف می‌بینیم بر این رابطه شخصی دو سویه بسیار تأکید می‌شود. در فصل بعد به این موضوع باز می‌گردیم.

وانگهی، شریعت با اعمال اقتصادی خاصی که بعضی حرام و بعضی دیگر مکروهند، مخالف است. ربا^۱ در قرآن و بر اساس شریعت اسلام، حرام است؛ همان‌گونه که در امپراطوری روم، در اروپای سده‌های میانه، و حتی تا پیش از هِنری هشتم^۲ در انگلستان نیز اینگونه بود. ثروت‌اندوزی نیز که قرآن با واژگان اندوختن طلا و نقره به آن اشاره می‌کند، حرام است. همین حکم درباره هر گونه سر و کار با چیزهای حرام، مانند تولید یا فروش مشروبات الکلی هم صادق است. این گونه اعمال هم غیرقانونی است و هم گناه به شمار می‌رود. روی هم رفته، اسلام، جامعه‌ای را تصویر می‌کند که در آن، زندگی اقتصادی بر پایه گردش کالا و سرمایه در بخشهای مختلف جامعه، مانند خون که در بدن آدمی گردش می‌کند، صورتی انداموار دارد.

در مقایسه با غرب مسیحی که تا دوره نوزایی، فعالیتهای بازرگانی را به چشم حقارت می‌نگریستند، در جهان اسلام، از همان ابتدا، تجارت و معاملات اقتصادی، از جهت دینی، جایگاه مثبتی داشت. خود پیامبر و همچنین همسرش

1. usury

2. Henry VIII

خدیجه، نخست تاجر بودند و در سراسر تاریخ اسلام، تجار و نیز بازاریان از جمله باتقواترین شهروندان و هم شأن کشاورزان در روستاها بودند. جامعه سنتی اسلامی در ایجاد تلفیقی چشمگیر از اقتصاد و دین در زندگی کامیاب بود. همچنین یادآوری این نکته مهم است که شرکت در فعالیتهای اقتصادی منحصر به مردان نبود و این تلفیق، همه جامعه را در بر می‌گرفت. زنان در تولید بسیاری کالاها از محصولات کشاورزی گرفته تا قالی و نیز در مقام تاجر و زمیندار فعال بودند. شریعت اسلام، حقوق اقتصادی را برای زنان قائل است که در هیچ جامعه بزرگی، از جمله جامعه غرب، تا همین امروز، سابقه ندارد.

در چند دهه گذشته، کوشش بسیاری برای مطالعه اصول و احکام اقتصادی در شریعت که اکنون بسیاری آن را اقتصاد اسلامی می‌نامند، و به کار بستن آن صورت گرفته است. در چندین کشور اسلامی و غرب، بانکهای بدون بهره، معروف به بانکهای اسلامی، تأسیس شده است که وامهای بدون بهره در اختیار می‌گذارند. اما به مسائل عمیق تری - که مولود این امر است که جهان اسلام به‌ناچار باید درگیر نظام اقتصادی جهانی شود که خود بر پایه اصول و پیشفرض‌های متفاوتی استوار است - به‌ندرت پرداخته شده است. با همه این احوال، این حوزه، در صحنه عقلی و دینی امروز مسلمانان، جزو پرنشاط‌ترین حوزه‌ها است.

تعالیم سیاسی: قرآن نه یک ساختار خاص سیاسی بلکه پاره‌ای اصول زیربنایی را برای حکومت عرضه می‌دارد که مهمترین آنها شوراست چنانکه در آیه «...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ می‌خوانیم. حکومت پیامبر در مدینه و نیز سندی بنام قانون اساسی مدینه محور همه افکار و اعمال سیاسی بعدی در اسلام است؛ هر

۱. (۱۵۹/۳) «...و در [این] کار با آنان مشورت کن...».

چند در این قانون اساسی نیز اشاره‌ای به شکل خاصی از حکومت در نبود پیامبر که هم پیامبر و هم حاکم جامعه محسوب می‌شد، نمی‌یابیم. اما قرآن و حدیث هر دو بر این تأکید دارند که قلمرو سیاست را نمی‌توان از قلمرو دین جدا کرد؛ بدین معنا که نباید دین را چون «کلیسا» در غرب، به انزوا کشاند. در آمریکا، همواره سخن از جدایی کلیسا و دولت است هر چند که نفس دین، از زمان تدوین قانون اساسی آمریکا به بعد، هرگز به طور کامل از عرصه حیات سیاسی جدا نبوده است. در اروپای پیش از دوران جدید، همواره دو قدرت حکومت پاپ^۱ و حکومت امپراتور یا پادشاه حضور داشت که امپراتور مشروعیت و وجاهت خود را از پاپ می‌گرفت. بعدها و بویژه پس از انقلاب فرانسه، دولتها صورت غیر دینی به خود گرفتند ولی در بسیاری کشورها، ادیان دولتی تا به امروز حفظ شده است و در انگلستان، پادشاه هنوز هم ریاست کلیسای انگلستان را بر عهده دارد.

اما هیچ کدام این الگوها را نمی‌توان بر جهان اسلام که در آنجا نه کلیسا و پاپ هست و نه خلافت سنتی‌اش، شباهتی به نظام پاپی یا نظام امپراطوری مقدس روم دارد، اطلاق کرد. جمعی برآنند که الگوی حکومت در اسلام، حکومت دینی^۲ است، اما این الگو نیز به معنای دقیق کلمه چنانکه آن را در سیاق تاریخ غرب و حتی در مصر باستان یا ژاپن قدیم می‌فهمیم منطبق بر دیدگاه اسلام نیست. حکومت دینی به معنای حکومت روحانیت یا طبقه روحانی است که در آن رئیس یا رهبر این طبقه، حکومت را به دست می‌گیرد. اما در اسلام، روحانیت به معنایی که در مسیحیت، آیین هندو، یا آیین بودا یافت می‌شود، نیست؛ نزدیکترین طبقه در جامعه اسلامی به روحانیون، علما هستند که به شریعت الهی

1. the papcy

2. thocracy

آگاهند و حافظان و مفسران آن به شمار می آیند. وانگهی، جز در ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹، علما هرگز اداره مستقیم جامعه اسلامی را به دست نگرفته‌اند و حتی در ایران هم، حضور مجلس انتخابی، حکومت ولایت فقیه^۱ را تعدیل کرده است. به هر روی، مقایسه‌های سطحی میان دیدگاه‌های بنیادگرایان مسیحی درباره «حکومت دینی» و دیدگاه‌های اسلامی درباره حکومت، کاملاً نادرست است. اگر بخواهیم به زبان اصطلاحی سخن بگوییم، آرمان اسلام، قانون‌سالاری^۲ یا همان حکومت شریعت الهی است. به درستی که هر قدرتی، از جمله قدرت سیاسی، سرانجام از آن خداست؛ چنان که در قرآن نیز می‌خوانیم که «الْحُكْمُ لِلَّهِ^۳». اما در مورد اسلام، حکومت خدا، هیچگاه با حکومت طبقه روحانی همراه نبوده بلکه حکومت شریعت را در پی داشته است. جمهوری اسلامی ایران، نخستین نمونه در تاریخ اسلام است که در آن علمای دینی، که نزدیکترین گروه به یک طبقه روحانی هستند، اداره مستقیم یک کشور بزرگ اسلامی را به دست گرفته‌اند.

در طول تاریخ اسلام، نخست، نهاد خلافت و سپس، نهاد سلطنت در اسلام اهل سنت پدیدار گشت. تشیع، خلافت را در مقام نهادی سیاسی نپذیرفت ولی سلطنت یا پادشاهی را چون شکلی از حکومت که در دوران غیبت حضرت مهدی، کمترین نقص را دارد، پذیرفت. این دیدگاه حتی در آثار اولیه آیه‌الله خمینی نیز تا پیش از آنکه به نفع مفهوم جدید «حکومت ولایت فقیه» با نهاد پادشاهی به مخالفت برخیزد، به چشم می‌خورد. به هر حال در تمام اشکال گوناگون حکومت [در اسلام]، حاکم با پاسداری از شریعت و کسب حمایت علما

1. the rule of jurisprudent

2. nomocracy

۳. (۴۰/۱۲-۵۷/۶) «حکم جز به دست خداوند نیست».

یا دست‌کم وانمود به آن، در پی کسب مشروعیت بود؛ تا جایی که حتی مشروعیت پادشاه نیز پیش از آنکه همچون اروپا بر خون و تبار مبتنی باشد، ریشه در توانایی برقراری نظم و استقرار شریعت داشت. البته بسیاری حاکمان در برابر تعالیم شریعت که آنها را نیز چون هر کس دیگری شامل می‌شد، گردن نمی‌نهادند. اما استقرار شریعت و پاسداری از آن همواره آرمان حاکمان اسلامی به‌شمار می‌رفته است و در حقیقت و به لحاظ عملی، شریعت چون سپری بوده که مردم را در برابر هوسهای حاکمان قدرتمند و خودکامه محافظت می‌کرده است، هر چند استثناهایی نیز در کار بوده است.

نقش حکومت در نظریه سیاسی اسلام در عمل همواره محدود بوده و حوزه‌های اصلی چون عدالت، بهداشت، و تعلیم و تربیت، تا پیش از ظهور دولتهای جدید اسلامی، به بخش خصوصی واگذار می‌شده است. حکومت نیز معمولاً شخصی بوده است و تا پیش از دوران جدید، خلفا و پادشاهان به رعایای معمولی خویش بار عام می‌داده‌اند، در طول آن به خواسته‌های آنان رسیدگی می‌کرده و پاسخ می‌داده‌اند. امروزه بیشتر سخن از اسلام و مردمسالاری است. اگر مردمسالاری را به معنای حکومت اراده مردم بفهمیم در این صورت، در جامعه سنتی اسلامی سازوکارهایی برای بازتاباندن اراده مردم به طبقه حاکم، خواه خلیفه یا سلطان، وجود داشت تا جایی که این مفهوم از مردمسالاری، مشخصاً در کامیابی و پایداری حکومتها نقش داشت. اما اگر مردمسالاری را به معنای نهادهای خاصی بدانیم که در چند سده گذشته در غرب شکل گرفت هیچ همانندی برای آن در تاریخ اسلامی پیش از دوران جدید نمی‌یابیم همان گونه که در ژاپن، چین، یا هندوستان آن دوران، چنین همانندی به چشم نمی‌خورد. با همه کوششی که بسیاری از کشورهای اسلامی در طول سده گذشته در جهت رواج الگوهای غربی

مردمسالاری انجام داده و معمولاً هم در این کار چندان کامیاب نبوده‌اند و با همه آسفتگی فراوانی که امروزه بر این حوزه حاکم است، تنها اصل همچنان مسلم بر همه مسلمانان، این است که حاکمیت نهایی، چنان که در شریعت نیز آمده است، از آن خداست و جامعه اسلامی تنها پذیرای این حاکمیت است؛ اما با وجود این حاکمیت، باز هم گستره پهنآوری هست که مردم در آن، می‌توانند دیدگاه‌های خویش را اعمال کنند و تا جایی که در اصطکاک با شریعت نباشد، آزادانه عمل کنند.

با سقوط خلافت عثمانی و در پی آن وقوع بسیاری دگرگونی‌های بزرگ در سده بیستم بر پایه الگوی اروپایی، مسائلی مانند مسئله کلی ارتباط حکومت سیاسی با تعالیم اسلام، خواسته‌های مردم، و اینکه یک حکومت اسلامی باید چگونه حکومتی باشد اهمیتی محوری یافتند. امروزه در جهان اسلام در این باره، آسفتگی شدیدی حاکم است. بعضی‌ها به الگوهای جمهوریخواهی غربی گرویده و دیگران به همان شکل قدیمتر سلطنت یا پادشاهی تن داده‌اند و هنوز، کسان دیگری هم هستند که خواهان احیای خلافت هستند. مدتی طول می‌کشد تا تمدن اسلامی بتواند بار دیگر گونه‌های سیاسی اصیل مخصوص به خود را پدید بیاورد؛ وظیفه‌ای که امروزه، به دلیل این واقعیت که تمدن اسلامی پیوسته تحت فشار خارجی بوده و هست و از این رو نمی‌تواند نهادهایی مبتنی بر نیروی نهفته در دل جامعه اسلامی را بیافریند، از همیشه دشوارتر شده است. طرفه آنکه بسیاری از کشورهای غربگرای اسلامی نیز که در غرب آنها را به خاطر حکومت‌های «سکولار» شان می‌ستایند، تحمل فعالیت‌های دموکراتیک به سبک غربی را ندارند و چه بسا اگر این کشورها پایبند دموکراسی می‌بودند و مردم را در گزینش اولویت‌های حقیقی‌شان آزاد می‌گذاشتند، تا جایی که به حکومت شریعت مربوط

می‌شود، آنان حکومتی به مراتب اسلامی‌تر [از حکومت کنونی‌شان] را برمی‌گزیدند. زیرا اکثریت عمده مسلمانان، حتی در غربی‌ترین و مدرن‌ترین کشورها، دوست دارند که بر طبق شریعت زندگی کنند و آزادی و دموکراسی‌شان بر اساس فهمی باشد که خود آنها نه غربیان مدرن و پسامدرن، از این مفاهیم و آرمانها دارند.

مجازات‌ها و حدود^۱

سخن گفتن از قانون به منزله سخن گفتن از حدود یا مجازات‌های تحت آن قانون نیز هست. البته سرپیچی از شریعت، گناه به‌شمار می‌آید لیکن عواقب قانونی نیز در همین دنیا در پی دارد، چنانکه در شریعت یهود هم جز این نیست. در دنیای جدید، با اعتقاد به اینکه امروزه مردم از رهگذر پیشرفت «متمدن‌تر» و «انسان‌تر» شده‌اند، اینگونه احکام دینی را بیشتر «قرون وسطایی» و «وحشیانه» می‌نامند - گویی که اعدام مجرمی پس از سالیان سال انتظار در بند محکومان به مرگ، کمتر شکنجه‌آور است از اینکه او را اندکی پس از اثبات جرمش، به دار بیاویزند. این صریح‌ترین انتقادی است که همواره حدود اسلامی در تیررس آن است. اما برای روشن شدن موضوع، باید خاطر نشان کرد که از این دست قوانین و احکام که در شریعت اسلام به حدود معروف است، در شریعت یهود بسیار بیشتر است تا جایی که سی و شش جرم از جمله زنا، لواط، بت پرستی، جادوگری، و قتل، مجازات‌هایی چون به دار آویختن، گردن زدن، سوزاندن، یا خفه کردن را در پی دارد. من، مخصوصاً از شریعت یهود نام بردم چرا که بر پایه دین اسلام، قوانین یهودی که آورده پیامبران بنی اسرائیل است، تا زمانی که قوانین اسلامی

1. restrictive ordinances

منسوخشان نکرده باشد، معتبرند. حکم سنگسار برای مرد یا زن زناکار که در قرآن نیز آمده است نمونه‌ای از آیینهای یهودی است که اسلام، البته با افزودن قید و بندهایی بر شروط لازم برای اثباتش در محاکم شرعی، بر آن صحه گذاشت.

در قرآن می‌خوانیم: «هُوَ أَسْرَعُ الْحُسَيْنِ»^۱ و در بسیاری آیات دیگر مانند آیات صد و هشتاد و هفت^۲، دویست و بیست و نه^۳، و دویست و سی^۴ از سوره بقره و آیات سیزده^۵ و چهارده از سوره نساء، نیز از حدود - یعنی «حدهای» معین شده توسط خداوند - سخن به میان می‌آید. مثلاً در آیه چهارده سوره نساء می‌خوانیم: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۶. مجازات قرآنی بر پایه این مفهوم که خداوند عادل و محاسب اعمال ماست، همه محرمات [تصریح شده در] کتاب مقدس را که هم غیرقانونی است و هم گناه در پیشگاه خداوند به‌شمار می‌آید، شامل می‌شود. زنا و کسی را به دروغ به این عمل متهم ساختن، شرب خمر، سرقت، راهزنی، و قتل از جمله محرماتند. مجازات زنا در شریعت، سنگسار است اما اثبات آن منوط به اقرار زانی یا زانیه و یا هر دو و یا گواهی چهار شاهد عادل است و از همین روست که اعمال مجازات سنگسار، در جامعه سنتی اسلامی، بسیار کم اتفاق می‌افتد. مجازات سرقت یا

۱. (۶۲/۶) «او سریع‌ترین حساب‌برسان است».

۲. «... تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا...».

۳. «... أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ...».

۴. «... أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا...».

۵. «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ...».

۶. «و هرکس از فرمان خدا و پیامبر او سر پیچد و از حدود او تجاوز کند، او را به آتشی در آورد که جاودانه در آن است و عذابی خفت‌بار [در پیش] دارد».

راهزنی، اگر منجر به قتل نیز باشد گردن زدن با شمشیر و یا آویختن به دار است وگرنه، بریدن یک انگشت یا در موارد شدیدتر بریدن یک دست یا یک پا را به دنبال دارد. اما بسیاری شرایط دیگر، که به نظر جمعی از فقها شمارشان به یازده می‌رسد، باید فراهم باشد تا مجازات بریدن عضو به اجرا درآید. به همین دلیل است که این مجازات نیز بسیار کم اعمال شده است. در موارد بسیار انگشت‌شماری نیز مجازات تازیانه زدن به اجرا در می‌آید. مجازات قتل، قصاص است مگر آنکه اولیای دم به دریافت خونبها رضایت دهند. این جرائم هرچند گردن‌فرازی در برابر خداست ولی راه برای توبه باز است و منابع حدیث نیز گستره اجرای حدود را بسیار تنگ دانسته‌اند چنانکه در شریعت یهود هم جز این نیست. اثبات جرم در محاکم شرعی، بسیار دشوار است و قاضی، حتی می‌تواند به متهم اجازه دهد تا اقرار بر خویش را پس بگیرد. سالهاست که بسیاری فقها فتوا داده‌اند بر اینکه حد دزدی، در جامعه‌ای اجرا کردنی است که به لحاظ اقتصادی از عدالت اسلامی برخوردار باشد و به اصطلاح آفتابه‌دزدی که از سر‌نداری و نیازمندی، تن به این کار می‌دهد، سزاوار چنین مجازاتی نیست.

هر چند، غربیان امروزه، درباره ماهیت افراطی این مجازات‌ها در بعضی از کشورهای به اصطلاح بنیادگرا، جار و جنجال زیادی برافراشته‌اند، اما چندان اشاره‌ای به شمار ناچیز این مجازات‌ها در کل جهان اسلام نمی‌کنند. مهمتر آنکه کمتر غربی‌ای حاضر به پذیرش این حقیقت است که شمار قربانیان و آسیب‌دیدگان جرائمی چون دزدی و تجاوز در آمریکا بسی بیشتر از شمار کسانی است که در عربستان سعودی - که در برخورد با این امور، سختگیرانه رفتار می‌کند - به جرم دزدی یا زنا مجازات می‌شوند. برای فهم حدود اسلامی باید بکوشیم این کار را در متن واقعیت تاریخی اسلام و با توجه به همه شرایط

مخففه‌ای انجام دهیم که گستره اجرای آنها را هر چه تنگتر می‌سازد. وانگهی مهم است که آنها را نه در چهارچوب حاکم بر وضعیت امروز غرب، بلکه در ارتباط با کل تاریخ آن مرز و بوم ببینیم و مجازاتهایی را که تا همین اواخر، چه در اروپا و چه در آمریکا، درباره جرم‌گوناگون اعمال می‌شد، از نظر دور نداریم. جهان اسلام تحولات اخیر غرب را در این باره، به دقت زیر نظر دارد و هرگز به راه غرب نخواهد رفت اگر اروپا و آمریکا از این تجارب قانونی و اجتماعی‌شان سربلند بیرون نیابند و در کاهش جرمی که جوامع مختلف و از جمله جامعه اسلامی، سالهاست برای آنها مجازاتهایی تعیین کرده‌اند، کامیاب نباشند.

شرایع الهی و قوانین انسانی

بحران معاصر در رویارویی آنها با یکدیگر

تقریباً در میانه سده نوزدهم، در بسیاری کشورهای اسلامی، حاکمیت شریعت در مقام یک نظام حقوقی، محدود به قوانین شخصی ناظر به خانواده، وراثت و مانند آن می‌شد و یا اینکه جای خود را به مجموعه قوانین ناپلئونی، حقوق عرفی انگلیسی، و دادگاههایی به سبک اروپایی داده بود. پس از جنگ جهانی دوم که بیشتر کشورهای اسلامی استقلالشان را باز یافتند تنها در چند کشور از جمله عربستان سعودی، یمن، و افغانستان شریعت اسلام، به طور کامل، اعمال می‌شد. گرچه کشورها نیز با مشکلات سیاسی و اقتصادی گوناگونی دست به گریبان بودند، ولی دست کم مانند دیگر بلاد اسلامی، شاهد تنش میان دو نظام و فلسفه حقوقی متفاوت نبودند. متأسفانه، اعمال شریعت در یمن و افغانستان، مانع از یورش نیروهای بیگانه نگردید و در نتیجه، الگوهای زندگی سنتی و از جمله ابعاد حقوقی این الگوها، دستخوش آشفستگی شدیدی گشته و در بعضی جاها از

هم فرو پاشید. اما با همه این مصائب، شریعت در ماندگاری مشخصه دینی زندگی مردمان این کشورها، حتی در شرایط دشوار، نقش محوری داشت. با وجود ناآرامی‌های سیاسی حاکم بر جهان اسلام در نیم قرن گذشته، در بیشتر بلاد اسلامی کوششی در جهت بازگشت به شریعت صورت گرفته است که در عین حال، حقوق انسانی پیوند خورده با موقعیات جدید را که مسلمانان نیز خود را در آن می‌یابند در خود گنجانیده و از توجه به آن باز نمانده است. وانگهی گستره بحث درباره خود شریعت نیز همچنان مفتوح است.

بسیاری در جهان تسنن، چنانکه پیشتر آوردیم، خواهان گشایش باب اجتهادند و کسانی هم هستند که از تلفیق احکام برگرفته از مذاهب مختلف فقهی مانند شافعی و حنفی سخن می‌گویند. امروزه قانونگذارانی (البته نه از علمای رسمی پاسدار شریعت) هستند که خود را در صدور فتاوی و صورتبندی احکام تازه شریعتی، محق می‌دانند. حتی در ایران شیعی مذهب نیز که اجتهاد، متناسب با هر نسلی، نو به نو می‌شود شماری از اندیشمندان متجدد دینی، در مقایسه با شریعت ایستای قدیمی، از «شریعت پویا» دم می‌زنند. در قلمرو فقه و نیز در قلمرو سیاست که این دو پیوند نزدیکی با هم دارند، مباحثات و مجادلات فراوانی در سراسر جهان اسلام در جریان است، اما مسئله احیای شریعت، پس از خسوفش در طول دوران استعمار، بی‌گمان در محور علائق اسلام معاصر جای دارد.

شریعت، اخلاق، و ادب^۱ دینی

شریعت نه تنها قانونی مشخص و انضمامی است بلکه مجموعه‌ای از ارزشها

1. ethos

و چهارچوبی برای زندگی دینی مسلمانان به شمار می‌آید. قوانین خاص شریعت را می‌توان در کتب فقهی یافت. اما خود شریعت، آموزه‌های اخلاقی و معنوی را نیز شامل می‌شود که به بیان دقیق، ماهیتی حقوقی ندارند؛ هر چند در اسلام، گستره حقوق جدای از گستره اخلاق نیست. شریعت بر پایه قرآن و حدیث، به مسلمانان احترام به والدین، مهربانی با همسایه، نیکوکاری، راستگویی در همه احوال، وفای به عهد، صداقت در همه چیز و اینگونه امور را می‌آموزد. مجموعه اخلاق اسلامی، چه در سطح فردی یا اجتماعی، مربوط به شریعت است در حالی که تزکیه درونی نفس و راهیابی به معنای درونی شریعت مربوط به طریقت است؛ طریقتی که همواره و بالضروره بر التزام عملی به شریعت استوار است.

امروزه با آنکه در مناطق بسیاری از جهان اسلام، دیگر شریعت را در سطح قانون، به طور کامل اجرا نمی‌کنند اخلاقیات موجود در تعالیم شرعی، همچنان در جامعه اسلامی نافذ است. در واقع، شریعت، تعیین‌کننده فرهنگ (ادب) دینی اسلام در هر دو سطح شخصی و اجتماعی به شمار می‌آید و از حیات ایمانی مسلمانان جدایی‌ناپذیر است. اکثریت عمده مسلمانان برای تسلیم در برابر اراده الهی و برخوردار شدن از حیات طیبه‌ای که به سعادت و رستگاری اُخروی رهنمون شود، راهی جز عمل به شریعت نمی‌شناسند. حتی کسانی که غیرعامل به شریعت هستند ولی هنوز خود را مسلمان می‌شناسند نیز اخلاقیاتشان، فهمشان از درست و نادرست، و مرجع داوری شان را در آشفته بازار این جهان از شریعت می‌گیرند. و کسانی که در این زندگی، آرزومند وصال الهی‌اند و در مسیر طریقت به سوی حقیقت – که خاستگاه هم شریعت و هم طریقت است – گام بر می‌دارند، از هر کس دیگری به ضرورت شریعت واقف‌ترند؛ شریعتی که فقط از رهگذر آن

می‌توان به صورت‌های قدسی‌ای دست یافت که در این جهان تغییر و حرکت، تنها دریچه‌های به سوی ملکوت جاودانه [حقیقت] بی‌صورت^۱ هستند.

1. the immutable empyrean of the Formless

فصل چهارم

شناخت امت و جامعه

« كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ...»^۱

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...»^۲

۱. (۲۲/۲) «در آغاز» مردم امت یگانه‌ای بودند، آنگاه خداوند پیامبران را مژده‌آور و هشدار دهنده برانگیخت، و با آنان به حق کتاب آسمانی فرستاد، تا در میان مردم در آنچه اختلاف می‌ورزند داوری کنند...».

۲. (۹۲/۲۱) «این امت شماست که امتی یگانه است...».

مفهوم امت

این مفهوم از مفاهیم کلیدی قرآن و دین اسلام است. اسلام، بی‌گمان خواهان تأسیس امتی عدالت مدار است؛ امتی که در آن، امکان عمل به شریعت و نه فقط عمل به احکام مربوط به رفتار خصوصی، فراهم باشد. در نزاع میان جامعه‌گرایان و فردگرایان، اسلام موضعی میانه می‌گیرد و بر آن است که در حقیقت این قطب‌بندی، بر تقسیم نادرستی استوار است. هیچ جامعه‌ای بی‌فرد تحقق نمی‌یابد و هیچ فردی بدون جامعه نمی‌تواند زنده بماند. ماهیت اجتماعی انسان، جزئی از حکمت آفرینش الهی است؛ چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا...»^۱ این حقیقت نه تنها به علم الهی بلکه همچنین به واقعیت ژرف حضور خداوند در همه اجتماعات بشری اشاره می‌کند. او همچنانکه در دل و جان افراد است در جامعه انسانی نیز حضور دارد.

با این همه، نقش دین، نجات نفوس آدمیان است و بنا به دیدگاه اسلام در روز قیامت درباره انسانها به صورت فردی و نه جمعی، داوری می‌شود. ملاک

۱. (۷/۵۸) «هیچ رازگویی سه تن نباشد مگر آنکه او چهارمین آنان است، و نه [رازگویی] پنج تن مگر آنکه او ششمین آنان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه او هر جا که باشند با ایشان است...».

قرآن در داوری درباره امت، میزان برخورداری افراد آن از حیات طیبه دینی است که بر پایه اصول اخلاقی استوار باشد. خوبی هر امتی در نگاه قرآن، بسته به این است که حضور پیوسته آن ساحت متعالی^۱ تا چه اندازه در زندگی انسانها بازتاب دارد و آن امت تا چه حد پایبند آرمانهای معنوی و دینی است. ممکن است خداوند در این جهان، امتی را در مقام یک کل، مورد بازخواست قرار دهد و مجازاتشان کند، اما کل یک امت در مقام جمع، پای به بهشت یا جهنم نمی‌گذارد؛ تنها نفوس فردی هستند که بهشتی یا جهنمی می‌شوند. از اینرو، از هر امتی که باشیم باز هم در پیشگاه خداوند بشخصه مسئولیم.

اسلام امتها را بر این اساس که چه دینی دارند می‌شناسد؛ به این معنا که از مسیحیان به صورت امت عیسی، و از یهودیان به صورت امت موسی نام می‌برد چنانکه مسلمانان نیز امت پیامبرند. قرآن، حضرت ابراهیم را به تنهایی، امتی «فروتن در برابر خداوند»^۲ می‌نامد و هر امتی را دارای مجموعه آیین‌هایی می‌داند که خداوند برای آن امت برگزیده است: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا»^۳. از آغاز تنها یک امت بیشتر نبود: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً»^۴، اما در گذر تاریخ امتهای گوناگونی پدید آمدند و بسیاری امتها نیز فراموش شدند یا از میان رفتند. قرآن، بارها و بارها، از پیدایش، انحطاط، و زوال امت‌ها – یا به تعبیر کتاب مقدس، اقوام – مختلف سخن می‌گوید. برآستی که «هر امتی را اجلی است؛ چون اجلشان

1. Transcendent Dimension

۲. (۱۲۰/۱۶) «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً فَاِنْتَابَ لِلَّهِ...» (در اینجا چون آیه بخشی از جمله متن بود مناسب دیدیم ترجمه فارسی را در متن و عربی آن را در پاورقی بیاوریم.)
۳. (۳۴/۲۲) «و ما برای هر امتی شریعت و معبدی مقرر فرمودیم...» (ترجمه این آیه را از ترجمه قرآن آقای الهی قمشه‌ای آورده‌ایم زیرا آقای خرمشاهی این آیه را چنین ترجمه کرده‌اند: «و برای هر امتی قربانی‌ای مقرر داشته‌ایم...» که با سیاق کتاب سازگار نیست.)
۴. (۱۹/۱۰) «و مردم جز امتی واحد نبودند...».

فرارسد نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند»^۱. بنا به رأی قرآن، آنچه جوامع یا اقوام را به انحطاط و نابودی کشانده است نه فقر یا ضعف اقتصادی و یا حتی شکست نظامی آنها بلکه فساد اخلاقی و انحرافشان از هنجارهای دینی بوده که خداوند برایشان مقرر داشته است. زمین از آن خداست و او، حکومت بر زمین را برای امت‌ها و ملت‌های صالحه مادامی که چنین باشند، جایز می‌داند و همین که ارج و اعتبار اخلاقی شان را از دست بدهند امتها و ملت‌های دیگری را جایگزینشان می‌کند. امت از نظر اسلام، هر اجتماع انسانی را گویند که یکپارچگی خود را و مدار علائق دینی باشد؛ علائقی که خود، شالوده پیوندهای اجتماعی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، و اخلاقی میان اعضا به شمار می‌آید. در این دوره از تاریخ بشر که ما در آنیم، چنانکه در فصل اول نیز آوردیم، نه یکی بلکه بسیاری امت‌ها یا اقوام هستند که این به معنای تعدد ادیان است بدان قرار که در فصل اول ذکر شد. قرآن، این واقعیت را به منزله وضعیتی که خداوند مقرر فرموده است، بیان می‌دارد؛ چرا که «اگر خداوند می‌خواست آنان را امت یگانه‌ای قرار می‌داد...»^۲. بایستی فهم اسلام از خود به منزله یک امت را در چهارچوب جهانی با این همه امت، که اسلام به همه آنها نگاهی دینی دارد، قرار داد و دریافت.

اسلام، پیش از هر چیز، بر وحدت امت پای می‌فشارد. هر چند با گذشت سالهای نخست تاریخ اسلام، اختلافات کلامی و سیاسی رفته رفته پدیدار گشت و جهان اسلام پس از پایان خلافت بنی امیه در شرق در سده هشتم میلادی، دیگر

۱. (۳۴/۷) «و لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ وَلَا يُسْتَقَدِّمُونَ» (در اینجا چون آیه بخشی از جمله متن بود مناسب دیدیم ترجمه فارسی را در متن و عربی آن را در پاورقی بیاوریم).

۲. (۸/۴۲) «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...» (در اینجا نیز چون آیه بخشی از جمله متن بود مناسب دیدیم ترجمه فارسی را در متن و عربی آن را در پاورقی بیاوریم).

بار هرگز روی وحدت سیاسی را به خود ندید، آرمان وحدت امت همچنان در تاریخ اسلام پُرطرفدار ماند. این آرمان در دوران جدید، به شکل جنبش‌های طرفدار اتحاد اسلام^۱، که پیشینه‌اش به سید جمال‌الدین اسدآبادی در سده نوزدهم باز می‌گردد، خودنمایی کرده است. با این همه، وحدت امت اسلامی در دل‌های مؤمنان راستینی که حکم قرآنی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...»^۲ را سرلوحه خویش می‌دانند در رأس همه حقایق اخلاقی و معنوی است. اما با اینکه این وحدت در همه آیین‌هایی که به مناسبت‌های گوناگون در مساجد یا هر جای دیگر برگزار می‌شود به چشم می‌خورد، بعضی از مسلمانان آن را کوچک شمرده‌اند. بسیاری عوامل قومی، فرقه‌ای، و شخصی در طول سالیان سال و بویژه در دوران جدید، سبب تضعیف این معنا از وحدت و برادری، و نیز خواهری، شده است.

مسلمانان، جدای از اینکه خود را امتی می‌بینند که بنا به دستور خداوند «دعوت به خیر می‌کند»^۳، همچنین بر پایه خطاب قرآن به مسلمانان، در آیه مشهور: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...»^۴ خود را در جهان «امت میانه»^۵ می‌دانند. این آیه می‌تواند به معنای مختلفی باشد و فهمیده شود؛ در ظاهری‌ترین مرتبه، به این معناست که مقرر بود که اسلام بر کمر بند میانی جهان قدیم، از سواحل مدیترانه تا دریای چین، و نیز بر بسیاری امت‌ها و مردمان غیر مسلمان شمال و جنوب این کمر بند چیرگی یابد. مسلمانان، به لحاظ کلامی و در چهارچوب خانواده ادیان ابراهیمی، تفسیرشان از

1. pan-Islamic movements

۲. (۹/۴۹) «همانا مؤمنان [مسلمانان] برادرند...».

۳. (۱۰۴/۳) «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...».

۴. (۱۴۳/۲) «و بدینسان شما را گروهی بهینه گردانیدیم تا گواهان مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد...».

5. middle community

این آیه این است که در حالی که آیین یهود بر احکام دنیوی و آیین مسیح بر آخرتگرایی تأکید دارند اسلام بر موضعی میانه مستحکم شده و میان این دنیا و آخرت، تعادلی برقرار کرده است. تفسیر دیگر که بیشتر اخلاقی است، این است که «امت میانه» به این معناست که خداوند برای مسلمانان، میانه‌روی^۱، یعنی پرهیز از تندرویها در اعمال اخلاقی و دینی را برگزید. با این همه، معنای دیگر این آیه که لوازمی جهانی دارد این است که مسلمانان از این رو «امت میانه» اند که خداوند آنها را برای ایجاد تعادلی میان امتهای مختلف، برگزیده است.

اما این تفسیر اخیر هرگز به معنای آن نیست که مسلمانان، به معنای یهودی کلمه، خود را قوم برگزیده می‌دانند بلکه برعکس، آنها همه امت‌ها را از مسلمان و غیر مسلمان، برگزیده خداوند می‌دانند که به هر کدام نهادها و آیینهای مقدس ویژه‌ای داده است و آنها در پیشگاه او مسئولند. نقشی را که مسلمانان همواره در عرصه تاریخ بشر برای خود در مقام «امت میانه» تصور کرده‌اند به این معنا نبوده است که دیگر جوامع انسانی، ایفای هیچ نقش ویژه الهی را برعهده ندارند. برداشت سنتی اسلام از خود، هیچ اثری از اینکه خود را قوم برگزیده خداوند بداند، نمی‌یابیم مگر آنکه این ادعا را گسترش دهیم و بگوییم که همه امتهای قوم برگزیده خداوند هستند چرا که او آنها را به این عالم می‌آورد تا وظیفه‌ای را بر طبق حکمت و مشیت‌اش انجام دهند.

امروزه امت اسلامی، تحت تأثیر تجدّدگرایی، به لحاظ سیاسی متفرق‌تر و حتی به لحاظ فرهنگی بسیار پاره پاره تر از هر زمان دیگری در تاریخ اسلام است. با این همه، اشتباه بزرگی خواهد بود اگر اهمیت بینش قرآنی نسبت به امت را که در دلها و اذهان بیشتر مسلمانان جای دارد کوچک بشماریم. این بینش، هنوز

1. the golden mean

کاملاً سرزنده است و گذشته از چهارچوب خود دین، به شیوه‌های غیر قابل انتظار، نه تنها در حوزه‌های سیاست و اقتصاد بلکه همچنین در گستره اجتماع و فرهنگ خودنمایی می‌کند.

دارالاسلام^۱ و دارالحرب^۲

مفهوم اسلامی "امت" پیوند نزدیکی با مفهوم دارالاسلام، که از بسیاری جهات مطابق با مفهوم غربی "عالم مسیحیت"^۳ است، دارد. دارالاسلام، منطقه جغرافیایی را گویند که مسلمانان در آنجا اکثریت دارند و شریعت اسلام نافذ و جاری است؛ هرچند ممکن است امت‌های دیگری چون یهودیان و مسیحیان نیز در آنجا زندگی کنند. به لحاظ سنتی، دارالاسلام در مجاورت دارالحرب بوده که در آنجا مسلمانان نمی‌توانستند زندگی کنند و تکالیف دینی‌شان را به راحتی انجام دهند، چراکه قانون آن سرزمین غیر از شریعت اسلام بود؛ هر چند عملاً همواره اقلیتهایی از مسلمانان در بخشهای مختلف آنجا زندگی می‌کردند. بعدها فقهای مسلمان مقوله سوم دارالسلام^۴ را به دو مقوله پیش افزودند و منظورشان از آن، سرزمینی بود که بخشی از عالم اسلام نبود اما مسلمانان می‌توانستند در آنجا در صلح و آرامش تکالیف دینی را بجای آورند. در دنیای امروز، می‌توان گفت که مسلمانان مقیم آمریکا یا اروپای غربی، در دارالسلام بسر می‌برند در مقایسه با مسلمانان مقیم شوروی سابق یا برمه^۵ کنونی که در دارالحرب زندگی می‌کنند.

1. Abode of Islam

2. Abode of War

3. the Christendom

4. Abode of Peace

5. Burma

اما حضور دارالحرب، چنانکه برخی وانموده‌اند، الزاماً به این معنا نبود که جهان اسلام باید با آن منطقه در جنگ باشد. بنا به نظر شریعت اسلام در باب معاهدات بین‌المللی، مسلمانان می‌توانستند با آن دسته از کشورهای بیرون از دارالاسلام که از جانب آنها تهدیدی متوجه مسلمانان نبود پیمانهای صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز ببندند که بهترین نمونه آن، روابط دوستانه شخص پیامبر با حبشیان مسیحی^۱ زمان خود است که در حقیقت گروهی از مسلمانان مکه را اندکی پس از نزول وحی قرآنی، پناه داده بودند. نمونه‌های بسیاری از چنین همزیستی مسالمت‌آمیزی را در میان مسلمانان و پادشاهی‌های مسیحی در اسپانیا، و دولت‌های هندو و مسلمان در هندوستان نیز می‌توان دید. در این حوزه، نباید اصول اسلامی را با مصالح سیاسی و اقدامات فلان حاکم در طول سالیان دراز، در هم آمیخت.

شریعت اسلام مقرر می‌دارد مسلمانانی که در دارالحرب زندگی می‌کنند باید به قوانین آن سرزمین احترام بگذارند، اما همچنین بر این نکته پای می‌فشارد که آنها باید بتوانند، هر چند با دشواری، تکالیف دینی‌شان را بپای دارند. در صورتی که چنین شرایطی برای زندگی فراهم نباشد، بهتر است که مسلمانان به همان دارالاسلام مهاجرت کنند. و اما درباره‌ی گردن نهادن به قوانین و آداب و رسوم محلی، تا جایی است که با شریعت و آداب و رسوم اسلامی در تعارض نباشد، همان احکام مربوط به دارالحرب، درباره‌ی دارالسلام نیز جاری است. شیعیان که در بیشتر تاریخچه‌ی خویش، اقلیتی به شمار می‌رفته و اغلب آزار و اذیت‌ها کشیده‌اند، اصل تقیه^۲ را افزوده‌اند که بر اساس آن، آنها باید باورها و فرائض دینی‌شان را در

1. Christian Abyssians

2. the principle of dissimulation

صورتی که آشکار کردنش جان یا مالشان را به خطر اندازد از اکثریت پنهان بدارند.

اقلیت‌های مسلمان

همچنان‌که در طول تاریخ بسیاری از مسیحیان در بیرون از جهان مسیحیت می‌زیسته‌اند در طول تاریخ اسلام نیز بخشهایی از امت اسلامی در بسیاری محیط‌های فرهنگی و دینی متفاوت و بیرون از دارالاسلام از غرب آفریقا گرفته تا چین بسر می‌برده‌اند. امروزه بزرگترین اقلیت موجود در جهان را جامعهٔ مسلمانان هند با جمعیتی در حدود صد و پنجاه میلیون نفر تشکیل می‌دهد. افزون بر این، دهها میلیون مسلمان در چین، شاید بیست میلیون در روسیه، اقلیت‌های چشمگیری در بسیاری از کشورهای آفریقای سیاه، و گروه‌های هر چند کوچک ولی قدیمی و ریشه‌دار در کشورهای حوزهٔ بالکان، فنلاند، بلغارستان، یونان، تبت، نپال، سریلانکا، برمه، تایلند، ویتنام، و کامبوج زندگی می‌کنند. البته نباید گروه‌های اسلامی تازه‌تری را که در بیشتر کشورهای اروپایی و نیز در آمریکای شمالی و جنوبی هستند نادیده گرفت. چنانکه پیش از این آوردیم تنها در ایالات متحده شش میلیون مسلمان وجود دارد.

وضعیت این اقلیت‌ها از کشوری تا کشور دیگر عملاً تفاوت بسیار داشته و هنوز هم دارد. آنها در بعضی از جاها، فرهنگ محلی چشمگیری را ویژهٔ خود پدید آورده‌اند و در دیگر جاها به صورت منطقهٔ بسته‌ای در درون جامعهٔ بزرگتر درآمده‌اند که در عین پابندی به هویت دینی خویش، نتوانسته‌اند در عرصهٔ فرهنگ عمومی خلاقیت چندانی از خود نشان دهند. این اقلیت‌ها برای سالیان سال نمایندگان حضور اسلام در بخشهای گوناگون عالم بوده و با بسیاری از

فرهنگهای گونه‌گون تعامل داشته‌اند و بیشتر همچون پُلی میان فرهنگهای غیراسلامی و دارالاسلام عمل می‌کرده‌اند. امروزه همین اقلیت‌ها در انجام این وظیفه تا جایی که به رابطهٔ جهان غرب با دارالاسلام مربوط است، مسئولیتی خطیر بر عهده دارند.

اقلیت‌های موجود در دارالاسلام

هیچ منطقه‌ای از دارالاسلام بجز بخش مرکزی شبه جزیرهٔ عربستان نیست که در آن اقلیت‌هایی – از دیدگاه اسلامی – وابسته به اُمت‌های دیگر زندگی نکنند. در قلب جهان اسلام، همواره اقلیت‌هایی از یهودیان، مسیحیان، و زرتشتیان می‌زیسته‌اند اما افزون بر آنها اقلیت‌های دیگری مانند دروزیان، یزیدیان، و علویان نیز از دیرباز در درون گهوارهٔ تمدن اسلامی بسر می‌برده‌اند. اسلام‌گروه‌های اجتماعی را به لحاظ سنتی، بر پایهٔ وابستگی دینی‌شان دسته‌بندی کرده و از اینرو دسته‌بندی اقلیت‌ها بر اساس عواملی چون نژاد و زبان چندان مورد توجه نبوده است. گُردها که به لحاظ زبانی اقلیت ممتازی هستند، به حکومت بر اعراب رسیده‌اند، و نیز سیاهان که گاه در سرزمین‌های [اسلامی‌ای] به حکومت رسیده‌اند که در آنجا اعضای اقلیتی نژادی به شمار می‌رفته‌اند.

شریعت اسلام حفاظت از جان، مال، و آزادی دینی اقلیت‌هایی را که از "اهل کتاب" باشند تضمین می‌کند؛ "اهل کتاب" مقوله‌ای است که در طول تاریخ اسلام کاربرد گسترده‌ای داشته است. اقلیت‌های دینی به موجب این آیهٔ قرآن که می‌فرماید: «با اهل کتابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند و حرام داشتهٔ خدا و پیامبرش را حرام نمی‌گیرند و دین حق نمی‌ورزند کارزار کنید تا به دست

خویش و خاکسارانه جزیه پردازند»^۱، باید [به حکومت اسلامی] در قبال محافظت از خود در برابر یورش بیگانه و تأمین امنیت جان و مالشان جزیه^۲ پردازند. در دنیای امروز، که مفهوم جدیدی از ملت و شهروندی بر آن سایه گستر است این دیدگاه سنتی اسلامی، در بوثه انتقاد واقع شده است و حتی در جهان کنونی اسلام نیز همیشه بدان پایبند نمی‌مانند. از همین روست که تازگی‌ها در جهان اسلام برای بعضی گروه‌ها، به لحاظ اجتماعی، وفاداری به دولت و ملت به معنای جدیدش، می‌رود که تا اندازه‌ای جای وفاداری به دین را بگیرد؛ چیزی که تا همین اواخر حتی در اروپا نیز بوقوع نپیوست.

نظام اسلامی را باید بر حسب مقدماتی فهمید که در مفهوم اسلام از جامعه نهفته است و هدف از آن، فراهم‌سازی نظامی عادلانه و محیطی مناسب برای تعالی معنوی و دینی انسانهاست. از این دیدگاه، گذران زندگی اقلیتها در جامعه اسلامی بی‌گمان سخت‌تر از غرب نبوده است و این نکته را می‌توان با مقایسه سرگذشت یهودیان در "دارالاسلام" و غرب با همدیگر دریافت. همچنین در طول پانصد سال سلطه عثمانیها بر یونان، کوه آتوس^۳ پرشورترین و سرزنده‌ترین مرکز معنویت ارتدکس به شمار می‌رفت. درباره زندگی اقتصادی، شاید باورش دشوار باشد اما در بیشتر بلاد اسلامی، چنانکه در مورد مسیحیان لبنان و مصر می‌بینیم، وضع اقتصادی اقلیت‌ها از جماعت مسلمانان بهتر است. البته هیچ نهاد انسانی از کاستی‌ها و کاربردهای ناروا برکنار نیست. هر

۱. (۲۹/۹) «فَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»

2. special religious tax

3. Mt. Athos

(نام قلّه‌ای است در شبه‌جزیره Halkidiki در مقدونیه که البته امروزه کل این شبه‌جزیره را آتوس می‌نامند که برای رهبانیت ارتدکس از جایگاهی محوری برخوردار بوده و هست.)

دیدگاهی در نگرش به اجتماعاتی که جامعه بر ساخته از آنهاست بر پاره‌ای فرضها استوار است و برتری‌ها و کاستی‌های ویژه خود را دارد. نظام اسلامی که گاهی آن را نظام الملة (واژه مدّت یا امت همچنین به معنای قوم است که در کتاب مقدس آمده است) نیز می‌نامند نخست امتیازات مبتنی بر نژاد، قومیت، یا زبان را ریشه کن کرد و از آن پس، با حمایت از اقلیت‌ها بر پایه دین اسلام، تسهیلاتی را برای گذران زندگی‌شان فراهم آورد؛ اینک این را مقایسه کنید با وضعیت حاکم بر، بگوئیم، اروپای پس از مسیحی شدن که ادیان غیر از مسیحیت همچون مذاهب دروئیدها^۱ و ژرمن‌های قدیم، و نیز بعضی نهضت‌های بعدی برخاسته از درون خود مسیحیت مانند کاتارها^۲ را یکسره ریشه کن کرد.

اما در جهان کنونی اسلام، دیگر هیچ ملتی در چهارچوب نظام الملة عثمانی نیست بلکه همگان مطابق با مفهوم غربی شهروندی در یک ملت زندگی می‌کنند. نظام جدید ملت - دولت^۳ همه تمایزات دینی را دست کم در مقام نظر، البته به بهای حاکمیت قوانین سکولار بر اقلیت و اکثریت، از میان بر می‌دارد. اما در چهارچوب همین نظام مبتنی بر ملی‌گرایی، باز هم انسانها بر اهمیت قوانین و آیینهای دینی‌شان پای می‌فشارند و همین تنش میان این دو گونه قوانین، مسأله اقلیتها را بیش از پیش دشوار ساخته است. در روزگاران گذشته، کُردها مشکلات کنونی را با ترکهای ترکیه و اعراب عراق نداشتند و نیز قبطیان مصر شاهد تنشهایی نبودند که امروزه آنها را به رویارویی با به اصطلاح بنیادگرایان کشانده

1. Druids (کاهنان مذهب سلتی در بریتانیا، ایرلند و فرانسه قدیم).

2. Cathars

(پیروان فرقه‌ای بدعت‌آمیز که در سده‌های دوازده و سیزده میلادی بیشتر در ایتالیا و مناطقی از فرانسه می‌زیستند).

3. state - nation system

است؛ بنیادگرایانی که خود در مقام واکنش به دین‌زدایی از قوانین کشورشان هستند.

جامعه اسلامی: آرمان حیات طیبه و عمل به آن

باید میان جامعه آرمانی که توصیفش در قرآن و حدیث آمده است و جامعه سنتی اسلامی فرق بگذاریم. اگر این دو یکی می‌بود در جهان اثری از شرور یا کمبودها نمی‌یافتیم و دیگر دنیا، دنیایی با این همه کاستی‌ها نمی‌بود. به راستی که مسلمانان در سراسر تاریخ اسلام به جامعه مدینه النبی همچون جامعه آرمانی خویش، و اگر به زبان دینی سخن بگوییم، همچون عصر طلایی اسلام، می‌نگریسته و حتی المقدور در پی الگوگیری از آن بوده‌اند، اما همواره در این امر ناکام مانده‌اند. نسل‌های جوان مسلمان داستانهایی از این دوره را که می‌توان گفت در آن، زمین و آسمان به همدیگر رسیده بودند، شنیده‌اند. من از دوران کودکی خویش به یاد دارم که از پدر و مادرم و دیگران داستانهایی را درباره دستگیری از نیازمندان، درستکاری در همه امور، اجرای عدالت، و مانند اینها از جانب پیامبر و دیگر صحابه اولین شنیده‌ام. تقریباً همواره بسیاری از آنچه در جامعه رواج یافته در تضاد با آرمانهایی بوده است که آنها به دست داده‌اند. با این همه برشمردن کم و کاستی‌ها و زانوی غم بغل گرفتن سودی نمی‌بخشد و باید به جای آن بکوشیم تا دریابیم که با همه تقایصی که آدمیان را از آنها گریزی نبوده است و در تعالیم اولیه اسلام نیز از نظر دور نمانده‌اند، این آرمانها تا چه مایه در تک تک جوامع اسلامی جامعه عمل به خود پوشیده است. هر چند نسلهای بعدی مسلمانان به همه معیارهای پیامبر در مدینه وفادار نماندند و با وجود لغزشهای انسانی، باز هم هر نسلی تا دوران جدید در حقیقت بسیاری از ارزشهای اسلامی را در جامعه

خویش متحقق کرده است.

هنجارهای آرمانی جامعه چنانکه در قرآن و حدیث به تصویر درآمده است عبارتند از: برپایی عدالت و برابری در پیشگاه شریعت، عدالت کامل اقتصادی، توزیع عادلانه ثروت و در عین حال به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و تشویق فعالیت‌های اقتصادی، رفتار برابر با همه آدمیان (مسلمانان و غیرمسلمانان در درون جامعه اسلامی هر کدام چون اعضای امت دینی خویش به سر می‌برند)، و ایجاد محیط دینی و اجتماعی که حضور [خداوند] متعال در آن کاملاً برجسته باشد. پیوندهای خانوادگی در چنین جامعه‌ای بر پیوندهای قبیله‌ای برتری دارد اما حقیقت حتی از وابستگی‌های خانوادگی نیز برتر است. از سخنان حضرت مسیح است که: «همه چیز را فروگذار و مرا پیروی کن» و اینکه آدمی بایستی از پدر و مادر خویش نیز اگر آنها با حقیقت سرسبز داشتند، دوری بجوید. همچنین در قرآن می‌خوانیم که: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا وَإِنِ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...»^۱

از آنجا که آرمان جامعه اسلامی زمینه‌سازی برای تحقق عبارت «اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود»^۲ است، بر هر مسلمانی است که در چنین جامعه‌ای به موجب بسیاری از آیات قرآنی مانند «... أَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^۳، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه خویش بدانند. این بدان معنا نیست که فرد فرد مسلمانان باید در امور یکدیگر دخالت کنند، البته هر مسلمانی به لحاظ اجتماعی مسئول است که از حاکمیت ارزش‌های اخلاقی در

۱. (۸/۲۹) «و انسان را سفارش کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و [می‌گوییم] اگر تو را واداشتند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من گردانی پس از آن دو اطاعت مکن...».

۲. کتاب مقدس، انجیل متی (۱۰/۶).

۳. (۱۱۰/۳) «... به نیکی‌ها فرمان می‌دهید و از ناشایستی‌ها باز می‌دارید...».

جامعه اطمینان حاصل کند. در چنین جامعه‌ای حفظ صلح و تقویت تعادل اجتماعی از ضروریات به شمار می‌رود؛ اما اگر ارزش‌های اخلاقی، به هر دلیلی، فرو ریخته باشد و دولتمردان احکام دینی را نادیده انگارند بر ماست که بپاخیزیم و نظامی را از نو بر پایهٔ هنجارهای اخلاقی و شریعت الهی پی افکنیم. وانگهی در جامعهٔ آرمانی اسلام باید تنها معیارهای تکریم و ارتقاء افراد، فضیلت، نیکی، و علم باشد. سلسله مراتب اجتماع بایستی بر پایهٔ تقوا و علم که در قرآن نیز به هر دوی اینها آشکارا اشاره می‌شود، استوار باشد. تعظیم همهٔ افتخارات و امتیازات دیگر باید که با توجه به حقیقت فناپذیری دنیا باشد. این آرمان هرچند به تمامه تحقق نیافته است، ولی مسلمانان راستین آن را همواره در پیش چشم دارند چنانکه این امر در رفتار بسیاری از حاکمان نیرومند با عارفان و عالمان هویدا است. من حتی در زندگی شخصی‌ام شاهد احترام فراوانی نه تنها از جانب عامهٔ مردم بلکه همچنین از سوی ثروتمندان و دولتمردان به علمای بافضیلت و پرهیزگار بوده‌ام.

در تعالیم سیاسی اسلام نیز به دستگیری از ستم‌دیدگان و محرومان و کمک به آنها از هر راهی که باشد سفارش شده است. اسلام در اصلاحاتی که در جامعهٔ اعراب پدید آورد به جانبداری از نیازمندان پرداخت و همچنانکه مسیح فرمود: «خوشا به حال فقرا» در سخنان پیامبر نیز هست که فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي». البته منظور از فقر در این هر دو سخن، در درجهٔ اول، فقر معنوی است اما در سطح مادی نیز پیامبر اسلام همچون مسیح زندگی ساده‌ای داشت و به فقرا و ضعفا نزدیکتر بود تا به ثروتمندان و توانگران. هرچند پیامبر ثروت را چون نردبانی می‌دید که می‌توان از آن هم به بهشت فرا رفت و هم به جهنم فرو لغزید، او همواره بر این نکته پای می‌فشرد که باید به کمک فقرا شتافت و قطع نظر از

محرومیتشان از امتیازات دنیوی، به آنها احترام گذاشت. به همین سان در میان آرمان‌های اجتماعی اسلام نیز مهربانی با بردگان، رفتار مهربانانه با زنان، گشاده‌دستی نسبت به نیازمندان و بدهکاران یا همان‌هایی که جامعه‌شناسان جدید طبقات محروم‌شان می‌نامند، جایگاه برجسته‌ای دارد.

افزون بر این، هرچند این آرمان‌ها نیز مانند دیگر آرمان‌های اسلامی هیچگاه در جوامع بعدی اسلامی به‌طور کامل تحقق نیافت، اما در مقام آرمان‌هایی که برای تمامی نسل‌های مسلمان مطرح بوده است، برای فهم ارزش‌های غالب در جامعه اسلامی نمی‌توان از آنها چشم پوشید. البته این حالت که «دین من بهترین ادیان است» بالضروره در هر فضای دینی به چشم می‌خورد و اسلام نیز از این قاعده بیرون نیست. قرآن مسلمانان را بهترین امت می‌شمارد^۱، اما در عمل، فرد فرد مسلمانان پی بردند که پاره‌ای فضایل که قرار بود در میان مسلمانان تجلی یابد به‌راستی که اثری از آنها در امت اسلامی نیست بلکه در میان امت‌های دینی دیگر به چشم می‌خورند؛ مثلاً کسانی که فریضه حج را بجای می‌آورند و حاجی‌شان می‌نامند معمولاً در مقام پرهیزگاران و معتمدان، بسیار مورد احترامند؛ وجهه و اعتباری که بیشتر حاجی‌ها در زندگی به شایستگی از آن برخوردارند اما استثناهایی هم در کار بوده است؛ حاجیان فریبکاری که در لفافه تقوا، مشتریان خود را در بازار سرکیسه می‌کنند. ما در خانواده خودمان در ایران، همواره فرشهایمان را از فرش فروش یهودی بسیار درستکاری می‌خریدیم که همه فامیل او را به درستکاری یک حاجی واقعی می‌دانستند. به هر روی پویایی میان آرمان‌ها و عمل یومیة مسلمانان، و نیز یهودیان، مسیحیان یا هندوها خود موضوع پیچیده‌ای است. آنها در این باره نباید به نگرشی خودستایانه بگردند یا

۱. (۱۱۰/۳) «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ...».

اینکه جامعه دینی خویش را تهی از فضائل پنداشته و به نکوهش آن برخیزند. تا جایی که به جهان اسلام مربوط است در دوران جدید هر دوی این دیدگاه‌ها را هم بیگانگان و هم گروه‌های اندکی از درون خود جامعه اسلامی ابراز داشته‌اند که این پدیده به موضعگیری‌ها و حرکت‌های بدسرانجامی دامن زده است.

ساختار جامعه اسلامی

البته همه جوامع اسلامی یکسان نیست و اگر قرار باشد به تحلیل تفصیلی و جزء به جزء امت اسلامی پردازیم خردمندانه‌تر آن است که بجای جامعه اسلامی از جوامع اسلامی سخن بگوییم. اما در کتاب کنونی و برای تمرکز بر قلب جهان اسلام که زادگاه تمدن سنتی اسلامی است، آنگاه که می‌کوشیم ویژگی‌های برجسته ساختار اجتماعی مشترک در کشورهای گوناگونی از مراکش گرفته تا ایران را نشان دهیم، برای ما این امکان هست که درباره جامعه اسلامی سخن بگوییم. جامعه اسلامی در مقایسه با غرب [مسیحی] و نیز هندوستان هندومذهب پیش از دوران جدید، از طبقه‌بندی چندان متصلبی برخوردار نبود و اگر نسبی سخن بگوییم در سده‌های میانه در جامعه اسلامی پویندگی و تحول بیشتری از این دو همسایه‌اش به چشم می‌خورد. تحرک اجتماعی^۱ در جامعه اسلامی بویژه با کسب علوم دینی از سوی، و با تکیه بر توانایی شخصی، نظامی، و اجرایی از دیگر سو، امری دست‌یافتنی بود. دقیقتر بگوییم در اسلام هیچ نظام فئودالی و چیزی که درست مطابق با حکومت زمینداران^۲ در غرب به همراه اربابان و دیگر نیروهای فئودال آن باشد، وجود ندارد؛ هرچند در سرزمین‌هایی مانند ایران و پاکستان

1. social mobility

2. the landed aristocracy

امروزی زمینداران قدرتمندی بوده و هنوز هم هستند. در جامعه اسلامی نقش دهقانان^۱ نیز به اهمیت نقشی نبود که آنان در جامعه اروپای سده‌های میانه داشتند.

یک عامل مهم حاضر در جامعه اسلامی که در غرب مسیحی اثری از آن نیست، عنصر بادیه‌نشینی است. به‌راستی چنانکه ابن خلدون، مورخ بزرگ تونس در سده چهاردهم میلادی - که بسیاری او را پدر جامعه‌شناسی می‌دانند - نوشت آهنگ تاریخ اسلام را می‌توان در تعامل پیوسته میان شهرنشینان و بادیه‌نشینان فهمید. اعراب نخست بادیه‌نشین بودند در حالی که اسلام در مکه که محیط شهرنشینی بود ظهور کرد. با این همه، چیزی از آنچه شاید بتوان "روحیه بادیه‌نشینی" اش نامید با تأکیدی که برگذرای جهان، نزدیکی به طبیعت، عشق به زبان، و احترام به قدرت بیان داشت، در درون چشم‌انداز معنوی وحی اسلامی بر جای مانده است و در هنر اسلامی به روشنی جلوه‌گری می‌کند. در سطح اجتماعی نیز پویایی پیوسته میان بادیه‌نشینان و شهرنشینان در بیشتر تاریخ اسلام استمرار داشته است.

پیامبر اسلام در پی جایگزینی پیوندهای قبیله‌ای با پیوندهای امت بود؛ پیوندهایی که از حقیقت وحی قرآنی سرچشمه می‌گرفت. هر چند او در این راه کامیابی بسیاری بدست آورد ولی پیوندهای قبیله‌ای به هیچ روی ریشه کن نشد و گهگاه در جنبش‌های سیاسی که ریشه در وابستگی‌های قبیله‌ای داشت سر بر می‌آورد. این تنش میان نیروی وحدت‌بخش اسلام و نیروهای پراکنده و مرکزگرای قبیله‌ای به شیوه‌های گوناگونی در تاریخ اسلام خودنمایی کرده و هنوز هم فرونمرده بلکه صورت‌های تازه‌ای به خود گرفته است. در واقع کسانی از

1. the peasantry

چالش کنونی نیروهای مذهبی، بومی و فرهنگی محلی با جهانی‌سازی به «قبیله‌گرایی»^۱ تفسیر کرده و هر دوی آنها را دشمنان مردم‌سالاری قلمداد کرده‌اند. اما چنین تحلیلی را نباید با نقش و جایگاه قبیله‌گرایی در تاریخ اسلام در آمیخت که هم‌گواهی بر تنش موجود میان بادیه‌نشینان و شهرنشینان بود و هم گواهی بر نقش مثبت بادیه‌نشینان قبیله‌ای در نوسازی و بازسازی زندگی شهرنشینی و حتی در وحدتبخشی به مناطق گسترده جهان اسلام تحت نظام واحد «جهانی» چنانکه در مورد سلجوقیان و عثمانیان می‌بینیم. تمدن اسلام که در نوع خود تمدن جهانی بود در محیط‌های شهری پدید آمد و در واقع جهان اسلام در طول سده‌های میانه، شهرهای بسیاری داشت که جمعیتشان بسیار بیشتر از بزرگترین شهرهای کنونی اروپا بود. اما شهر از سویی، محل پرورش هنرها و دانش‌ها و از دیگر سو، زادگاه انحطاط اخلاقی و تجمل‌پرستی افراطی است. شهر هم پرورشگاه حکما و اولیای بزرگ بوده و هم شگاکان و حتی ملحدان را در دامان خود پرورده است. تاریخ در میان بادیه‌نشینان هیچ لادری یا شگاکانی را سراغ ندارد تا چه رسد به ملحد. حتی قرآن نیز اشاره سربسته‌ای به این حقیقت دارد که یک روز مانده به آخرالزمان تک تک شهرها مجازات خواهند شد.

در جهان اسلام بادیه‌نشینی که هیچ شهری از تهدیدشان در امان نبود همین که انحطاط دامنگیر شهرها می‌شد بر آنها می‌تاختند و حکومتشان را بدست می‌گرفتند. آنان توان تازه‌ای به شهر می‌دمیدند، منش اخلاقی را در آن زنده می‌کردند و به فروزان ماندن شعله‌های سنت یاری می‌رساندند. اندک زمانی که می‌گذشت همان بادیه‌نشینان نیز به شهرنشینی گراییده، رفته‌رفته فضائل بادیه‌نشینی‌شان را از دست می‌دادند و به دامان تجمل‌پرستی منحطی فرو

می‌گفتند تا اینکه موج تازه‌ای از یورش بادیه‌نشینان خود آنان را نیز در رُباید. جهان اسلام نه تنها بادیه‌نشینان عرب بلکه بادیه‌نشینان ترک‌زبان را نیز که از سدهٔ دهم میلادی به بعد شروع به مهاجرت به قلب جهان اسلام کردند، شامل می‌شد. بعدها بادیه‌نشینان مغول نیز که بیشتر شهرهای اسلامی را به ویرانی کشانده اما در عین حال هنر و معماری و نیز قدرت سیاسی اسلام را جانی تازه بخشیدند، پای به جهان اسلام گذاشتند. تا به امروز با وجود اسکان اجباری بسیاری از بادیه‌نشینان، هنوز هم بادیه‌نشینی عرب، سیاهپوست، و بربر در سراسر آفریقای شمالی و صحرای آفریقا، بادیه‌نشینان ترک و ترک‌زبان در آناتولی، ایران، و آسیای مرکزی، بادیه‌نشینی عرب در عربستان سعودی، یمن، اردن، سوریه، عراق، و حتی قبایل ایرانی چون پشته‌ها - که بعضی از آنها امروزه در افغانستان و پاکستان امروزی اسکان یافته‌اند - وجود دارند. حتی در جنوب مصر نیز که از دیرباز جامعه‌ای شهرنشین بوده است، بادیه‌نشینی بسر می‌برند. من همین تازگی‌ها که برای زیارت آرامگاه یکی از صوفیان بزرگ به جنوب مصر سفر کرده بودم شگفت‌زده شدم وقتی فهمیدم هنوز صحرای مصر در نزدیکی مرز سودان جزو قلمرو بادیه‌نشینان است. با این حساب به هیچ روی نمی‌توان از نقش اجتماعی، روانشناختی، و معنوی برجستهٔ بادیه‌نشینان در جامعهٔ اسلامی چشم پوشید. وانگهی نباید فراموش کرد که اندک مایه‌ای از روحیهٔ بادیه‌نشینی هنوز هم در میان کسانی که در شهرها اقامت گزیده‌اند بر جای مانده است؛ چنانکه در این ضرب‌المثل عربی می‌خوانیم: «شما می‌توانید پسر بادیه‌نشین را از بادیه بازگیرید اما زنه‌ار که بتوانید بادیه را از او بازگیرید».

مهمترین طبقات جامعهٔ اسلامی تا پیش از ظهور تحولات جدید اجتماعی عبارت بود از: علما، طبقهٔ حاکم و نظامیان، بازرگانان، پیشه‌وران - و در مناطقی

همچون مصر و ایران - طبقه دهقانان. معنای لغوی "علما" عبارت است از: "آنهایی که می‌دانند" که بر دانشمندان در هر رشته‌ای اعم از ستاره‌شناسی و پزشکی اطلاق می‌گردد نه آنکه تنها علمای دین را شامل شود و این واژه هنوز هم تا اندازه‌ای در این معنای گسترده کاربرد دارد. اما رفته‌رفته حوزه اطلاق آن به علمای دین، به‌ویژه متخصصان در شناخت شریعت منحصر گردید. با اینکه در اسلام، روحانیت وجود ندارد، نزدیکترین چیز در اسلام به طبقه احبار در دین یهود و تا اندازه‌ای به کشیشان در مسیحیت یا برهمن‌ها در آیین هندو، همین طبقه علماست هرچند که جایگاه دینی آنان با همدیگر دقیقاً یکی نیست. در سرتاسر تاریخ اسلام، علما که همواره لباس پیامبر را می‌پوشند و دستاری به پیروی از حضرتش بر سر می‌گذارند، پاسداران و مفسران شریعت بوده‌اند. از اینرو آنها در جامعه اسلامی از نفوذ بالایی برخوردارند و تا پیش از دوران جدید بر فعالیتهای آموزشی و قضایی نظارت می‌کرده‌اند. علما همچنین محافظان سنتی مردم علیه قدرت صاحب‌منصبان سیاسی و نظامی بشمار می‌آمدند. در مجموع علمای شیعه دوازده امامی نیرومندتر از همتایان سنی مذهبشان بوده‌اند چراکه از قدیم علمای شیعه در مقایسه با علمای سنی، مستقل از قدرت سیاسی بودند و از آنجا که مالیات‌های دینی را خودشان جمع‌آوری می‌کردند تا اندازه‌ی زیادی هم از استقلال اقتصادی برخوردار بودند. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی، اگر چنین قدرتی نمی‌بود، هیچ‌گاه بوقوع نمی‌پیوست. اما دخالت مستقیم علما در سیاست در ایران کنونی که در تاریخ اسلام برای نخستین بار صورت می‌گیرد، هم خود آنها را در مقام طبقه ممتاز دینی و هم نقش و عملکردشان را به چالش‌های بزرگی در جامعه دچار کرده است.

در میان علما، صوفیان بسیاری بوده‌اند و بیشتر مشایخ صوفیه نیز به شریعت

اسلام واقفند اما آنها طبقه ممتازی را در جامعه اسلامی تشکیل نمی‌دهند. صوفیان در حقیقت، خود جامعه‌ای در دل جامعه اسلامی به‌شمار می‌آیند که مردان و زنانی از همه اقشار می‌توانند عضو آن باشند. در حدیث است که: «هیچ رهبانیتی در اسلام نیست»^۱ و در قرآن نیز می‌خوانیم که «...رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ...»^۲. از این روست که در جامعه اسلامی خبری از طبقه ممتاز راهبان نیست؛ با این همه، آرمان زندگی معنوی که یکسره وقف خداوند باشد در میان طوایف صوفیه - که از حیث ظاهری وسیعاً جزء جامعه شده‌اند - تحقق یافته است. همچنین جالب است بدانیم که هرچند اسلام نهاد رهبانیت را نپذیرفت، پیامبر و به پیروی از ایشان نسل‌های مسلمانان، راهبان مسیحی را به دید مهربانانه‌ای می‌نگریسته‌اند.

وانگهی تصوفی هست مناسب خواصی که همواره متون عالی تصوف را می‌خوانند و آن را با انجام اعمال معنوی پیشرفته‌ای همراه می‌کنند و نیز تصوف عمومی‌ای هست که برکات تصوف را برای بسیاری از مردم به ارمغان می‌آورد؛ مردمی که همواره ارادتی به تصوف دارند و اما فعالانه سر به سلوک در راه تکامل معنوی گروه خواص نمی‌سپرنند. این فرق‌گذاری میان خواص و عوام را چنانکه در تصوف پیدا است، به‌راستی می‌توان در سرتاسر جامعه اسلامی یافت و نباید آنرا با "نخبه‌سالاری"^۳ به معنای جدید آن درآمیخت. امروزه واژه "نخبه" (elite) را در گفتمان عمومی به‌ویژه در آمریکا چندان خوش نمی‌دارند اما در واقع آن در عرصه‌های گوناگون زندگی‌شان حضور دارد و متناظر با همان "خواص" در جامعه

۱. «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ...».

۲. (۲۷/۵۷) «... رهبانیتی را به صورت بدعتی در پیش گرفتند که ما آن را برایشان واجب نکرده بودیم...»

3. elitism

اسلامی است که آشکارا و گسترده اعمال می‌شود. برای نمونه شمار اندکی از ریاضیدانان با ریاضیات پیشرفته آشنایی دارند که نخبگان [یا خواص] این رشته، همان معدود افراد هستند و دیگران، عوام به‌شمار می‌آیند. اما ممکن است یکی از همین کسانی که در ریاضیات، از جمله عوام است در شناخت خواص دارویی گیاهان از نخبگان باشد؛ رشته‌ای که نخبگان ریاضیات در آن از عوام محسوب می‌شوند. این است معنای مقوله مهم "خواص" و "عوام" در کاربرد صوفیان و نیز در هر جای دیگری از جامعه اسلامی که آن را بکار می‌برند. واژه خواص به‌صورت مطلق تنها بر کسانی اطلاق می‌شود که از معارف عالی‌معنوی و فضایل برجسته‌ای برخوردارند.

اهل تصوف در هر سطح و مقامی که باشند با آنکه به لحاظ جامعه‌شناختی طبقه ممتازی نیستند، گروه مهمی در جامعه اسلامی به‌شمار می‌آیند و در طول سالیان سال بر حوزه‌های متفاوتی از حیات باطنی گرفته تا اخلاق عمومی، از روانشناسی تا هنر، از مابعدالطبیعه تا اصناف، و از شعر تا سیاست تأثیر شگرفی نهاده‌اند. نمی‌توان تصوف را به مظاهر اجتماعیش فروکاست یا تنها به یاری اصطلاحات جامعه‌شناختی به تحلیل آن پرداخت. فهم ساختار جامعه اسلامی میسر کسی نمی‌شود مگر آنکه جایگاه صوفیان را در کنار علما و دیگر طبقات ممتاز آن به‌درستی دریابد.

اگر علما و صوفیان - یا دست کم رهبران آنها - را به معنایی متناظر با طبقه کشیشان در مسیحیت سده‌های میانه بدانیم، طبقه حاکمان و نظامیان عالم اسلام را نیز می‌توانیم با همتایان آنها در غرب مسیحی بسنجیم. با این همه، نباید تفاوت‌های میان گونه‌های سلطنت و اشراف‌سالاری سیاسی و نیز اختلاف در عناوین موروثی را در جهان اسلام و غرب نادیده انگاشت. از عالی‌ترین مقام

حکومتی - که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم - خواه خلیفه، سلطان، یا امیر که بگذریم در صحنه سیاسی و نظامی هر کشور اسلامی همواره دو گروه - مدیران^۱ و نظامیان^۲ - نقش داشته‌اند.

در اسلام طبقه مدیران نخست بر پایه الگوهای قدیمی‌تر برگرفته از ساسانیان در ایران پدید آمد. این طبقه در تاریخ صدر اسلام در جامعه اسلامی عملاً تنها طبقه فرهیخته بیرون از کادر علما را شامل می‌شد که از فنون خواندن، نوشتن، منطق و مانند اینها برخوردار بود؛ این طبقه حتی در پیدایش سبک تازه‌ای از زبان عربی که در نوشته‌های کارمندان دیوانهای مختلف - همان وزاره‌های کنونی در غرب - پدیدار گشت بی‌تأثیر نبود. آنان در تعلیم و تربیت اسلامی، ادبیات، اخلاق، و اندیشه سیاسی و نیز در اداره حکومت در تاریخ اسلام سهم عظیم داشته‌اند. در دوره خلافت عباسیان که از سده هشتم تا سیزدهم میلادی ادامه داشت، در حالی که اعراب مناصب دینی و ترکان مناصب نظامی را در اختیار داشتند، مناصب مدیریتی بیشتر از آن ایرانیان بود تا جایی که بعضی از برجسته‌ترین وزیر اعظم‌ها - یا همان نخست‌وزیران - خلفای عرب یا بعد از آنها، سلاطین ترک، از ایرانیان بودند.

البته طبقه نظامی در سرتاسر تاریخ اسلام، چنانکه در دیگر جوامع نیز همین گونه است، اهمیت بسیاری داشته است، هرچند اسلام برخلاف بسیاری از فرهنگ‌های سنتی دیگر، هرگز بر جنبه وراثت تأکید نکرده است. اما با فروپاشی ساختارهای سیاسی سنتی در دوران جدید، در بسیاری از کشورهای اسلامی کودتای نظامی رخ داد و در پی آن، نظامیان حکومت را بدست گرفتند؛ حکومتی

1. administrators

2. the military

که با نظام سیاسی سنتی در اسلام تفاوت بسیار داشت. بر اساس سنت سیاسی اسلام هر فرمانده نظامی که توانایی حکومت را داشت، سلطان یا امیر می شد اما او همچنان پایبند شریعت و سنت های حکومتی باقی می ماند. درباره دیکتاتورهای نظامی جدیدی که در طول نیمه دوم سده بیست میلادی در بسیاری از کشورهای اسلامی زمام امور را بدست گرفتند قضیه جز این بود.

طبقه بازرگانان همواره نقش عمده ای در جامعه اسلامی داشته و نگهبان مهمی برای اسلام به شمار می رفته اند. پیامبر در حالی پا به بزرگسالی می گذاشت که بازرگان بود و نیز همسرش خدیجه از بازرگانان بنام مکه به شمار می آمد. تجارت از همان آغاز [اسلام] پیشه آبرومندی بود و نقش طبقه بازرگانان در جامعه اسلامی بسی پُررنگتر از نقشی بود که این طبقه در اروپای سده های میانه تا پیش از پیدایش بورژوازی در ایتالیا در طول دوره نوزایی داشت. بازار در آن دسته شهرهای اسلامی که هنوز تا اندازه ای سنتی مانده اند تا به امروز نه تنها مرکز فعالیت های تجاری، بلکه مرکز دینی نیز بوده و معمولاً مساجد بزرگ و حوزه های علمیه را در خود جای داده است. اصطلاح "بازاری" - یعنی تاجری که در بازار تجارت می کند - در زبان فارسی نیز همچون دیگر زبان های اسلامی، با پارسایی و حمیت دینی همراه بوده است و بازاریان همواره پیوند نزدیکی با علما داشته اند. هنوز از دوران کودکی ام بیاد دارم که مادرم در طول ایام سوگواری محرم مرا با خود به بازار تهران می برد و من از آن همه پرچم و پرده های سیاهی که همه جا را پوشانده بود، تا چه اندازه متأثر می شدم. تا امروز نیز بازاریان در ایران بیشترین فعالیت های دینی از جمله هیأت های مذهبی در خیابانها و مراسمی را که در مساجد برگزار می شود ساماندهی می کنند. در جهان عرب نیز جز این نیست. مسجد رأس الحسین در مرکز قاهره واقع است و هرگاه که من از آن دیدن می کنم

حتماً سری هم به بازار خان خلیلی در مجاورت آن می‌زنم؛ بازاری که پیوند میان پرهیزگاری دینی و تجارت، در آن به روشنی پیداست.

اصناف در جامعه سنتی اسلامی، نهاد مهمی بود که نامش با نام بازار و تولید کالا همراه بود. اصناف که پایه گذار خود را علی بن ابیطالب می‌دانند کارآموزی در فنون و صنایع گوناگون را با انضباط اخلاقی و معنوی در می‌آمیزند. در این نهاد استادکاران همواره مربیان اخلاقی و معنوی نیز هستند و شاگردان، زمانی اجازه ورود به صنفی را می‌یابند که شرایط اخلاقی و عملی پذیرش [در آن] صنف را داشته باشند. اصناف اسلامی مانند صنف بناها (ماسونها) در اروپای سده‌های میانه است؛ سازمانی مخفی با شناخت نظری و هم فنون عملی که از راه زبان منتقل می‌گشت. در واقع، فراماسونری^۱ آنگاه آغاز شد که صنف بناها جنبه "نظری" یافت، آنها از حرفه بتایی دست کشیدند و به صورت سازمان مخفی با آرمان‌های ویژه سیاسی و اجتماعی در آمد. هرچند فراماسونری اروپایی رهاورد نیروهای استعمارگر در سده نوزدهم برای جهان اسلام بود، اصناف اسلامی هرگز چنین استحاله‌ای را به خود نپذیرفت و پیوند نزدیکشان را با تصوّف و آیین‌های معنوی اسلام همچنان حفظ کرد. هرچند با پیدایش فناوری جدید و ورود صنعت‌گرایی به بخش‌هایی از جهان اسلام، بسیاری از این اصناف از میان رفت، هنوز چندی از آنها از فاس تا بنارس بر جای مانده است. جالب است بدانیم که بیشتر ابریشم معروف بنارس را از گذشته تا کنون دو صنف مسلمان بافندگان و چاپگران روی پارچه تولید می‌کرده‌اند. چند دهه پیش که من از این مقدس‌ترین شهر هندوها دیدن می‌کردم شگفت‌زده شدم از اینکه می‌دیدم این صنف سنتی اسلامی هنوز

1. Freemasonry

بسیار زنده است. استاد این صنف که زیباترین ساری‌ها^۱ را تولید می‌کند از مشایخ محلی طایفه قادریه است که از کهن‌ترین طایفه‌های صوفیه به‌شمار می‌آید. در پایان بحث از ساختار جامعه اسلامی، باید یادآوری کنیم که دهقانان با اینکه البته در همه جهان اسلام، جز بعضی مناطق، حضور داشته‌اند، اما نقش آنها به اندازه نقش محوری‌شان در تاریخ غرب نبوده است. در سرزمین‌هایی همچون مصر، بخش‌هایی از ایران، و پنجاب همواره توده بزرگی از دهقانان می‌زیسته‌اند که معمولاً آموزش‌های دینی‌شان را در مراکز شهری می‌دیده‌اند. همچنین دهقانان در این کشورها نیروی اجتماعی محافظه‌کاری بوده‌اند که بسیاری از طلبه‌های مدارس شهرهای بزرگتر از میان آنها برخاسته‌اند؛ طلبه‌هایی که بعضی از آنها بعدها از رهبران دینی می‌شدند. در میان این طبقه، تصوف عامی نیز پُرنفوذ بوده است چنانکه در میان فلاحین^۲ مصر و در انتشار مکتب مرابطیه^۳، که جنبش صوفیانه عامی است، در شمال و غرب آفریقا می‌بینیم.

اسلام و برده‌داری

اسلام در عالمی ظهور کرد که برده‌داری در آن تقریباً فراگیر بود. قرآن و حدیث به مهربانی با بردگان و رفتار انسانی با آنها اندرز می‌دهد و مسلمانان را به آزادسازی آنان ترغیب می‌کند. خود پیامبر سلمان، برده ایرانی، را خرید، بی‌درنگ آزادش کرد و او را از اهل بیت خویش قرار داد. یادآوری این نکته

1. sari (لباس ویژه زنان هندی).

2. *fillahin* of Egypt

3. Maraboutism

(نهضتی دینی و سیاسی در مراکش که چون خاستگاهشان رباط‌هایی در دل صحرای مراکش بوده به این نام شهرت یافته‌اند).

بایسته است که برده‌داری در جامعه اسلامی با نژادپرستی یکی نبود. برده‌های ترک و سیاهپوست آفریقایی بودند که تا مناصب فرماندهی نظامی، پادشاهی، و رهبری بالا رفتند. وانگهی پیوندهای زناشویی بسیاری میان برده‌ها و دیگران رخ می‌داد و معمولاً فرزندان بردگان دیر یا زود در بافت کلی جامعه جذب می‌شدند. البته بازرگانان عرب و اروپایی بودند که در آفریقا به تجارت برده می‌پرداختند اما با وجود این واقعیت که قدرت‌های استعماری اروپا حضور این بازرگانان عرب را در آفریقا دستاویزی برای استعمار آن قاره قرار دادند، در هیچ شهر اسلامی هرگز محله‌های هارلم یا آناکوستیا^۱ سابقه نداشته است. حتی در جاهایی مثل عربستان و مراکش، که سیاهپوستان آفریقا حضوری نیرومند دارند، هیچ احساس تبعیض نژادی در کار نیست. امروزه در هر مسجد اعظمی در مراکش به هنگام نماز طیف گسترده‌ای از نمازگزاران - از سیاهان آفریقایی تا بربرهای چشم آبی - را می‌بینیم و با این همه، هیچ احساسی از ناهمگونی نژادی به ما دست نمی‌دهد.

بسیاری از مسلمانان پرهیزگار نیز از برده‌داری دوری جستند و علیه آن دست به قلم بردند اما هرچند این رسم به شکل اسلامی‌اش، که به جای تبعیض به معنای ادغام نهایی [بردگان در دل جامعه] بود، کم و بیش بر جا ماند از رونق افتاد تا اینکه در سده نوزدهم میلادی بر اثر فشار نیروهای درونی و به تأثیر از عقاید آبراهام لینکلن^۲ و دیگران از جهان اسلام رخت بر بست. اگر هم امروزه در نوشته‌های عده‌ای می‌خوانیم که برده‌داری هنوز در گوشه و کنار عالم اسلام مثل سودان و چندی دیگر از سرزمین‌های آفریقایی رایج است، این برده‌داری بیشتر

1. Harlem & Anacostia

(محله‌های مشهور سیاهپوستان در نیویورک. و ساحل رودخانه آناکوستیا)

2. Abraham Lincoln

به برده‌داری در بیگاری خانه‌های^۱ چین یا غرب کنونی می‌ماند که در هیچ‌کدام از این موارد، [در اسلام] رسم رایجی نبوده است و مراجع دینی آن را نپذیرفته‌اند. تا پیش از دوران جدید، برده‌داری در میان مسیحیان و مسلمانان رایج بود که این بدان معنا نیست که مسیحیت یا اسلام این رسم را بنیاد نهاده یا مشوّق آن بوده است.

گروه‌های گوناگونی که تنها شامل سیاهان آفریقایی نمی‌شدند در مقام برده وارد جهان اسلام شدند اما همه آنها به زودی در ترکیب امت جای گرفتند و جامعه اسلامی، هیچگاه آن‌گونه رفتاری را که تا پیش از جنگ داخلی^۲ در آمریکای جنوبی رواج داشت، به خود ندید. آنچه فهمش اهمیت فراوانی دارد این است که برده‌داری آنگاه که در جهان اسلام مرسوم بود به نژادپرستی نینجامید و از اینرو در بسیاری از مناطق اسلامی و در طول بیشتر دوره‌های تاریخ اسلام برده‌های سابق خیلی زود از رهگذر پیوند زناشویی با دیگران با بقیه جامعه یکپارچه شدند.

خانواده در جامعه اسلامی

خانواده، واحد بنیادین جامعه اسلامی است که در پی نزول قرآن، رفته‌رفته جای قبیله را که برای اعراب نزدیکترین واقعیت اجتماعی به شمار می‌رفت گرفت. یکی از اصلاحات اجتماعی اسلام، تقویت خانواده و پیوندهای زناشویی بود. در جامعه اسلامی همچون بسیاری از دیگر جوامع سنتی، خانواده محدود به خانواده هسته‌ای^۳ شامل والدین و فرزندان نیست بلکه متشکل از خانواده

1. sweatshops

2. Civil War

3. nuclear family

گسترده‌ای^۱ است که پدربزرگ و مادربزرگ، عمو و دایی، عمه و خاله، داماد و عروس، و فرزندان همه اینها را دربرمی‌گیرد. خانواده‌گسترده نقش مهمی در تربیت فرزندان، حمایت از جوانترها در برابر فشارهای اجتماعی و اقتصادی و در انتقال دین، رسوم، سنتها، و اسرار تجارت خانوادگی ایفا می‌کند. نقش خانواده گسترده در جامعه اسلامی را حتی تا امروز می‌توان بسیار برجسته دانست.

بسیاری از نهادهای اسلامی بر اثر تجدّدگرایی رو به ویرانی نهاد اما هنوز خانواده از این آسیب در امان مانده است. در غرب، خانواده‌گسترده به خانواده هسته‌ای فروکاست و تازگی‌ها بر اثر در هم شکستن اتم اجتماعی^۲، خانواده هسته‌ای باز هم کوچکتر شد و به شکل خانواده تک‌سرپرستی^۳ درآمد تا جایی که نهاد خانواده به معنای دقیق کلمه زیر فشار شدیدی واقع شده است. بیشتر مسلمانان به این تحولات که همدوش آداب جنسی و نقش‌های تازه زن و مرد در جامعه غرب در جریان است - نه همچون الگوهای کاملاً جاافتاده و دیرپایی که باید از آنها سرمشق گرفت - بلکه چون تجارب اجتماعی ناقصی که پیامدهایش هنوز روشن نیست می‌نگرند. از اینروست که این موضوع به صورت محل نزاعی میان محافل فراتجدّدگرای غربی و جهان اسلام درآمده است. اما در این صورت یهودیان و مسیحیان محافظه کار در خود غرب نیز به همان شدت مسلمانان با بسیاری از این آداب و رسوم جدید مخالفند. نگرش عموم مسلمانان نیز به این آزمایش‌های تازه اجتماعی درباره ازدواج و خانواده از نگرش یهودیان و مسیحیان سنتی در غرب چندان دور نیست. من بسیاری از خانواده‌های یهودی، پروتستان و کاتولیک را در آمریکا سراغ دارم که در فهمشان از معنای ازدواج و

1. extended family

2. social atom

3. single-parent family

اهمیت خانواده خود را به همسایگان مسلمانان نزدیکتر از دوستان دوران کودکی شان احساس می‌کنند.

اما درباره خود مسأله ازدواج باید گفت که فهم جایگاه آن در اسلام میسر نیست مگر آنکه نخست اهمیت جنسیت را در نظر مسلمانان دریافته باشیم. در الهیات کلاسیک مسیحی نفس جنسیت باگناه اولیه همراه بوده و مقبولیتش تنها همچون وسیله‌ای برای زاد و ولد است. از اینروست که پرداختن به جنسیت در سیاق دین مسیح مستلزم تقدس بخشی به آن از رهگذر مراسم دینی مربوط به زناشویی است. در اسلام مانند یهودیت، نفس جنسیت امری مقدس و خجسته است و بنابراین نیازی به مراسم دینی همچون مراسم مسیحیان، برای تقدس بخشی به آن نیست. البته ازدواج در اسلام قراردادی است که مطابق با شریعت و برای مشروعیت بخشیدن به روابط جنسی زن و مرد و محافظت از حقوق آن دو منعقد می‌گردد. اما در هر سه دین مسیحیت، اسلام و یهودیت روابط جنسی بیرون از پیوند زناشویی جایز نیست و در پیشگاه خداوند، گناه به‌شمار می‌رود.

شریعت اسلام طلاق را جایز می‌شمرد اما به لحاظ اخلاقی و اجتماعی [وقوع] آن را بسیار دشوار می‌سازد. در حدیثی آمده است که از میان همه چیزهایی که خداوند جایز شمرده است ناپسندترین آنها نزد او طلاق است.^۱ از اینروست که هر چند چنین می‌نماید که شرعاً هر مردی به آسانی می‌تواند از همسرش جدا شود و نیز هر زنی در پاره‌ای شرایط — از جمله اینکه شوهرش او را به امان خدا رها کرده و دست از حمایتش برداشته باشد — می‌تواند طلاق بگیرد، ولی در عمل طلاق به‌ویژه در بخش‌های سنتی‌تر جامعه اسلامی بسیار کم اتفاق می‌افتد و این

۱. «مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ»

امر زمانی بیشتر روشن می‌شود که آن را به نسبت آمار طلاق در اروپا و آمریکای کنونی بسنجیم. برداشت رایج در غرب از حقوق زنان مسلمان دربارهٔ موضوعات خانواده و طلاق، هیچ درست نیست چرا که در این برداشت، بسیاری از عوامل اجتماعی و اخلاقی دخیل در بیشتر موقعیت‌های خانوادگی را نادیده گرفته‌اند؛ هرچند افسوس که بسیاری بی‌عدالتی‌های فجیع نیز در این زمینه وجود دارد. تا جایی که به عرف رایج در مسائل مربوط به حقوق خانواده و طلاق مربوط است امروزه مباحثات فراوانی در جهان اسلام دربارهٔ حفاظت از حقوق زنانی در جریان است که شوهرانشان در عین بدرفتاری با آنها از طلاق‌دادنشان سرباز می‌زنند و در بسیاری از کشورهای اسلامی نیز دادگاههای خانواده بنیادگذاری شده است که می‌کوشند عدالت را بر اساس روح و قانون قرآن و نه مطابق با عرف رایج پیاده سازند. ناگفته پیداست که در جامعه اسلامی نیز همچون هر جای دیگری در این زمینه بدرفتاری‌هایی وجود دارد، اما اسلام بر اهمیت خانواده و پیوند زناشویی و مسئولیتی پای می‌فشارد که خداوند بر شانه‌های زن و شوهر نهاده است گو آنکه بعضی از مسلمانان از زیر بار این مسئولیت‌ها شانه خالی می‌کنند.

اما دربارهٔ نفس ازدواج باید یادآوری کرد که ازدواج در دو دین مسیحیت و اسلام بر پایهٔ دو الگوی معنوی متفاوت استوار است. از همین جاست که مسیحیان و حتی پسا-مسیحیان^۱ ازدواج را تنها با تک‌همسری یکی می‌گیرند در حالی که اسلام در شرایط و موقعیت‌هایی ویژه امکان چندهمسری را نیز مطرح می‌کند. این اختلاف در الگوها را هیچکس بهتر از تیتوس بورکهارت - یکی از عمیقترین پژوهشگران سنت اسلامی در غرب - بیان نکرده است؛ او می‌نویسد:

1. post - christians

اروپاییان گرایش به این دارند که چندهمسری مسلمانان را بی‌بندوباری جنسی قلمداد کنند. آنها با این کار از یاد می‌برند که «بی‌بندوباری» تا اندازه زیادی باکناره‌گیری راهبانه از زندگی خانوادگی جبران می‌شود. اما نکته اصلی این است که ازدواج در اسلام بر الگوی معنوی کاملاً متفاوتی از الگوی ازدواج در مسیحیت استوار است. تک‌همسری در مسیحیت، بازتابی از پیوند کلیسا – یا نفس – با مسیح است که این یگانگی برخاسته از عشقی شخصی و انتقال‌ناپذیر است. از سوی دیگر چند همسری در اسلام برگرفته از ارتباط حقیقت واحد [خداوند] با "ظروف"^۱ جاندار متعددش است: مرد همچون امام خانواده خویش، مظهر حق به‌شمار می‌رود و نقش او متناظر با ظرف "فاعل" یعنی روح است؛ حال آنکه همسرش در حکم ظرف "منفعل" [قابل] یعنی نفس است. از اینروست که هر مرد مسلمانی می‌تواند زنی مسیحی یا یهودی بگیرد در حالی که زنان مسلمان می‌توانند تنها مردان مسلمان را به شوهری بگیرند. این الگوهای معنوی – چه در مسیحیت و چه در اسلام – چیزی نیست که از بیرون بر ازدواج تحمیل شده باشد بلکه جزء ذات آنهاست. نماد و رمز مورد بحث با اینکه اصلاً و الزاماً در همه افراد به‌نحوی آگاهانه نیست اما ذاتی سنتی است که آنها متعلق به آنند و از اینرو بخشی از ذهنیت جمعی‌شان^۲ به‌شمار می‌رود.^۳

اصول و الگوهای معنوی که در اینجا آوردیم به هیچ روی به معنای فروکاستن ارتباط مرد و زن به ارتباطی تنها میان اصول فاعل و منفعل نیست.

1. vessels

2. collective mentality

3. Titus Burckhardt, *Fez: City of Islam*. trans. W. Stoddart (Cambridge: Islamic Texts Studies, 1992), P. 102-3.

همان‌گونه که در سنت خاور دور، هر دو جنس نر و ماده از یین و یانگ^۱ - اما به نسبت‌های متفاوت - بهره‌مندند در دیدگاه اسلامی نیز جنس نر با اصل فعال و جنس ماده با اصل منفعل کاملاً یکی نیستند چرا که هر دوی آنها از هر دو اصل در طبیعت خویش برخوردارند. آنچه از سخن بورکهارت روشن می‌شود الگوها و اصول معنوی دخیل [در ازدواج] است.

اگر ازدواج‌های متعدد پیامبر اسلام در نظر مسیحیان از جایگاه معنوی می‌کاهد، این ازدواج‌ها در نظر مسلمانان سبب شرافت و تقدس بخشیدن به اتحاد دو جنس شده است. وانگهی اگر ازدواج را در پیوند با آمیزش جنسی بدانیم و بپذیریم که هرگونه رابطه جنسی باید در چهارچوب ازدواج باشد در این صورت شاید بی‌بندوباری موجود در جهان اسلام که چندهمسری را قبول دارد بسیار کمتر از غرب مدعی تک‌همسری، حتی پیش از انقلاب جنسی^۲ دهه ۱۹۶۰ بوده باشد. غربیان از دیرباز جهان اسلام را متهم به زنیارگی و شهوترانی و مسیحیت را به گونه‌ای تصویر می‌کرده‌اند که طرفدار پاکدامنی و مخالف سرسخت روابط نامشروع جنسی است. اما واقعیت اجتماعی چیز دیگری است. بی‌گمان در جهان اسلام چندهمسری تا اندازه‌ای و نیز در مکتب شیعه، ازدواج موقت وجود دارد اما بیشتر مردان، تک‌همسر هستند و در جامعه سنتی اسلامی، روابط نامشروع جنسی بسیار کم اتفاق می‌افتد. وانگهی در غرب هر چند رسماً چندهمسری پذیرفته نیست روابط نامشروع جنسی بسیار فراوان است. در جامعه اسلامی زنا هر چند نمی‌توان گفت اصلاً نیست ولی بسیار کم اتفاق می‌افتد و در عمل هیچ فرزند نامشروعی وجود ندارد؛ چرا که در همه اقسام ازدواج، حتی از نوع موقتش،

1. *yin - yang*

2. sexual revolution

فرزندان حاصل از آنها را قانون به رسمیت می‌شناسد و پدر از هر جهت موظف به تأمین آنهاست.

پیامبر اسلام فرمود: «ازدواج نیمی از دین است»^۱. و ازدواج در نظر مسلمانان، راه خجسته‌ای برای پیروی از سنت نبوی است هر چند شریعت به معنای اصطلاحی کلمه، آن را از واجبات نشمرده است. به دلیل اهمیت دینی ازدواج تقریباً هر کسی در جهان اسلام، حتی در شهرهای بزرگ، تن به ازدواج می‌دهد و فشار زیادی بر جوانان برای ازدواج کردن به‌ویژه برای پرهیز از گناه وارد می‌شود. به سختی می‌توان مرد یا زن مجرّدی در جامعه اسلامی، مگر کسانی در گوشه و کنار، یافت. بیوه زنان هر چند که فرتوت و صاحب فرزندان بسیاری باشند اغلب با مرد دیگری ازدواج می‌کنند که این امر در روستاها رایج‌تر است. همچنین مردی که زنش را از دست می‌دهد معمولاً برای ازدواج دوباره تحت فشار دیگران قرار می‌گیرد. حتی آنهایی که، چه زن و چه مرد، مجرّد می‌مانند معمولاً در کنار خویشاوندان زندگی می‌کنند و بخشی از خانواده گسترده بزرگتری به‌شمار می‌آیند.

مرد و زن از منظر اسلام

از دیدگاه اسلام تفاوت میان نر و ماده نه تنها مبنای زیست‌شناختی یا حتی روانشناختی دارد بلکه از ذات الهی سرچشمه می‌گیرد. در قرآن می‌خوانیم: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا...»^۲ و نیز «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا»^۳. قطب‌بندی نر و

۱. «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَخْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ».

۲. (۳۶/۳۶) «پاک و منزّه است خدایی که همه ممکنات عالم را جفت آفریده...» (در اینجا از ترجمه قرآن آقای الهی قمشه‌ای استفاده کرده‌ایم چون ترجمه آقای خرمشاهی از این آیه چنین است: «پاک و منزّه است کسی که همه گونه‌ها را آفریده است...» و با متن کتاب سازگار نیست.)

۳. (۸/۷۸) «و شما را به صورت جفتها [ی‌گوناگون] آفریده‌ایم».

ماده بخشی اساسی از راز آفرینش الهی است. هر کدام از زن و مرد، انسانی به تمام همراه با نفسی فناپذیرند که هر دوی آنها به یک اندازه مسئولیت‌های دینی را بر دوش داشته و از منظر شریعت الهی برابرند. با این همه زن و مرد مکمل همدیگرند و دوشادوش یکدیگر مانند نمادین - یانگ در خاور دور، دایره‌ای را می‌سازند که نمادگر کمال، تمامیت، و جامعیت است. از اینروست که زن و مرد هم با همدیگر به رقابت می‌پردازند و هم به سوی یکدیگر کشیده می‌شوند. کیمیای ازدواج و پیوند زناشویی از رهگذر عشقی که تعالی بخش زوجین و در عین حال محیط بر آنهاست و ریشه در خداوند دارد، به جنبه تکمیلی زن و مرد [برای همدیگر] تحقق می‌بخشد و آنها را به تمامیت می‌رساند؛ از اینرو این توان را دارد که دو طرف را دیگرگون سازد و به تکامل برساند.

پیوند میان دو قلب، چنانکه در آیینهای اسلامی مربوط به ازدواج می‌بینیم، و عشق زوجین به یکدیگر بازتابی زمینی از عشق نفس به خدا به شمار می‌آید، هر چند صورت‌های مذکر و مؤنث معنویت با هم متفاوتند. درباره این پیوند نزدیک میان زن و مرد در ازدواج در این آیه اشاره شده است: «...هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...»^۱ اینکه هر همسری مانند لباس همسرش است تنها به این معنا نیست که آنها همچنان که لباس بدن ما را می‌پوشاند زندگی خصوصی و حتی معایب یکدیگر را از انظار عموم پوشیده می‌دارند بلکه باید مانند لباس که نزدیکترین چیز به تن آدمی است از هر کسی به یکدیگر نزدیکتر باشند. ناگفته پیداست که هر ازدواجی - چه در عالم اسلام و چه در غرب - چنین که ما گفتیم نیست. اما مسلمانان از هر نسلی حتی تا به امروز، در این باره همواره چشم به آرمان‌های قرآنی دوخته‌اند.

۱. (۱۸۷/۲) «...أَنَّهُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...»

زنان در خانواده و در اجتماع

از زمان پیدایش جریان فمینیسم^۱ در غرب، ناظران غربی به اندازه کاغذ همه درختان جنگلها درباره موضوع زنان در اسلام کتاب نوشته‌اند. در بسیاری از این کتابها آرمان‌های رایج در غرب را چونان ملاک‌های مطلق برای داوری درباره زنان دیگر جوامع و نسخه‌پیچی برای آنها درباره رفتار بایسته‌شان، برگزیده‌اند. امروزه در غرب گرایشی هست به سوی چیزی که شاید بتوان آن را "مطلق‌سازی امرگذرا"^۲ نامید. انسانها در هر دهه‌ای به شیوه‌های اندیشه و عمل خویش بی‌درنگ جنبه اطلاق می‌بخشند بی آنکه کمترین توجهی داشته باشند به این واقعیت که در دهه آینده - همین که آغاز گردد - همان رسوم و باورهای آنها نیز جایی جز زباله‌دان تاریخ نخواهد داشت. این پدیده در هیچ جا روشنتر از مسأله حقوق و وظایف زنان نیست. اگر این بحث را غرب به سال ۱۹۰۰ انجام می‌داد معیارهای بسیار متفاوتی برای داوری می‌داشت و به احتمال بسیار زیاد در سال ۲۱۰۰ باز هم معیارهای دیگری حکمفرما خواهد بود. غربیان بهتر است بجای به کارگیری مسأله زنان همچون چشم اسفندیار جامعه اسلامی و براه انداختن مرحله تازه‌ای از "جنگ‌های صلیبی"^۳، نخست از منظر اسلام و جامعه اسلامی به این مسأله بنگرند و سپس انتقادات خویش را بر پایه شناخت عینی از اینکه چه معیارهایی را [در آن انتقادات] به کار می‌گیرند، مطرح کنند.

پیش از هر چیز باید دانست که آنچه را در جوامع اسلامی رعایت می‌کنند تنها برخاسته از تعالیم اسلام نیست بلکه آداب و رسوم جوامع اسلامی نیز در این میان بی‌تأثیر نیست. برای نمونه در خاورمیانه کنونی نه تنها زنان مسلمان بلکه

1. Feminism

2. the absolutization of the transient

3. crusade

زنان یهودی و مسیحی نیز موی خویش را همواره می پوشانند. پوشش چهره در قرآن نیامده است و زنان پیرامون پیامبر نیز نقاب نمی زده‌اند؛ این رسم از الگوهای ایرانی و بیزانسی به اسلام راه یافت. با توجه به این واقعیت که فرهیختگی زنان و شرکت‌شان در سیاست تا پیش از دوران جدید در جوامع غیراسلامی از ژاپن و چین گرفته تا دیگر جوامع آسیایی مرسوم نبود، به نظر می‌رسد انگشت گذاشتن بر آنچه "ماهیت پدرسالارانه"^۱ جامعه اسلامی‌اش می‌نامند و آن را پدیده‌ای یگانه و ویژه اسلام می‌دانند، کار نادرستی است. اما این روزها تقریباً همه انتقادات فمینیست‌های سکولار به گونه‌ای جهان اسلام را نشانه رفته است بی‌آنکه آنها به خود در دسر بدهند و از خود زنان مسلمان عامل به تکالیف - زنانی از متن جامعه اسلامی و نه آنهایی که در حاشیه‌های کاملاً غریب‌زده [عالم اسلام] بسر می‌برند - مشکلات حقیقی‌شان را بپرسند.

هر چند زن و مرد در پیشگاه خداوند و شریعت او برابرند، تعالیم اسلامی بر این نکته پای می‌فشارد که آنها باید در خانواده و اجتماع مکمل همدیگر باشند. برابری آنها در پیشگاه خدا و شریعت هیچ منافاتی با این واقعیت که آنها مکمل یکدیگرند، ندارد. بسیاری از من می‌پرسند: «آیا زن و مرد در اسلام برابرند؟» پاسخ من همواره این بوده است که در رویارویی با حقایق معادی فرجامین؛ آری، اما در این دنیا همیشه این گونه نیست. نه زنان با مردان برابرند و نه مردان با زنان، و این حقیقتی است که تازگی‌ها چندی از نویسندگان آمریکایی با عنوان "مردان مریخی" و "زنان ونوسی"^۲ به این تفاوتها اشاره کرده‌اند.

ساختار سنتی جامعه اسلامی نه بر پایه برابری کمی بلکه، با همه استثناهایی

1. patriarchal nature

۲. مجموعه کتاب‌هایی با همین عنوان از جان گری، نویسنده آمریکایی، به فارسی ترجمه شده و در دسترس است.

که هست، بر واقعیت تکمیلی [زن و مرد برای همدیگر] استوار است. در این وظایف تکمیلی، مرد پشتیبان و نان آور خانواده و به زبان دینی، امام آن به شمار می آید و زن نیز کدبانوی تمام عیار منزلی است که شوهر در آن همچون مهمان است. نخستین وظیفه زن را تربیت فرزندان و نگهداری از آنان تا دوران تحصیل اولیه و همچنین او را ستون اصلی خانواده دانسته اند. اسلام نیز همچون همه جوامع سنتی، برای کار خانه داری و مادری بیشترین ارج را می گذارد، تا اندازه ای که پیامبر فرمود: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ أُمَّهَاتٍ»^۱. جامعه اسلامی هرگز نمی اندیشیده است که [زمانی] کار در اداره، برای اجتماع مهمتر از پرورش فرزندان باشد. وانگهی نظام اقتصادی در شهرهای اسلامی [حاکم بود که زنان کم و بیش، اما نه همواره، مجبور نبودند که برای گذران زندگی، خانه و فرزندان را در طول روز ترک گویند. از دیدگاه اسلام حق هر کودکی برای بر خورداری از مادری که تمام وقت در کنارش باشد - بجای آنکه پرستار یا مربی مهد کودک از او نگهداری کند - بسی اساسی تر از بسیاری حقوقی است که امروزه [در غرب] به آنها بها می دهند.

زنان مسلمان در چهار دیواری خانه خویش همواره از قدرت و اقتدار بسیاری برخوردارند. من در خانواده بسیار گسترده خودم - چه پدری و چه مادری - مادران بسیاری را می شناختم که درست به همان نیرومندی و حتی خودسالاری نیرومندترین "مادر یهودی" یا "مادر ایتالیایی" بوده اند. هر کسی که می پندارد در جامعه اسلامی زنان همواره موجوداتی زیر دست و زیر ظلم و ستم بوده اند، ساز و کارهای درونی خانواده های مسلمان را نمی شناسد. شاید شمار مردانی که در جامعه اسلامی، همسرانشان بر آنها ستم روا کرده یا می کنند هیچ

۱. «بهشت زیر پای مادران است».

کمتر از دیگر جوامع نباشد. اما با این همه و به رغم دستور روشن قرآن مبنی بر تکریم زن و رفتار مهربانانه با او چنانکه در آیه: «...وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...»^۱ می‌خوانیم، بعضی از مردان مسلمان، در گذشته یا اکنون، رفتار نادرستی با همسرانشان داشته یا دارند. با توجه به عرف رایج در عربستان پیش از اسلام، احکام اسلامی دگرگونی چشمگیری را در زمینه اعطای حقوق اقتصادی و اجتماعی به زنان و پشتیبانی از آنان در برابر بیعدالتی‌ها پدید آورد. با این همه، از آنجاکه انسانها بنا به طبیعتشان رفتار می‌کنند، در آن سرزمین باز هم مردان مسلمانی بودند که برخلاف دستورهای اسلام با همسرانشان رفتاری بیرحمانه داشتند و آنها را به کارهای سخت و می‌داشتند. اما البته ما خوب می‌دانیم که در آمریکا و اروپا پناهگاه‌های بسیاری نیز برای زنان ستم‌دیده وجود دارد، و معضل این گونه زنان، چیزی است که همه دنیا با آن دست به گریبان است. با این همه، اگر برای دمی از یاد ببریم که بیشتر زنان مسلمان در چهارچوب خانواده و در مهم‌ترین تصمیم‌های تأثیرگذار بر زندگی اعضای خانواده از چه قدرتی برخوردارند، بی‌گمان در فهم نقش و جایگاه راستین زنان در جامعه اسلامی به بیراهه خواهیم رفت.

چنانکه پیش از این آوردیم در اسلام مسئولیت اقتصادی خانواده بر دوش شوهر است هرچند که دست بر قضا همسرش نیز ثروتمند باشد. حکم قرآنی مربوط به وراثت را که بر اساس آن مرد دو برابر زن ارث می‌برد، باید با توجه به مسئولیت شوهر در تأمین مالی کامل خانواده فهمید و اینکه زن می‌تواند از دارایی خویش هر گونه که می‌خواهد بهره‌بردار. آیه مشهور «الرَّجُلُ لِرَأْسِئِهِ قَوْلًا مِّنْ عَالِي»

۱. (۱۹/۴) «... و با آنان خوشرفتاری کنید...».

النِّسَاءِ...»^۱ را نیز باید در همین بافت اقتصادی و اجتماعی فهمید نه اینکه اختیار زندگی زن یکسره بدست شوهر اوست. دربارهٔ برابری دو شاهد زن با یک شاهد مرد در امور حقوقی نیز این مسأله، بنا به تفسیر بعضی از فقها، تنها موارد جنایی و جرایم و نه هرگونه شهادتی را در بر می‌گیرد. آنگاه که پای شهادت دربارهٔ جنایتی در میان است این حکم قرآنی طبیعت دل‌رحم‌تر، لطیف‌تر، باگذشت‌تر، و پرستارگونهٔ زنان را در مقایسه با طبیعت مردان در نظر می‌گیرد. این حکم هرگز آنان را کوچک نمی‌شمارد بلکه مسأله درست برعکس است.

هیچ کدام از منابع اسلامی زنان را از کار کردن و گرفتن دستمزد باز نداشته است. زنان در جامعهٔ سنتی اسلامی در بخش کشاورزی همواره دوشادوش مردان کار کرده و در پاره‌ای از فنون و حرفه‌ها بسیار فعال بوده‌اند. بیشتر فروش و گلیم کشورهای مختلف اسلامی را تا امروز زنان می‌بافند. اسلام زنان را حتی از شوهرانشان از نظر اقتصادی استقلال کامل بخشیده است و همچنین سالیان سال است که زنان بسیاری به تجارت روی آورده‌اند و مانند همسر پیامبر، خدیجه، تاجر شده‌اند. و به همین سان هیچ ایرادی بر زنان مسلمان فعال در عرصهٔ سیاست وارد نیست. تا پیش از دوران جدید گهگاه حتی ملکه‌های مسلمان، خود حکومت را بدست می‌گرفتند و بسیاری زنان هم در پشت صحنهٔ سیاست از قدرت فراوانی برخوردار بودند. اگر کسی خرده بگیرد که در جهان اسلام چهره‌های سیاسی زن بسیار انگشت‌شمارند، در پاسخش می‌توان گفت که در بی‌زانس مسیحی و چین کنفوسیوسی نیز جز این نبوده است و این کم‌حضوری زنان در سیاست، ارتباطی به قرآن ندارد. براستی که نوهٔ پیامبر، زینب، همچون بسیاری زنان دیگر در تاریخ صدر اسلام نقش سیاسی برجسته‌ای را ایفا کرد. در دوران جدید نیز در سه کشور

۱. (۳۴/۴) «مردان بر زنان مسلط هستند...».

اسلامی زنان به مقام نخست وزیری رسیده‌اند و در جمهوری اسلامی ایران نیز که هدف از بنیانگذاریش اجرای تعالیم اسلام در کشور بود، معاونت رئیس جمهور و بسیاری مناصب دیگر از جمله چند کرسی نمایندگی مجلس را زنان در اختیار دارند.

حدیثی دربارهٔ تعلیم و تربیت هست که طلب علم را برای جملگی مسلمانان از زن و مرد فریضه‌ای دینی می‌داند.^۱ در سرتاسر تاریخ اسلام معمولاً دختران - نه به دلیل تعالیم اسلام بلکه بواسطهٔ اوضاع اجتماعی - تنها دورهٔ مکتبخانهٔ آموزش قرآن را به پایان می‌رساندند و از همین اندازه پیش‌تر نمی‌رفتند البته جز اندکی که ادامه تحصیل می‌دادند و گاه هم می‌شد که زنانی به سلک علمای اسلام درمی‌آمدند. سیده نفیسه که بارگاهش در قاهره تا به امروز از زیارتگاه‌های بزرگ به‌شمار می‌آید، در علم حدیث به چنان درجه‌ای رسید که گاهی امام شافعی که خود بزرگترین عالم اسلام در آن روزگار بود، به وی مراجعه می‌کرد. زنان به‌راستی که نقش به‌ویژه مهمی در نقل حدیث و پژوهش دربارهٔ آن داشته‌اند. وانگهی در سرتاسر تاریخ اسلام، زنان صوفی بسیار - که بعضی بسیار فرهیخته بوده‌اند - و شاعره‌های برجسته‌ای از رابعهٔ عدویه در سدهٔ هشتم میلادی گرفته تا پروین اعتصامی در سدهٔ بیست وجود داشته‌اند. افزون بر این نباید شیوه‌های تعلیم و تربیتی رایج در دوران جدید در بخش‌هایی از عالم اسلام مانند افغانستان زیر سلطهٔ طالبان را - هرچند وانمود می‌کنند که از زبان اسلام سخن می‌گویند - با دیدگاه کلی اسلام نسبت به تعلیم و تربیت زنان یکی پنداشت. با نگاهی به کشورهای بزرگ اسلامی - همچون مصر و ایران کنونی - تقریباً در هر رشتهٔ آموزشی، زنان بسیار زیادی را می‌بینیم که گاه در بعضی از دانشگاه‌های بزرگ

۱. «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ».

شمارشان به اندازه مردان یا حتی بیشتر از آنهاست.

دیدگاه‌های اسلام درباره زنان ما را به مسأله حجاب و پوشش باز می‌گرداند. دیرگاهی است که غربیان چنین تصویر تحریف شده و نامتعارفی از جهان اسرارآمیز اسلام داشته‌اند: زنانی که در انظار عموم از فرق سر تا نوک پا پوشیده بودند و در همان حال چنانکه در بسیاری از نقاشی‌های جریان شرق‌شناسی^۱ در سده نوزدهم اروپا می‌بینیم، حرمسراهایی به تصویر درآمده بود با زنان عریانی که در کنار استخرهای سرپوشیده‌ای لمیده بودند. این تصویرگری‌ها بیشتر مربوط به شورش‌های است که در غرب علیه تنگناهای عصر ویکتوریا^۲ - که سابقه‌اش به الگوی جنسی در مسیحیت باز می‌گشت - صورت گرفت؛ اما با این همه، آن تصاویر چهره‌ای از زنان مسلمان را به جامعه غرب نمایاند که یکسره نادرست بود. استعمارگران اروپایی در تمام دوره استعمارگریشان حجاب را نشانی از مظلومیت زن در جامعه اسلامی قلمداد می‌کردند و تجددگرایان مسلمان نیز، چنانکه در کشف اجباری حجاب نخست بدست آتاتورک در ترکیه و پس از او رضاشاه در ایران می‌بینیم، با این دیدگاه هم‌نوا گشتند. بر اثر همین رویدادهاست که امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی و بویژه در خاورمیانه، طیف گسترده‌ای از زنان را - از کاملاً محجبه گرفته تا کسانی که دامن کوتاه می‌پوشند - می‌بینیم. زنان مسلمان در خاورمیانه بیشتر از هر جای دیگری در جهان اسلام مانند آسیای شرقی و جنوب شرقی، پوشش سنتی‌شان را کنار نهاده‌اند.

بنابراین، فهم روشن از تعالیم اسلام درباره این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد. قرآن مردان و زنان را به پوششی از روی حُجب و حیا دستور داده است و از

1. orientalist paintings

2. Victorian era

نمایاندن بدنهایشان باز می‌دارد. پیامبر نیز حیا^۱ را از ویژگی‌های اصلی شخصیت در اسلام شمرده است. اسلام همچنین زنان را دستور داده تا "زینت‌هایشان"^۲ را پوشیده بدارند^۳ که معمولاً زینت را به معنای موها و البته بدن دانسته‌اند. بر اساس این حکم بود که لباس‌های بسیار گوناگونی در جای جای عالم اسلام پدیدار شد هر چند که پاره‌ای از آنها ارمغانهایی از جوامع اولیه پیش از اسلام در خاور نزدیک بود. در اجتماعات نخستین یهودیان و مسیحیان نیز زنان موهایشان را می‌پوشاندند. شمایل‌نگاری‌های مریم مقدس نیز در هنر مسیحی همواره او را با موهای پوشیده نشان می‌دهد و درست تا همین اواخر زنان مسیحی گرجی و آمریکایی و نیز زنان یهودی شرقی مانند زنان مسلمان موهایشان را می‌پوشاندند. این زنان پوشاندن مو را به نشانه حیا و به‌ویژه احترام به پیشگاه الهی، از اجزای طبیعی زندگی‌شان می‌شمردند. حتی در غرب تا یک نسل پیش، زنان کاتولیک بی‌روسری پا به کلیسا نمی‌گذاشتند.

چه کسی گفته است که بی‌حجابی موجب آزادی بیشتری نسبت به حجاب می‌شود؟ این موضوع پیچیده‌ای است و تا جایی که به جهان اسلام مربوط است باید خود زنان مسلمان، و نه دیگران، در کنار دیگر مسائلشان و بر اساس تعالیم اسلام و هنجارهای رایج اجتماعی، درباره‌اش تصمیم بگیرند. تا سی سال پیش زنان مسلمانی که در غرب تحصیل می‌کردند و تجددگرا می‌شدند، معمولاً حجاب را کنار می‌گذاشتند ولی رفته‌رفته اوضاع دگرگون شد. امروزه در بسیاری کشورها اسلامی مانند مصر، زنان تحصیلکرده بسیاری هستند که باز هم آزادانه حجاب را به نشانه هویت و پشتیبان خویش برمی‌گزینند. شگفت اینجاست که در ترکیه که

1. modesty

2. ornaments

۳. (۲۴ / ۳۱) «... وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...».

متجددترین کشور اسلامی و مدعی سکولار شدن به سبک اروپایی است، زنان محجبه حق ورود به اماکن عمومی را ندارند که این ممنوعیت، نشانه بی‌احترامی کامل به همان‌گزینش آزاد و حقوق زنان است که فمینیست‌های غربی این همه به آن دل بستگی دارند.

مسأله حجاب و بسیاری موضوعات سرنوشت‌ساز دیگری که با تعلیم و تربیت، حقوق قضایی، و مانند اینها سر و کار دارند، در مرکز توجه معدود زنان مسلمانی قرار دارد که می‌خواهند بقیه جامعه را طبق الگوی غرب متحد کنند؛ الگویی که هر چه باشد پیوسته در حال دگرگونی است. آنها در این کار با فمینیست‌های سکولار غربی و بعضی عوامل دیگر که خواهان سکولاریزه کردن جامعه اسلامی هستند دست در دست یکدیگر دارند. جای تأسف است که فمینیست‌های غربی نه برای فهم فلسفه اصلی رابطه میان زن و مرد در اسلام و در حقیقت در همه جوامع غیر غربی خود را به در دسر می‌اندازند و نه الگوی جایگزین روشنی را پیشنهاد می‌دهند که برای قاطبه زنان مسلمان معنا و مفهومی داشته باشد.

دو دهه است که در میان زنان مسلمان مؤمن حرکت تازه‌ای به راه افتاده است برای استیفای حقوقی که آنها معتقدند که قرآن و حدیث ارزانیشان داشته اما آداب و رسوم و قواعد محلی اجتماع از آنها محروم‌شان کرده است. این فمینیسم به اصطلاح اسلامی تا جایی که به آینده جامعه اسلامی مربوط است، بسیار بجایتر از فمینیسم غربی است؛ چرا که بیشتر فمینیست‌های اسلامی زنان پرهیزگاری هستند که این کار را در چهارچوب جهان‌بینی اسلام انجام می‌دهند. وانگهی آنها به مشکلات حقیقی خویش نیز بسیار بهتر از همتایان غربیشان آگاهند. باری، مسائل زنان - از جمله تعلیم و تربیت، حقوق قضایی، شرکتشان در امور سیاسی، و

مانند اینها - امروزه از چالش‌های بزرگ پیش روی جهان اسلام است و با همه فشار پیوسته نیروهای مختلف غربی، هر بخشی از عالم اسلام کوشیده است تا بر اساس تعالیم اسلام و آداب و رسوم و سنت‌هایش به آن بپردازد.

اسلام و یکپارچگی جامعه

اسلام با وضع شریعت، القای ارزش‌های اخلاقی به مسلمانان، و برقراری پیوندهای ارتباطی، نقش مهمی در یکپارچگی جامعه بشری داشت. مجموعه دوایر هم‌مرکز نماینده حوزه‌های ارتباطی است؛ مرکز همه این دایره‌ها ارتباط میان فرد و خداست؛ دایره خانواده گرداگرد این مرکز را گرفته است و پس از آن دایره محله یا شهر و سپس دایره وطن، به معنای سنتی کلمه، قرار دارد؛ دایره بعدی امت است و سرانجام دایره همه بشریت و در حقیقت کل آفرینش است. همچنان که هر دایره‌ای از این مجموعه با بقیه هم‌مرکز است هر کدام از این روابط نیز بر پایه رابطه زیربنایی میان انسان و خدا استوار است و استوار هم می‌ماند.

بنابراین توحید نیز که آموزه اصلی اسلام و نیز به معنای "یکپارچگی" است، با یکپارچگی نفس با مرکز خویش که خدا در آن حضور دارد آغاز می‌گردد و سپس به پیوندهای خانوادگی و دیگر گروه‌های هرچه وسیع‌تر گسترش می‌یابد تا اینکه کل آفرینش را در بر می‌گیرد. اسلام با وجود سیر همواره نزولی زمان و ناملایمات بسیار، توانست تا اندازه زیادی جامعه را یکپارچه سازد و امتی پدید آورد که گستره‌اش از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام را در بر می‌گرفت. این امت نیز به سهم خویش، تمدن اسلامی را که از تمدنهای بزرگ جهان است بنیان نهاد که با وجود آنکه از سده هیجدهم میلادی تا اندازه‌ای تضعیف شده است، بسیار سرزنده و پویاست. امت و تمدن اسلامی دوره‌هایی از نشیب و فراز را به خود

دیده است؛ کسانی ظهور کرده‌اند که امت را به بیراهه کشانده‌اند و نیز مجدّدان اصیلی که چنانکه پیامبر وعده داد، در دوره‌های مختلف از درون جامعه اسلامی برخاسته و دین و جامعه را جانی تازه بخشیده‌اند.

امروزه امت اسلامی، که به لحاظ سیاسی از همیشه پراکنده‌تر و متفرّق‌تر است، چالش‌های بی سابقه‌ای را - از هجوم سکولاریسم جدید گرفته تا فرهنگ مصرف‌گرایی جهانی - پیش رو دارد که به مراتب سهمگین‌تر از چیزی است که در یورش مغولان بر تمدن اسلامی رفت. البته سکولاریسم جدید و جهانی‌سازی رایج، برای یهودیت و مسیحیت نیز چالش به شمار می‌آید با این تفاوت که در مورد یهودیان و مسیحیان این چالشها ریشه در درون جامعه خودشان دارد، اما برای امت اسلامی آنها از بیرون است و قدرت نظامی، اقتصادی، و سیاسی عظیمی را پشت سر دارد. مسلمانان علیه این فشار بیرونی، واکنش‌های بسیار متفاوتی نشان داده‌اند که گاه نیز خشونت آمیز و مخالف عقاید اسلامی بوده است. با این همه، این چالش‌ها پدیده‌های حاشیه‌ای و ناپایداری به شمار می‌رود و واقعیت ژرف‌تر آن است که حقایق سنتی دین اسلام که در دل جامعه اسلامی ریشه دوانده است، بی‌آنکه هیچ‌گزندی به اصول اسلام برسد، آنها را از سر می‌گذرانند.

امروزه بیشتر از هر زمانی، باید به یاد داشت که امپراطوری اسلام در ده‌های مسلمانان جای دارد نه اینکه تنها بر قدرت دنیوی استوار باشد. برای تداوم بخشی به حیات امت و حکومت این "امپراطوری معنوی"^۱ باید بر حقایقی انگشت نهاد که دین اسلام برای آنها نازل گشت و پیامبر نیز برای جهانیان رسالتی جز آنها نداشت. پیامبر اسلام در یکی از معروفترین حدیث‌هایش می‌فرماید: «من برای

1. spiritual empire

آن آمده‌ام تا مکارم اخلاقی را [برای شما] به اتمام برسانم»^۱. وظیفه جامعه اسلامی همواره این بوده است که زمینه تحقق مکارم و کمالات اخلاقی را فراهم سازد و تقسیم‌بندی صاحب‌نظران مسلمان از جمله فارابی از جوامع، همانند افلاطون، بر اساس توانایی آنها در فراهم‌سازی محیطی است که پرورش‌دهنده همین کمال درونی خصائل اخلاقی و معنوی اعضایشان باشد. از دیدگاه اسلام، ارزش هر جامعه‌ای در نظر خداوند نه در قدرت و ثروت بلکه در کیفیت برخورداری آن جامعه از فضایل و تعالی اخلاقیش نهفته است. مسلمانان بایستی همین حقیقت اساسی را به‌گام رویارویی با نیروهای پُر قدرت سکولاریسم، جهانی‌سازی، و مصرف‌گرایی که بنیادهای نظام اسلامی را نشانه رفته‌اند، به یاد داشته باشند.

۱. «أَتَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

با همکاری مرکز گفت و گوی تمدن‌ها

(دفاع از اسلام پس از حوادث ۱۱ سپتامبر)

فصل پنجم

رحمت و عشق، صلح و زیبایی

«... رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»^۱

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^۲

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ...»^۳

اللَّهُ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ^۴

۱. (۱۵۶/۷) «... رحمت من همه چیز را فراگیر است...».

۲. (۹۶/۱۹) «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، زودا که خداوند رحمان در حق آنان مهربانی کند.».

۳. (۲۳/۵۹) «اوست خداوندی که خدایی جز او نیست، فرمانروای قدوس سلام...».

۴. حدیثی از پیامبر: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد.».

رحمت، وداد، سلام، و جمال همچون صفات الهی

در حدیث معروفی می‌خوانیم که بر عرش خداوند نوشته است: «به راستی که رحمت من بر غضبم پیشی دارد»^۳. بی‌گمان عدل الهی و ضرورت عدل در این دنیا نیز همچون قهر و غضب الهی^۴ از صفات جلال خداوند است که هم در کتاب مقدس و هم در قرآن بسیار پُر قدرت توصیف شده‌اند. اما این رحمت الهی است که از ذات و حاقّ واقع جدایی‌ناپذیر است که اگر جز این بود آفرینشی در کار نمی‌بود. از آنجا که این عالم، آفریده‌ی خداست، باید تجلّی‌گاه صفاتش باشد، و تعالیم معنوی اسلام نیز تأکیدشان بر این است که به راستی جهان هستی چیزی جز آمیزه‌ای از تجلیات اسماء و صفات خداوند نیست. بنابراین اسماء جمال و رحمتش باید به اندازه اسماء جلال و عدلش در آفرینش تجلّی یافته باشد. وانگهی، اسماء جمال که سروکارشان با بُعد درونی حق متعال است، آن‌گاه که پای حیات باطنی و روحی مسلمانان در کار باشد، بر اسماء جلال پیشی می‌گیرند. این تصوّر که خدای اسلام، تنها خدای عدالت و نه خدای رحمت و وداد

1. Love

2. Peace

۳. «... إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي...».

4. Divine Rigor and Wrath

است تصوّر یکسره نادرستی است که بعضی از محققان غربی و مدافعان مسیحی به آن دامن می‌زنند. در قرآن رحمانیت، رحمت، غفران و وِداد خداوند بارها بیشتر از عدالت و دیانتیت^۱ او آمده است.

هر چهار مفهومی که در عنوان این فصل آمد، یعنی رحمانیت (که در دیدگاه اسلام از همان رحمت جدا نیست)، وِداد، سلام، و جمال از اسما الهی هستند که باید جلوه‌هایی از آنها، بخشی از گوهر و سرشت وجود آدمیان و نیز دیگر آفریدگان باشد.

رحمانیت و رحمت

آنچه برای فهم دیدگاه اسلام درباره آفرینش و تجلی، اهمیت ویژه‌ای دارد، مفهوم و حقیقت رحمانیت و رحمت است. چنانکه در آیه «... رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...» خواندیم، رحمت خداوند بر همه چیز فراگیر است و به‌راستی که اگر چنین رحمتی نمی‌بود جهان وجود نمی‌داشت. اصطلاح "رحمة" که در انگلیسی هم به معنای "mercy" و هم "compassion" است، مربوط به دو اسم "رحمان" و "رحیم" از اسما الله است، که همه سوره‌های قرآن، جز یکی، با آنها آغاز می‌شود و نیز ما انسانها برای کارهای هر روزه، به آنها تبرّک می‌جوئیم. از آنجا که این اسما با همه ابعاد زندگی مسلمانان در آمیخته‌اند، در نتیجه هاله‌ای از احسان و رحمت زندگی‌شان را فرا گرفته است که این درست همان معنای واژه "رحمان" در زبان عربی است. وانگهی این واژه با اصطلاح عربی "رَحِمٌ"^۲ هم خانواده است. از این رو شاید بتوان گفت که عالم از بطن (رَحِم) رحمت الهی سر بر می‌آورد. این

1. Retribution (بازخواست کنندگی)

2. womb

حقیقت مورد تأکید صوفیانی است که، چنانکه پیش از این آوردیم، جوهره عالم هستی را "نَفَس الرَّحْمَان" می‌دانند. خداوند در حقایق مثالی این عالم دمید و در نتیجه این عمل، قلمرو وجود متمایزی که جهانش می‌نامیم، پیدا شد. از همه چیز مهمتر آن است که این نَفَس با رحمت خداوند و نه هیچ صفت دیگری از او همراه بود. بنابراین رحمت، سرچشمه هستی ما و دریچه‌ای است که هم تجلی و هم آفرینش از آن پدیدار شد و با این حساب، آن، حقیقتی محوری در همه ابعاد زندگی مان به‌شمار می‌آید. از دیرباز هر جنبه‌ای از زندگی مسلمانان به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با رحمت درآمیخته است و این از آن‌روست که تاروپود وجود آدمیان و دیگر آفریدگان را به رحمت سرشته‌اند.

در شعری از مولوی چنین می‌خوانیم: "مصطفی آمد که سازد همدمی".^۱ معنای تحت‌اللفظی اصطلاح "همدمی" در زبان فارسی "هم نَفَسی" است که بر صمیمیت بسیار و همان *Sympatheia* در اصطلاح فلاسفه باستان دلالت می‌کند و پیوند نزدیکی با رحمت دارد. جوهره معنوی پیام پیامبر و نزول قرآن همانا شکوفایی کامل رحمتی است که همه آفریدگان را در حاق واقعیت هستی‌شان به همدیگر پیوند می‌زند. خود پیامبر را "رحمة للعالمین" نامیده‌اند و حقیقت باطنی ایشان، تا جایی که به رحمت مربوط می‌شود، نقشی بس مهم در تدبیر معنوی زندگی اسلامی ایفا می‌کند.

اگر کسی پرسد که این رحمت در زندگی واقعی مسلمانان چگونه تأثیر می‌گذارد، پاسخ او را باید با اشاره به تفاوت‌های میان رابطه خدا با فرد، فرد با خدا، انسانها با یکدیگر، و بشر با بقیه آفرینش آغاز کرد. در مورد رابطه خدا با فرد و

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۸۵:

مصطفی آمد که سازد همدمی کلمینی یا حمیرا کلمی

درحقیقت خدا باکّل آفرینش، همواره پای رحمت در میان است. خداوند را غیر از رحمان و رحیم به صفات کریم، غفور و لطیف^۱ نیز می‌شناسند. او همچنین اسماء و صفات دیگری نیز دارد که بر رحمانیت و رحیمیت او نسبت به مخلوقات دلالت می‌کند؛ رحمتی که اگر نمی‌بود نه دینی، نه رستگاری بشری، و درحقیقت نه وجودی در کار می‌بود. محال است که مسلمانی به درگاه خداوند به نماز بایستد یا حتی درباره او ببیندیشد بی آنکه چشم به این جنبه اساسی رحمت الهی ندوخته و در عین حال، بر جلال الهی که آدمی باید در پیشگاه آن همواره مبهوت هیبتش بماند، چشم فرونبسته باشد.

من زیارتگاه‌های بی‌شماری را سراغ دارم که می‌توان در آنجا صدای مناجات صدها زن و مرد را به درگاه خدا شنید که در کلماتشان گذشته از کلمه الله یا خدا، هیچ واژه‌ای بیشتر از واژه‌های رحمان، رحیم، و رحمت به گوش نمی‌رسد. من به‌ویژه این نیایش را خوب به یاد دارم که یک زن ساده عرب با خلوص کامل چنین زمزمه می‌کرد: «پروردگارا رحم کن که اگر تو رحم نکنی چه کسی این کار را می‌کند؟» دعای پاکدلانه این زائر ساده را می‌توان چکیده نگرش اصیل اسلامی به خداوند همچون سرچشمه رحمت دانست. آدمی در زندگی هرچه کرده باشد هرگز نباید از رحمت خداوند نومید گردد، چنانکه در قرآن هم می‌خوانیم: «... وَ مَنْ يَفْتُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ»^۲ و «... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...»^۳. همواره دعای یک مسلمان شامل توسّل به جنبه رحمانیت و رحمت الهی است که خلاصه این نگرش را می‌توان در آیه: «... أَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِمِينَ»^۴ یافت. شاید ما از

1. the All-Kind

۲. (۵۶/۱۵) «... و جز گمراهان چه کسی از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟».

۳. (۵۳/۳۹) «... از رحمت الهی نومید مباشید...».

۴. (۱۰۹/۲۳) «... بر ما رحمت آور، و تو بهترین مهربانانی».

رحمت انسانها و حتی دوستان نزدیکمان دلسرد شویم - هرچند حتی همین نویدی نیز به لحاظ معنوی درست نیست - اما هرگز نباید ایمان خویش را به رحمت الهی از دست بدهیم یا نوید شویم. شاید بتوان گفت که در عالم اسلام، اتّجاه وجه الله به سوی مخلوقات جدای از رحمت او نیست درحالی که روی بندگان به جانب پروردگارشان باید همیشه با توسّل به همان رحمانیت و رحمتی باشد که «... وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱ و صف آن است.

اما درباره رابطه میان انسانها نه تنها احکام شریعت به احسان و نیکوکاری در حق فقیران، بیماران، ضعیفان، یتیمان، و نیازمندان امر کرده و آن را واجب شمرده است بلکه اخلاق اسلامی نیز که بر پایه الگوی پیامبر^۲ استوار است بارها و بارها بر اهمّیت فضایل احسان و نیکوکاری، مهربانی و گذشت تأکید می‌کند. بر مسلمانان است که نسبت به خود سختگیر باشند اما با اطرافیان به بخشندگی و مهربانی رفتار کنند. رفتار با اطرافیان از خانواده آغاز می‌شود که قرآن و حدیث در موارد بی‌شماری بر اهمّیت احسان به والدین، همسر، فرزندان، و دیگر اعضای خانواده تأکید ورزیده است. وانگهی باید این احسان هم در گفتار و هم در کردار باشد و اینجاست که نقش محوری سنت گسترده ادب یا همان تعارفات، آداب، و رفتار سنتی در تحقّق بخشیدن به مهربانی و بخشندگی و تهذیب نفس^۳ و کرامت^۴ که لازمه دو صفت نخست به‌شمار می‌آید، آشکار می‌گردد.

از خانواده که بگذریم، مقوله عامّ همسایه است که معمولاً همسایگان و کسانی را در برمی‌گیرد که در نزدیکی خانه انسان زندگی می‌کنند. باز هم در قرآن

۱. (۷/۱۵۶) «... همه موجودات را فرا گرفته است».

۲. قرآن (۲۱/۳۳) «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...». در آیات ۴ و ۶ سوره ممتحنه (۶۰) نیز اشاره‌ای به این نکته آمده است.

3. self-discipline

4. nobility

و حدیث، تعالیم بسیاری دربارهٔ تأکید بر اهمیت مهربانی با همسایگان و آگاهی از نیازهای آنان وجود دارد. پس از همسایه، نوبت به کلّ جامعه می‌رسد که همان دیدگاه مهربانی و احسان باید حتی دربارهٔ غیرمسلمانان نیز اعمال شود.

با نگاهی به کلّ جوامع اسلامی درمی‌یابیم که این احسان و نیکوکاری تا چه اندازه به لحاظ اجتماعی و اقتصادی در زندگی بسیاری از مردم، به ویژه فقرا، تأثیرگذار است. اگر نبود چنین نیکوکاری‌ها و خیراتی که جز به انگیزهٔ دینی انجام نمی‌گیرند، از آنجا که در بیشتر جهان اسلام، دولت‌ها چندان قوی و ثروتمند نیستند که حداقل درآمد را برای شهروندان تأمین کنند، چه بسا که نظام اجتماعی از هم می‌پاشید. از این رو تأمین رفاه نیازمندان جامعه تا اندازهٔ زیادی به لطف و مرحمت افراد و نهادهای خصوصی و گذارگر دیده است که انگیزهٔ همگی آنها نه نوع دوستی سکولار بلکه تأکید اسلام بر اهمیت مهربانی، نیکوکاری، و بخشش به کسانی است که روی نیاز به ما آورده‌اند. دست نیازمندی که به طلب یاری دراز است به ژرف‌ترین معنا همان دست رحمت الهی^۱ است که به سوی ما دراز شده است؛ زیرا آن‌گاه که ما در حق یکی از آفریدگان خدا مهربانی و مرحمتی کنیم خود نیز مشمول رحمت الهی می‌شویم.

آخرین رابطه‌ای که باید به آن پرداخت رابطهٔ انسانها با جهان است. با آنکه در بسیاری از شهرهای بزرگ اسلامی، انسان‌هایی تازه به دوران رسیده و بی‌ریشه، سوءاستفاده‌های بسیاری از حیوانات و پوشش گیاهی می‌کنند که با محیط طبیعی شان هیچ سازگار نیست، خود تعالیم اسلام تأکید بر این دارد که بایستی دامنهٔ رحمت و مهربانی را – چنانکه انسانها را شامل می‌شود – به حیوانات و گیاهان نیز گستراند. پیش از این در شهرهای اسلامی سده‌های میانه،

1. the Hand of Divine Mercy

بیمارستان‌هایی ویژه حیوانات و موقوفاتی برای نگهداری از اسب‌ها و الاغ‌های مریض یا از کار افتاده وجود داشت. پیامبر با حیوانات به مهربانی رفتار می‌کرد و احادیث بسیاری در اشاره به اهمیت ابراز مهربانی به حیوانات، ارج نهادن به حیات‌گونه‌های گیاهی، از میان نبردن درختان و دیگر پوشش‌های گیاهی مگر از روی ناچاری^۱، وجود دارد. در جوامع اسلامی سنتی نمونه‌های بسیاری از تحقق مهربانی و رحمت را چه در نظام انسانی و چه در دیگر گستره‌های حیات می‌یابیم. ناگفته پیداست که همهٔ مسلمانان تعالیم اسلامی مربوط به رحمت، مهربانی، بخشندگی را رعایت نمی‌کنند چنانکه همهٔ یهودیان، مسیحیان، یا حتی بوداییان که کلّ دین‌شان بر دو پایهٔ مهربانی و روشن‌بینی^۲ استوار است، پایبند این آموزه‌ها نیستند. نقص آدمی منحصر به هیچ قوم، نژاد، یا امتی نیست بلکه آن همه‌گیر است. بر ماست که اهمیت رحمت را در فضای دینی اسلامی بنمایانیم؛ البته نه برای اینکه وانمود کنیم همهٔ مسلمانان به تعالیم اسلام دربارهٔ این موضوع محوری پایبند هستند بلکه برای آنکه تصوّر نادرستی را که بعضی غربیان از اسلام چون دینی بی‌بهره از رحمت ترویج می‌کنند ابطال کنیم. اگر ناظر بی‌طرفی از اماکن مقدّس بزرگ مسلمانان، بگوئیم، در ده کشور اسلامی دیدن می‌کرد و ثبت می‌کرد که در یک ساعت، واژگان هم‌خانواده با واژهٔ عربی "رحمة" چند بار در مناجات‌ها و ادعیه‌ای که از دل‌های زائران این امکان برمی‌خیزد، شنیده می‌شود، آن‌گاه محوریت رحمت در فهم اسلام از خداوند، رابطهٔ میان انسانها و خدا، و انس میان انسانها با دیگر اجزای آفرینش آشکار می‌شد. هدف اسلام همواره این بوده است که افرادی را پروراند که از رحمانیت و رحیمیت خدا آگاهند و در حیات

۱. «ولا تقطعوا شجرة الآ ان تضطروا».

معنویشان بر همین صفات توکل می‌کنند و در حدّ خود و در روابطشان با دیگر آفریدگان خدا تجلی‌گاه این صفات هستند. هدف از نزول قرآن نیز ایجاد جامعه‌ای سرشار از رحمت بوده است؛ جامعه‌ای که پایه‌هایش نه بر رقابت بیرحمانه و خودخواهی فردگرایانه بلکه بر این آگاهی استوار است که برای رسیدن به سعادت درونی و شایستگی دریافت رحمت خداوند، باید نسبت به دیگری مهربانی پیشه کنیم. وقتی ما بر این اساس به مهربانی با دیگران پردازیم، خود را وقف خدا نیز می‌کنیم و از زندان تنگ نفسمان رهایی می‌یابیم.

وِداد

یکی از اسماء خداوند و دود^۱ است و در قرآن هم اشارات بسیاری به دوست داشتن، یا همان حب، وجود دارد چنانکه در این آیه می‌خوانیم: «... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...»^۲. مسلمانان یقین دارند که خداوند همچنانکه رحمان و غفور است، و دود نیز است چنانکه در آیات «... إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»^۳ و «وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ»^۴ می‌خوانیم. حتی پیامبر نیز چون خدا را دوست می‌داشت به او امرش کردن می‌نهاد، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...»^۵. در واقع یکی از القاب پیامبر حبیب الله است که معمولاً آن را به "دوست خدا"^۶ ترجمه می‌کنند هرچند معنای "محبوب خدا"^۷ نیز می‌دهد.

1. برای اسم و دود، واژه‌های All-Love, The All-Loving را نیز آورده‌اند.

۲. (۵۴/۵) «... خداوند به زودی قومی به عرصه می‌آورد که دوستشان می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند...».

۳. (۹۰/۱۱) «... که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان صالح خویش] است.».

۴. (۱۴/۸۵) «و اوست آمرزگار دوستدار.».

۵. (۳۱/۳) «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید...».

6. Friend of God

7. Beloved of God

در مسیحیت خداوند را عشق^۱ می‌نامند و اغلب از همین منظر به اسلام خرده می‌گیرند که از خداوند تصویری دارد که تهی از عشق است. جالب است که در این باره به اظهار نظر بیگانه‌ای در سده‌های میانه یعنی حکیم و شاعر معروف یهودی، ابراهیم بن عدرا^۲ بازگردیم که نوشت:

مسلمانان از عشق و عاطفه می‌خوانند

مسیحیان از جنگ و کینه

یونانیان از حکمت و تدبیر

هندیان از حکایات و اسرار

و بنی اسرائیل - از یهوه^۳ می‌خوانند و او را تسبیح می‌گویند.

پافشاری بر اینکه مسلمانان از عشق الهی هیچ نمی‌دانند به همان اندازه بی‌معناست که بگوییم آنها از رحمت الهی هیچ نمی‌دانند. نه آیین یهود و نه هندو هیچ‌کدام خدا را یکسره با عشق یکی نمی‌دانند اما این بدان معنا نیست که این ادیان و نیز اسلام از مفهوم عشق الهی تهی است؛ عشقی که در یهودیت و آیین هندو به ترتیب به شکل حرکت‌های حسیدی و بهاکتی^۴ به بار نشسته است. اسلام خداوند را ودود می‌نامد چون این یکی از اسماء الله است اما او تنها همین یک اسم را ندارد؛ چراکه خدا علم و نور، عدالت و جلال، و نیز سلام و جمال هم هست، با

1. Love

۲. ادیب، نویسنده و شاعر یهودی سده‌های میانه (۱۱۶۷-۱۰۹۲) از او غیر از اشعارش، آثاری نیز درباره زبان‌شناسی زبان عبری و تفسیر کتاب مقدس برجای مانده است.

3. the Lord of the Hosts

4. *bhakti*

(جنبشی اصلاح‌طلب به رهبری شخصیت‌هایی همچون نانک و کبیر است که در میان هندوها در سرزمین هند پدید آمد.)

این همه او هرگز جدای از وِداد نیست و این صفتش در آفرینش عالم و رابطهٔ ما با او نقشی اساسی دارد.

مهم است به یاد داشته باشیم که از دیدگاه اسلام، رحمت خداوند بر عالمیان با رنج کشیدن یکی نیست بلکه صورت عشق به خود می‌گیرد. ذات الهی متعالی از نظام مخلوق و فانی است و در مقام ذات نمی‌تواند از آنچه بر این نظام می‌گذرد، رنج ببرد. بنابراین، این بُعد از اسلام با موضوع بندهٔ رنجور^۱ در یهودیت موعودباور^۲ و "رنج خداوند"^۳ در بسیاری از فرقه‌های مسیحیت، در تقابل است. چنانکه پیش از این آوردیم از دیدگاه اسلامی، خداوند "دوست داشت" تا او را بشناسند و از این رو عالم را آفرید^۴. بنابراین عشق در همه جای عالم سریان دارد و همچون رحمت، از وجود جدایی‌ناپذیر است. در هیچ ساحتی از وجود نیست که عشق به گونه‌ای متجلی نباشد. حتی به زبان مابعدالطبیعی می‌توان گفت که جاذبهٔ گرانشی اجسام نسبت به همدیگر نمونهٔ ویژه‌ای از اصل کلی عشق است که در سطح واقعیت مادی عمل می‌کند.

نمونهٔ عملی‌تر عشق در زندگی مسلمانان در حبّ خداوند به پیامبر و بالعکس متجلی است؛ برای آنان عشق به خداوند مستلزم عشق به پیامبر و عشق به پیامبر و اولیایی که از سلالهٔ معنوی یا از فرزندان جسمانی ایشان هستند مستلزم عشق به خداست. وانگهی مراتب متعدّد عشق برای انسانها امری طبیعی است از جمله: عشق رمانتیک، عشق میان فرزندان و پدر و مادر، عشق به زیبایی در هنر و طبیعت، عشق به معرفت، و حتی عشق به قدرت، ثروت، و شهرت؛ که چون این

1. the suffering servant

2. messianic Judaism

3. "suffering of God"

۴. اشاره‌ای به حدیث معروف «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ».

سه تایی آخر جنبهٔ دنیوی دارد خطری برای نفس به شمار می‌آید. از دیدگاه اسلام، همهٔ عشق‌های زمینی باید به خداوند برسد و جدایی از عشق به او نباشد و هر عشقی که به غفلت از خدا انجامد و از او دورمان سازد، توهمی است که می‌تواند نفس را به ورطهٔ ویرانی بکشاند. به راستی که حکمای اسلامی بر این نظریه پای فشرده‌اند که تنها عشق راستین همانا عشق به خداوند است و عشق‌های دیگر، عشق مجازی‌اند. اما عشق مجازی نیز به جای خود بهره‌ای از حقیقت دارد و درحقیقت موهبتی الهی است؛ البته اگر آن را درست دریابیم و چون نردبانی برای رسیدن به عشق راستین که همانا عشق به سرچشمهٔ عشق، یعنی خداست، به کارش گیریم.

ساحت عشق در اسلام در تصوف پدیدارگشت و منجر به پیدایش چندی از شاهکارهای ادبی دربارهٔ عشق عرفانی شد که تاکنون نوشته شده است. این چشمهٔ جاودان الهام، دل و جان مسلمانان را از همان صدر تاریخ اسلام با ظهور عارفهٔ اهل بصره، رابعهٔ عدویه^۱، سیراب می‌کرد. سروده‌های زیبای او دربارهٔ عشق به خداوند را تا به امروز در جهان عرب، حتی خوانندگان کوچک و بازار هم از برمی‌خوانند. آنچه در زیر می‌خوانیم از سروده‌های اوست:

دو روزی را از سرِ خودخواهی به تو عشق ورزیدم
 و از آن پس، عشقی سزاوارِ تو
 با آن عشق خودخواهانه هیچ نکردم
 جز آنکه با هر اندیشه‌ای به تو اندیشیدم
 با این عشق ناب هم آن‌گاه که تو
 حجاب از دیدگان عاشقم برگرفتی

۱. صوفی و عارف سرشناس سدهٔ دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی).

من نبودم که در این و آن ثنایت می‌گفتم
بلکه دانستم که هر ثنایی، تراست

هرچند در تصوّف عشق را به هیچ‌روی از معرفت جدا نمی‌کنند، بعضی مکاتب [عرفانی] جانب عشق و برخی دیگر جانب معرفت را گرفته‌اند. مکتب خراسان در ایران در همان تاریخ اولیّه اسلام گرایش ویژه‌ای به عشق داشت و مشایخ عمده‌اش از جمله بایزید بسطامی، ابوسعید ابی‌الخیر، و به‌ویژه احمد غزالی که زبان استعاری کاملی را بر پایه عشق پدید آورد، بعضی از به‌یادماندنی‌ترین مناجات‌ها را درباره عشق الهی به نگارش درآوردند. سرانجام، این سنت برجسته‌ترین اشعار عرفانی را به بار آورد که تاکنون سروده شده است؛ یعنی اشعار شاعر سده سیزدهم میلادی، مولوی که با آنکه ایرانی بود بیشتر عمرش را در آناتولی گذراند و آرامگاهش در قونیه از شهرهای ترکیه امروز واقع است. مولوی که عشق را "افلاطون و جالینوس ما"^۱ می‌خواند و می‌گوید قلم آن‌گاه که به مسأله توصیف چستی عشق می‌رسد دو نیم می‌گردد، امروزه در آمریکا شاعری است که بیشترین خواننده را دارد. این بزرگ قلندر عشق الهی همدوش ابن عربی که یک نسل پیش از مولوی می‌زیست، اوج معنویت اسلامی را در دوره‌ای به نمایش گذاشت که شاهد تجدید و احیای ابعاد معنوی اسلام و جوشش چشمه زلال معارف معنوی و عشقی بود که جویبارهایش سرزمین‌های گوناگون اسلامی را -از آناتولی گرفته تا اقیانوس آرام- در طول هفتصد سال گذشته سیراب کرده‌اند.

ظهور چنین گسترده عشق در عالم اسلام نه به‌رغم این دین، که از دل آن

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۴:

ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

می‌جوئید. در این عشق هیچ نشانی از تأثیر خارجی نمی‌توان یافت چنانکه رساله‌های مسیحیان دربارهٔ عشق را نیز نمی‌توان به فهم آنان از منابع نوافلاطونی، بدون ملاحظهٔ عشق به مسیح فروکاست. وجود همین ادبیات گسترده دربارهٔ عشق الهی تقریباً در همهٔ زبان‌های اسلامی از عربی و فارسی گرفته تا ترکی و سواحیلی و نیز در بیشتر زبان‌های محلی هندوستان و آسیای جنوب شرقی، بهترین نشانهٔ آشکار بر اهمیت ساحت عشق در حیات باطنی اسلام است. این جوشش چنان گسترده و نیرومند ظاهر شد که حتی بر نویسندگان و معنویان^۱ یهودی، مسیحی، و هندو تأثیر نهاد. ریموند لول^۲، متکلم فرانسوی که علیه اسلام دست به قلم برد، رساله‌ای دارد با عنوان عاشق و معشوق^۳ که در آن از اصطلاحات صوفیانه تقلید کرده است؛ بزرگترین نویسندگان عرفانی سدهٔ شانزدهم اسپانیا همچون قدیس ترزا اهل آویلا^۴ و قدیس یوحنا صلیبی^۵ نمادهای صوفیانهٔ بسیاری را دربارهٔ عشق به خدا [از مسلمانان] اقتباس کردند. آیات باطنی ساحت عشق [در اسلام] نیز مانند دیگر ادیان همواره چون رازی میان انسان و خدا، و به گفتهٔ قرآن، میان «... قومی که دوستشان می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند...»^۶ مانده است و این رشتهٔ درونی میان نفس و خدا به زبان توصیف در نمی‌آید. آن، آتشی است که تا شراره‌هایش برنخیزد معلوم نمی‌شود چنانکه خوشبختانه در نوشته‌های درخشان این «عشاق خداوند»^۷ یا «محبین»^۸ مسلمان [از بزرگان تصوف] که

1. Spiritual Practitioners
2. Raymond Lull
3. *The Lover and the Beloved*
4. St. Teresa of Avila
5. St. John of the Cross
7. Lovers of God
8. *fedeli d'amore*

۶. (۵ / ۵۴) «... بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...».

لمعاتی از آن عشق را به زبان انسانی بیان داشته‌اند، می‌یابیم. اما بسیاری از این دست آتش‌ها نیز هست که از آن هیچ شراره‌ای بر نمی‌خیزد.

شاید بعضی وانمود کنند که پافشاری صوفیانه بر عشق تنها از آن متصوّفه است و ارتباطی با بقیّه جامعه اسلامی ندارد. با نگاهی به جامعه سنتی اسلامی، و نه محافل تجدّدگرا یا بنیادگرا، پوچی این ادّعا آشکار می‌گردد. اشعار مربوط به ستایش عشق و اشتیاق نفس به خدا سرتاسر جامعه اسلامی را فراگرفته است و بیشتر مردمان کوچه و بازار این ابیات را حفظ کرده‌اند و با عمیق‌ترین احساسات و تعلق خاطر وجودی آنها را از بر می‌خوانده و هنوز هم می‌خوانند نه اینکه آن اشعار را صرفاً ادبیاتی دارای اهمّیت تاریخی بدانند.

افزون بر چهل سال پیش که لاهور هنوز شهرک سرسبز زیبایی بود من به یاد دارم که برای زیارت آرامگاه پیر معروف صوفی، میان میر، در مزارع بیرون شهر رفته بودم؛ مکان مقدّسی که امروزه در شلوغی و درهم برهمی وحشتناک لاهور – که زمانی شهر زیبایی بود – گم شده است. شب هنگام بود و من تصمیم گرفتم برای بازگشت به شهر درشکه‌ای، که آن را *tonga* می‌نامیدند، بگیرم. درشکه‌چی بسیار فقیر به نظر می‌رسید و لباسی بر تن داشت که نیمی از بدنش پیدا بود. در آغاز سفرمان او با من به سنت مسلمانان سلام و احوالپرسی کرد و به زبان اردو پرسید که اهل کجا هستم. من به زبان فارسی پاسخ دادم که ایرانی هستم. با هیجان لبخندی زد و سپس شروع کرد به از برخواندن، خدا می‌داند، چه اندازه از اشعار عالی فارسی از عطار، مولوی، حافظ و دیگر شاعران درباره عشق الهی و دلتنگی نفس برای خدا و همه این اشعار را چنان می‌خواند که گویی مضمون آنها را تجربه کرده و خود آن اشعار را سروده بود. این نمونه – سوار شدن بر آن

درشکه در آن شب در زیر آسمان پرستاره طبیعت پنجاب و گوش فرادادن به درشکه چپی بی سوادى که بعضى از عالی ترین اشعار عرفانى دوران را از بر و با سوز دل می خواند - نشان می دهد که عشق به خداوند واقعیتی بس فراگیر و زنده در فضای معنوی اسلامى است. این عشق، زبان متعالی شاعران صوفی مسلک را بکار می گیرد. اما اشعار آنها از زبان همه مسلمانانى - از صوفی و غیرصوفی - سخن می گوید که از عشق خداوند به مخلوقاتش آگاهند؛ همان هایی که عشق شان به خداوند، که در خمیره ازلای نفوس آنها سرشته است، سر به جوش و خروش می گذارد و مرکب نفوس شان را به راه همان وطن معنوی باز می گرداند که از آنجا آمده است و آرزوی بازگشت بدان را دارند.

صلح

اگر بر ساحل رودخانه گنگ در بنارس قدم بزیم عبارت "Shanti, Shanti" "Shanti به معنای "صلح، صلح، صلح" را پیوسته می شنویم، و آن گاه که یهودیان را در حال سلام و احوالپرسی با یکدیگر ببینیم اصطلاح "Shalom" (سلام) به گوشمان می رسد، مسلمانان هم وقتی به هم می رسند، "سلام" می کنند؛ و این در حالی است که تقریباً دو هزار سال است که سرود "Pacem, Pacem Pacem"^۱، در کلیساهایی طنین انداز بوده است که وقف شخصیتی معروف به شاهزاده صلح^۲ است. هیچ دین بزرگی نیست که بر صلح تأکید نکرده باشد هرچند فقط فرقه های کوچکی همچون کواکرها^۳ یا منونایت ها^۴ هستند که آنها را صلح طلبانند.^۵

۱. "صلح، صلح، صلح".

2. the Prince of Peace (از القاب عیسی مسیح)

3. Quakers

همه ادیان بزرگ پرچمدار صلح اند اما آن‌گاه که به هر دلیلی جنگ امر گریزناپذیری بوده است به آن تن داده‌اند. با آنکه مسیح سخن از مدارا می‌گفت جنگ‌های بزرگ و کوچکی در اروپا برای سالیان سال به نام مسیحیت یا فرقه‌ای خاص از مسیحیان اتفاق افتاد.

با این همه بیشتر غربیان، جنگ طلبی را مشخصه اسلام دانسته و آن را بیشتر در مقایسه با مسیحیت در مقام دین صلح، "دین شمشیر" ^۱ معرفی کرده‌اند. هرچند به‌گود گیتا، کتاب مقدس هندوها در گیرودار میدان جنگ نازل شد و در عهد عتیق نیز به نسبت قرآن، قطعات بیشتری درباره جنگ وجود دارد، بسیاری از مسیحیان لگه ننگ جنگ‌های مذهبی را عموماً بر دامن اسلام می‌بینند. همزمان با نگارش این کتاب، جمعی از [محققان] فیلیپینی سرگرم نوشتن کتابی هستند در این باره که چگونه مسیحیت در مقایسه با اسلام صلح طلب است. در حالی که به سادگی از یاد برده‌اند که آن‌گاه که اسپانیایی‌ها - بنا به وقایع‌نگاری‌های خودشان - به فیلیپین حمله کردند پس از چیرگی بر سلطنت اسلامی این کشور به مرکزیت مانیل، ده‌ها هزار مسلمان را به خاک و خون کشیدند و از آنهایی که زنده مانده بودند بر هر که دست می‌یافتند او را وامی‌داشتند تا به آیین کاتولیک درآید همان‌گونه که آنها با یهودیان و مسلمانان اسپانیایی نیز چنین کرده بودند. وانگهی،

→

(عنوان رسمی فرقه کاتولیک انگلیسی - آمریکایی معروف به "انجمن دوستان" که خود را "فرزندان حقیقت" و "فرزندان نور" می‌نامند. بنیانگذار این فرقه، فوکس جورج انگلیسی Fox George (۱۶۵۱-۱۶۲۴) است.)

4. Mennonites

(فرقه‌ای پرتستان در اروپا و آمریکا است که در سده شانزدهم میلادی به دست Menno Simons هلندی در سوئیس تأسیس شد.)

5. Pacifist

1. the religion of the sword

غربیان گسترش اسلام را همراه با "شمشیر" می‌دانند در حالی که کمتر کسی در غرب هرگز سخن از رفتار وحشیانه‌ای به میان می‌آورد که برای مسیحی کردن اجباری اهالی اروپای شمالی و نابودی مذاهب کهن اروپایی بکار گرفته شد. حتی جنگ‌های صلیبی^۱ نیز که به نام مسیحیت به راه افتاد نتوانست تصویر غربیان از اسلام همچون "دین شمشیر" و مسیحیت همچون "دین صلح" را دگرگون سازد.

درست است که تاریخ مقدس اسلام همچون حماسه‌ای آغاز شد که پیشروی سریع اعراب را در بیرون از شبه جزیره عربستان در پی داشت، واقعه‌ای که تاریخ جهان را برای همیشه دگرگون کرد. اما این گسترش سریع به معنای تغییر دین اجباری یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان، و دیگران نبود. سیصد سال پس از حکومت اعراب بر ایران، هنوز بیشتر ایرانیان زرتشتی بودند و ایالت مازندران تا دریای خزر تا سده دهم میلادی اسلام را نپذیرفت. اسلامی شدن در بیشتر مناطق فرآیندی تدریجی بود. تاریخ اسلام مانند یهودیت و آیین هندو درهم تنیده با حماسه‌ای مقدس است اما این بدان معنا نیست که اسلام را کمتر یا بیشتر از هر دین دیگری، "دین شمشیر" یا "دین صلح" به‌شمار بیاوریم.

از آنجا که اتهام "دین شمشیر" علیه اسلام در غرب دوران جدید نیز که بیش از هر تمدن دیگری سردمدار جنگ‌هایی مرگبار بوده است، هنوز مطرح است، امروزه مسلمانان معمولاً [در برابر این اتهام] موضعی دفاعی می‌گیرند و به این پاسخ بسنده می‌کنند که نام "اسلام" خود با واژه "سلام" به معنای "صلح" هم‌ریشه است. اما این پاسخ کافی نیست و باتوجه به اینکه هدف همه ادیان اصیل رسیدن به خدایی است که سلام و سرچشمه هر صلح و آرامشی است، مسلمانان نیز بایستی نشان دهند که اسلام می‌خواهد پیروانش را به "دارالسلام" رهنمون کند و

1. the Crusades

صلح را تا سرحد امکان در جهانی برقرار سازد که از در و دیوارش بی ثباتی، تنش، و اندوه می بارد. افزون بر این، چنان که در فصل آینده بحث خواهیم کرد، اسلام با وضع شرایطی کوشیده است تا جنگ را محدود سازد و در طول تاریخ هزار و چهارصد ساله اش تا اندازه زیادی در فراهم سازی صلح در درون جهان اسلام کامیاب بوده است در حالی که کامیابیش در ایجاد صلح با دیگر اقوام و ملل نیز بی گمان کمتر از دیگر تمدن های سنتی بزرگ از جمله تمدن ژاپن، چین، هندو، یا مسیحی نبوده است. اینک زمان آن فرارسیده است که این وصف عجیب و غریب از اسلام را در غرب کنار بگذاریم؛ غربی که خود جنگ هایی را در پنج قاره عالم بیشتر به نام مسیحیت به راه انداخت و حتی بی آنکه تاوانی پس دهد همه گروه های قومی را تنها به این دلیل که مسیحی نبودند ریشه کن کرد.

برای مسلمانان و مسیحیان و نیز برای پیروان آیین های هندو، کنفوسیوس یا بودا کار آسانی است که پرده هایی از جنگ های صورت گرفته در تاریخ دیگر ادیان را نشان دهند. تاریخ همه جوامع، از دینی و غیردینی، آکنده از چنین نمونه هایی است؛ چراکه آدمیان در حال گمراهی، مایه های درگیری و نزاع را در خود دارند و با بکارگیری هر فکر یا ایدئولوژیی که از توان انگیزش مردمی برخوردار باشد، به خشونت و جنگ دست می آویزند. تا زمانی که غربیان، مسیحیان مؤمنی بودند، مسیحیت پرچمی بود که در جنگ ها برمی افراشتند و آن گاه که دین از رونق افتاد، ملی گرایی، فاشیسم، کمونیسم و ایدئولوژی های دیگر در کنار منافع اقتصادی جایگزینش شد. در جهان اسلام، چون دین هنوز قدرت و نفوذ دارد، برای پشتیبانی از هر پدیده نوظهوری که به مجادله و نزاع بینجامد نام دین را بر آن می نهند هر چند قرآن تأکید دارد بر اینکه جنگ باید تنها برای دفاع از وطن و دین و نه از سر تهاجم و ستیزه جویی صورت گیرد. به هر حال

اگر ما به آموزه‌های محوری همه ادیان راستین بازگردیم می‌بینیم که وظیفه هر کدام آنهاست که در پی برقراری صلح برآیند و آن دسته از آموزه‌های دینی را که بر توافق، هماهنگی و صلح - هم آسمانی و هم زمینی - تأکید دارد، برجسته‌تر نمایند. با چنین نگاهی است که روشن می‌شود در تعالیم اسلام سنتی، تأکید بر صلح به‌راستی چه محوریتی دارد.

امروزه همه، تا اندازه‌ای در سایه فناوری جدید نظامی که بیم و هراس از جنگ را تا سطح تصورناپذیری، حتی برای جنگ طلب‌ترین مردمان قدیم، بالا برده است، از ضرورت صلح سخن می‌گویند. اما در نفس هر انسانی، اشتیاقی فطری به صلح هست که بی‌گمان محصول تجربه نیست؛ زیرا حتی کسانی هم که هرگز روی صلح را به خود ندیده‌اند مشتاق آنند. شاید از خود پرسیم که چرا مردم صلح طلبند. در تعالیم اسلام پاسخ روشنی برای این پرسش هست که مفهوم و حقیقت صلح را در چهارچوب اسلام تبیین می‌کند. خداوند در قرآن خود را سلام می‌نامد و از این رو مسلمانان می‌توانند بگویند خدا، سلام (صلح) است و اشتیاق به صلح چیزی جز اشتیاق به خداوند نیست. هنوز در ژرفای فطرت نخستین مان، خاطره‌ای از آن آرامشی هست که ما در روز آلت، پیش از هبوط به این دار فراموشی، به ربوبیت خداوند شهادت دادیم. ما هنوز هم از رهگذر فرایندی که شاید مشابه نظریه یادآوری افلاطونی باشد هر از گاهی آن صلحی را به یاد می‌آوریم که مسیح فرمود: «فوق از تمامی عقل است»^۱.

مسلمانان بر آنند که تنها، دین می‌تواند ما را به "دارالسلام" که حقیقت فرجامین بهشتی و مقام حضور خداوند است، بازگرداند. در قرآن می‌خوانیم که:

۱. (فیلیپیان، ۷/۴) «... And the peace of God which Passeth all understanding...»

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ...»^۱. قرآن بارها و بارها "سلام" را با مقامات بهشتی یکی می‌گیرد: «وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...»^۲ که عبارت "سلام" علکیم" در این آیه همانی است که پیامبر به مسلمانان آموخت تا آن‌گاه که به یکدیگر رسند، همچون بهشتیان که به هم می‌رسند، آن را بر زبان آورند. از جمله آیات قرآنی است که: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا...»^۳، «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»^۴، و «إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا»^۵.

رسیدن به صلح و آرامش خواه در ظاهر خواه باطن، درست به این دلیل که کمالی آسمانی است، کار آسانی نیست. آدمی برای برخورداری از صلح بیرونی بایستی در درون خویش به آرامش رسیده باشد و برای حصول آرامش درونی باید که به مصالحه با خداوند همت گمارد. بنا به حدیثی که پیش از این آوردیم^۶، خداوند آدمیان را به صورت خویش آفریده است. بنابراین هر جزئی از اجزای نفس را ارزشی است. مشکل اینجاست که نفس انسان‌های گمراه، دستخوش آشفتگی است و عناصر گوناگون آن دیگر سر جایشان نیستند. نمایشنامه‌های بزرگ شکسپیر^۷ را می‌توان توصیف‌کننده همین ماجرای درون نفس دانست. در نمایشنامه همدت در پادشاهی دانمارک اوضاع آشفته است و این آشفتگی از آن روست که هیچ‌کس از زن و مرد، سر جای حقیقی خودش نیست. پادشاهی

۱. (۱۶/۵) «که خداوند در پرتو آن، کسانی را که از رضای او پیروی کنند به راه‌های امن و سلام رهنمون می‌گردد...».

۲. (۴۶/۷) «... و بهشتیان را ندا دهند که سلام بر شما باد...».

۳. (۶۲/۱۹) «در آنجا هیچ‌گونه [سخن] بیهوده نشنوند و جز سلام نشنوند...».

۴. (۱۵۱/۳۶) «سلام [بر شما]، این سخنی است از پروردگار مهربان».

۵. (۲۶/۵۶) «نشنوند مگر سخنی که سلام است و سلام».

۶. «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صَوْرَتِهِ».

دانمارک همانا نفس ماست که برای برقراری هماهنگی و آرامش در آن بایستی نخست اوضاع و امور را سر و سامانی دهیم و هر جزئی را سر جای حقیقی اش بگذاریم. اما زنه‌ار که نفس به تنهایی از عهدهٔ چنین وظیفه‌ای برآید. اسلام نیز همچون دیگر سنت‌های معنوی بر این نکته پای می‌فشارد که تا تسلیم (از همان ریشهٔ اسلام) خداوند نشویم از آرامش نفسانی هیچ خبری نیست و تا در خودمان به آرامش نرسیم، صلح بیرونی در کار نخواهد بود.

امروزه در بحث عمومی دربارهٔ صلح، این سلسله مراتب را اغلب نادیده می‌گیرند. انسان‌های سکولاری که جهان معنوی برایشان واقعیتی ندارد، تنها به واقعیات زمینی و زندگی دنیوی چشم می‌دوزند؛ از این رو آنها بالطبع خواهان زندگی صلح‌آمیز و پرهیز از خاطرات جنگ و ستیزه‌جویی هستند. اما درحالی سخن از صلح می‌رود که جامعهٔ مدرن سرگرم جنگی بیرحمانه علیه محیط طبیعی است و رقابت آزمندانهٔ حاکم بر جامعهٔ انسانی نیز اغلب بر ترحم و احساس مسؤولیت اجتماعی سایه انداخته است. در نتیجه هر چند امروزه جنگ جهانی در کار نیست، جنگ‌های کوچکتر، خشونت‌های محلی، و اعمال وحشت‌آور سراسر عالم را گرفته است؛ تازه اگر جنگ اقتصادی و بومی را که به نام صلح و رفاه و زیر این پرچم، پیوسته علیه طبیعت برپاست، ندیده بگیریم. از دیدگاه اسلام چون سلام (صلح) از اسماء الله به‌شمار می‌آید و هر صلح دیگری بازتابی از این اسم الهی است، می‌توان پرسش را چنین طرح کرد که چرا باید خداوند بگذارد بشری را که در عین غفلت از او و فراموشی هدف آفرینش خویش به سر می‌برد، زندگی صلح‌آمیزی داشته باشد؟

مسلمانان آرمان زندگی صلح‌آمیزی را که با انکار خدا همراه باشد نظری یکسره پوچ می‌دانند چرا که تنها خداست که می‌تواند آشفستگی و کشمکش درون

نفس آدمی را به سامان آورد، و تا زمانی که آرامش درونی حاصل نگردد هیچ صلح بیرونی تحقق نمی‌یابد. در تعالیم اسلام احکام بسیاری برای حلّ نزاع میان مردم و ملت‌ها با هدف برقراری صلح وجود دارد. اما برترین آرمان اسلام این است که با راهنمایی ما به زندگی همراه با فضیلت و برقراری هماهنگی درونی به یاری خداوند، نفس را به "دارالسلام" رهنمون کند. غایت دین، چه در اسلام و چه در همهٔ سنت‌های راستین، رستگاری نفس آدمی و در نتیجه برقراری عدالت و صلح در جامعه‌ای است که مردمانش از زندگی همراه با فضیلت برخوردار باشند و زندگی و مرگشان "در صلح و سلام"^۱ باشد که معنای راستین این صلح و آرامش، مقام مبارک و خجسته‌ای است که به تجربهٔ صلح و آرامش ملکوتی می‌انجامد. در آیین بودا، مناسبی که بر پایهٔ آموزهٔ نفی خود^۲ به‌گریز از مرحلهٔ سمساره^۳ و راهیابی به مرحلهٔ نیروانا^۴ رهنمون می‌گردد نمایندهٔ جنبهٔ دیگری از همین حقیقت است. آیین بودا می‌خواهد پیروانش را از چرخهٔ نوزایش، رنج، و مرگ برهاند چنان‌که دیگر ادیان نیز برآند تا پیروانشان را از این دنیا رهایی بخشند. اسلام نیز برای سالیان سال کوشیده است تا به پیروانش گوشزد کند که صلح بر روی زمین بدون آشتی با آسمان میسر نیست و امروزه نیز بنا به اقتضای زمانه، مدافع این دیدگاه است که آشتی با آسمان، هیچ‌گاه به اندازه امروز، مستلزم آشتی میان پیام‌هایی که در طول سالیان دراز از رهگذر حکمت الهی و از جانب خداوند نازل شده، نبوده است. مولوی در این باره چنین سروده است:

گر گریزی بر امید راحتی زان طرف هم پیشت آید آفتی

۱. (۲۳/۱۴) «... فیها سلامٌ...».

2. no – self

3. *samsāra*

4. *nirvāna*

هیچ گنجی بی‌دد و بی‌دام نیست جز به خلوتگاه حق آرام نیست^۱ آن‌گاه که از صلح سخن می‌گوییم هرگز نباید آیه معروف: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ را از نظر دور بداریم. خواه از سکینه عربی یا *Shekinah* عبری و یا در این باره از *Pacem* یا *Shanti* سخن بگوییم، اسلام بر این حقیقت پای می‌فشارد که سرچشمه آرامش و صلح، خدایی است که خودش سلام است و بی‌او هیچ صلح و سلامی بر روی زمین نمی‌تواند بود.

جمال (زیبایی)

جمال نیز مانند رحمت، وداد، و سلام در اسلام صفتی الهی است و یکی از اسماء‌الله نیز جمیل (زیبا) است. وانگهی بنا به مضمون حدیثی که در آغاز این فصل آوردیم^۳، خداوند زیبایی را دوست می‌دارد به این معنا که دو صفت جمال و حبّ در مرتبه الهی پیوندی نزدیک با هم دارند. این حقیقت بر مرتبه [وجود] آدمی نیز می‌تابد و از این روست که نفس هر چه را زیبا بداند دوست می‌دارد و آنچه را دوست می‌دارد زیبایش می‌بیند. جمال نیز مستعد تابش و فیضان است و از این رو با رحمانیت و رحمت در این ویژگی بنیادین مشترک است. افزون بر این جمال سبب جمعیت است و نفس را یاری می‌کند تا اجزاء پراکنده‌اش را در حالت مطمئنه‌ای جمع کند. از این رو، صفت جمال نسبتی هم با صفت سلام (صلح) دارد و از توان آرامش‌بخشی چشمگیری برای نفس برخوردار است؛ ویژگی که در معنویت اسلامی محوریت دارد و باز تابش را در هنر اسلامی به روشنی می‌توان

۱. مثنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر دوم، ابیات ۲-۵۹۱. در نسخه نیکلسون بجای "گنج" در بیت دوم گنج آمده است.

۲. (۴/۴۸) «هموست که آرامش را در دل مؤمنان جای داد...».

۳. «الله جمیل و یحبُّ الجمال».

دید.

اما زیبایی چیست؟ در عالم اسلام همچون دیگر عوالم سنتی، زیبایی، تنها حالتی ذهنی نیست که فقط "در چشم ناظر" وجود داشته باشد، هرچند هر انسانی قابلیت ارزیابی گونه‌هایی خاص و نه همه گونه‌های زیبایی را دارد. زیبایی جنبه‌ای از واقعیت فی‌نفسه است و سده‌های درازی است که فلاسفه و عرفای مسلمان، به زبان خویش بر این اصل افلاطونی صحه گذاشته‌اند که: «زیبایی، شکوه حقیقت است». اما واژه عربی حقیقت معادل هر دو واژه انگلیسی "truth" و "reality" است و حق که از اسماء‌الله است بر یگانگی این دو (حقیقت و واقعیت) در خدا دلالت می‌کند؛ خدایی که بنا به گفته مسیح حق مطلق است که ما را رهایی می‌بخشد و نیز واقعیت مطلق جز او نیست. اگر به زبان مابعدالطبیعه سخن بگوییم خدایی که هم حقیقت است و هم واقعیت، جز زیبا نمی‌تواند بود؛ چنان‌که صوفیان می‌گویند همه زیبایی‌ها سرانجام تابشی از حُسن روی دوست است که بر مرتبه‌ای از واقعیت افتاده است.

شاید بتوان اسلام را دین جمال دانست؛ جمالی که هیچ‌گاه جدای از حُسن^۱ نیست. در دنیای امروز حُسن و جمال از همدیگر جدا افتاده است و حتی دینداران هم که گرایش به حَسَنات دارند اغلب جمال را با تجمل یکی می‌گیرند. چندی از اندیشمندان جدید دینی در غرب حتی چیزی به نام "کیش زشتی"^۲ را مطرح کرده‌اند که ثمره آن، بسیاری کلیساهای به‌غایت زشت است که در بعضی کشورهای کاتولیک می‌بینیم؛ کشورهایی که زیباترین جلوه‌های معماری مسیحی را می‌توان در آنها یافت. ناگفته پیداست که این کیش امروزه به جهان اسلام نیز

1. goodness

2. Cult of ugliness

راه یافته است؛ جهانی که در آن مسجدهای بسیاری می‌شناسیم که به هیچ‌روی در زشتی کمتر از همتایان غربیشان نیستند. اما مساجد جهان اسلام نماینده هنر یا اندیشه اسلامی نیست بلکه تنها آثار بیرونی آنها را به‌نمایش می‌گذارند. در هر حال، جمال و حُسن در چشم‌انداز سنتی اسلام جدایی‌ناپذیرند و در واقع در زبان عربی واژه حُسن هم به معنای "زیبایی" و هم "خوبی" است در حالی که از واژه قُبْح نیز هر دو معنای "زشتی" و "بدی" برمی‌آید.

شاید بتوان گفت خوبی با بُعد بیرونی و زیبایی با بُعد درونی اشیاء متناظرند؛ البته نه اینکه زیبایی بیرونی یا خوبی درونی وجود نداشته باشد. درباره این مسأله نکات بسیار گویایی هست که رابطه تکمیلی میان جنس نر و ماده، یابین و یانگ را نیز - چه در مرتبه تکوینی و معنوی و چه در مرتبه بشری - روشن می‌کند. در اسلام می‌گویند که جمال زن عیان و خیر او نهان است در حالی که در مردان برعکس است. جمال و حُسن نیز همچون یین و یانگ که مکمل یکدیگرند و با هم و در نسبت با تائو^۱ دایره کاملی را می‌سازند، مکمل هم و جدایی‌ناپذیر از یکدیگرند. از منظر اسلام، وظیفه دین نه تنها آموزش خیر^۲ بلکه همچنین اشاعه زیبایی در تمام مراتب اعم از معنوی، عقلی، و مادی است.

در آیین بودا نقل است که پیکره بودا با زیبایی خویش نجات بخش نفوس است. شاید مانند این سخن را بتوان درباره زیبایی قرائت قرآن نیز گفت. در جامعه اسلامی سنتی، کلام الله را جز به آوایی خوش نمی‌خوانند چنان‌که ژرفای جان مسلمانان را - حتی آنهایی که عربی نمی‌دانند و از معنای پیام آیات الهی چیزی دستگیرشان نمی‌شود - به تکاپو وامی‌دارد. همین امر درباره نگارش قرآن نیز که

1. Tao

(تائو به معنای "راه" است و اصطلاحاً بر شیوه عمل عالم و وقوع حوادث طبیعی اطلاق می‌گردد.)

2. Practice of goodness

سرچشمه هنر خوشنویسی در اسلام است، صدق می‌کند. از همان روزهای نخست، قرآن را به خطی خوش می‌نگاشتند و بی‌گمان در سرتاسر سده‌ها، قرآن زیباترین کتابی بود که هر نسلی از مسلمانان به خود می‌دید. در چشم و گوش مسلمانان، اصلی‌ترین تجلی^۱ اسلام یعنی قرآن همواره قرین زیبایی بوده است چنان‌که اماکن و ساختمانها جدای از امور دینی نبوده‌اند. این تأکید بر پیوند میان زیبایی و امر قدسی به هیچ‌روی ویژه اسلام نیست. تا پیش از دوران جدید زیباترین هنر هر تمدنی، هنر مقدس بود که ارتباط مستقیمی با آیین‌ها و مناسک دینی داشت چنان‌که این امر در کلیساهای جامع گوتیک^۲، طومارهای تورات، معابد هندو و بودا، و شمایل‌های گوناگون هویداست، تازه اگر هنرهای صوتی^۳ مربوط به موسیقی و شعر را به حساب نیاوریم.

شاید کسی بپرسد اگر می‌توان اسلام را دین زیبایی نامید پس چرا اندیشمندان دینی، چه مسلمان چه یهودی و چه مسیحی، نفس را از افتادن به دام زیبایی و در نتیجه رویگردانی از خداوند برحذر می‌دارند و چرا بعضی از عرفای بزرگ، دل به چیزهای زیبا نمی‌سپزند و از اینکه آنها ایشان را در میان بگیرد پرهیز می‌کرده‌اند. پاسخ این است که درست به همان دلیلی که زیبایی از تجلیات بسیار پُر جاذبه یا جلوه مشهود حقیقت الهی است، این توان را دارد که نفس را مجذوب خود سازد و عده‌ای را به این اشتباه بیندازد که آن تجلی را بجای سرچشمه همه تجلیات [یعنی خداوند] بنشانند. همین توانایی زیبایی برای جذب نفس، از آن شمشیر دولبه‌ای می‌سازد؛ زیبایی هم راهی شکوهمند به سوی خداوند است و هم، اگر خود آن را چون الهه‌ای بگیریم، مانعی بر سر این راه

1. theophany

2. Gothic (سبک معماری کلیساها در سده سیزدهم میلادی در اروپا)

3. the sonoral arts

خواهد بود. شاید بتوان گفت که اگر هیچ زیبایی در دنیا نمی‌بود، نفس را هیچ دردسر دنیوی نبود و تنها به سوی خداوند کشیده می‌شد. به معنایی، حیات معنوی دیگر یک چالش به‌شمار نمی‌رفت و عظمت شأن آدمی یکسره فرو می‌ریخت. خطیر بودن این طلب معنوی درست به همین است که نفس باید بیاموزد که در عین حالی که خود را به امور دنیوی نیالاید، با این همه، دنیا را چون چیزی جذاب و زیبا و دستاویزی برای رسیدن به سرچشمه همه زیبایی‌ها قرار دهد.

اینجاست که عنصر زهد در اسلام، مانند دیگر ادیان، مطرح می‌شود. برای آنکه زیبایی زمینی را همچون نردبانی به سوی جمال الهی ببینیم بایسته است که نفس، اول از همه یکسره دل از این دنیا برکند و به خدا بسپارد. ضرورت زهد و مجاهده نیز جز حصول این معنا نیست. هیچ شریعت و طریقتی نیست مگر آنکه دست‌کم ریاضت‌هایی را داشته باشد. در اسلام هر چند ریاضت شدید چنان‌که برخی راهبان یا یوگی‌ها^۱ رفتار می‌کنند، پذیرفته نیست ولی بی‌گمان زهد و تهذیب نفس وجود دارد چنان‌که در نماز و روزه می‌بینیم. نفس از رهگذر ریاضت‌های شرعی آمادگی پذیرش مجاهده‌های بیشتر را به دست می‌آورد و پا در طریقتی می‌نهد که به خداوند پایان می‌پذیرد؛ در این راه، سرچشمه کشش که امکان این سفر را فراهم می‌آورد همان حُسن و عشق است. البته افزون‌بر این، ولایت از طریق پیامبر به همه نسل‌های بعدی مسلمانان رسیده است؛ مسلمانانی که حتی در همین زندگی در صدد مشاهده جمال بی‌مانند وجه‌الله که مبدأ همه زیبایی‌هاست، بوده و هنوز هم هستند. در نظر عرفای واصل، هر جمالی بازتاب جمال الهی است. نفس این عرفا با وصول به [خداوند] جمیل، از دام جلوه‌های

1. Yogis

(یوگی‌ها کسانی هستند از هندوها که به مراقبه ذهنی معروف به یوگا می‌پردازند.)

جمال رسته است. زیبایی‌های زمینی، همان‌که از سیر الی‌الله بازشان نمی‌دارد بلکه برعکس هرگونه‌ای از آن زیبایی‌ها بهانه‌ای است برای یادآوری جمال حق و یادبودی است از نظاره‌ی جمال رویش^۱ در مشاهده‌ی روز آلت با پروردگار خویش، آن‌گاه که بنا به گفته‌ی قرآن، ربوبیتش را به جان پذیرفتیم^۲.

اندیشه‌ی اسلامی و قریحه‌ی هنری همواره زیبایی را با هستی و زشتی را با نیستی پیوند زده است. امروزه برای بسیاری رسم است که در پی زشتی‌ها و شرور برآیند و آنها را چون واقعیات بنمایند درحالی که زیبایی‌ها و حسنات را چون چیزهایی نامربوط، فرعی و سرانجام‌عدمی کنار بگذارند. برای نمونه، بیشتر رسانه‌ها سخت در پی آنند که نقطه‌ی ضعفی را در زندگی کسی بیابند و چنان برجسته‌اش کنند که بر همه‌ی خوبی‌ها و زیبایی‌های زندگی او سایه بیندازد. بزرگنمایی زشتی‌ها نسبت به زیبایی‌ها در بیشتر تصویرپردازی‌ها و فیلم‌های موجود در رسانه‌ها نیز به چشم می‌خورد. سلطه‌ی ماشین و ایجاد فضای ساختگی در شهرها به دست انسان، ما را از طبیعت – که زیبایی‌ش خیره‌کننده است – بریده و بسیاری را بر آن داشته است تا زشتی را چون هنجار و واقعیت بپندارند و زیبایی برایشان کالایی تجملی و ویژه‌ی ثروتمندان به‌شمار آید. این [نگرش] هیچ‌سختی با دیدگاه اسلام ندارد؛ دیدگاهی که همواره دشمن "کیش زشتی" است و گوشزد کرده است که زیبایی چیزی تجملاتی نیست بلکه نیاز نفس به آن همچون نیاز بدن به اکسیژن است. بی‌دلیل نیست که هر لادری و ملحدی تنها از آن مجموعه‌های شهری برخاسته و در آن رشد کرده است که از هنر مقدس و سنتی و توازن و زیبایی طبیعت سخت بی‌بهره است. تمدن اسلامی با آفرینش هنر و

1. Beauty of His Countenance

۲. اشاره است به آیه «الَّتِیْ یُرَبِّکُمْ فَالْوَالِی».

معماری که هم زیباست و هم پیوندش را هنوز با طبیعت و هماهنگی‌های موجود در آن از دست نداده است، خود را از این دام دور نگه داشت.

اسلام در طول تاریخ به هر کجا که پای گذاشت، حال و هوایی از زیبایی آفرید. چنان‌که در حدیثی می‌خوانیم: «خداوند زیبایی را بر چهره همه موجودات نگاشته است»^۱. رسالت اسلام همواره این بوده است که نفس را هم از راه شریعت و هم با آفرینش هنری که تجلی‌گاه همان زیبایی‌ای است که خداوند بر رخ موجودات نگاشته است، به سوی خداوند رهنمون کند. هیچ جلوه‌ای از اسلام اصیل تا کنون بدون زیبایی نبوده است و حتی می‌شود گفت که معیار زیبایی را می‌توان در کنار معیار حقایق برای داوری درباره اصالت مدعیان هر نهضتی به کار گرفت که امروزه نام اسلام را بر خود می‌گذارند و خود را نماینده این دین می‌دانند. آیه «... بی‌گمان خداوند با نیکوکاران است»^۲ را می‌توان به صورت «بی‌گمان خداوند با شیفتگان زیبایی هاست» نیز ترجمه کرد.

جایگاه معنوی هنر اسلامی

در فضای اسلامی، نمی‌توان از زیبایی سخن گفت مگر آنکه دامنه سخن را به هنر اسلامی و جایگاه دینی و معنوی آن نیز بگسترانیم. از آنجا که اسلام خواهان احاطه بر کل زندگی است، باید همان‌گونه که شریعتی آورده است، هنر ویژه خود را نیز بیافریند. اینک آدمیان همچنان که عمل می‌کنند دست‌اندرکار ساختن هم هستند. شریعت با مرتبه عمل سروکار دارد در حالی که هنر اسلامی، به اصول و روش‌های ساختن اشیاء می‌پردازد. در اسلام چه هنر و چه شریعت — هرچند هر

۱. كَتَبَ اللَّهُ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.

۲. «... إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (در اینجا به تناسب معنای آیه با متن کتاب، ترجمه را در متن و اصل آیه را در پاورقی آوردیم).

کدام به شیوه خود - ریشه در قرآن و سنت نبوی دارد. شریعت بر پایه ابعاد فقهی وحی و معنای لفظی و ظاهری قرآن و سنت استوار است در حالی که هنر اسلامی از حقیقت این دو منبع الهام می‌گیرد. هنر مقدس در اسلام نیز همچون دیگر سنت‌های بزرگ از جمله مسیحیت، آیین هندو، و آیین بودا با ذات و قلب دین سروکار دارد. برای فهم چستی مسیحیت باید به درون کلیسای جامع شارتر^۱ پا گذاشت و فضا و تصاویر مقدسی را نگرست که هر ناظری را شیفته خود می‌سازد. یا اینکه درباره آیین بودایی ژاپنی چه توضیحی گویا تر از معبد طلایی^۲ کیوتو^۳ خواهد بود؟ روزگاری یک اروپایی از تیتوس بورکهارت که از هر غربی دیگری در دریافت معنای هنر اسلامی و جایگاه معنوی آن کامیاب تر بوده است، درباره چستی اسلام پرسید. او پاسخ داد: «برو مسجد ابن طولون را در قاهره ببین». او می‌توانست همین سخن را درباره بسیاری دیگر از شاهکارهای معماری اسلامی از مزکویتا^۴ در قرطبه گرفته تا مسجد قیروان^۵ در تونس، مسجد الاقصی در اورشلیم، مسجد شاه در اصفهان، و مسجد سلطان احمد در استانبول بگوید.

به راستی که هنر اسلامی برای غربیان هنرشناس یکی از بهترین ابزار شناخت قلب اسلام به‌شمار می‌رود. جهت حکمی اینکه چرا چیزی از عالم ماده که بر ساخته از آجر، گچ، یا سنگ است می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند این گفته

1. Chartres Chaterdal

(نام کلیسای جامعی است در اسقف‌نشین شارتر در فرانسه که به زیبایی در میان کلیساهای کاتولیک شهرت دارد.)

2. the Golden Temple

3. Kyoto

4. Mezquita

5. Qayravān

معروف هر مسی^۱ است که: «آنچه پایین ترین است نمادگر چیزی است که بالاترین است»^۲. هنرهای تجسمی و صوتی به برکت تعلق به مرتبه مادی واقعیت می تواند نمادگر و بازتابنده بالاترین مرتبه واقعیت باشد که همان مرتبه لاهوت^۳ است. هنر اسلامی نه چیزی حاشیه ای بلکه از تجلیات اصلی دین اسلام است که نه تنها در زندگی مسلمانان نقشی سرنوشت ساز و اساسی دارد بلکه برای کسی که خواهان فراروی از صرف ظواهر باشد، کلیدی برای فهم عمیق ترین جنبه های اسلام به شمار می آید.

در زبان عربی برای هنر از واژه های فن و صنعة استفاده می کنند. واژه صنعت همچون واژگان یونانی *techne* و لاتینی *ars* تنها به معنای ساختن چیزی مطابق با اصول درست است و فن نیز به معنای مهارت^۴ در انجام دادن یا ساختن چیزی به شیوه درست است و برای آنکه به صورت هنر درآید باید که با حکمت همراه گردد. در جامعه سنتی اسلامی هنر جدای از زندگی و همچون فعالیت ویژه ای نبود و هر چیزی از دوخت و دوز گرفته تا پخت و پز، نواختن موسیقی یا سرودن شعر فنّ مخصوص به خود را داشت. ائی. کی. کوماراسوامی^۵، متخصص بزرگ هندی در سده بیستم در زمینه مابعدالطبیعه و هنر سنتی، زمانی گفت که در جامعه مدرن هنرمند، شخص خاصی است در حالی که در جامعه سنتی هر شخصی یک هنرمند خاص بود. این نگرش درباره جامعه اسلامی سنتی کاملاً درست است؛ جامعه ای که در آن هیچ فرقی میان هنرهای زیبا و فنون صنعتی یا فنون کبیره و صغیره یا

1. Hermetic

۲. این سخن یادآور این مصرع از قصیده میرفندرسکی است که می گوید: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی».

3. the Divine Realm

4. the Know-how

5. A. K. Coomaraswamy

هنر دینی و دنیوی در کار نبود و هر چیزی مُهر معنویت اسلامی را بر خود داشت. البته هر تمدنی براساس ساختار ظاهری دینی که پدیدآورنده آن تمدن است، دارای سلسله مراتب خاصی از هنرهاست. برای نمونه در غرب، به دلیل محوریت شمایل در مسیحیت، برترین شکل هنر، نقاشی بوده است. برعکس در هنر اسلامی هیچ‌گونه شمایل‌نگاری نیست چراکه اسلام مانند یهودیت هرگونه نقاشی یا پیکرتراشی از تصویر خداوند را منع می‌کند و هنر مقدس اسلامی، غیرشمایل‌نگاری^۱ است. برترین شکل هنر در اسلام، همچون مسیحیت، هنر مربوط به کلمه‌الله است که در اسلام نه شخصی به نام مسیح بلکه کتابی معروف به قرآن است. نگارش کلام‌الله، یعنی خوشنویسی و تلاوت آن یعنی قرآن‌خوانی با صوت خوش^۲ در میان هنرهای اسلامی برترین جایگاه را دارد. بعد از این هنرها، نوبت به هنر معماری، به‌ویژه در مساجد می‌رسد که البته صورت‌های دیگری از هنر [اسلامی] را نیز در خود جای می‌دهد و در آنجاست که تلاوت کلام‌الله طنین‌انداز می‌شود. هنر خیاطی، چه مردانه و چه زنانه، هنر بعدی است چراکه بعد از بدن هیچ‌چیز به اندازه لباسی که می‌پوشیم به نفس مان نزدیک نیست. بیشتر آفرینش‌گری هنری مسلمانان در هنر خیاطی بر پایه این محورها استوار بود: حیا^۳ که قرآن به آن امر کرده است؛ فطرت خداگونه^۴ آدمی و حیثیت قدسی اش^۵ در این عالم؛ فرق‌گذاری روشن میان نقش‌های تکمیلی^۶ زن و مرد [برای همدیگر] از جمله ماهیت تکمیلی زیبایی در هر کدام از آنها. پس از لباس، نوبت به اثاثیه

1. aniconic
2. Quranic Psalmody
3. modesty
4. the theomorphic nature
5. sacerdotal function
6. complementary

منزل و به اصطلاح هنرهای ظریف از جمله فرش، پارچه، لوازم منزل و مانند اینها می‌رسد که بیش از نقاشی‌های آویخته بر دیوار کاخ‌ها و موزه‌ها بر نفس تأثیر می‌گذارد. هنر بعدی هنر مربوط به کتاب است که شامل نقاشی‌های معروف به مینیاتور می‌شود. مینیاتورها در اصل تصاویری مربوط به متون مختلف علمی، ادبی و تاریخی بود اما بعدها به صورت مینیاتورهای ظریف ایرانی درآمد که اوج کمال آن را در سده‌های چهارده تا شانزده میلادی می‌توان دید. همچنین مینیاتور ایرانی باگذشت زمان به مکاتب نقاشی مینیاتور عثمانی و مغول انجامید.

هرچند بعضی از مینیاتورهای ایرانی از شاهکارهای بزرگ جهان هنر به‌شمار می‌آید و به‌طور کلی نقاشی‌های اسلامی در غرب جایگاه والایی دارد، روی هم‌رفته نقاشی در هنر اسلامی از جایگاهی که در هنر غربی دارد برخوردار نیست. اما این بدان معنا نیست که اسلام همه‌گونه نقاشی را منع کرده است. بلکه آنچه ممنوع است نقاشی یا پیکرتراشی از خداوند و از پیامبر است. وانگهی، اسلام، هنر طبیعت‌گرایانه‌ای را که می‌کوشد از آفرینش خداوند تقلید کند بی‌آنکه بتواند به آن [اثر هنری] زندگی بدمد، نمی‌پذیرد. از این رو در اسلام هیچ اثری از هنر پیکرتراشی نیست و اندک [مجسمه] شیرها یا دیگر حیواناتی که در بعضی از باغ و بوستان‌ها به چشم می‌آیند بسیار تصنعی هستند. اصولاً دینداری اسلامی نمی‌پذیرد که هیچ تصویری که ممکن است جای بُت‌ها را بگیرد یا اینکه تأثیر منفی بر قوه تخیل بگذارد در انظار مسلمانان قرار گیرد. بنابراین در مساجد یا دیگر مکان‌های عبادی هیچ‌گونه تصویری به چشم نمی‌خورد و قرآن و کتب احادیث را هرگز تصویرآرایی نمی‌کنند. منع نقاشی‌هایی که از طبیعت الهام نگرفته‌اند به لحاظ تاریخی در میان اعراب از [دیگر اقسام نقاشی] شدیدتر بود؛ چرا که درباره اعراب سامی نسبت به دیگر گروه‌های بومی بیشتر خطر آن

می‌رفت که تصویر را با بُت اشتباه بگیرند. در میان ایرانیان، ترک‌ها، مسلمانان هند، اهالی مالایا و سیاهان آفریقایی [مسلمان] این ممنوعیت به آن شدت نبوده است. البته در دوران جدید نقاشانی در همه‌جا از جمله در جهان عرب وجود دارند اما جدیدترین نقاشی‌های هنرمندان مسلمان، هر چند تا اندازه‌ای ریشه در مضامین و نقش - مایه‌های اسلامی دارد، در واقع نه هنر اسلامی بلکه هنری الهام گرفته از غرب به‌شمار می‌رود.

بایسته است که اشاره‌ای نیز به موسیقی و شعر بکنیم که هر دو از هنرهای صوتی است و نباید آنها را در شمار هنرهایی بیاوریم که تا کنون نام بردیم. اگرچه خود قرآن، شعری به اعلیٰ درجه کمال و فصاحت است ولی به معنای معمول کلمه آن را شعر نمی‌نامند؛ در واقع در یکی از سوره‌های قرآن به نام "شعراء" چنین می‌خوانیم که: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُونَ الْاَغَاوْنَ»^۱. اما این خرده‌گیری علیه همه گونه شعر نبود بلکه بیشتر شاعران زبان آور مکه عصر جاهلی را در برمی‌گرفت؛ پیشگویانی که به چشمداشت صله شعر می‌سرودند بی آنکه دلبسته حقیقت باشند (هرچند که اشعارشان سخت نیکو بود). به راستی که به برکت تأثیر قرآن بود که هنر شعر در اسلام چنین جایگاه رفیعی یافت و منظومه‌هایی بزرگ به زبان عربی، فارسی، ترکی، و دیگر زبان‌های اسلامی پدید آمد که چندی از آنها از بزرگترین شاهکارهای ادبیات جهان به‌شمار می‌رود. اسلام به هر کجا که پای نهاده شعر را شکوفایی بخشیده است و تا به امروز تقریباً در هر جامعه اسلامی، شعر همچون نیروی فرهنگی عظیم بسیار سرزنده‌ای بوده است که نقش فرهنگی، دینی، و اجتماعی در آن جوامع بسیار پررنگ‌تر از نقشی است که امروزه در آمریکا و بیشتر کشورهای اروپایی برعهده دارد.

۱. (۲۶ / ۲۲۴) «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند».

بسیاری از غربیان شنیده‌اند که موسیقی در اسلام حرام است و ممکن است حتی از زبان مسلمانانی وابسته به بعضی فرقه‌های اسلامی نیز همین سخن را شنیده باشند. با این همه، قرآن - که تلاوت آن در اسلام هنر صوتی متعالی و مقدّسی است - و اذان را در سرتاسر جهان اسلام به آهنگ دلنشینی می‌خوانند و به علاوه اگر ما در هر کشور اسلامی مانند جمهوری اسلامی ایران رادیو را باز کنیم باشکوه‌ترین گزیده‌های موسیقی کلاسیک ایرانی را در طول روز می‌شنویم. مسأله مشروعیت موسیقی در اسلام، مسأله پیچیده‌ای است و در قرآن نیز گویا بنا به خواست خداوند، احکام صریحی در این باره نیامده است. باری، بر پایه سنت پیامبر و فحوای کلی تعالیم قرآن، روند پیدایش موسیقی [در جهان اسلام] متفاوت از چیزی بود که در غرب رخ داد. نخست آنکه اصطلاح عربی موسیقی از ریشه یونانی واژه‌ای به همین تلفظ - که واژه انگلیسی "music" نیز از همین ریشه است - هرگز برای تلاوت قرآن و مناجات‌خوانی‌های دیگر به کار نرفته است. وانگهی تلاوت قرآن همواره تنها توسط قاریان صورت می‌گیرد و استفاده از آلات موسیقی در مساجد جایز نیست. در تاریخ اولیه مسیحیت نیز چنان‌که در سرود گریگوری^۱ می‌بینیم، استفاده از این آلات در موسیقی مقدّس ممنوع بود. دوم این که گونه‌های ویژه‌ای از موسیقی را مانند موسیقی که در مراسم عروسی، برای حرکت کاروان‌ها، و در لشکرکشی‌های نظامی می‌نواختند، شخص پیامبر آشکارا روا می‌دانست و در حقیقت نخستین دسته‌های رزم‌نوازان در غرب بر پایه الگوهای عثمانی شکل گرفت. ما حتی قطعه معروف "مارش ترکی"^۲ را از موزارت^۳ داریم. اما از میان دیگر گونه‌های موسیقی آنهایی که عواطف ما را

1. Gregorian chant
2. Turkish March
3. Mozart

به سوی بدی‌ها برمی‌انگیزاند، حرام است و باب گسترش موسیقی معنوی، که سالیان سال به دست صوفیه رشد و تعالی یافته است، همواره باز بوده و هست. چندین دهه پیش، یهودی منوهین^۱، نوازنده و یولنی که آوازه جهانی داشت، به تهران آمد و ما ترتیبی دادیم که او برای نخستین بار موسیقی سنتی ایرانی را بشنود. او پس از شنیدن کنسرت گفت: «این موسیقی نردبانی است میان نفس و خدا». او که موسیقیدان و انسان بزرگی بود بی‌درنگ به ویژگی معنوی این سنت موسیقی کهن پی برد؛ ویژگی که از سنت‌های عربی، ترکی، و هندی مسلمان گرفته تا موسیقی سودانی جاوه، در همه حضور دارد. متکلم و عارف سرشناس، غزالی نوشت که موسیقی خواهش‌های نفس را شدت می‌بخشد. اگر این خواهش به سوی خداوند رهنمون شود، موسیقی آن را نیرومندتر می‌سازد و آتش عشق به خداوند را فروزانتر می‌کند و اگر به دنیاپرستی گراید، موسیقی هرچه بیشتر به دنیاپرستی و شهوات نفس دامن می‌زند. اسلام به این حقیقت وقوف کامل دارد و صورت‌های بیرونی موسیقی را به نفع موسیقی درونی محدود می‌کند؛ چراکه موسیقی درونی عشق به خداوند را افزون می‌سازد، وسیله‌ای برای یادآوری حقایق بهشتی است، و بادهای موافقی را که به مرغ نفس در پرواز به سوی آشیان ملکوتی نخستینش یاری می‌رسانند، هرچه شدیدتر می‌کند.

سنت‌های موسیقی در جهان اسلام از جمله پربارترین سنت‌ها به‌شمار می‌آیند. این سنن در طول سالیان دراز نه تنها زندگی مسلمانان بسیاری را غنا بخشیده است و نقش بسزایی در مراسم صوفیان داشته بلکه بر موسیقی غربی نیز از جهات بسیاری تأثیر گذاشته است. هرگاه که من موسیقی فلامنکو^۲ را می‌شنوم

1. Yehudi Menuhin

2. flamenco music (نوعی رقص، آواز و موسیقی)

احساسی دارم که گویی موسیقی سنتی عربی یا ایرانی را شنیده‌ام. [آلت] لوت [در موسیقی] غربی را چنان‌که از نامش پیداست از عود عربی گرفته‌اند و گیتار نیز فرزند تار ایرانی به‌شمار می‌آید. امروزه در غرب دلبستگی زیادی به سنت‌های موسیقی اسلامی هست؛ دلبستگی به زبانی موسیقایی که بدون استفاده از مقولات بیگانه کلامی، از ژرف‌ترین حقایق اسلام سخن می‌گوید.

چند سالی است که بسیاری از ما تحریم موسیقی در افغانستان را به دست طالبان شنیده‌ایم؛ سرزمینی که همواره گنجینه چندین سنت موسیقی در جهان اسلام بوده است. اما این تحریم هرگز در تاریخ اسلام، قاعده مرسوم نبوده است بلکه مانند تحریم‌هایی بود که گروه‌های متعصب پرستان در غرب، درباره بعضی از اقسام هنر از جمله موسیقی اعمال می‌کردند. در جهان سنتی اسلام همواره آوای نشید^۱ در مصر؛ نی مولویه در ترکیه؛ تار و سنتور دستگاه‌های موسیقی سنتی در ایران؛ ارکستر اندلسی در مراکش؛ قوالی (که نصرت فاتح علیخان آن را به غریبان شناساند) در پاکستان و مناطق مسلمان‌نشین هند؛ طبل و دهل آهنگین در مسلمان‌نشین‌های آفریقای سیاه‌طنین‌انداز بوده و هست و بسیاری دیگر از گونه‌های موسیقی معنوی نیز از حزن‌انگیز گرفته تا نغمه‌ها و نواهای دلنشین فضا را گرفته و با زندگی مسلمانان در آمیخته است. هنر موسیقی به‌رغم ادعای بعضی نه تنها غیراسلامی نیست، بلکه در جهان اسلام از نیرومندترین و فراگیرترین ابزار برای بازنمایی چیزی است که در قلب پیام اسلام نهفته است و آن، چیزی نیست مگر تحقق جمال وجه‌الله و سرسپاری بر آستان حقی که هم جمال و سلام است و هم رحمت و وداد.

همه هنرهای اسلامی برای فهم جوهره اسلام اهمیتی بسزا دارد و در رساندن

پیام این دین به جهان کنونی ابزاری محوری به شمار می آید. آن‌گاه که به اسلام می‌اندیشیم باید از صحنه‌های تکراری جنگ و جدال در تلویزیون فراتر برویم تا نظاره‌گر آرامش و هماهنگی موجود در هنر اسلامی باشیم که در مساجد بزرگ، فضاها و باغ و بوستان‌های شهرهای سنتی، و در آهنگ و هندسه خطاطی و نقوش اسلیمی چشم‌ها را می‌نوازد؛ در اشعاری زمزمه‌اش می‌کنیم که ستایشگر عشقی است که سرتاسر آفرینش الهی سرشار از آن است و پیوند میان آفریدگان و خداوند به شمار می‌رود؛ در نغمه‌ها و نواهایی به گوش می‌رسد که پژواک چیزی است که ما در آن صبح ازل پیش از آفرینش و هبوطمان به این دنیا تجربه‌اش کرده‌ایم. امروزه، حتی بیش از پیش فهم هنر اسلامی، شاه‌کلیدی برای رسیدن به حقیقت اسلام است. کسانی که زبان این هنر سنتی، زیبایی بازتابیده از آن، و اصول عقلی را که این هنر گویای آن است، می‌شناسند، آموختنی بسیاری را در آن می‌یابند.

احسان: زیبایی توأم با فضیلت، فضیلتی زیبا

برترین صورت زیبایی در این جهان، زیبایی نفس آدمی است که مربوط به احسان است؛ اصطلاحی که هر سه معنای زیبایی، نیکی، و فضیلت را در خود دارد. برخوردار از احسان به منزله داشتن فضایل بخشنده‌گی و عشق و زندگی توأم با آرامش در قلب انسان است که خدا در آن جای دارد. در قرآن می‌خوانیم که: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۱ وَاِذْ «أَحْسَنُ» در این آیه با «احسان» هم‌ریشه است و به معنای زیبایی هم هست. از این رو «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» را می‌توان [به جای «در بهترین قوام»] به «در زیباترین قوام» نیز ترجمه کرد. از این رو

۱. (۴/۹۵) «به راستی که انسان‌ها را در بهترین قوام آفریدیم».

آراستن نفس به زیبایی - یا همان احسان - از رهگذر اعمال معنوی، به معنای تحقق بخشیدن به زیبایی اصلی آن و بازگرداندنش به مرتبه آغازین "أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ" است. رسیدن به مرتبه احسان و عمل به آن، همچنین به منزله اجابت آفریدگار است با زیبایی نفس؛ آفریدگاری که قرآن از او به بهترین یا زیباترین آفرینندگان یاد می‌کند^۱ و زیباترین اسماء را از آن او می‌داند^۲. حتی آیه مشهور «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»^۳ را می‌توان [به جای «آیا جزای نیکوکاری جز نیکوکاری است؟»] چنین ترجمه کرد که: «آیا جزای زیبایی جز زیبایی است؟». آیا پاداش نفسی که از رهگذر احسان زیباگشته است، جز زیبایی [خدای] یگانه است؟

غایت زندگی بشری این است که نفس خویش را با خیر و فضیلت، زیبا کند و آن را شایسته تقدیم به خداوند جمیل سازد. دارندگان احسان، اندیشه، کردار، و آفرینش‌گری‌شان نیز جدای از احسان نیست. اندیشه‌هایشان بر پایه حقیقتی است که فرّ و شکوه نهفته در زیبایی (حُسن) به آن است، کردارشان همواره از روی احسان (به معنای نیکوکاری) است و آفرینش‌گری‌شان از هر چیز، بازتابنده زیبایی است که «خداوند بر چهره‌اش نگاشته» و نیز زیبایی که در نفس هنرمند وجود دارد. برخورداری از احسان به معنای گشودگی در برابر رحمت الهی و نیز مهربانی با دیگران است. احسان، دوستداری خداوند، و از رهگذر خداوند، دوستداری مخلوقات اوست. احسان آن است که انسان در مرکز وجود خویش، در مرتبه‌ای از آرامش و هماهنگی درونی و بیرونی با جهانیان زندگی آرامی را بگذرانند. بدین معنا که در زیبایی، در همه مراتب و تجلیاتش مستغرق گردد؛ زیبایی که ما را از تخته‌بند وجود زمینی مان می‌رهاند و سرانجام به اقیانوس

۱. (۱۴ / ۲۳) «... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «... بزرگا خداوند که بهترین آفرینندگان است».

۲. (۱۸۰ / ۷) «بَلِّغِ الْأَسْمَاءَ الْحُسْنَى...» «و خدای را نام‌های نیکوست».

۳. (۶۰ / ۵۵) «آیا جزای نیکوکاری جز نیکوکاری است؟».

بیکران الهی امان می‌افکند. تحقق مرتبه احسان، بنا به حدیثی که پیش از این از جبرئیل آوردیم، آن است که خدای را چنان بپرستی که گویی او را می‌بینی و اگر هم تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. از این رو احسان، همانا زیستن در جوار قرب الهی^۲ است که در آنجا رایحه و تجلی رحمت، و داد، سلام، و جمال خداوند به روشنی پیدا است. انسان مُحسِن به خوبی از محوریت صفات رحمت، و داد، سلام، و جمال در جهان معنوی اسلام آگاه است و می‌تواند به چشم باطن عبارت «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي» را بر عرش الهی ببیند.

-
1. Divine Infinitude
 2. Divine Intimacy

فصل ششم

عدالت الهی و عدالت انسانی

صلح و مسأله جنگ

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ »^۱

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ »^۲

« آیا شما را از عملی برتر از روزه، زکات و نماز آگاه گردانم؟ بر فراری صلح میان

همدیگر: دشمنی و کینه‌توزی ریشه پاداش‌های بهشتی را می‌خشکاند »^۳

« گواهی می‌دهم که او عدل است و به عدل رفتار می‌کند »^۴

۱. (۸/۵) «ای مؤمنان در راه [رضای] خدا به داد بر خیزید و به عدل شهادت دهید».

۲. (۴۲/۵) «خداوند دادگران را دوست دارد».

۳. حدیثی از پیامبر که با وجود جستجوی فراوان، اصل آن را نیافتیم.

۴. عبارتی است از حضرت علی در نهج البلاغه: «...أشهدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدَلٌ...».

حس فطری عدل و عدالت خواهی در انسان

چنین می‌نماید که حس عدل و عدالت خواهی نیز همچون حس صلح و دلتنگی برای آن، چیزی است که از آغاز آفرینش در نهاد بشر سرشته شده است. صرف نظر از اینکه مفهوم ذهنی ما از عدالت به لحاظ فلسفی، کلامی و حتی حقوقی، تا چه اندازه مبهم و ناروشن است، در ژرفای نفوس ما حسی نسبت به عدالت هست که وجدانمان را روشنایی می‌بخشد و آتشی است که از درون جانمان زبانه می‌کشد و ما را بر آن می‌دارد که عادلانه زندگی کنیم، عادلانه رفتار کنیم و هر آنچه را عادلانه دیدیم پاسش بداریم. رسولان، حواریون، و حکما - از پیامبران بنی اسرائیل، زرتشت، و کنفوسیوس گرفته تا سولون^۱، افلاطون، و ارسطو، تا مسیح و پیامبر اسلام و نیز تا بسیاری اندیشمندان بعدی از جمله مسلمانان - درباره عدالت سخنانی بسیار گفته و متون فراوانی نوشته‌اند. متون مقدس از اوپایشادها و کتاب مقدس گرفته تا قرآن، فرازهای روشنگرانه بسیاری را درباره محوریت عدالت در حیات اخلاقی و معنوی در خود گنجانده است. هر قوم و امتی سخن از عدالت می‌گویند حتی آن‌گاه که بیداد این جهان را فرا گرفته باشد و چنین می‌نماید که روح بشری نمی‌تواند بدون عدالت زندگی را بگذراند

1. Solon

همچنان که بدون زیبایی، صلح، دوستی، و مهربانی نمی تواند گذراند.

و اما آن گاه که پای فهم معنای دقیق عدالت در سطح ظاهری به میان آید این مفهوم در ادیان و فلسفه های اخلاق گوناگون و حتی در فضای دینی واحد، متفاوت است. دین اسلام نیز از این قاعده برکنار نیست. موضوع عدالت سرتاسر زندگی مسلمانان و شریعت اسلام را فرا گرفته است؛ شریعتی که هدف از اجرای آن جز استقرار عدالت نیست. قرآن سرشار از اشاره به موضوع عدالت است و جامعه فاضله را همان جامعه عادل می داند. این فضیلت در اسلام تا بدان پایه محوری است که براساس گفته ای از پیامبر (ص) «حکومت شاید با کفر پایدار بماند اما با ظلم و جور هرگز پایدار نمی ماند»^۱. اما بعضی از مسائل اصلی مسلمانان همچون یهودیان که بارها و بارها تورات آنها را در امور مربوط به عدالت مخاطب قرار می دهد، و مسیحیان که دلبستگی اصلی بسیاری از بزرگترین اندیشمندان دینی شان همین موضوع است، و نیز همچون پیروان دیگر ادیان، بدین قرار است: اینکه می گوئیم خداوند عادل است یعنی چه و عدالت در اینجا به چه معناست؟ ملاک داوری خداوند چیست و ما چگونه می توانیم عادلانه داوری کنیم؟ مراد از عدالت در مرتبه انسانی چیست و چرا با همه تعالیم دینی درباره عدالت، این همه بی عدالتی در جهان است؟

اینکه خداوند عادل است و عدل و بیژة اوست و نیز همه حقایقی که بر پیامبران نازل کرده است عادلانه است، نزد مسلمانان امری مسلم و پذیرفته است. اما مذاهب مختلف در تفکر اسلامی در این چهارچوب کلی در طول سالیان سال تفسیرهای بسیاری را درباره این موضوع اساسی عرضه کرده اند، چنان که در مسیحیان و یهودیان نیز جز این نبوده است. ناگفته پیداست که ما در اینجا

۱. حدیثی است با مضمون «إِنَّ الْفَلَكَ يَتَّبِعِي مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَتَّبِعِي مَعَ الظُّلْمِ».

نمی توانیم به این اختلافات کلامی و فلسفی پردازیم، اما می توانیم به پاره ای عقاید بنیادینی باز گردیم که مقبول عامه مسلمانان است و در پی آن باشیم تا در جهان اسلام به چندی از ویژگی های اصلی حقیقت محوری عدالت و ابزار زندگی و کردار عادلانه از سویی، و مخالفت با بی عدالتی، ظلم، و بیداد از دیگر سو، پی ببریم.

عدل الهی

همان گونه که رحمت و و داد، سلام و جمال از اسماء الله هستند، عدل نیز از این جمله است. خداوند عادل^۱، عدل^۲، مقسط^۳ و حکم^۴ است. چنان که از این اسماء پیداست، می توان گفت که در اسلام، خداوند نه تنها عادل بلکه به معنای تام و تمام کلمه نفس عدل است.

به این ترتیب معنای عدالت فی نفسه و عدل الهی در اسلام چیست؟ حضرت علی در یکی از کلمات قصار خویش می فرماید: «عدل به معنای هر چیزی را سر جای خویش نهادن است»^۵. عدل با تعادل، با دادن هر چیزی حقش را، با بودن هر چیز بر جای خویش چنان که مقتضای طبیعت آن است، و در همراهی با افلاطون در جمهوری^۶، با انجام وظیفه طبیعی هر فرد در جامعه سروکار دارد. اما خداوند

1. the Just

2. Justice Itself

3. the Equitable

4. the Bringer of Justice

۵. این سخن از حضرت علی (ع) به دو صورت نقل شده است: «... العدل يضع الامور مواضعها...» و «...إنَّ العدل وضع الامور مواضعها...».

6. Republic

حق^۱ است. واژه حق^۲ در تعبیر "هر چیزی را حقی است" و نیز واژه علم حقوق^۳ و حقوق^۴ [انسانها] که در فصل بعد به آن می پردازیم، از همین نام خداوند سرچشمه می گیرد. خداوند از آنجا که حق مطلق است و بی آنکه هیچ تقسیم یا تحدیدی در ذاتش راه یابد، تنها حقیقت فرجامین است، عدل به شمار می آید؛ چرا که او خود همه چیز است و جز او هیچ نیست. پس هرگونه امکان عدم تعادل یا بی نظمی و در نتیجه بی عدالتی در خداوند منتفی است؛ چرا که هیچ واقعیت دیگری در درون یا بیرون او نیست که چنین امکانی را فراهم آورد. اگر به زبان مابعدالطبیعه یا الهیات سخن بگوییم تنها خداست که عدالت کامل و بیکران و نیز عدالت بخش به تمام و کمال است.

سده های درازی بود که متکلمان مسلمان بر سر این مسأله بحث می کردند که آیا هر آنچه خداوند انجام می دهد، فی نفسه چون فعل اوست عادلانه است، یا اینکه خداوند، فی حد ذاته جز به عدالت نمی توانست فعلی انجام دهد و عادل بودنش را ما نیز بنا به داوری عقلی که خودش ارزانی مان داشته است، درمی یابیم. اشاعره که برای هزار سال بر کلام اهل سنت چیره بودند، موضع نخست را برگزیدند و موضع دوم نیز از آن معتزله سنتی مذهب و نیز شیعیان بود. اما نتیجه نهایی تا جایی که به جهان بینی کلی اسلام مربوط است یکی بود و آن اینکه خداوند عادل مطلق و مجری تام و تمام عدالت در میان خلق خویش است. در قرآن می خوانیم که: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...»^۵ و نیز «... فَأَمَّا بِالْفِسْطِ لَا إِلَهَ

1. the Truth and Reality

2. due

3. law

4. rights

۵. (۱۱۵/۶) «و سخن [وعدۀ] پروردگارت به درستی و داد سرانجام پذیرفته است».

إِلَّا هُوَ...»^۱. خداوند همه چیز را به عدالت آفریده و از آدمیانی که او اختیارشان داده است، می خواهد که عادل باشند. در قرآن سه بار عبارت «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۲ آمده است.

بر پایه همین عدالت کیهانی و انسانی است که آدمیان در پیشگاه داوری خداوند حاضر می شوند. قرآن بر اهمیت محوری نقش خداوند در مقام داور، چنان که نخست در تورات وحی شده است، صحّه می گذارد. به راستی که قرآن آشکار اعلام می دارد که: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ...»^۳ و «... عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ...»^۴. مسلمانان متقی در رویارویی با دشمنی و ستم، با آنچه در مزامیر با شدت تمام آمده است، هم عقیده اند که: «ای خداوند در غضب خود برخیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو ای که داوری را امر فرموده ای»^۵.

از منظر قرآن، خداوند همچنین داور نهایی است: «... أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ...»^۶، «... هُوَ خَيْرُ الْخَاكِمِينَ»^۷. وانگهی قرآن در پرسشی تأکیدی می پرسد که: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْخَاكِمِينَ»^۸. این حکم خداست که حرف آخر را می زند، «... وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَكُمْ لَمْ يُعَقِّبْ لِحُكْمِهِ...»^۹ با این همه، کرانه های دریای رحمت الهی بر کسی جز خودش پیدا نیست. به راستی که سرانجام جز خداوند داوری نیست: «... إِنْ

۱. (۱۸/۳) «... در دادگری استوار است و خدایی جز او نیست...».

۲. (۴۲/۵)، (۹/۴۹)، (۸/۶۰) «خداوند دادگران را دوست دارد».

۳. (۱۶/۴۵) «او به راستی که به بنی اسرائیل کتاب و حکم و... دادیم».

۴. (۴۳/۵) «... تورات در نزد آنان [بنی اسرائیل] است که حکم الهی در آن است...».

۵. کتاب مقدس مزامیر، (۶/۷).

۶. (۴۶/۳۹) «... تو در میان بندگان داوری می کنی...».

۷. (۸۰/۱۲) «... او بهترین داوران است».

۸. (۸/۹۵) «آیا خداوند داورترین داوران نیست».

۹. (۴۱/۱۳) «... و خداوند حکم می کند و حکم او رد کننده ای ندارد...».

أَلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ...»^۱، «... لَهُ أَلْحُكْمُ...»^۲. هرچند البتّه در این جهان، داوری بشری وجود دارد، در نظر مسلمانان و نیز یهودیان و مسیحیان راستین که چندین هزاره است که بر داوری خداوند و عدالت او دربارهٔ انسانها چشم دوخته‌اند، واپسین پناهگاه، همانا عدل الهی و حکمیت او دربارهٔ افعال آدمیان است. تنها خداست که بر همه چیز آگاه است و می‌تواند آدمیان را نه تنها به حسب قراین ظاهری بلکه مطابق با نیت قلبی‌شان به پیشگاه داوری بکشاند؛ چراکه بنا به گفتهٔ مشهور پیامبر: «دربارهٔ اعمال براساس نیت آنها داوری می‌شود»^۳. مسلمانان در طول زندگی‌شان هرگاه داوری انسانی را می‌بینند، این آیه را به یاد می‌آورند که: «أَفَعَبِّرَ اللَّهُ أَبْتِغَى حَكْمًا...»^۴، هرچند که این نگرش معنوی به هیچ‌روی مسؤولیت آنها را در پیشگاه شرع یا حتی عُرف از دوششان بر نمی‌دارد و کسانی از میان انسانها تعیین می‌شوند تا براساس قوانین مصوّب دنیوی دربارهٔ آدمیان به داوری بنشینند، اما داور نهایی خداست و واپسین داوری نیز که همان وقایع روز قیامت^۵ است، تنها داوری است که سرانجام همه چیز بسته به آن است.

ترازو (میزان)^۶

پیش از بازگشت به حقایق معادی (آخرالزمان) و روز قیامت چنان‌که در تعالیم اسلام آمده است، بایسته است دربارهٔ نماد کلیدی قرآن هم که با عدل و واپسین داوری خداوند دربارهٔ ما سروکار دارد، سخنی بگوییم. این نماد همان

۱. (۵۷/۶) «... حکم جز به دست خداوند نیست...».

۲. (۸۸/۲۸) «... حکم او راست...».

۳. «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

۴. (۱۱۴/۶) «آیا کسی جز خداوند را داور گیرم...؟».

5. the Day of Judgment

6. the balance

ترازو است که بارها در قرآن آمده و در متون سنتی گوناگون نیز به مناسبت‌های بسیاری در خصوص اخلاق و دیگر موضوعات تکرار شده است. خداوند همه چیز را در توازن و تعادل درستی آفرید و این توازن چشمگیر که همچون نشانه وحدت در قلمرو کثرت است، در همه جای این عالم پیداست. چنان‌که قرآن نیز می‌فرماید: «وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُؤْتُونَ»^۱. ترازو درباره همه مراتب واقعیت از فیزیکی گرفته تا شیمیایی، روانشناختی، و معنوی به کار می‌رود. در بدن‌های سالم میان عناصر تعادلی برقرار است و هر نفس سلیمی نیز بهره‌مند از تعادل است. درباره مسلمانان واصل به معنویت نیز میان روح، نفس، و بدنشان و نیز ارضای نیازهای هر کدام آنها تعادلی برقرار است. دادن هر چیزی حَقِّش را بنابر طبیعتی که خدا او را بر آن آفریده است، چیزی نیست مگر زیستنی متعادل و تحقق بخشیدن به تعادل در اشیاء و در نتیجه حیاتی عادلانه. تعادل، افعال آدمی را هم دربرمی‌گیرد. حکم قرآنی: «... أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ...»^۲ بر درستکاری در فروش کالاها در بازار و نیز رفتار عادلانه در همه امور زندگی دلالت دارد. به راستی که همه اعمال ما به "میزان" الهی "سنجیده" می‌شود و بر این اساس است که در یوم الحساب درباره ما داوری می‌کنند؛ چنان‌که [خداوند می‌فرماید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ...»]^۳. ترازو همچون نماد آشکار عدالت، توازن و تعادل در عالم هستی از چنان اهمیتی برخوردار است که قرآن به تأکید اظهار می‌دارد که: «... أَنْزَلْنَا مَعَهُمْ

۱. (۱۹/۱۵) «و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه‌های استوار در انداختیم و در آن از هر چیز سنجیده‌ای رویانیدیم».

۲. (۱۵۲/۶) «... در کار پیمانانه و ترازو به درستی رفتار کنید...».

۳. (۴۷/۲۱) «و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد...».

الْكِتَابِ وَالْمِيزَانِ...»^۱. زندگی عادلانه آن است که این میزان [ترازو] را در همه چیز ببینیم. در هنر اسلامی که پیکر تراشی نیست، اما تندیس غربی کسی با چهره‌ای چشم بند زده و ترازویی در دست – که در بیشتر دادگاه‌ها و سالن‌های دادرسی به چشم می‌خورد – به رساندن منظور ماکمک می‌کند. ترازو را می‌توان حاکی از مفهوم عدالت در اسلام و آن چهره چشم‌بند زده را نماینده برابری در پیشگاه شریعت الهی بدانیم. مسلمانان همواره آیه: «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»^۲ را در پیش چشم دارند؛ زیرا روزی فرا می‌رسد که آنها با میزانی متعالی در پیشگاه داور^۳ روبه‌رو خواهند شد که عدالتش را مرزی نیست و حکمش را هیچ‌کم و کاستی نیست، هر چند که رحمتش نیز بی‌کران است.

تعالیم اسلام درباره معاد

همه مسلمانان، از هر مذهبی که باشند به حیات اخروی، بهشت و جهنم، روز قیامت، و دیگر حقایق معادی ایمان دارند که در بسیاری موارد به تعالیم سنتی مسیحیان می‌ماند. ایمان به معاد – به معنای تحت اللفظی "بازگشت" به سوی خداوند – یا همان چیزی که در الهیات [مسیحی] به "معادشناسی"^۴ معروف است، بخشی از اصول اعتقادی اسلام به‌شمار می‌آید. بحث از معاد را از آن‌رو تا اینجا به تأخیر انداختیم که ضرورت پذیرش حیات اخروی پیوندی بس نزدیک با فهم

۱. (۲۵ / ۵۷) «... همراه آنان [پیامبران] کتاب و میزان را فرو فرستادیم...» (آقای خرمشاهی در ترجمه این آیه برای واژه "میزان" سنجه را آورده‌اند که به دلیل تأکید نویسنده بر کلمه "میزان" خود این کلمه را در ترجمه آوردیم.)

۲. (۹ / ۵۵) «و وزن را دادگرانه به کار آورید و در ترازو کمی و کاستی می‌آورید.»

3. the Judge

(این واژه را برای اسماء "حاکم" و "حکم" از اسامی خداوند نیز به کار برده‌اند.)

4. eschatology

حقیقت عدل الهی دارد. آدمیان در جهانی آکنده از بی عدالتی به سر می‌برند و اگر عدل الهی را بپذیریم، با این حساب ناگزیریم که به حقیقت عوالم دیگر و تجربه‌های نفسانی انسان پس از مرگ که در آنها عدالت نهایی را خواهد یافت، نیز تن در دهیم. حتی امانوئل کانت^۱ نیز که در مابعدالطبیعه موضع لادری داشت، در فلسفه اخلاق و فلسفه عملی خویش، و درست بر سر مسأله عدالت، دست به دامن خداوند شد. به هر روی، حقیقت حیات اُخروی، حتی تا به امروز، برای مسلمانان چنان پررنگ است که شکاف اخلاقی آفرینش جهانی پُر از بی عدالتی به دست خدایی عادل – که غریبان این همه در باره‌اش بحث کرده و می‌کنند – چندان به چشمشان نمی‌آید. آنها می‌دانند که داوری ما [انسانها] درباره حیات زمینی، تنها بر پایه بخش کوچکی از قوس کامل زندگی‌ای است که ما را بر تمامیت آن هیچ وقوفی نیست.

فلسفه علمی برخاسته از علم جدید دست بیشتر فرهیختگان غربی و به ویژه اروپایی را از ایمان راستین به حیات اُخروی کوتاه کرده است و بسیاری از آنها تازگی‌ها بر پایه همین شکاکیت کوشیده‌اند تا مفهوم اسلامی حیات اُخروی را که ریشه در قرآن و حدیث دارد به ریشخند بگیرند. مایه شگفتی است که همین شکاکان درباره معادشناسی آیین هندو یا بودا چندان سخن نمی‌گویند و هیچ دوست نمی‌دارند که ذکری از متن بزرگترین اثر ادبیات غرب مسیحی، یعنی کمدی الهی دانته، به میان بیاورند. از این رو بایسته است که چند کلمه‌ای را درباره موضوع پیچیده معادشناسی اسلامی بیاوریم؛ موضوعی که از مباحث اصلی قرآن به‌شمار می‌آید و بسیاری از احادیث نبوی درباره آن است.

مسلمانان معادشناسی را به دو معنا، یکی در مرتبه فردی و دیگری در مرتبه

1. Immanuel Kant

کَلّ تاریخ بشر، می فهمند. در معنای دوم، مسلمانان نیز همچون مسیحیان بر آنند که تاریخ بشر را پایانی است که مشخصه اش مداخله الهی در نظام دنیوی است؛ یعنی ظهور مهدی [عج] و حکومت او و به دنبالش رجعت مسیح^۱ - و نه پیامبر اسلام - در اورشلیم، ویرانی دنیا، رستاخیز، و داوری نهایی در پیشگاه خداوند. کمتر غربی است که بداند نقش حضرت مسیح در معادشناسی اسلامی تا چه اندازه محوری است همچنان که او در برداشت مسیحیان از روز رستاخیز چنین نقشی را داراست. اما در مرتبه فردی نیز از تعالیم مربوط به معاد چنین می آموزیم که در دم مرگ ملک الموت^۲ برای گرفتن جان آدمی حاضر می گردد و از آن پس، میت بنا به کردار دنیویش به مقامات بهشتی، برزخی، یا دوزخی پا می گذارد. به ژرف ترین معنا، آنچه در این زندگی دنیوی انجام می دهیم تاروپودی است که برای لباس آخرتیمان می بافیم. مسلمانان نیز همچون مسیحیان نه تنها به معاد روحانی بلکه به معاد جسمانی هم باور دارند.

اما پیچیدگی های بسیاری را که در حقایق مربوط به معاد نهفته است نمی توان به زبان مردمان کوچه و بازار بیان داشت مگر با ساده سازی هایی که هم در مسیحیت و هم در اسلام می بینیم. اسلام هم مانند مسیحیت گزینشی عظیم میان بهشت و دوزخ را که مقامات برزخی حائل میان آنهاست، پیش روی عاقله مؤمنان می گذارد. باری، در تعالیم باطنی اسلام از جمله آثار ابن عربی و ملا صدرا تصویر متنوع تری عرضه می گردد که با سفر نفس در مراحل گوناگون پس از مرگ سروکار دارد و نیز سلسله مراتبی از بهشت ها، برزخ ها، و دوزخ ها را، چنان که دانته [در کمدی الهی] می آورد، نشان می دهد. در حقیقت در عربی و فارسی

1. the Second Coming

2. the angle of death

کتاب‌هایی را می‌توان یافت که همتایان اسلامی کتاب الاموات تبتی^۱ به‌شمار می‌رود.

وانگهی توصیفات مربوط به حقایق پس از مرگ به‌ناچار بایستی نمادین باشند خواه از اورشلیم بلورین در آسمان^۲ در مکاشفه یوحنا سخن بگویم یا از باغ‌ها، حوریان، و جویبارهای بهشت در قرآن. دیرگاهی است که بعضی از منتقدان اسلام در غرب کوشیده‌اند تا بهشت مسلمانان را همچون بهشت بومیان آمریکا که آن را از سر تحقیر به "شکارگاهی خوش و خرم"^۳ توصیف می‌کردند، تنها به قلمرو برخوردارای حسّی فروکاهند. امروزه این خرده‌گیری بچه‌گانه و تُنک‌مایه، همزمان با طرح مسأله بمب‌گذاران شهادت‌طلبی که از نظر همفکرانشان شهید به‌شمار می‌آیند، در رسانه‌های غرب، جانی تازه گرفته است. درست است که قرآن زبان بسیار ملموسی را برای توصیف بهشت و دوزخ به کار می‌گیرد؛ زبانی که نباید ملموس بودن، و شاید هم نمادهای ویژه به کار رفته در آن، برای غریبان آشنا با کتاب مکاشفه یوحنا و کمندی الهی چندان شگفت‌بخش باشد. به هر روی این زبان ملموس قرآنی جنبه نمادین دارد و نباید به ظاهر آن بسنده کرد هرچند که معنای ظاهری نیز اهمیت خود را دارد.

با این تفصیل، توصیف بهشت در نگاه نخست جز نمونه‌ای برین از خوشی‌های زمینی از جمله امور جنسی به نظر نمی‌رسد. اما واقعیت جز این است. هر تجربه‌مشروعی از طبایع خوشایند زمینی، تنها سایه و بازتاب حقایق بهشتی

1. the Tibetan *Book of the Dead*

(کتابی است نوشته Padma Sambhava و Robert A. Thurman منتشره به سال ۱۹۹۴ که به تعالیم و باورهای بوداییان تبت درباره فرآیند مرگ و نوزایش پرداخته است.)

2. the crystalline celestial Jerusalem

3. "the happy hunting ground"

است. شدیدترین تجربه جسمانی انسان که همان مجامعت است، بازتابی از وصال نفس با خداست و در مرتبه خویش چیزی از آن بهجت کبری^۱ را باز می‌تاباند. میوه‌های زمینی که از آنها برخورداریم برکات خداوند و بازتابی از میوه‌های بهشتی‌اند. حتی باغ‌های سنتی دنیوی نیز بازتاب‌هایی از آن باغ‌های آسمانی‌اند. خود واژه "Paradise" برگرفته از واژه "پردیس" (به معنای باغ) در زبان فارسی میانه است که واژه عربی "فردوس" به معنای بهشت نیز از همین ریشه است. این درست نیست که فردوس [عربی] را تنها تصعید یا متعالی ساختن (sublimation)^۲ تجربه بوستانی خوش آب‌وهوا در بیابانی داغ و سوزان بیان‌گاریم درحالی که همین واژه در انگلیسی یعنی "Paradise" به حقایقی معنوی اشاره می‌کند. البته در اینجا هر باغ سنتی بازتاب فردوس است و بهشت برای مسلمانان نیز همچنان که برای مسیحیان، حقیقتی معنوی به‌شمار می‌آید. نگرش مسلمانان و از جمله شهدا درباره بهشت با نگرش بسیاری از مسیحیان راستین و البته از جمله شهدا و قدیسان آنها در این‌باره تفاوت چندانی ندارد.

آنچه در اوضاع کنونی مایه تفاوت است اینکه بسیاری از اروپاییان و تا اندازه کمتری آمریکایی‌ها ایمان به حیات اُخروی را یکسره از کف داده‌اند و زندگی آدمی برایشان جز همین چندسالی نیست که در دنیا می‌گذرانیم. اما برای بیشتر مسلمانان، چنان‌که هنوز برای مسیحیان راستین نیز این‌گونه است، زندگی زمینی تنها پاره‌ای از طومار زندگی ما را می‌سازد. خداوند آدمی را برای تعالی جستن از این چند صباح دنیا آفرید. فراز و نشیب‌های زندگی دنیوی چنان‌که

1. supreme joy

۲. برخی غربیان به‌ویژه در حوزه روانکاوی فروید می‌گویند بهشت قرآنی تصعید باغی خوش و خرم در صحرای سوزان است.

قرآن نیز بر آن انگشت می‌گذارد، [سنت] امتحان و ابتلای الهی^۱ است. مهم آن است که زندگی مان همراه با عدالت باشد و خودمان نیز عامل به نیکی‌ها، یا به تعبیر قرآن در بسیاری از آیات، عامل به عمل صالح^۲ باشیم؛ و بنا به فرموده قرآن به یاد داشته باشیم که: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۳. مسلمانان با علم به عدل الهی و نیز رحمت و واسعۀ او، در زندگی‌شان حقایق عوالم ماورایی را از چشم دور نمی‌دارند و حتی امروزه نیز در جهانی که در آن، رابطه و دل‌بستگی به حقایق ماورایی بسی گسترده‌تر از آن چیزی است که برای غربیان مدرن مطرح است، آنها از عمل به این وظیفه کوتاهی نمی‌ورزند. آگاهی به این حقایق بر بسیاری از ابعاد زندگی از جمله فهم عدل الهی، جایگاه اعمال ما در سرنوشت اُخروی نفس مان، و خود معنای زندگی سایه می‌افکند.

عدالت دنیوی: دیدگاه‌های حضرت علی (ع)

از میان صحابه پیامبر هیچ‌کس به اندازه علی که نهج‌البلاغه^۴ ایشان حاوی چندی از مهم‌ترین مباحث مابعدالطبیعی و عملی درباره عدالت است، درباره عدالت نگفته و ننوشته است.^۵ علی بود که با پافشاری، خداوند را نه تنها عادل بلکه عین عدل می‌دانست و بر آن بود که فضیلت عدل در نفوس آدمیان از خداوند سرچشمه می‌گیرد. از آنجا که خداوند عدل است، هر آنچه انجام می‌دهد نیز

1. trials sent by God

2. good works

۳. (۷-۸/۹۹) «پس هرکس همسنگ ذره‌ای عمل خیر انجام داده باشد، [پاداش] آن را می‌بیند و هرکس همسنگ ذره‌ای عمل ناشایست انجام دادن باشد [کیفر] آن را می‌بیند».

4. Path of Eloquence

۵. مصدر "عَدْلٌ" و مشتقات آن حدود ۳۹ بار در نهج‌البلاغه آمده است.

عادلانه است. از نظر علی انسانها باید هم نسبت به خداوند و هم نسبت به خلق او به عدالت رفتار کنند^۱. عادل بودن انسانها نسبت به خداوند آن است که تقوا و احسان پیشه کنند و غایت خلقت خویش را که همانا پرستش اوست^۲، تحقق بخشند. رفتار عادلانه با خلق الله نیز جز این نیست که حق هر آفریده‌ای را بجا آوریم و با او مطابق با حقوقش رفتار کنیم. حضرت علی در همه موعظه‌ها، کلمات قصار، و نامه‌هایش بر این نکته پای می‌فشارد که عدل در پیوند با عبادت و ورع^۳ است. انسانها با نزدیکی بیشتر به خداوند عادل تر می‌شوند؛ چرا که هرچه آنها خود را به جوار قرب الهی^۴ نزدیکتر کنند از خداوند که سرچشمه عدل است، برخوردارتر خواهند شد. عدالت هم معلول عبادت است و هم علت خویش؛ از آن رو معلول عبادت است که ما از رهگذر عبادت نسبت به خداوند عدالت می‌ورزیم و علت خویش است؛ چرا که عبادت ما را به آن سرچشمه عدل هرچه نزدیکتر می‌سازد. همان‌گونه که برای افلاطون "چشم دوختن"^۵ به آن خیر اعلی، سرچشمه عدالت بود، در اسلام نیز، چنان‌که آشکارا در سخن علی می‌یابیم، عبادت خدای واحد، خاستگاه عدل است.

از حضرت علی نوشته‌هایی بسیاری نیز در زمینه قلمرو عملی حیات سیاسی و اجتماعی برجا مانده است. علی حتی آنگاه که خود قدرت را به دست گرفت تأثیر فساد آور قدرت را هشدار می‌داد و گوشزد می‌کرد که چه بسا عدل به دست

۱. حضرت علی(ع) در نهج البلاغه حدود ۱۵ بار از خداوند به اسم "العدل" یاد می‌کند که گفتنی است در همه این موارد اسم "العدل" همپایه "الواحد" آمده است.

۲. (۵۶/۵۱) «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» «و جنّ و انس را جز برای آنکه مرا بپرستند، نیافریده‌ام».

3. sincere piety

4. the Divine Proximity

5. gazing

حاکمی غافل یا فاسد به آسانی به ضدّ خود یعنی ظلم دگرگون شود. او به تأکید می‌گفت که خداوند میان راعی (حاکم)^۱ و مرعی (مردم)^۲ حقوق دو طرفه‌ای را مقرر داشته است که مردم متقی نخواهند شد مگر آنکه حاکمشان با تقوا و عدالت پیشه باشد و برعکس حاکم نیز تقوا پیشه نمی‌کند چنانچه رعیت به تقوا ارج نگذارند. هر کدام از این دو طرف بایستی حق دیگری را بجای آورد و این تنها راه استقرار عدل و داد در جامعه است.

حضرت علی در سالیانی که خلافت و نیز امامت امت اسلام را برعهده داشت، دیدگاه‌های خویش را دربارهٔ عدالت به شیوه‌های بسیاری به اثبات رساند و قواعدی را بنیان گذاشت که دوشادوش سنت پیامبر (به‌ویژه عُرف ایشان در ادارهٔ جامعهٔ مدینه) و عُرف خُلفای راشدین، تا قرن‌ها بعد صورتی آرمانی به‌خود گرفت. نامهٔ علی به مالک اشتر که او را به حکومت مصر منصوب کرده بود، از مهم‌ترین نوشته‌های ایشان دربارهٔ مسألهٔ عدالت از سوی حاکم است. این نامه که هنوز هم در جهان اسلام، بسیار مطرح است و پیامش چون آرمانی است که بسیاری از مسلمانان با تقوای سنتی و شیعه برپایهٔ آن به داوری دربارهٔ حاکمان کنونی‌شان می‌پردازند، گویای محوریت عدالت و برابری و نیز بخش‌اینده‌گی و رحمت در حکومتی است که بنا به دیدگاه سنتی اسلام، خوب تلقی می‌شود. متن نامه چنین است:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

این است آنچه علی، بندهٔ خدا و امیر مؤمنان، مالک بن الحارث اشتر را به‌هنگام سپردن حکومت مصر به او، مأمور به انجامش کرد: گردآوری

1. the ruler

2. the ruled

مالیات، جهاد با دشمنان، بهبود وضع مردم، و آبادانی شهرها. دستور می‌دهد او را به تقوای الهی، مقدم داشتن اطاعت از خدا (بر همه چیز) و پیروی کردن از آنچه - خواه واجبات و خواه مستحبات - در کتابش به آنها امر فرموده است؛ چراکه هیچکس روی سعادت را نمی‌بیند مگر آنکه اوامر الهی را گردن نهد و شقاوت دامنگیر هیچکس نمی‌شود مگر آنکه از این اوامر روی برتابد و چنان‌که باید به آنها نپردازد. (دستور می‌دهد او را) به اینکه با دل و دست و زبانش به یاری خداوند سبحان برخیزد؛ زیرا خداوند - که نامش باشکوه است - آنها را که عزیزش می‌دارند قول یاری داده است. و دستور می‌دهد او را که خواهش‌های نفس خویش را درهم شکند و از سرکشی بازش دارد؛ چراکه نفس برانگیزاننده به بدی‌هاست مگر آنکه خداوند رحم کند.

مالک! تو را به سرزمینی می‌فرستم که پیش از تو حکومت‌هایی دادگستر و بیدادگر داشته است. مردم به امور [حکومت] تو همان‌گونه می‌نگرند که تو به امور حاکمان پیش از خود می‌نگری و آنها درباره تو چنان سخن می‌گویند که تو درباره حاکمان پیشین سخن می‌گویی. و صالحان شناخته نمی‌شوند مگر با آنچه که خداوند درباره آنها بر زبان بندگان جاری می‌سازد. از این‌رو خزانه عمل صالح را از هر خزانه‌ای نزد خویش عزیزتر بدار. بر هوای نفست چیره شو و در آنچه بر تو حلال نیست نفس را به خویشتن داری فراخوان؛ چرا که همین خویشتن داری، انصاف ورزیدن نفس - در آنچه دوست می‌دارد و دوست نمی‌دارد - به‌شمار می‌آید. قلب خویش را مالا مال از رحمت، محبت، و لطف به زیر دستانت کن. در برابر آنها حیوان پُرخوری مباش که ایشان را شکاری آسان به‌شمار آوری؛ زیرا مردم بر دوگونه‌اند: یا برادران دینی تواند و یا اینکه با تو در آفرینش از یک گوهرند. به دام غفلت فرو می‌لغزند و کاستی‌ها بر آنها چیره می‌گردد و (کردارهای ناشایست) دانسته یا ندانسته از آنها سر می‌زند. از این‌رو در حق آنان به همان اندازه بخشش و گذشت کن که

در باره خود از خداوند چشم می‌داری. زیرا همچنان‌که مردم زیردستان تواند، خود زیردست کسی هستی که تو را به حکومت منصوب کرده است و باز خود او نیز زیردست خداوند است. خداوند از تو می‌خواهد که نیازهای مردم را برآورده سازی و تو را به وسیله آنان می‌آزماید.

به محاربه با خداوند بر مخیز؛ چرا که نه تاب انتقام او را داری و نه توان آنکه از عفو و رحمتش چشم فرو بندی. زنه‌ار که بخشش مایه افسوس یا مجازات، مایه شادمانیت گردد و هرگز تا راه بهتری سراغ داری، از روی بی‌فکری و شتابزده عمل مکن. هرگز مگو: «من امیرم، دستور می‌دهم و اوامر من مطاع است»؛ زیرا این [سخن] بی‌گمان فساد در قلب، سستی در دین، و نزدیکی به دگرگونی‌های (آینده) را در پی دارد. اگر امارت و سلطنتی که از آن برخورداری، مایه خودپسندی و خودبینی توست پس در عظمت ملکوت الهی که برتر از توست و در قدرتش که بر تو چیره است بیندیش، درحالی که تو بر خود نیز اختیار کامل نداری. این اندیشه سرکشی‌ات را فرومی‌نشاند، از تندی‌ات بازمی‌دارد و آنچه را که از نیروی خرد از کف داده‌ای، به تو باز می‌گرداند. از رقابت با خداوند در عظمتش و تشبّه جستن به او در جبروتش برحذر باش؛ زیرا که او هر ستم‌کاری را خوار می‌سازد و هر متکبری را به زانو درمی‌آورد.

به هوش باش که خودت، خانواده‌ات، و کسانی که از میان زیردستانت نظر لطفی به آنها داری در انصاف ورزیدن نسبت به خدا و مردم کوتاهی نکرده باشی. چرا که اگر چنین نکنی، ستم روا داشته‌ای. و اما کسی که بر بندگان خدا ستم روا می‌دارد، گذشته از دشمنی بندگان، خداوند دشمن او است. خداوند دلیل کسی را که به ستیز با او برخیزد باطل و بی‌اعتبار می‌سازد. چنین کسی تا دست از ستیزه‌جویی بردارد و توبه نکند محارب با خداوند خواهد بود. هیچ‌چیز به اندازه ستم‌پیشگی در زوال نعمت خداوند و شتاب بخشیدن به

انتقام او کارگر نیست؛ چون که خداوند فریاد [دادخواهی] ستمدیدگان را می‌شنود و همواره در کمین ستمکاران است!^۱

عدالت بشری و گونه‌های آن

البته انسان‌های معمولی همچون علی نیستند که هدایت قرآن و پیامبر با دل و جان‌شان در آمیخته بود. مسأله عدالت برای عوام الناس همواره در این باره مطرح بوده است که چگونه در اوضاع خارجی عادلانه رفتار کنیم یا اینکه از کجا بدانیم که حق هر موجودی چیست تا بتوانیم با او مطابق با حَقِّش رفتار کنیم. نخستین رهنمودهای خداوند به مسلمانان درباره چگونگی رفتار عادلانه همانا قرآن، سنت و شریعت هستند که [به ترتیب] چون کلام خدا، تعالیم پیامبر خدا، و شریعت خدایند؛ اینها بالضروره ابزار اصلی فهم عدالت و رفتار عادلانه به‌شمار می‌آید. زندگی مطابق شریعت و عمل به آن همان رفتار عادلانه با خدا و خلق اوست.

اما درباره آن اعمالی که هیچ حکم الهی، هدایت نبوی، یا حکم شرعی در دست نیست، چه باید کرد؟ در این موارد باید عقل خویش را که خداوند در ما نهاده است به کار گیریم و بر حس فطری عدالت خواهی که او بر لوح جانمان نگاشته است، اعتماد کنیم. اما در آن موقعیاتی از زندگی که آدمی به جای عدل، ظلم را پیش روی خود می‌یابد، تکلیف چیست؟ خداوند از ما می‌خواهد که همواره و نه فقط گهگاه، عدالت پیشه سازیم و پذیرای ظلم نباشیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ...»^۲. مسلمانان این آیات را به یاد دارند که: «... أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ...»^۳ و «... تَبَرَّوْهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ...»^۴. قرآن مسلمانان را نه تنها

۱. نهج البلاغه، نامه‌ها، نامه ۵۳.

۲. (۸/۵) «ای مؤمنان در راه خدا به داد بر خیزید و به عدل شهادت دهید...».

۳. (۲۹/۷) «... پروردگارم به دادگری فرمان داده است...».

۴. (۱۸/۶۰) «... در حَقِّشان نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار کنید...».

به عمل عادلانه که به سخن عادلانه نیز امر می‌کند: «... وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا...»^۱. و روی هم رفته، بر مسلمانان است که همواره بکوشند تا داوریشان از روی عدالت باشد؛ چرا که در قرآن می‌خوانیم: «... إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...»^۲. حضرت مسیح فرمود: «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود»^۳. اما در زندگی عملی، همواره عمل به این تعالیم متعالی میسر نیست. هرچند مسلمانان می‌دانند که خداوند برترین داوران است و سرانجام، تنها داوری اوست که اهمیت دارد، همواره در زندگی موقعیاتی پیش می‌آید که ناگزیر از داوری هستیم که در این‌گونه موارد، رفتار صادقانه و از روی عدالت بایسته است.

با نظر به این ضرورت اساسی بود که محاکم شرعی‌ای پدید آمد که در آنها همه پرونده‌ها را به‌طور یکسان رسیدگی می‌کردند. اصولاً همه مسلمانان در پیشگاه شریعت برابرند و همین برابری مبنای احکام صادره است. مایه شگفتی است در حالی که در غرب، نظام قضایی مستقل را نشانه دوره جدید می‌شمارند، در جهان اسلام از دیرباز محاکم شرعی در اختیار علما بود و حتی تا دوران جدید هم هنوز به گونه‌ای چشمگیر مستقل از نظام سیاسی عمل می‌کرد. تنها از سده نوزدهم است که رفته‌رفته در بسیاری از کشورهای اسلامی دولت نظام قضایی را به دست گرفته است به گونه‌ای که این نظام، استقلال گذشته‌اش را از دست داده و اجرای عدالت رنگ و رویی سیاسی به خود گرفته است. این پرسش که در موقعیت‌های واقعی زندگی وقتی هیچ اماره روشن شرعی در دست نیست، چگونه به عدالت عمل کنیم، همچنان بی‌پاسخ ماند. اصول کلی بیان شده در قرآن و حدیث پاسخگوی این پرسش نگران‌کننده‌اند. گذشته از احکام شرعی خاص، تعالیم کلی

۱. (۱۵۲/۶) «... و چون سخن گوید به عدالت عمل کنید...».

۲. (۵۸/۴) «... چون بین مردم داوری می‌کنید دادگرانه داوری کنید...».

۳. انجیل متی (۱/۷)

نیز درباره احسان، انصاف، ملاحظه دیگران، اولویت حقیقت بر مصلحت، بی طرفی و نفی خود-محوری، و از این دست اصول اخلاقی و معنوی وجود دارد که در اسلام و دیگر ادیان راستین فراوان به چشم می خورند. بایسته است که این اصول را به کار بندیم و ندای وجدان را هیچ گاه نادیده نگیریم.

ظلم ستیزی، خود، کاری عادلانه و وسیله دادگستری است. واژه ظلم در عربی متضاد عدل و از واژه هایی است که در قرآن بارها و بارها آمده است؛ چنان که در این آیه می خوانیم: «... مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ»^۱. ظالمان و ستم پیشگان از پیمان شکنان نسبت به خداوند هستند؛ چرا که [خداوند می فرماید]: «... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۲، و «... مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۳ در چند جای قرآن می خوانیم که: «... وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^۴. و به راستی که آنان به غضب الهی گرفتار می آیند: «... لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۵. وانگهی در قرآن و حدیث تصریح شده است به اینکه ستمکاران بر خویش ستم روا می دارند نه اینکه خداوند بر انسانها ستم می کند^۶.

با این حساب شاید بتوان گفت زندگی و عمل عادلانه افزون بر پیروی از شریعت و عمل به اصولی که پیش از این از قرآن و حدیث آوردیم، مستلزم ظلم ستیزی نیز باشد. خود قرآن از نبرد حماسی میان عدل و ظلم چه در حیطة

۱. (۱۰۸/۳) «... خداوند ستمی را بر جهانیان نمی پسندد».

۲. (۱۲۴/۲) «... عهد من به ستمکاران نمی رسد».

۳. (۲۲۹/۲) «... کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند اینان ستمکارند».

۴. «... و خداوند ستمکاران را دوست ندارد» (این عبارت سه بار در قرآن در (۵۷/۳)، (۱۴۰/۳)، (۴۰/۴۲) آمده است که در مورد آخر به جای "وَاللَّهُ" با "إِنَّهُ" آغاز می شود).

۵. (۱۸/۱۱) «... لعنت الهی بر ستمکاران است».

۶. تنها در قرآن حدود ده بار به این امر تصریح شده است که برای آگاهی بیشتر می توان به این نشانی ها مراجعه کرد: (۵۷/۲)، (۱۱۷/۳)، (۱۶۰/۷)، (۷۰/۹)، (۴۴/۱۰)، (۱۰۱/۱۱)، (۲۳/۱۶)، (۱۸/۱۶)، (۴۰/۲۹)، (۹/۳۰).

فردی و چه در قلمرو جامعه پرده برمی‌دارد. زندگی زیر سایه قوانین ظالمانه بشری یا کاربردهای نابجای قوانین عادلانه یا زیر سیطره جباران و ستمکارانی که کمترین حرمتی به قانون نمی‌نهند، مسلمانان را به نبرد علیه ظلمی وامی‌دارد که بر آنان تحمیل شده است. حتی در افواه است که گردن نهادن به ظلم و دم بر نیاروردن در راه برقراری عدل بدتر از نفس ظلم و ستم است.

البته همه آدمیان یکسان نیستند و همه مسلمانان نیز همواره در برابر ظلم به پا نمی‌خیزند، اما آرمان ظلم‌ستیزی در مفهوم اسلامی از عدل و جامعه عادل، نقشی محوری دارد. وانگهی حضور همین آرمان هر از گاهی، خیزشی چه در مقام فردی و چه جمعی را برای برقراری دوباره عدل در پی داشته است. البته نه این میل فطری عدالت‌خواهی و نه انگیزه حرکت برای غلبه بر ظلم و بیداد، هیچ‌کدام ویژه اسلام نیست. تاریخ غرب آکنده از چنین خیزشهایی در برابر ظلم و ستم است. آن‌گاه که برخی [آمریکاییان] اسلام را به خاطر دعوت به جهاد به نام عدالت مورد حمله قرار می‌دهند، رویداد معروف به "مهمانی چای بوستون" (Boston Tea Party)^۱ و انقلاب آمریکا را از یاد می‌برند، تازه اگر بسیاری از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی بزرگ دیگری را که براساس مفهوم جاافتاده اصلاح بی‌عدالتی‌ها صورت گرفته است، نادیده بگیریم. تنها موردی که در آن اسلام با حرکت‌های عدالت‌خواهانه غربی فرق دارد، این است که هنوز هم مسلمانان به زبان دینی و نه با تعابیر سکولار و اومانیستی دم از برقراری عدل می‌زنند. اینکه تحقق عدالت مستلزم تلاش است، ما را با مسأله مهم کوشش در راه

۱. نام جنبشی سیاسی است که به سال ۱۷۷۳ در ایالت بوستون آمریکا درباره مالیات بستن بر چای وارداتی از سوی کمپانی هند شرقی به آمریکا به وقوع پیوست و سرانجام به سود مردم و پارلمان آمریکا و به ضرر انگلیسی‌ها تمام شد. این جنبش زمینه‌ساز انقلاب آمریکا گردید. گفتنی است این جنبش بی‌شبهت به جنبش تنباکو در ایران نیست.

خدا یا همان جهاد روبه‌رو می‌سازد.

جهاد

شاید در دوران جدید هیچ واژه‌ای در فرهنگ واژگان اسلامی به اندازه جهاد مورد تحریف، بدنامی، بدفهمی، و بدگویی قرار نگرفته است که در این امر نه تنها رسانه‌های غربی جویای القاب شیطانی و عناوین کلیشه‌ای [برای توصیف جهاد] مؤثرند بلکه آن دسته از مسلمانان تندروی که با اقدامات خود، بهانه‌ای به دست آنها می‌دهند تا تبلیغ این تصویر مخدوش از جهاد را موجه جلوه دهند، نیز در این راه بی‌تقصیر نیستند. امروزه به جهت آنکه واژه جهاد در اروپا و آمریکا به دستاویزی تجاری تبدیل گشته، اوضاع بدتر هم شده است؛ چندی از نویسندگان برای جلب خوانندگان بیشتر و در نتیجه موقعیت تجاری کتاب‌هایشان، کوشیده‌اند تا به هر شیوه ممکن این واژه را در عنوان کتاب‌هایشان بگنجانند. بعضی‌ها حتی معنای جهاد را دگرگون ساخته‌اند تا هرگونه مقاومت محلی و قومی در برابر فرآیند جهانی‌سازی را در آن جای دهند و حال آنکه در حقیقت در خود تاریخ اسلام و به‌ویژه در سده‌های نخستین، جهاد بیشتر علیه "قبیله‌گرایی"^۱ و همه نیروهای مرکزگرایی صورت می‌گرفت که وحدت امت اسلامی را تهدید می‌کردند. توضیح معنای درست جهاد مستلزم پاکسازی کامل همه کج‌فهمی‌های رایج در رسانه‌های غربی – که بدبختانه همچنان ادامه دارد – و نیز کنارگذاری بخش اعظم ادبیات غربی درباره اسلام است.

"جهاد" در زبان عربی از ریشه "جَهْدٌ" به معنای "کوشیدن" و "تلاش کردن" است و مراد از جهاد در اسلام همانا تلاش و کوشش در راه خداست. کسی که

چنین وظیفه‌ای را انجام می‌دهد مجاهد نام دارد که معمولاً این واژه را در رسانه‌های غربی به "holy warrior"^۱ ترجمه می‌کنند همان‌گونه که ترجمهٔ متناسب جهاد نیز "holy war"^۲ است. برای آنکه بدانیم ترجمهٔ رایج از جهاد و مجاهد تا چه اندازه نارساست، تنها کافی است به یاد داشته باشیم که پیکار با خواهش‌های نفس را در مراقبهٔ صوفیان نیز مجاهده می‌نامند.

بایسته است که برای فهم جایگاه جهاد در اسلام و تمدن اسلامی پیش از هرچیز میان معنای کلی و عام آن و معنای کلامی و فقهی‌اش فرق بگذاریم. جهاد در معنای نخست بر هر کوشش شایسته‌ای دلالت می‌کند و بیشتر معادل واژهٔ انگلیسی "crusade" در معنای عامش است و البته نه در دلالت خاص آن به جنگ‌های دینی که مسیحیان غربی در سده‌های میانه در فلسطین علیه مسلمانان و یهودیان به راه انداختند. همان‌گونه که در زبان انگلیسی می‌توان گفت فلان سازمان برای ریشه‌کنی فقر یا بیماری "مبارزه می‌کند"^۳، در زبان‌های اسلامی نیز می‌توان گفت که فلان گروه یا نهاد دولتی در راه، بگوییم، خانه‌سازی برای فقرا "می‌کوشد"^۴. امروزه در ایران در واقع جنبش و سازمانی به نام جهاد سازندگی هست که وظیفه‌اش کوشش در راه خانه‌سازی برای فقرا و انجام طرح‌هایی از این دست است.^۵ همچنان‌که در سرتاسر تاریخ غرب جنگ‌هایی تحت لوای جهاد صورت گرفته است که تأیید پاپ را که جنگ‌های صلیبی سده‌های میانه تحت امرش بود، به همراه نداشته است، در اسلام نیز کسانی به نام جهاد، پیکارها

۱. جنگجوی مقدّس

۲. جنگ مقدّس

3. is carrying out a crusade

4. is carrying out a *jihad*

۵. جهاد دانشگاهی را نیز که در بیشتر دانشگاه‌های ایران فعال است می‌توان در همین جهت دانست.

کرده‌اند هرچند این پیکارها، مطابق با شریعت اسلام و به معنای فتنی کلمه، جهاد به‌شمار نیامده است و علما نیز بر آنها صحه نگذاشته‌اند. اگر "Crusade" و "Jihad" را در معنای عامشان در نظر بگیریم، دست‌کم می‌توان گفت که روحیه مبارزه‌جویی^۱ غربیان هیچ‌کدام از روحیه جهادی^۲ مسلمانان نیست. در واقع هم در طول هزاره گذشته، جنگ‌هایی را که غرب تحت لوای Crusade به انواع ترفندها - همچون تبلیغ مسیحیت، "مأموریت‌های متمدن‌ساز"^۳ (به فرانسسه *La mission civilisatrice*)، و اشاعه ایدئولوژی‌های جدید از کمونیسم گرفته تا سرمایه‌داری - در کشورهای بیگانه به راه انداخته است، بسی بیش از جهادهای صورت گرفته به دست مسلمانان است.

باری، همان‌گونه که باید میان جنگ‌های صلیبی سده‌های میانه - که کلیسا از آن چشم پوشید ولی در واقع رهبریش می‌کرد - و کاربرد عام واژه "crusade" در زبان‌های اروپایی فرق بگذاریم، نباید استفاده عام اجتماعی و فرهنگی از اصطلاح "جهاد" را با معنای دقیق کلامی و فقهی آن در اسلام اشتباه بگیریم. مهم است که گذشته از این شکاف میان معنای عام و معنای خاص واژه جهاد، به معنای آن در متن اسلام و عرف رایج میان مسلمانان توجه کنیم. برای پی بردن به این معنای دقیق‌تر و مناسب‌تر باید به معنای اصلی این اصطلاح، یعنی "کوشش در راه خدا" بازگردیم. از این منظر اساسی است که می‌توان گفت همه زندگی بنا به نظر اسلام جهاد است؛ چراکه آن جز تلاش برای زیستن مطابق با اراده خداوند و کوشش برای انجام اعمال صالح و دوری از بدی‌ها نیست. ما به جهانی افکنده شده‌ایم که عدم تعادل و بی‌نظمی از بیرون و درون، نفوس ما را در خود گرفته

1. Crusading spirit
2. *jihadic* spirit
3. Civilizing missions (مأموریت‌های استعماری)

است. ایجاد زندگی همراه با تعادل بر پایه تسلیم در برابر خداوند و پیروی از احکامش مستلزم جهادی پیوسته است، همان‌گونه که دریانورد در دریای طوفانی باید که کوششی پیگیرانه را برای متعادل نگه داشتن کشتی به کار بندد و در راندن کشتی به سوی مقصد برگزیده‌اش پایداری ورزد.

برخاستن از خواب در بامداد درحالی که نام خدا بر لب داریم، نمازگزاردن، زندگی توأم با درستکاری و دادگری در تمام روز، مهربانی و بخشندگی نسبت به مردم و حتی حیواناتی که در طول روز به آنها برمی‌خوریم، رعایت وجدان‌کاری، توجه به خانواده و تندرستی و آسایش فردی، همه و همه از لوازم جهاد در این سطح اساسی به‌شمار می‌رود. از آنجا که اسلام دین و دنیا را از همدیگر جدا نمی‌داند، کلّ چرخه حیات مسلمانان مستلزم نوعی جهاد است، به گونه‌ای که هر کدام از مؤلفه‌ها و ساحت‌های زندگی قواعد الهی و ویژه خود را دارد. جهاد برخلاف نماز و روزه از ارکان اسلام نیست. اما عمل به همه عبادات بی‌گمان مستلزم نوعی جهاد است. بجای آوردن نمازهای پنجگانه در هر روز به‌طور منظم و برای تمام عمر، بی‌گمان بدون کوششی عظیم یا همان جهاد میسر نیست؛ مگر برای اولیا که همواره در نمازند و به‌معنایی خویش را به جهاد وامی‌دارند تا زنگار دل‌بستگی به مشغله‌های زندگی روزانه را از دل بزداينند. همچنین روزه گرفتن نیز برای عاقه مسلمانان از سپیده‌دم تا هنگام غروب، بی‌گمان خود جهادی است که مستلزم کوششی عظیم از جانب آدمی برای خداوند است. درباره دیگر عبادات نیز همین‌گونه است.

اما اگر بخواهیم [در مقام یک مسلمان] درستکارانه و شرافتمندانه زندگی را به‌سر بریم باید که در حیطة معاملات نیز جهاد کنیم. نه تنها اعمال عبادی که مستقیم با خداوند سروکار دارد بلکه همچنین همه اعمال دیگر ما انسانها بر

نفس مان تأثیر می‌گذارند و بایستی با توجه به اصول اخلاقی و از روی انصاف انجام گیرند اما نفس همواره در برابر خوبی‌ها و درستی‌ها گردن نمی‌نهد. از این رو شرافتمندی و انجام کارهای هر روزه زندگی مطابق با شریعت و قواعد اخلاقی اسلام همچون درگیری در جهادی پیوسته است. چه بسیارند مسلمانان بی‌آلایشی که برای داشتن زندگی شرافتمندانه، در شرایط دشوار می‌کوشند و به کار روزمره خویش به چشم نوعی جهاد می‌نگرند. من بارها از یک راننده تاکسی در ایران و کشورهای عربی شنیده‌ام که می‌گفت تأمین معاش خانواده‌ای بسیار بزرگ بر دوش اوست و از این رو ناچار است چهارده ساعت در روز کار کند و می‌افزود که هر روز برای او جهادی به‌شمار می‌آید. داشتن زندگی متعادل در این جهان آشفته و رعایت شرافت اخلاقی در جامعه‌ای که در آن زمینه‌های فراوانی برای فرو افتادن به ورطه فساد وجود دارد، جهاد محسوب می‌شود. همچنین کوشش برای غلبه بر نادانی و کسب معرفت که برترین گونه آن، معرفه الله است، جهادی عظیم و در واقع برترین شکل آن است. بنابراین می‌توان گفت به گسترده‌ترین معنا، خود زندگی برای مسلمان نوعی جهاد به‌شمار می‌رود و آرامشی که او در پی آن است نتیجه تعادلی است که از رهگذر جهاد به معنای اصلی‌اش که همان کوشش در راه خدا و تلاش برای عمل به اراده اوست، تحقق می‌یابد. این سخن پیامبر را که «جهاد تا روز قیامت پابرجاست»^۱ باید به این معنای کلی از جهاد دریافت که از وضعیت کلی آدمی در این دنیای ناقص جدایی‌ناپذیر است.

گذشته از این معنای کلی جهاد که همه زندگی را دربرمی‌گیرد، مراجع اسلامی بر مبنای سخن معروفی از پیامبر پس از غزوه عظیم بدر که در بقای امت نوپای

۱. اصل این حدیث را با وجود جستجوی فراوان نیافتیم.

اسلامی تأثیری بسزا داشت، میان جهاد اصغر^۱ و جهاد اکبر^۲ فرق گذاشته‌اند. با وجود جایگاه خطیر غزوه بدر که طی آن مکّیان هنوز بت پرست در صدد شکست و نابودی امت نوبنیاد اسلامی در مدینه برآمدند، پیامبر پس از پیروزی در آن فرمودند: «شما از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر بازگشته‌اید» و آن‌گاه که از ایشان درباره جهاد اکبر پرسیدند، ایشان فرمودند: «آن جهاد با نفس اماره است»^۳.

بنابراین جهاد اکبر که (با توجه به معنای واژه "اکبر" در زبان عربی که هم به معنای بزرگتر و هم بزرگترین است) می‌توان آن را بزرگترین جهاد نیز دانست، نبرد درونی برای تطهیر نفس از کاستی‌ها، تخلیه ظرف نفس از کاستی‌ها، تزکیه ظرف نفس از گنداب نسیان، غفلت، و خواهش‌های ناروا و آماده‌سازی آن برای دریافت اکسیر الهی ذکر، نور، و معرفت است. جهاد اکبر تنها از عهده مجاهدان معنوی برمی‌آید که خواهان قربانی کردن خویشتن خویش در پیشگاه عرش الهی هستند. همان‌گونه که جهاد بیرونی - به معنای جنگ - نه بر همه مسلمانان بلکه تنها بر کسانی واجب است که شرایط بدنی و روحی لازم را داشته باشند، جهاد معنوی نیز تنها از عهده کسانی برمی‌آید که در کنار همت معنوی از قابلیت معنوی و روحی برای حرکت در راه خدا در این زندگی و نیز از فضایل لازم برای پایمردی در این راه برخوردار باشند. با توجه به معنای جهاد اکبر است که می‌توان گفت بزرگترین "مجاهدان"^۴ اسلام، اولیا هستند که وسیله نبردشان نه شمشیر بلکه نماز و تسبیح است. سروکار تصوف به طور کلی با همین جهاد اکبر است که با

1. the lesser *jihad*

2. the greater *jihad*

۳. «... مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الأصغر و بقى عليهم جهاد الأكبر قبل يا رسول الله و ما الجهاد الأكبر قال جهاد النفس...».

4. spiritual will

“مجاهدهٔ روحانی”^۱ که در کلیسای ارتدکس شهرتی فراگیر دارد و بعضی از عارفان غرب مسیحی نیز از آن سخن گفته‌اند و با ریاضت‌های روحی حکمای هندو و بودایی که در گفتار و کردارشان مشابهت‌های فراوانی را می‌توان یافت، بی‌شباهت نیست.

اما دربارهٔ جهاد اصغر به معنای کشمکش و نبرد بیرونی یا همان معنایی از جهاد که در رسانه‌های غربی فراگیر است، پیش از هر چیز باید میان درگیری‌ها و نبردهایی که در صدر اسلام در شبه‌جزیرهٔ عربستان علیه بت پرستی صورت می‌گرفت و حوادثی که بعدها در تاریخ اسلام به‌وقوع پیوست، فرق گذاشت. در شبه‌جزیرهٔ عربستان، بت پرستان می‌توانستند اسلام بیاورند یا آنکه با مسلمانان به‌ستیزه برخیزند؛ چرا که مطابق با ایمان اسلامی، خداوند نمی‌خواست که هیچ اثری از چنین بت پرستی نابخردانه‌ای برجای بماند. این مانند همان دلایل مسیحیت است که به‌محض کسب قدرت لازم، با توسل به‌زور به ریشه‌کن کردن بازمانده‌های مذاهب رو به نابودی یونانی- رومی و اروپای شمالی پرداخت. اما حتی در شبه‌جزیرهٔ عربستان هم این شکل از جهاد علیه یهودیان و مسیحیان و برای اسلام آوردن آنها درنگرفت و چنان‌که پیش از این آوردیم، به‌طور کلی چنین سیاستی را بعدها نیز در بیرون از شبه‌جزیرهٔ عربستان علیه یهودیان و مسیحیان یا حتی علیه زرتشتیان یا هندوها نمی‌بینیم. در طول تاریخ اسلام، حاکمان مسلمانی بر سرزمین‌های غیرمسلمان تاخته و حتی دم از جهاد زده‌اند اما به‌ندرت می‌بینیم که علما حکم فقهی داده باشند که چنین جنگ‌هایی، جهاد در راه مسلمان کردن مردمان آن سرزمین‌ها به‌حساب آید. دیدگاه شرق‌شناسان غربی و سالها مشاجرات مسیحیان دربارهٔ این موضوع یکسره نادرست است. در دوران

حیات پیامبر اصل [قرآنی] «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»^۱ اجازه جهاد را در بیرون از شبه جزیره عربستان، برای مسلمان کردن اجباری "اهل کتاب" نمی داد. جهاد علیه دیگر مسلمانان نیز برای اینکه آنها را به پیروی از فرقه ای خاص در آوریم، همین حکم را دارد.

درواقع همه فقهای شیعه و بیشتر فقهای اهل تسنن، به ویژه در دوران جدید، بر آنند که جهاد تنها زمانی مشروع است که دفاعی و نه ابتدائی^۲ بوده باشد. تا جایی که به شیعه دوازده امامی مربوط است همه بزرگان این مذهب در تمام سده ها و حتی امروز بر این نکته انگشت گذاشته اند که شریعت اسلام، جهاد را در زمان غیبت معصوم - که در تشیع پیامبر و ائمه را شامل می شود - حرام می شمرد. در تاریخ اهل تسنن فقهایی بوده اند که با استناد به اصل «بهترین دفاع، حمله است» فتوای به جهاد ابتدائی داده اند، اما از دهه ۱۹۵۰ با اظهار نظرهای شیخ وقت الازهر، محمود شلتوت، که بانفوذترین و مهم ترین جایگاه دینی عالم تسنن را در اختیار داشت، دیدگاه حاکم در میان اهل تسنن به دیدگاه شیعیان نزدیک شده است. علمای سرشناس عالم تسنن متفق القولند در اینکه تنها جهاد جایز، جهاد دفاعی است؛ یعنی هرگاه کیان امت اسلامی به خطر افتد بر کل امت واجب است که به جهاد برخیزند. اما این بدان معنا نیست که هر گروه تندروی با دستاویز کردن ضرورت دفاع از اسلام، می تواند دست به خشونت بزند؛ چراکه اجازه جهاد همواره به دست حکومت اسلامی و علمای بزرگ است.

آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُفَاكِرُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^۳

۱. (۲۵۶/۲) «در کار دین اکراه روا نیست...».

2. aggression

۳. (۱۹۰/۲) «و در راه خدا با کسانی که با شما آغاز کارزار می کنند کارزار کنید ولی ستمکار [و آغازگر] نباشید، چراکه خداوند ستمکاران را دوست ندارد».

مبنای قرآنی جهاد و اصلی را برای داوری درباره مشروعیت آن فراهم می‌آورد. باید به یاد داشت که همه مسلمانانی که در صد و پنجاه سال گذشته در آفریقای غربی، الجزایر، بوسنی، کوزوو، فلسطین، کشمیر، یا فیلیپین علیه مهاجمان یا اشغالگران بیگانه به نام جهاد، به نبرد پرداخته‌اند، نبردشان جنبه دفاعی داشته است. هیچ نمونه‌ای از جهاد مسلمانان را در سرزمین‌های غیراسلامی نمی‌توان یافت و مسلمانانی که در غرب یا هر جای دیگر، به نام جهاد دست به ترور می‌زنند این اصطلاح را که در اصل، اصطلاح مقدسی است بدنام می‌کنند و هیچ مرجع دینی رسمی و مطرح [در جهان اسلام] اعمال آنها را به معنای فقهی و کلامی اصطلاح، جهاد نمی‌شمرد. اظهارات شیخ الازهر در مقام معتبرترین دیدگاه دینی در عالم تسنن، در محکومیت صریح حوادث یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ در آمریکا، گواهی روشن [بر این مدعا] است.

این بحث به‌طور طبیعی این پرسش مهم را پیش می‌کشد که اعلان جهاد بر عهده کیست؟ در دیدگاه سنتی اهل تسنن با فرض وجود حکومت اسلامی، این حاکم بود که با مشورت علما می‌توانست به معنای فقهی و کلامی، اعلان جهاد کند و در نبود حکومت اسلامی قابل اعتماد، مراجع دینی، علما، و به بیان دقیق‌تر مفتیان از این حق برخوردار بودند. هرچند که هر مسلمانی به تنهایی در پیشگاه خداوند پاسخگوست و در اسلام هیچ [طبقه] روحانیتی نیست، هیچ کس نمی‌تواند به صرف نام مسلمانی و با در دست گرفتن قدرت سیاسی و نظامی اعلان جهاد کند. تفاوت میان اعلان جهاد در اسلام و اعلان جهادهایی که هرروزه در گوشه و کنار عالم توسط بسیاری از گروه‌های تندرو صورت می‌گیرد به اندازه همان تفاوتی است که در غرب میان اعلان جنگ از سوی رهبران سیاسی و اجتماعی علیه فلان

شرارت خاص و اعلان جنگ‌های صلیبی توسط پاپ اوربان دوم^۱ در سال ۱۰۹۵ وجود دارد.

جهاد مشروع نباید برخاسته از خشم و کینه توزی باشد که آدمی را از دیدن عدالت باز می‌دارد. قرآن آشکارا مسلمانان را در آیه «... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنِ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا...»^۲ از این امر برحذر می‌دارد. دور نیست که ظلم و بی‌عدالتی به خشم و کینه تبدیل گردد اما آن، نباید مبنای انتقامجویی کور قرار گیرد. جهاد هرگز علیه بی‌گناهان صورت نمی‌گیرد و با دشمن باید به عدالت و حتی مهربانی رفتار کرد. باید که در این باره همواره آیه «... اَدْفِعْ بِاَلَّتٰی هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا اَلَّذٰی بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَتْهٗ وَلٰٓئِیْ حَمِیْمٌ»^۳ را نصب العین خویش سازیم. روی هم رفته جهاد نباید مگر و مگر برای حقیقت صورت گیرد نه اینکه ریشه در خشم، کینه توزی یا انتقامجویی داشته باشد. به لحاظ سنتی حتی جهاد بیرونی نیز در ذهن مسلمانان یادآور بلندهمت، بخشندگی، و ارستگی، و نیز همه فضایل مربوط به جوانمردی بوده است.

مولوی در دفتر اول مثنوی معنوی داستانی درباره علی بن ابیطالب، سرور مجاهدان فی سبیل الله، آورده است که تا اندازه بسیاری آشکارکننده مفهوم جهاد در اسلام است. مولوی داستان را چنین به نظم می‌کشد:

از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی

1. Pope Urban

۲. (۸/۵) «... و دشمنی تان با بعضی از مردم شما را بر آن ندارد که بیداد کنید...».

۳. (۳۴/۴۱) «... همواره به شیوه‌ای که آن نیکوتر است مجادله کن، آن‌گاه [خواهی دید] کسی که بین تو و او دشمنی بود، گویی دوستی مهربان است.».

او خدو انداخت بر رویی که ماه	سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر قضایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	از نمودن عفو و رحم بی‌محل
گفت بر من تیغ تیز افراشتی	از چه افکندی مرا بگذاشتی
گفت من تیغ از پی حق می‌زنم	بندۀ حَقِّم نه مأمور تنم
شیر حَقِّم نیستم شیر هوا	فعل من برگفت من باشد گوا
چون خدو انداختی بر روی من	نفس جنیید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا	شرکت اندر کار حق نبود روا ^۱

رفتار این اسوه مجاهدان راستین اسلام، که دل دشمنش را نیز نرم کرد، باید درس عبرتی باشد نخست برای آنهایی که به نام اسلام و تحت لوای جهاد، از روی خشم دست به اعمالی می‌زنند و دوم برای آن دسته از غربیانی که پیوسته از خشمی مقدس در میان مسلمانانی دم می‌زنند که می‌کوشند بر پایه عدالت از وطن و دین خویش محافظت کنند. وقتی از سوءاستفاده‌های رایج از عنوان جهاد توسط برخی از تندروهای مسلمان بگذریم و به تاریخ دراز اسلام بنگریم، نمونه‌های بسیاری از جوانمردی‌ها را که علی تجسم آنهاست، در جنگاورانی چون صلاح‌الدین ایوبی^۲ که جوانمردیش حتی زبانزد دشمنان غربی او نیز هست و در شخصیت‌های جدیدتری همچون امیر عبدالقادر، عبدالکریم، عمرالمختار در آفریقای شمالی؛ امام شامل در قفقاز؛ برلوی‌ها در ایالات شمال غرب هند؛ و از

۱. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۳۲ به بعد. شایان یادآوری که در متن انگلیسی کتاب، بیشتر داستان به صورت ترجمهٔ مثنوی و تنها ترجمهٔ ابیات سوم، هشتم و نهم عیناً آمده است که مناسب دیدیم به جای ترجمهٔ متن انگلیسی اصل داستان را تا جایی که به این بحث مربوط است از خود مثنوی بیاوریم.

همه اینها تازه تر در احمدشاه مسعود که در نبرد افغان‌ها علیه شوروی سابق شرکت داشت و اندکی پیش از فاجعه یازده سپتامبر ترور شد، می توان دید. این شخصیت‌ها همگی نه فقط پارسا و جوانمرد بودند بلکه به ساحت باطنی اسلام دل‌بستگی داشتند، چندی از آنها از جمله اولیا بودند، و هیچ‌کدام آنها پایبند برداشتی تنگ‌نظرانه، ظاهری و انحصارگرایانه از ایمان خویش نبود.

شرایط مشروعیت جنگ

هر جنگی جهاد به شمار نمی آید و اسلام پاره‌ای احکام کلی را نیز برای منازعه مقرر داشته است. نخستین قاعده آن است که جنگ باید جنبه دفاع از خود را داشته باشد و مسلمانان نباید آغازکننده جنگ باشند، چنان‌که پیش از این در آیه: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» نیز خواندیم. اگر قرآن نیز همچون کتاب مقدس از جنگ علیه دشمنان سخن می‌گوید، باید به یاد داشت که اسلام در محیطی ظهور کرد که جنگ‌های قبیله‌ای در آن بیداد می‌کرد. با این همه، قرآن پس از سفارش به قتال با کفار می‌افزاید که: «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءَكُمْ حَصْرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ... فَإِنْ أَعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا»^۱. جنگ برای رهایی از شکنجه و ظلم یا پاسداری از ارزش‌های دینی و حمایت از ستمدیدگان جایز است. قرآن همچون کتاب مقدس از «چشم در برابر چشم»^۲

۱. (۹۰ / ۴) «مگر کسانی که با قومی که بین شما و ایشان پیمانی هست، پیوند دارند؛ یا به نزد شما می‌آیند در حالی که دل‌هایشان تنگ است از اینکه با شما کارزار کنند... پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما کارزار نکردند و به شما پیشنهاد صلح دادند، خداوند به شما اجازه مبارزه با آنان را نمی‌دهد».

۲. انجیل متی (۵ / ۳۹-۳۸) «شنیده‌اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندان به دندان»؛ قرآن (۵ / ۴۵) «... بر آنان مقرر داشتیم که جان در برابر جان، و چشم در برابر چشم... و دندان در برابر دندان...».

سخن می‌گوید، اما [در دنباله همین سخن] به گذشت و مهربانی سفارش می‌کند و می‌فرماید: «... فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ...»^۱. وانگهی نباید که جنگ به درازا بکشد و همین که دشمن از در صلح درآمد بایسته است که مخاصمه پایان پذیرد، «... فَأِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ...»^۲.

مهم‌ترین قاعده درباره جنگ این است که نباید زندگی انسان‌های بی‌گناه را به تباهی کشاند؛ چنان‌که در قرآن نیز می‌خوانیم که: «... مَنْ قَتَلَ نَفْسٍ بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...»^۳. پیامبر اسلام آشکارا حمله به زنان و کودکان و حتی کشتن حیوانات و نابودی درختان را در جنگ تحریم کرد. رفتار بزرگ‌منشانه ایشان با سرسخت‌ترین دشمنانشان به هنگام فتح مکه همچون نمونه‌ای اعلی و واقعی است که باید آن را نصب العین قرار دهیم. همین‌طور مسلمانان تا به امروز به یاد دارند که عمر پس از فتح اورشلیم، با چه بزرگ‌منشی و عدالت ستودنی با مسیحیان و عبادتگاه‌هایشان رفتار کرد. ناگفته پیداست که همه مسلمانان در طول تاریخ اسلام به این قواعد پایبند نبوده‌اند چنان‌که این امر درباره یهودیان، مسیحیان، هندوها، یا بوداییان نیز مصداق دارد. اما بایسته است در اینجا نه تنها به ناظران غربی بلکه به آن دسته از مسلمانانی که از سر‌نومیدی و درماندگی دست به اقدامات خطرناکی می‌زنند، تعالیم دین اسلام را درباره این موضوعات گوشزد کنیم. اینکه چرا همه مسلمانان به تعالیم اسلام درباره موضوع جنگ، گردن نهاده و نمی‌نهند چیزی است که به سرشت آدمی مربوط می‌شود. اما آنچه پیداست فتوت و جوانمردی حاکم بر مسلمانان برای سالیان سال است که

۱. (۴۵/۵) «... اما هرکس که از قصاص درگذرد این گذشت در حکم کفاره گناهان اوست...».

۲. (۱۹۳/۲) «... و چون آنها دست بردارند بگذارید دشمنی از میان برخیزد».

۳. (۳۲/۵) «... هرکس کسی را جز به قصاص قتل یا به جزای فساد در زمین بکشد، مانند این است که همه مردم را کشته باشد...».

نمونه‌های آن را در طول قرن‌ها حتی مهاجمان غربی - از شوالیه‌های سده‌های میانه گرفته تا افسران فرانسوی در الجزایر - شاهد بوده‌اند.

امروزه، اختراع ابزار و روش‌های جدید جنگی، چالش تازه‌ای را پدید آورده است؛ اختراع سلاح‌های دارای قدرت ویرانگری گسترده^۱ که آسیب‌های به اصطلاح جنبی^۲ را سبب می‌شوند که آدمی را هیچ نظارتی بر آنها نیست و نیز اختراع بمب‌هایی که نظامی و زن و کودک نمی‌شناسند. اما تمدن اسلامی که در اختراع این فناوری‌های هولناک و حتی در طرح ایده جنگ فراگیری که هیچ غیرنظامی نیز از شعله‌هایش درامان نخواهد بود، نقشی نداشت، اینک در زمین و نیز در هوا و دریا با این فتاوری‌ها روبه‌روست. این وضعیت مسلمانان را با چالش عظیم دیگری نیز روبه‌رو ساخته است همچنان که آن دسته از مسیحیان غربی که خواهان زندگی مطابق با تعالیم مسیح هستند و حتی بسیاری از انسان‌گرایان سکولار نیز از تأثیرات این چالش برکنار نمانده‌اند. درست در همین بزنگاه تاریخ بشری، بر مسلمانان است که در دفاع از آموزه‌های دینی‌شان درباره جهاد و احکام رسمی اسلام درباره هر شکلی از جنگ و مخاصمه هوشیارتر از همیشه رفتار کنند. وانگهی هر مسلمانی که خود را در پیشگاه خداوند مسؤول می‌داند، آنگاه که آشکارا و به نام اسلام دست به کاری می‌زند - آن هم در دنیایی که در آن قدرت‌مندانی برخوردار از ابزارهای نظامی غیرانسانی^۳ و حتی دون‌شان انسان^۴، بر صحنه جهانی چیره‌اند - باید که بسیار دوراندیشانه رفتار کند. هر چند دفاع از خویش، وطن، دین، و ایستادگی در برابر ظلم از جمله وظایف دینی است، احکام

1. Weapons of mass destruction
2. so-called collateral damage
3. inhuman
4. infrahuman

مربوط به جهاد، به ویژه حمایت از بی‌گناهان، یعنی حمله نکردن به غیرنظامیان، و رفتار عادلانه با دشمن نیز بخشی از دین است و جایگاه مهمی در آن دارد؛ این احکام را به هیچ روی نمی‌توان به بهانه‌ی واکنش در برابر ظلم و بی‌عدالتی فرو گذاشت که اگر چنین کنیم دیگر آنچه می‌گوییم یا می‌کنیم به نام اسلام نیست و در واقع در این صورت، خطر آلودن اسلام به دست ما بسی بیش از آنی است که از عهده‌ی دشمنانش برمی‌آید.

شهادت

در نتیجه‌ی عملیات شهادت‌طلبانه و استفاده‌ی روزافزون از اصطلاح "شهید" در سال‌های اخیر در کشورهای مختلف اسلامی، بسیاری از غریبان متوجه مسأله‌ی شهادت در اسلام شده‌اند و حتی بعضی آن را به گونه‌ای بسیار توهین‌آمیز، به ریشخند گرفته‌اند. نخست آنکه شهادت در همه‌ی ادیان وجود دارد و از آن گذشته، مسیحیت نیز تأکید ویژه‌ای بر شهادت دارد و شهیدان مسیحی را هم‌رتبه‌ی اولیا می‌داند که در این راه بر اسلام، به ویژه به قرائت اهل تسنن، پیشی می‌گیرد. از این رو بسیار جای شگفتی است که می‌بینیم بعضی ناظران غربی چنان از شهادت سخن می‌گویند که گویی آن، مفهومی ویژه‌ی دین اسلام است. در قرآن می‌خوانیم که: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ»^۱ و «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲. بنابراین همان‌گونه که شهدای مسیحی به بهشت می‌روند، شهدای مسلمان نیز سعادت‌مندند و اجازه‌ی

۱. (۱۶۹ / ۳) «و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار بلکه اینان زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی دارند».

۲. (۱۷۱ / ۳) «به نعمت و بخشش الهی شادمانند و به اینکه خداوند پاداش مؤمنان را فرو نمی‌گذارد».

ورود به مقامات بهشتی را دارند. شهادت در هر دوی این ادیان، پیروزی بر مرگ محسوب می شود و شهدای مسلمان نیز همصدا با شهدای مسیحی در لحظه پیروزی شان بر مرگ، می پرسند که: «ای موت نیش تو کجاست و ای گور ظفر تو کجا»!

در مسیحیت، دست کم در آیین کاتولیک، برای قرن ها این کلیسا بود که درباره پاسخ به پرسش «چه کسی شهید محسوب می شود؟» تصمیم می گرفت، اما در اسلام هیچ مرجعیت رسمی برای تصمیم گیری مذهبی در این باره در کار نیست. جایگاه شهادت در اسلام شیعیان دوازده امامی محوری تر از جایگاه آن در میان اهل سنت است. همه امامان شیعه، مگر دوازدهمین آنها (که بنا به اعتقاد شیعیان هنوز زنده اما از نظرها غایب است) به شهادت رسیده اند و شهادت امام سوم، یعنی حسین بن علی که به سیدالشهداء^۲ معروف است، در ایمان شیعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. شیعیان به شهیدان دیگری نیز قائل اند؛ یعنی کسانی که آشکارا در راه دین کشته شده اند. در اسلام اهل تسنن نیز امت اسلامی - که در این باره داور نهایی به شمار می آید - در طول سالیان سال به چندی از شخصیت ها، لقب شهید داده است: گاهی هم اصطلاح "شهید" را با رنگ و بویی بیشتر سیاسی برای کسانی به کار برده اند که در منازعه ای دینی - سیاسی حتی در درون جهان اسلام و به دست دیگر مسلمانان کشته شده اند.

معادل اصطلاح انگلیسی "martyr" در زبان عربی، واژه "شهید" است که با اصطلاح شهادت به توحید در اسلام هم خانواده است. به راستی که هم ریشگی واژه "شهید" با واژه "شاهد" به معنای "گواه"^۳ جای درنگ دارد؛ درست همان

۱. کتاب مقدس، رساله اول به قرنتیان، (۵۵/۱۵).

2. the Master of Martyrs

3. witness

معنایی که از کلمه mortos یونانی – که martyr انگلیسی از آن مأخوذ است – برمی آید. بنابراین حتی واژه "شهید" هم در مسیحیت و اسلام از نظر ریشه لغوی هم معنا است. وانگهی در هر دو سنت دینی، اغلب نمادهای یکسانی را برای توصیف شهید به کار می‌برند. در تشیع شهید را غالباً چراغی می‌دانند که خود برمی‌فرورد تا بر جهان پیرامون روشنایی بخشد. معروف‌ترین شهید کاتولیک، توماس بکت^۱، رانیز "شمعی فروزان بر شمع‌دان خداوند" می‌نامند. شهید به معنای راستین و روحانی، کسی است که با همه وجودش به توحید خداوند گواهی داده باشد. او با مایه گذاشتن از جان خویش، بالاترین از خودگذشتگی را در راه خدا انجام می‌دهد؛ جانفشانی‌ای که به راستی برای خداوند و از هرگونه شائبه دنیوی به‌دور است. شهدا به بهشت می‌روند؛ چرا که جان خویش را در طَبَقِ اخلاص نهاده و تقدیم خداوند کرده‌اند. در این باره مهم است این حدیث پیامبر اسلام را نیز یادآوری کنیم که می‌فرماید: «قلم دانشمندان برتر از خون شهیدان است»^۲؛ به این معنا که گرچه شهادت مقام رفیعی است، ولی جهاد باطنی که سرانجامش معرفه‌الله و شناخت وحی اوست (و از این رو قلم علما) ارزشی به مراتب برتر از شهادت دارد.

اما آیا با خودکشی هم می‌شود به مقام شهادت نائل گشت؟ خودکشی در شریعت اسلام حرام است و مرتکب این عمل محکوم به دَر کات دوزخ است؛ چرا که او به تصمیمی برای خود دست یازیده است که تنها در عهده خداوند است. مرگ و زندگی تنها به‌دست خداست^۳. اما خودکشی که عملی از سرِ نومیدی است،

1. Thomas Becket

۲. «مدادُ العلماء افضلُ من دماءِ الشُّهداء»؛ این حدیث را بیشتر چنین آورده‌اند: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ مَدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ».

۳. نزدیک به این تعبیر که مرگ و زندگی را به‌دست خداوند می‌داند، بار در قرآن آمده است که
←

برای چیرگی بر ظلم و دفاع از خویش در همه جای جهان، در حاشیة وجود آدمی دیده می شود. بسیاری از سربازان دلاور آمریکایی در جنگ های گوناگون برای نجات دیگران، خود را روی مواد منفجره انداخته اند، که این نیز گونه ای خودکشی به شمار می آید، یا عملیات انتحاری خلبانان ژاپنی در جنگ جهانی دوم که همه ما درباره اش اطلاعاتی داریم. نمونه ای بسیار گویا در این باره در کتاب مقدس نیز هست: شمشون^۱ برای آنکه ملتش را از ستم فلسطینیان برهاند، معبد داجون^۲ را بر سر خویش و هزاران فلسطینی از جمله زنان و کودکان ویران کرد. بعضی از یهودیان او را قهرمان و برخی پیامبرش می دانند. آنچه مایة شگفتی است اینکه مسلمانان، شمشون را از پیامبران بنی اسرائیل نمی دانند.^۳

مسأله دشوار برای مسلمانان هم به لحاظ اخلاقی و هم دینی مربوط به کسانی است که زیر ظلم و ستمی وحشتناک زندگی نومیدانه ای را می گذرانند و جز جسم خویش وسیله دیگری برای دفاع ندارند. حتی در این موارد نیز نباید حکم اسلام به اینکه کشتن بی گناهان در جنگ هم جایز نیست، به هیچ روی بر زمین بماند. اما درباره استفاده از جسم همچون سلاحی در برابر مهاجمان، این موضوعی است که امروزه در جهان اسلام در میان علمای شرع بسیار بحث و جدل به پا کرده است. بسیاری بر آنند که باید از عملی که خودکشی آشکار است پرهیز کرد، در حالی که بعضی دیگر چنین عملی را اگر برای دفاع از خویش یا محافظت از ملت خویش باشد - البته به شرطی که به کشتار بی گناهان نینجامد - جایز می دانند. فاجعة

→

برای آگاهی بیشتر می توان به (۲/۲۵۹)، (۳/۱۵۶)، (۷/۱۵۸)، (۹/۱۱۶)، (۱۰/۵۶)، (۲۳/۸۰)، (۴۴/۸) و (۵۷/۲) در قرآن مراجعه کرد.

1. Samson

2. the Temple of Dagon

۳. کتاب مقدس، سفر داوران (۱۷/۲۶ تا پایان).

بزرگ، وجودِ وضعیتی است که جوانان را به چنان در ماندگی و نومیدی گرفتار ساخته است که حتی تن به خودکشی می دهند. باز هم در اینجا خود این پدیده که در میان ببرهای (تامیل) هندو مذهب^۱ در سریلانکا، درباره قاتل راجیو گاندی^۲، و در میان فلسطینی ها و دیگران به چشم می خورد، همچون پدیده جنگ، از ثمرات فناوری جدید است که تروریسم کنونی نیز از محصولات آن است، اما اندکند کسانی که بخواهند در این باره سخن بگویند.

برقراری عدالت و صلح

سرانجام بایسته است به یاد داشته باشیم که هیچ صلحی بی عدالت تحقق نمی یابد و لازمه عدالت، کوششی پیگیرانه برای برقراری تعادل، چه درونی و چه بیرونی، در جهانی است که در آن، نیروها و فشارهایی همواره با آرامش و نظم سرستیز دارند. بر مسلمانان است که مجاهدوار (با تلاش و کوشش) در پی برقراری صلح و عدل در درون خویش و، بنا به احکام الهی، در جهان پیرامونشان برآیند؛ جهادی که باید در آن از جنگ و رویارویی بیرونی دوری جست؛ مگر آنکه هیچ گریزی از آن نبوده و جنبه دفاعی داشته باشد. اما در صحنه جنگ نیز نباید قواعدی را که دین در این باره مقرر داشته است، فروگذارد. امروز ما در جهانی آکنده از کشمکش و درگیری های شدید اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی به سر می بریم که گاه این کشمکش ها به رویارویی نظامی می انجامند. در چنین اوضاعی بایسته است که مسلمانان هوشیار، اما با این همه، در پی صلح باشند. بعضی گفته اند که اسلام نسبت به دیگر ادیان روحیه ستیزه جویانه تری از خود

1. Hindu Tigers

2. Rajiv Gandhi

به‌نمایش می‌گذارد. اما همهٔ ادیان پاسدار مقدّسات هستند و با نزدیک شدن به پایان این دوره از تاریخ بشر، اسلام در این زمینه نقش ویژه و مهمّی دارد. از این رو هرگاه که سردمداران تقدّس‌زدایی و پوچ‌گرایی بر مقدّسات بتازند و آنها را به چالش بگیرند، اسلام وظیفهٔ خود می‌داند که در پاسخ به این مبارزه‌طلبی، روحیهٔ کاملاً ستیزه‌جویانه‌ای را به‌نمایش بگذارد. اما این واکنش نباید به بهای زیر پا نهادن پیام مقدّس خود اسلام شود که بر پایهٔ صلح و تسلیم در برابر ارادهٔ خداوند استوار است. مسلمانان باید که در پاس‌داری مقدّسات و دفاع از عدالت بکوشند اما نه با دست‌یازی به ابزاری که نه تنها با حقیقت اسلام بلکه با نفس دین ناسازگار و ویرانگر آن باشد. آنان بایستی با فروتنی و مهربانی و نه از سرِ خودستایی در پی [اقامهٔ] عدل برآیند و همواره بدانند که عدالت مطلق تنها از آن خداست و یکی از معانی اصلی شهادت این است که «هیچ عدالتی نیست مگر عدل الهی».

فصل هفتم

مسئولیت‌های بشر و حقوق او

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ... كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ...»

قرآن^۱

رهاکن نا جو خورشیدی قبایی پوشم از آتش در آن آتش جو خورشیدی جهانی را بیاریم

مولوی^۲

اما آیا همواره این انسان است که "برمی‌گزیند"؟ و اگر چنین است این "انسانی که برمی‌گزیند"، کیست؟ مرکز او و حدش کجاست؟ اگر او انسانی است که خودش را تعریف می‌کند، چه ارزش عینی را می‌توان به این تعریف نسبت داد؟ و اگر هیچ ارزش عینی و هیچ ملاک برتری در کار نیست، چرا می‌اندیشیم؟ اگر تنها انسان بودن برای برحق بودن بسنده است، از چه رو در پی نشان دادن خطای انسانی هستیم؟

فریتيوف شوان

۱. (۱۴۱/۶) «و او کسی است که باغ‌ها را آفرید... از میوه آن چون میوه برآورد، بخورید و روز چیدنش حق [بینوایان از] آن را بپردازید...».

۲. دیوان شمس، غزلیات؛ غزلی با مطلع «ندارد پای عشق او دل بی‌دست و پایم»

انسان بودن

پیش از سخن گفتن دربارهٔ مسؤولیت‌ها یا حقوق انسان، بایسته است به این پرسش بنیادین دینی و فلسفی پاسخ گوئیم که «انسان بودن یعنی چه؟» در جهان امروز هر کسی دم از حقوق بشر و تقدس زندگی انسان می‌زند و بسیاری از سکولارها حتی خود را در برابر پیروان ادیان گوناگون، پرچمداران راستین حقوق بشر وانمود می‌کنند. اما شگفت اینجاست که همین پرچمداران انسانیت، انسانها را جز میمون‌های تکامل یافته‌ای نمی‌دانند که از گونه‌های پست‌تر حیات و سرانجام از ترکیبات گوناگونی از مولکول‌ها تکامل یافته‌اند. اگر انسان محصول "نیروهای کور"ی است که بر آمیزهٔ کیهانی‌ای از مولکول‌ها تأثیر گذاشته است، آیا این مطلب بازگویی همین رأی نیست که تقدس حیات انسانها را به لحاظ عقلی بی‌معنا و جز سخنی احساسی و پوچ نمی‌شمرد؟ و آیا شأن و مقام آدمی جز مفهوم سادهٔ جعلی که هیچ ریشه‌ای در واقعیت ندارد، نخواهد بود؟ و اگر ما ذرات بی‌جان بسیار سامان یافته‌ای بیش نیستیم، پس دعاوی مربوط به "حقوق بشر" بر چه شالوده‌ای استوارند؟ این پرسش‌های بنیادین مرزهای جغرافیایی را درمی‌نوردد و برای هر انسان اندیشنده‌ای در هر کجای جهان، مطرح است. مسیحیت غربی در صدد برآمده است تا بر این پایهٔ متقن کلامی که «خداوند هر چیزی را بر

صورت خویش آفرید»^۱ به این پرسش‌ها پاسخ دهد؛ این نفس جاودانه و بارقه روح القدس در درون ما انسانهاست که اساس حرمت انسانی، تقدس حیات آدمی، و سرانجام شالوده حقوق بشر را فراهم می‌آورد. در واقع بسیاری از متفکران مسیحی، چه کاتولیک و چه پروتستان، و در کنار آنان متفکران یهودی تأکید دارند بر این که حرمت انسان بسته به نشان الهی مهور بر نفس انسان است و بر آنند که مفهوم حقوق بشر به لحاظ تاریخی در غرب، حتی در برداشت سکولار از آن، برگرفته از نگرش دین به وضعیت آدمی است.

در اسلام نیز انسانها را در رابطه‌شان با خداوند تعریف می‌کنند و مسؤولیت‌ها و حقوقشان نیز برگرفته از همین ارتباط است. چنان‌که پیش از این آوردیم از آموزه‌های دین اسلام است که خداوند از روح خویش در آدم دمید^۲ و بنا به حدیث معروفی «خداوند آدم را به صورت خویش آفرید»^۳ که مراد از «صورت» در اینجا همان تجلی اسماء و صفات خداوند است. از این رو آدمیان بازتابنده صفات الهی هستند همچنان‌که آینه نور خورشید را باز می‌تاباند. خداوند انسان را که در میان مخلوقات زمینی از جایگاه محوری برخوردار است به مقام خلیفه الله^۴ و نیز عبدالله^۵ برگزید. انسانها در مقام بنده باید که در اطاعت کامل از خداوند و در پیشگاه اراده او سرسپرده محض باشند و در مقام خلیفه بایستی در این دنیا برای تحقق بخشیدن به اراده الهی بر روی زمین بکوشند. مفهوم اسلامی انسان را که همچون *anthropos* لاتینی هر دوی زن و مرد را شامل می‌شود، می‌توان همچون

۱. نزدیک به این مضمون را در کتاب مقدس، سفر پیدایش (۱/۲۸-۲۶) می‌توان یافت.

۲. قرآن (۱۵/۲۹)، (۳۸/۷۲)

۳. حدیثی است از پیامبر با مضمون «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» که در تأویل آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» فرموده‌اند.

۴. قرآن (۲/۳۰)

۵. قرآن (۱۹/۳۰)، (۷۲/۱۹)

آمیخته‌ای از این صفات دوگانه [خلافت و بندگی] دانست. اما خداوند به انسانها اختیار داده است؛ یعنی آنها می‌توانند بر ضد فطرت خویش بشورند و با موضع‌گیری در برابر خداوند، به روی طبیعت پست خویش و عالم حواس آغوش بگشایند؛ از این‌روست که همه آدمیان شایستگی بندگی و جانشینی خداوند را ندارند. در واقع کمال این حالات انفعالی و فعال تنها از آن پیامبران و اولیاست. با وجود این، همه انسانها کرامت دارند و به دلیل برخوردار بودن از همان فطرتی که همه انسانها در ژرفای درونشان حامل آنند، زندگی‌شان مقدس به‌شمار می‌آید.

در سرتاسر تاریخ اسلام مباحث فلسفی، کلامی و عرفانی بسیاری در این باره درگرفته است، اما عامل اساسی مشترک میان همه مذاهب اسلامی و در واقع میان عامه مؤمنان آن است که خداوند، آفریدگار ما و یا به زبان فلسفی، علت وجودی هستی ماست. بنابراین ما در همه چیزمان وامدار اویم و جملگی حقوقمان برگرفته از عمل به مسؤولیت‌های خویش نسبت به او و سرسپردن به اراده اوست. ما برای فهم ارتباط خویش با خدا، نخست باید بپرسیم که خدا از ما چه می‌خواهد؟ قرآن این پرسش را به روشنی در این آیات پاسخ می‌گوید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱، «اِنِّي اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدُونِي وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۲. واژه "عبادة" در عربی به معنای "خدمت" نیز هست. پرستش خداوند، خدمت کردن به او نیز به‌شمار می‌رود. مفسران، از اصطلاح عبادت تفسیرهای بسیاری کرده‌اند؛ گستره معنایی آن از عبادات معمولی گرفته تا عشق به خداوند و شناخت او را در برمی‌گیرد. اسلام غایت وجود آدمی را عبادت و خدمت به خداوند

۱. (۵۶/۵۱) «وَجَنَّ وَاِنْسٍ رَا جَزَّ بَرَا اِنْكُه مَرَا بِيْرَسْتَنْد، نِيَا فَرِيْدَه ام».

۲. (۱۴/۲۰) «هَمَانَا مَن خَدَاوَنْدَم كِه جَز مَن خَدَايِي نِيَسْت، بَس مَرَا بِيْرَسْت وَ نَمَاز رَا بَه يَاد مَن بَر پَا دَار».

می‌داند و انسانیت ما زمانی کاملاً محقق می‌شود که این غایت و هدف وجودمان را تحقق بخشیده باشیم. وگرنه هر چند که حامل حقیقت انسانی در درون خویشیم، از آن بی‌بهره می‌مانیم و زندگی مان پایین‌تر از مرتبه کاملاً انسانی است.

مسئولیت‌های انسان

responsibility (مسئولیت) از واژه response (پاسخ) می‌آید و شاید بتوان گفت که در اسلام همه مسئولیت‌های ما از همان پاسخ اولیه مان به خداوند سرچشمه می‌گیرد؛ آن‌گاه که بنا به گفته قرآن، خداوند پیش از خلق عالم، خطاب به بنی آدم کرد و از آنها پرسید: «أَلَسْتُمْ بِرَبُّكُمْ» و آنها گفتند: «بلی!».^۱ همه مسئولیت‌های ما انسانها در همین تصدیق نهفته است؛ چراکه ما با گفتن «آری»، پذیرفتیم که امانت الهی^۲ را در این جهان بر دوش بگیریم. در دل این امانت، اقرار به توحید و اعمال عبادی و خدمت جای دارد. خود واژه عبدالله با عبادت (به معنای پرستش و خدمت) همخانواده است. پذیرش بندگی خدا و نمایندگی او در این عالم، روی هم رفته به معنای پرستش و خدمت به اوست. همه حقوق ما برخاسته از انجام مسئولیت‌هایمان است و از دیدگاه اسلام همواره مسئولیت‌ها بر حقوق پیشی دارند. هرچند که این روزها همه یکسره دم از حقوق بشر می‌زنند و کمتر کسی از مسئولیت‌های انسان سخن به میان می‌آورد، در عمل حتی در همان غرب مدرن هم در بسیاری موارد، مسئولیت‌ها بر حقوق پیشی دارند؛ برای نمونه ما برای آنکه از حق رانندگی در خیابان‌ها و جاده‌ها برخوردار شویم باید که نخست رانندگان مسؤلی باشیم و برای برخوردارگی از حق وکالت [در کشوری]

۱. (۱۷۲/۷) «... آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا...».

باید که نخست مسؤولیت فراگیری کامل قوانین آن سرزمین را پذیرفته باشیم. این ارتباط [میان مسؤولیت و حقوق] در اسلام امری مصلحتی نیست بلکه از اصول به‌شمار می‌آید و تن دادن به آن بر چشم‌انداز فرهنگی و عقلانی [جهان اسلام] سایه‌افکن است.

اینک ما نه تنها در پیشگاه خداوند که نسبت به خلق او نیز مسؤولیت‌هایی داریم. در واقع متون سنتی دینی سلسله مراتبی از مسؤولیت‌ها را برای انسانها تعیین کرده‌اند که مسؤولیت‌ها و تکالیف ما در پیشگاه الهی از جمله عبادات، خدمت و اطاعت از شریعت او بر تارک این سلسله می‌درخشد. به این ترتیب آدمی را نسبت به خویش مسؤولیتی است. از آنجا که حیات انسان تقدس دارد و مخلوق ما نیست ما مسؤولیت داریم که برای سلامت نفوس و نیز بدن‌هایمان بکوشیم و جسم و روح خود را (مگر در جنگ یا به هر علت دیگری که برای سعادت دیگران یا دفاع از خویش باشد) به مخاطره نیندازیم. بنابراین، چنان‌که پیش از این آوردیم، خودکشی در اسلام از گناهان کبیره است. این عقیده مدرن که «این بدن من است و می‌توانم هر چه بخواهم با آن بکنم» در منظر اسلام هیچ جایگاهی ندارد؛ بلکه نظر اسلام این است که: «بدن من از من نیست چرا که من آن را نیافریده‌ام؛ بلکه از آن خداست». البته مسؤولیت ما نسبت به خودمان، روح و ذهن را نیز دربرمی‌گیرد. بزرگترین مسؤولیت ما در قبال خویش، آن است که برای رستگاری نفس و خیر آن بکوشیم. این کار به هیچ روی خودخواهانه نیست؛ زیرا تا کسی خود خوب نباشد نمی‌تواند نیکوکاری پیشه کند و نجات دادن نفس خویش به معنای اشاعه فضایل و خوبی‌ها در محیط زندگی نیز هست. مسؤولیت ما نسبت به ذهن خویش نیز آن است که حتی الامکان در طلب معرفت و حقیقت برآییم.

مسئولیت بعدی ما در این سلسله مراتب در قبال جامعه است که از خانواده خودمان آغاز می‌گردد. دامنه این مجموعه مسئولیت‌ها از وجدان کاری گرفته تا مراقبت از خود و خانواده، نیکوکاری، احترام به دیگران و تقویت پیوندهای اجتماعی، و حمایت از هر آنچه در جامعه بشری نقش سازنده‌ای دارد و تداوم بخشیدن به آنها، همه چیز را دربرمی‌گیرد. گستردگی این مسئولیت‌های اجتماعی در کتاب‌های سنتی مربوط به شریعت و اخلاق به تصویر درآمده است که در اینجا مجال برشمردن آنها را نداریم. وانگهی جهان پیرامون ما تنها به سپهر انسانی محدود نیست و ما در قبال حیوانات و گیاهان و حتی اجزای بی‌جان طبیعت از جمله آب، هوا، و خاک نیز مسئولیت‌هایی داریم. نویسندگان غربی از این مجموعه دوم مسئولیت‌ها به اخلاق محیطی یاد می‌کنند. حقوق ما در همه سطوح مختلف برخاسته از مسئولیت‌هایی است که می‌پذیریم؛ مسئولیت‌هایی که اصولاً بر حقوق ما پیشی دارند. شانه خالی کردن از بار مسئولیت‌ها (تکالیف) به نام حقوق مسلم فردی به هیچ روی در دیدگاه اسلام جایی ندارد و به منزله وارونه نگریستن به قضیه به شمار می‌آید.

اما پرسشی که اینجا مطرح می‌شود درباره کسانی است که از زیر بار مسئولیت‌ها شانه خالی می‌کنند. با این حساب آیا آنان را هیچ حقوقی نیست؟ پاسخ دادن به این پرسش در زندگی هرروزه چندان دشوار نیست. ما اگر که به مسئولیت‌های کاری خویش عمل نکنیم، از کار بیکار شده و از دریافت حقوق محروم می‌شویم و یا اگر تخلفات رانندگی مان از حد بگذرد، یعنی رانندگان بی‌مسئولیتی باشیم، گواهینامه و حق رانندگی را از ما می‌گیرند. در دنیای مدرن، مسأله وقتی دشوار می‌شود که به مسئولیت‌های نوع نخست، یعنی تکالیف و مسئولیت‌های ما در پیشگاه خداوند، باز می‌گردیم. در جامعه مدرن عمل به

تکالیف الهی یا ترک آنها و حتی ایمان داشتن به خدا یا ایمان نداشتن به او هیچ تأثیری بر حقوق شهروندان نمی‌گذارد.

بعضی از غربیان با مقایسه این امر با وضعیت حاکم در جهان اسلام، چنین وانموده‌اند که از دیدگاه اسلام این‌گونه شهروندان از همه حقوق محرومند. اما این اظهار نظر به هیچ روی درست نیست. اگر مسلمانانی به شبهات دینی و حتی عقلی درباره خداوند گرفتار آیند تا زمانی که به القای دیدگاه‌های خویش به دیگران مبادرت نورزیده و علیه هنجارها و قوانین اجتماعی اقدامی نکرده‌اند، جان و مالشان در امان است و حتی اگر آنان به طرح مباحث فلسفی درباره این موضوعات نیز بپردازند حقوق اساسی‌شان همچنان پابرجاست. ناگفته پیداست که در طول تاریخ اسلام، کسانی به دلایل کلامی و مذهبی زیر فشار قرار گرفته یا گاهی حتی جان خود را از دست داده‌اند، اما معمولاً در پیش آمدن این وضعیت، ملاحظات سیاسی نیز بی‌تأثیر نبوده است و به هر روی این‌گونه پیشامدها در تاریخ اسلام به مراتب کمیاب‌تر از تاریخ غرب بوده است. استدلال کلامی و فقهی مرسوم در اسلام در حمایت از این‌گونه افراد آن است که تا شخصی زنده است همواره این امکان هست که به‌سوی خداوند بازگردد و از این روست که جان آنها نیز باید همچون دیگران در امان بماند.

اما درباره به‌جای آوردن عبادات، این مسأله به رابطه میان فرد و خدا مربوط است و جامعه اسلامی نمی‌تواند کسی را به انجام آنها وادارد. آنچه از هر کسی انتظار می‌رود این است که شریعت را در مقام قانون همگانی و تا جایی که به دیگران مربوط می‌شود، پاس بدارد و احکام شریعت را در ملاء عام زیر پا نگذارد؛ مانند این را می‌توان در غرب مسیحی و حتی پسا-مسیحی در ممنوعیت‌های موجود علیه ارتکاب اعمال ناقض اخلاق عمومی دید.

حقوق بشر

تنها با توجه به این برداشت از مسؤولیت‌های انسان است که باید به مسأله حقوق بشر پرداخت. برای فهم معنای حقوق بشر در اسلام باید پرسید که مسلمانان از مفهوم "حق" چگونه سخن می‌گویند و آن را چگونه می‌فهمند. معادل اصلی "right" در زبان عربی "حق" است که پیش از هر چیز، اسمی از اسامی خداوند (الحق^۱) به‌شمار می‌آید. اصطلاح "حق" همچنین معانی تکلیف، الزام و ادعا، قانون و عدالت را در کنار هم در خود دارد. آن همچنین به معنای متناسب هر چیز، واقعیت، و حقیقت هر چیزی است. واژه "احقاق" از مشتقات این کلمه به معنای گرفتن حقوق شخص در دادگاه است در حالی که دیگر مشتق آن "تحقیق" نه تنها به معنای روشن کردن حقیقت چیزی است بلکه در اعلی مرتبه‌اش به معنای تحقیق حقیقت است. اصطلاح "حق" که از غنی‌ترین لغات در زبان عربی است، بر خدا، قرآن (که آن را نیز "الحق" می‌نامند)، قانون، مسؤولیت‌های ما در پیشگاه خداوند و شریعت الهی، و نیز بر حقوق و مدعیات حقه ما دلالت می‌کند. هر چیزی را از آن رو که وجود دارد، حقی است که هم بر مسؤولیت‌های او در برابر خداوند و هم بر حقوقش دلالت می‌کند. هر چیزی به واسطه فطرتی که بر آن آفریده شده است از حق ویژه‌ای برخوردار است. تنها انسانها نیستند که حقوقی دارند بلکه همه مخلوقات این‌گونه‌اند. امروزه بر اثر تأکید بر حقوق بشر نسبت به حقوق دیگر مخلوقات، ما به گونه‌ای فزاینده سرگرم تخریب محیط طبیعی شده‌ایم و با پیش آمدن این اوضاع است که اینک انسانها از حقوق حیوانات و گیاهان دم می‌زنند. چشم‌انداز اخیر در همراهی کامل با دیدگاه اسلام است که در آن، حقوق تنها از آن آدمیان نیست بلکه همه مخلوقات از آن

برخوردارند. حقوق به ژرف‌ترین معنا جز دادن هر چیزی - از جمله خود ما انسانها - حَقّش را نیست.

به مسأله خاصّ حقوق بشر از دیدگاه رایج در غرب بازمی‌گردیم؛ از نظر اسلام انسانها حقوقی دارند که با مسؤولیت‌هایی که آنها در مقام بندگان و جانشینان خدا بر زمین پذیرفته‌اند، ارتباط مستقیم دارد. این حقوق ممکن است دینی، شخصی، قضایی، اجتماعی یا سیاسی باشد. نخستین حقوق آدمیان مربوط به نفوس فناپذیر آنهاست. انسانها از مرد و زن، حق دارند که در طلب رستگاری نفوس خویش برآیند که اسلام نیز همچون دیگر ادیان، آن را نخستین تکلیف ما نسبت به خویش و نسبت به خدایی می‌داند که [سرانجام] بایستی نفوس ما را تسلیم او کنیم. این حق به معنای آزادی آگاهی نسبت به امور دینی است. خداوند نمی‌خواهد که مخلوقاتش از روی اکراه به او ایمان آورند^۱ بلکه خواهان آن است که آنها به اختیار و از روی شعور چنین کنند. گردن نهادن به قوانین اجتماع یک چیز است و ایمان آوردن از روی اکراه چیزی کاملاً متفاوت از آن. ماجرای پذیرش یا عدم پذیرش دعوت آسمانی، جزو ذات سرنوشت آدمی است، و اسلام در عین پافشاری بر تکالیف ما نسبت به خداوند، بر حقّ و بلکه تکلیف ما برای ورود به این ماجرا تأکید کرده است. هیچ مرجع بیرونی نمی‌تواند این حقّ - و تکلیف - را از ما بگیرد یا ساقط کند. وانگهی حق عمل به تکالیف دینی یا ترک آن - البته در صورت دوم به شرط آنکه ناقض هنجارها و قوانین اجتماع نباشد - در فهم اسلام از حقوق بشر جایگاهی محوری دارد. شریعت اسلام، چنان‌که پیش از این آوردیم، حقوق غیرمسلمانان را نیز در عمل به تکالیف دینی‌شان محترم

۱. (۲/۲۵۶) «لا اکراه فی الدین».

می‌شمارد، مگر آنکه پای دینی ساختگی^۱ یا کیشی [نوخاسته]^۲ در میان باشد که اسلام نیز به اندازه مسیحیت و دیگر ادیان سنتی با این پدیده‌ها مخالفت کرده است. ناگفته پیداست که ملاک‌های تشخیص دین راستین از کیش [نوخاسته] در جهان سنتی اسلام با اروپای و آمریکای مدرنی که از این دست کیش‌های کم‌وبیش خطرناک، در جای‌جای آنها به چشم می‌خورد، متفاوت است؛ اما از منظر اسلام اصل داشتن حق عمل به دین خود - چه اسلام باشد و چه هر دین آسمانی دیگری - از لوازم فهم اسلام از حقوق بشر است. وانگهی در این امر سرنوشت‌ساز میان زن و مرد که در پیشگاه خداوند برابرنند، هیچ فرقی نیست. پس از حق آزادی دینی نوبت به حقوق شخصی مربوط به زندگی، مالکیت، گزینش‌های شخصی، و این‌گونه امور می‌رسد. مطابق اصول دین اسلام که مانند اصول دین مسیحیت گاهی هم تخلفاتی از آنها صورت گرفته است، هر انسانی دارای حق حیات و مالکیت است مگر بزهکارانی که جامعه به تاوان جرایم‌شان پاره‌ای از این حقوق یا همه را از آنها باز می‌ستاند. انسانها همچنین حق دارند که شیوه زندگی‌شان را در اموری همچون چگونگی گذران زندگی، همسر آینده، نحوه تربیت فرزندان، محل زندگی، و مانند اینها، خود برگزینند. البته در هر جامعه‌ای فشارهای بیرونی همچون فشارهای اقتصادی هست که نمی‌گذارد این حقوق همواره چنانکه آرزوی ماست، برآورده شود؛ با این همه آن اصول به اعتبار خود باقی‌اند. برای نمونه جامعه اسلامی در مقایسه با بسیاری از جوامع پیشامدرن به هر فردی اجازه می‌دهد که براساس قانون هر شغلی را که می‌خواهد بیاموزد و در پیش گیرد.

1. Pseudo-religion

2. Cult

همچنین براساس شریعت اسلام زن و مرد هر دو حق دارند که شریک زندگی شان را برگزینند. امروزه در عمل اغلب فشارهای خانواده، ملاحظات اقتصادی، و مانند آن، این حق را به‌ویژه دربارهٔ بسیاری از زنان محدود کرده است، اما فشارهای اجتماعی که خانواده‌ها اعمال می‌کنند ارتباطی به حقوق مقرر در اسلام برای مرد و زن در خصوص انتخاب آزادانهٔ همسر ندارد. البته وضعیت جهان اسلام به این لحاظ تا همین اواخر و در بسیاری موارد حتی تا به امروز تفاوت چندانی با جوامع مختلف غربی، نداشته است.

در سخن گفتن از حقوق شخصی باید به یاد داشت که جوهرهٔ پیام اسلام تنها این نیست که انسانها را در انجام کارهایی آزاد بگذارد بلکه به‌ویژه می‌خواهد که آنها را به هر شیوهٔ ممکن برای رهنمون شدن به حیاتی طیبه برانگیزاند. اگر اسلام پاره‌ای حقوق شخصی همچون هرزگی جنسی را منع کرده است، برای تحقق خوبی‌ها بوده است که آرمان وجود آدمی و غایت حقوق بشر جز حصول آن نیست. از دیدگاه دینی، حقوق نه‌تنها بایستی متأخر از تکالیف باشد بلکه آن، برای تضمین حقوق دیگران و نیز تضمین حق نفس فناناپذیرمان در محفوظ ماندن از خواهش‌های شیرانه‌ای که هر کدام از ما در خود داریم، باید که مشروط به "تو نبایدهای" اگوناگونی گردد.

دربارهٔ حقوق قانونی از جمله حق برابری در پیشگاه قانون، حق دادرسی و دفاع از خویش، [باید گفت که] شریعت اسلام خود بر آنها انگشت می‌گذارد و اصولاً مدافع‌شان است. این حقوق شامل حق برخورداری از رفتار برابر در پیشگاه قانون، حق دادرسی منصفانه و دفاع از خویش است. در جامعهٔ سنتی اسلامی، که قانون اصلی حاکم بر آن شریعت اسلام بود، این حقوق مطابق با

1. thou shalt nots (عبارتی است که در "ده فرمان" حضرت موسی آمده است)

رویه‌های فراوانی که به دست فقها پدید می‌آمد به طور گسترده‌ای اعمال می‌شد. از سده سیزدهم میلادی در بیشتر کشورهای اسلامی، بسیاری از قوانین و نیز آیین‌های دادرسی رفته‌رفته بر الگوهای اروپایی استوار گشت و همزمان نیز تا اندازه زیادی از استقلال نظام قضایی کاسته شد. ناگفته پیداست که [در جهان اسلام] در موارد زیادی، رژیم‌های خودکامه از به رسمیت شناختن حقوق قانونی بسیاری از انسانها سرباز زده‌اند و حاصل آنکه امروزه مسلمانان در کشورهای گوناگون اسلامی برای ایفای این حق که هر کسی بتواند مطابق با حکومت قانون زندگی کند و از حقوق قانونی همه شهروندان جامعه‌ای محترم برخوردار باشد، فشار بسیار زیادی را [بر حکومت‌ها] وارد می‌آورند. بنابراین وقتی از حقوق قانونی در اسلام سخن می‌گوییم تنها به تعالیم اسلام نظر داشته و با آنچه در جهان کنونی اسلام در جریان است کاری نداریم.

آنچه امروزه در جهان اسلام از حقوق قانونی هم در دسرسازتر است، حقوق سیاسی است که بنا به فهم رایج در غرب از آن، بی‌گمان مفهوم جدیدی است که ویژه کشورهای دارای فرهنگ اروپایی است و در دیگر مناطق جهان اثری از آن - چه در مفهوم و چه در مصداق - به چشم نمی‌خورد. این مجموعه کلی از فرایندهای تاریخی - شامل شورش مردمسالاری علیه نظام دیکتاتوری، آزادی فرد در برابر استبداد، دگرگونی انگلستان دوره جورج سوم^۱ به آمریکای زمان واشنگتن^۲ و جفرسن^۳، آلمان عصر رایش سوم^۴ به آلمان امروز، روسیه عصر

-
1. George III
 2. Washington
 3. Jefferson
 4. Third Reich

گولاگ^۱ به روسیه^۲ زمان یلتسین^۳ – تنها در تاریخ غرب رخ داده است و در جهان اسلام معادلی برای آنها نمی توان یافت؛ چراکه جهان اسلام در دوران استعمار و پس از استعمار درگیری های ویژه خود را داشته است. در اینجا ژرف کاوی در همه این موضوعات میسر نیست، اما هیچگاه نباید تفاوت های میان تجربه های تاریخی جهان اسلام و غرب مدرن را نادیده گرفت. به هر حال آنچه بایستی بر آن انگشت بگذاریم همانا آرمان سنتی اسلام درباره حقوق سیاسی است که همچون بستر همه جریان های امروزی موجود در کشورهای مختلف اسلامی در این حیطة، به کارمان می آید.

از نگاه سنتی، مسلمانان باید در امور حکومتی طرف مشورت قرار می گرفتند و هر کسی حق داشت از زندگی عادلانه ای برخوردار شود و نیز حق داشت علیه بی عدالتی و ظلم بپا خیزد. با پیدایش سکولاریسم، بسیاری از غربیان حکومت خداوند از رهگذر دین را استبداد دانستند و استبداد حاکمان خویش را به پای استبداد دین گذاشتند، چنان که این امر در انقلاب فرانسه^۳ به روشنی پیداست. در مقابل، در جهان اسلام هرگز استبداد حاکمان دنیوی را با آنچه فیلسوفان لادری غربی استبداد دین می نامیدند، یکی ندانستند و در این باب همانندی هایی میان دیدگاه های اسلام و دیدگاه های بنیانگذاران آمریکا وجود دارد. به صرف وجود اقلیت ناچیز در کشورهای مختلف اسلامی که خود را سکولار می خوانند و حقوق سیاسی را به معنای آزادی از حکومت استبدادی و نیز رفتن به سوی سکولاریسم به معنای غربی آن می دانند، زنده که وضعیت کنونی جهان اسلام را با آنچه در تاریخ غرب رخ داد، در آمیزیم.

1. Gulag

2. Yeltsin

3. the French Revolution

امروزه حکومت بیشتر کشورهای اسلامی به دست رژیم‌های دیکتاتوری است که معمولاً چون طرفدار غرب و حافظ منافع غربیان به‌شمار می‌روند، از حمایت غرب برخوردارند. مسلمانان همچون دوران گذشته، اسلام را وسیله‌ای برای محافظت از خویش علیه این استبداد دنیوی می‌دانند. همین نگرش دیرپای اسلامی به نقش دین در حمایت از مردم در برابر استبداد، یکی از دستاویزهای بنیادگرایی مصطلح است. به هر حال امروزه نبود حقوق سیاسی در بسیاری از کشورهای اسلامی را تحت هیچ شرایطی نباید یکسره به حساب دیدگاه اسلام در این باب گذاشت.

اکنون جهان اسلام در حوزه سیاسی، بسیار آشوب زده است که این وضعیت از پیامدهای دوره استعمار، ویرانی بسیاری از نهادهای سنتی، و سرکار آمدن حکومت‌هایی که با فرهنگ و دین مردمشان بیگانه‌اند، سرچشمه می‌گیرد. قدرت‌هایی این حکومت‌ها را حمایت می‌کنند و آنها را بر سرکار نگه می‌دارند که از تمدن دیگری هستند و بر بیشتر جهان اسلام سیطره دارند و نمی‌گذارند که ساختارها و هنجارهای اصیل برخاسته از دل جامعه اسلامی پا بگیرند. امروزه اگر در کشورهای اسلامی، انتخابات واقعاً آزادی در کار می‌بود تقریباً در همه آنها رژیم‌هایی قدرت را به دست می‌گرفتند که کمتر غرب مدار بودند؛ که البته این الزاماً به معنای غرب‌ستیزی نیست بلکه به معنای اولویت منافع جامعه اسلامی بر هر چیزی دیگری است. بسیاری از غربیانی که به نبود حقوق سیاسی در کشورهای اسلامی خرده می‌گیرند، اشک تمساح می‌ریزند و در دل از این وضعیت و از اینکه در بیشتر جهان اسلام، دست شهروندان از حقوق سیاسی مطابق با تعالیم سنتی اسلام کوتاه است، خرسند هستند.

در بحث از مسأله کلی حقوق بشر، باید دانست که ارزش‌های فرهنگی هر

جامعه‌ای تا اندازه زیادی تعیین‌کننده فهم [مردم] آن جامعه از این اصطلاح است. در حال حاضر بسیاری از غربیان حقوق بشر را کلی قلمداد می‌کنند و این در حالی است که برداشت غربیان از این اصطلاح در گذر زمان دگرگون شده است. وانگهی قدرت‌های غربی اغلب از این موضوع بهره‌برداری کرده و گاهی با چنان دورویی حیرت‌آوری به این کار دست یازیده‌اند که نه تنها غیرغربیان و از جمله مسلمانان بلکه آن دسته از غربیانی را نیز که پاکدلانه به حقوق بشر بنا به فهم خویش ایمان دارند، شکفت زده کرده است. گذشته از اینها، موضوع حقوق بشر در کشمکش میان نیروهای هوادار جهانی‌سازی و نیروهای خواهان ماندگاری فرهنگ‌ها، اقتصاد و شیوه‌های زندگی محلی، جایگاه محوری یافته است. صادقانه باید گفت که پرداختن به بحث حقوق بشر در سطح جهانی میسر نیست مگر آنکه به این موضوعات و نیز به برداشت‌های گوناگون موجود در فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون از جمله تمدن اسلامی از حقوق بشر که ریشه در فهم آنها از انسانیت دارد، توجه کنیم.

بیا بید مقایسه‌ای کوتاه میان اولویت‌های حقوق بشر در سکولاریسم و اسلام بنا به برداشت‌های آنها از معنای انسانیت انجام دهیم. از منظر سکولاریسم انسان مخلوقی کاملاً زمینی است و حقوق فرد در مقام موجودی کاملاً زمینی از بیشترین اهمیت برخوردار است. امروزه در بعضی از شهرهای آمریکا اگر کسی در کوچه و بازار خداوند یا حضرت مسیح را به باد ناسزا بگیرد، مجریان قانون هیچ کاری به او نخواهند داشت، اما اگر همو فردی را مورد توهین قرار دهد، می‌توان دستگیرش کرد یا تحت پیگرد قرار داد. روشن است که از این دیدگاه حقوق فرد نه تنها بر حقوق خداوند بلکه بر حقوق ایمانی نیز که واقعیتی اجتماعی و همگانی است، برتری دارد. اولویت‌های حقوق بشر در جهان اسلام برعکس [سکولاریسم]

است. حقوق الهی برتر از حقوق انسانهاست و اینکه کسی به دین دیگران توهین کند اصولاً از جمله حقوق شمرده نمی‌شود حتی اگر ممنوعیت از چنین کاری از گستره حقوق فردی انسانها بکاهد. مسائل مربوط به اخلاق از جمله اخلاق جنسی که در چند دهه گذشته بحث‌های بسیاری را حتی در آمریکا و اروپا برانگیخته است، و موضوع "آزادی بیان"^۱ در برابر حقوق عمومی نیز همین‌گونه است.

این اختلاف در اولویت‌ها، چندین سال پیش در قضیه ننگین سلمان رشدی به روشنی خود را نمایان ساخت؛ سلمان رشدی نویسنده هندی مقیم انگلستان که از پیشینه‌ای اسلامی برخوردار بود با نوشتن کتابی کفرآمیز در صدد هتاک و اهانت به یکی از ارکان تاریخ مقدس اسلام (پیامبر) برآمده بود. انتشار این کتاب غوغایی برپا کرد که به کشته شدن چندین تن انجامید و سرانجام آیه‌الله خمینی نویسنده را محکوم به مرگ کرد؛ محکومیتی که واکنش تند نویسندگان غربی، به‌ویژه سکولارها، را در پی داشت. یک طرف استدلال می‌کرد که آنچه از همه مهم‌تر است حق فرد در آزادی بیان است و طرف مقابل از حقوق جامعه در نگهداشت تاریخ مقدس خویش حمایت می‌کرد. مبادا که این وضع را تنها شکافی میان اسلام و غرب بیندازیم بلکه باید به یاد داشت که هنوز هم در بریتانیا قوانین توهین به مقدسات در کتاب‌های [قانون] وجود دارد، هر چند که شامل توهین به اسلام نمی‌شود. به هر روی در قضیه سلمان رشدی برای هر دو طرف دشوار است که شدت توهین به طرف مقابل را درک کنند؛ چرا که هر کدام از منظری متفاوت و با مجموعه اولویت‌های متفاوت به آن می‌نگرد.

اگر قرار باشد که امروزه میزگردی درباره مسأله فهم حقوق بشر و سلسله مراتب مفروض در آن [میان مسیحیان و مسلمانان] برگزار گردد، شاید یکی از

1. freedom of speech

شرکت‌کنندگان غربی بگویند که زنان مسلمان از حقوق ناچیزی برخوردارند. شاید مادری مسلمان چنین پاسخ دهد که فرزندان غربی نیز از حقوق اندکی برخوردارند؛ چرا که نظام نوین اقتصادی که مادران را واداشته است تا در بهترین شرایط، تنها دو ساعت از وقت به اصطلاح مفیدشان را - آن هم پس از کار روزانه تمام وقت و خستگی زیاد - در کنار فرزندان بگذرانند، فرزندان را از اصلی‌ترین حقیقت‌شان که بودن همیشگی در کنار مادر است، محروم کرده است. شاید طرف مسلمان باز هم اضافه کند که اصلی‌ترین نیاز فرزندان پس از مادر، این است که هم پدر داشته باشند و هم مادر، درحالی که نزدیک به نیمی از کودکان در بسیاری از بخش‌های جامعه غربی به واسطه عوامل پیچیده اجتماعی - اقتصادی و اخلاق حاکم بر جامعه که خواسته‌های فرد را بر مسؤولیت او در ازدواج نسبت به همسر و فرزندان برتری می‌دهد، از این حق باز مانده‌اند.

طرف غربی شاید بگوید که مسلمانان از حق رأیی که در سرنوشتشان تأثیرگذار باشد، برخوردار نیستند. طرف مسلمان ممکن است در عین همراهی با او، پاسخ دهد که اما حق برخوردار از معیشتی متعادل و معقول نیز به اندازه حق رأی مهم است؛ نه آنکه [با وجود برخوردار از حق رأی] شرایط دشوار اقتصادی - که بسیاری از آنها از پیامدهای نظام سیاسی و اقتصادی بین‌المللی است - زندگی را به جان‌کدنی از بام تا شام تبدیل کرده باشد. دیگر شرکت‌کنندگان مسلمان در این بحث شاید باز هم اضافه کنند که آنها در روستایشان همواره به ریش سفید روستا، بنا به تجربه و منشی که دارد، رأی می‌دهند، درحالی که در بسیاری جاها به‌ویژه در آمریکا انتخاب نامزدها تحت فشار سنگین سرمایه‌داران صورت می‌گیرد که این با مردمسالاری راستین هیچ جور در نمی‌آید.

این بحث هنوز جای تفصیل دارد اما طرف‌های مسلمان در پایان از طرف‌های غربی سپاسگزاری می‌کنند و با قدردانی از شرکت آنها در این میزگرد، اظهار می‌دارند که اگر طرف‌های غربی واقعاً ما را دوست و هم‌نوع خود می‌دانند باید به جای تحمیل دیدگاه‌های خویش، از گروه شرکت‌کننده مسلمان بخواهند که بگویند به نظر خود آنها چه حقوقی در زندگی مسلمانان بیشتر از همه مورد غفلت واقع شده است و در این زمینه از دوستان غربیشان چه کمکی برمی‌آید.

اگر حقوق بشر با عشق به انسانیت سروکار دارد، پس باید با فروتنی و نه با خودخواهی همراه باشد. یکی از طرف‌های مسلمان ممکن است از مخاطب غربی بپرسد که آیا او دوست دارد که به جای فروتنی، تحقیر را تجربه کند. چه اتفاقی می‌افتد اگر که گروهی از فعالان حقوق بشر با دسترسی به همه رسانه‌های خبری بین‌المللی جلسه‌های مطبوعاتی را در قاهره با حضور نمادین چند نفر آمریکایی، درباره حقوق زنان آسیب دیده، سوءاستفاده از مشروبات الکلی، یا فاجعه آبستنی دختران نوجوان در آمریکا ترتیب دهند. آیا این خودستایی اخلاقی نشان‌دهنده نگرانی حقیقی نسبت به حقوق بشر در آمریکاست یا کوششی است از سوی این فعالان برای تحقیر مخالفانی که نظام ارزشی‌شان را نمی‌پسندند، هر چند که نظام ارزشی خود آن فعالان نیز دچار سیلان و تغییر همیشگی است.

شرط صداقت در مسأله حقوق بشر جز آن نیست که طرفین فهم همدیگر را از این مسأله کاملاً محترم بشمارند. و آنگاه که حقوق بشر به ابزاری سیاسی در دست قدرت‌های غربی تبدیل می‌شود، همه تلاش‌های غربیانی را بر باد می‌دهد که پاکدلانه و از سر حُسن تبت در پی کمک به دیگر انسانها در سرتاسر جهان هستند تا حرمت زندگی انسانی محفوظ بماند؛ آرمانی که مشترک میان مسلمانان،

مسیحیان، پیروان دیگر ادیان، و حتی بسیاری از سکولارهاست.

آزادی از دین^۱ در برابر آزادی دین^۲

اندیشه آزادی، خود، ذهن و دل انسان را تازه می‌گرداند و هیچ انسان شرقی یا غربی نیست که آزادی را پاس ندارد. اما آزادی چیست؟ بر ماست که پاسخی بنیادی برای این پرسش بیابیم تا به‌ویژه با توجه به این که امروزه "آزادی" در غرب و مخصوصاً در آمریکا به شعاری کهنه تبدیل شده است، آن را همچون برترین آرمان به جهانیان بنمایانیم. برای پاسخ گفتن به این پرسش از نظر اسلام نخست باید نگرش کلی ادیان را به این امر در نظر آوریم.

خود واژه "religion" در زبان انگلیسی برگرفته از واژه لاتینی *religare* به معنای "مقید کردن"^۳ است که ظاهراً متضاداً "رهانیدن"^۴ است. ده فرمان که مبنای اخلاق یهودی و مسیحی به‌شمار می‌رود، شامل چندین "تو نباید" یعنی محدودیت به‌جای آزادی است. در انجیل یوحنا از حقی سخن می‌رود که رهایی‌مان می‌بخشد^۵، اما این در صورتی است به شرایط مقرر شده توسط حضرت عیسی گردن نهیم: «هر که خواهد از عقب من آید خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته مرا متابعت نماید»^۶. در ادیان هندی نیز آزادی با رهایی از بندگی جمیع

1. freedom *from* religion

2. freedom *of* religion

3. to bind

4. to free

۵. کتاب مقدس، انجیل یوحنا (۳۲/۸)

۶. کتاب مقدس، انجیل مرقس (۳۴/۸)

محدودیت‌ها یا آنچه هندوها آن را موکشا^۱ می‌نامند و یا بنا به تأکید آیین بودا با رهایی از چرخه‌های مکرر وجود سمساره‌ای^۲ یا همان زنجیره زایش‌ها و مرگ‌ها که بر عالم صیوروت حکمفرماست، تحقق می‌یابد. در بیشتر کتب مقدّس، آزادی همان رهایی از محدودیت‌های وجود خویش است نه اینکه آزادی فرد از جهت نفسانیت وی^۳ باشد. با توجه به همین معناست که حکمای مسلمان گفته‌اند دین ما را در رسیدن به آزادی از خود^۴ توانایی می‌بخشد، نه آنکه آزادی خود^۵ را در ما تقویت کند.

به زبان مابعدالطبیعه، تنها خداوند نامتناهی است و از این رو تنها هموست که آزادی مطلق است. هرگونه وجود مفارقی را محدودیتی و مرتبه‌ای از بندگی است. تنها در خداست که ما به راستی آزادیم و او ما را اراده‌ای آزاد بخشیده است تا اینکه بتوانیم آن را برای رسیدن به آزادی راستین، از روی اختیار، تسلیم اراده او کنیم؛ یعنی از زندان نفوس محدود و خواهش‌های بی‌پایان مان رهایی یابیم؛ همان خواهش‌هایی که امواج بیکران خواسته‌ها و امیال غیرحقیقی مان از آنها برمی‌خیزد و سپس صورت نیاز به خود می‌گیرد. زمانی از سلطان عارفان خراسان، بایزید بسطامی پرسیدند که «خواستۀ تو چیست؟». او پاسخ داد: «اینکه هیچ نخواهم». این کمال آزادی است که اسلام نیز همچون دیگر ادیان آسمان، آن را محور تعالیم خویش می‌داند. از این روست که قرآن، نیز همچون کتاب مقدّس یا وداها، هرگز در این باره به تعابیر کمی و زمینی از آزادی سخن نمی‌گوید بلکه در

1. mokṣa

2. *samsaric*

3. the individual qua ego

4. freedom from the self

5. freedom of the self

پی آن است که انسان را در رهایی از هواهای نفسانی که چون غلّ و زنجیرهایی نفس فناپذیر او را به بند کشیده‌اند، یاری رساند. و همچنین به همین جهت، تصوّف که در مقام بُعد باطنی اسلام با تربیت معنوی نفس سروکار دارد، این همه از آزادی، اما آزادی از خود و نه آزادی خود، سخن می‌گوید. حتی عشق ظاهری ما به آزادی نیز به ژرف‌ترین معنا، دلتنگی برای همان آزادی بیکران در ملکوت الهی^۱ است.

نگرش اسلام به آزادی بر پایه همین حقیقت مابعدالطبیعی استوار است. اسلام همچون دیگر ادیان سنتی، وظیفه خود را یاری رساندن به انسانها برای به‌دست گرفتن افسار نفس اماره می‌داند تا بدین وسیله بتوانند به آزادی حقیقی برسند، نه اینکه در لفافه آزادی به تقویت فردگرایی بپردازند که تنها، قید و بندهای بردگی نفس فناپذیرمان را نسبت به برده‌دار قاهر درون آن که نماینده سرکشی، هوسرانی، شهوترانی، و سرانجام انقیاد است، محکم‌تر سازد. اما این معنای بلند از آزادی هرگز اسلام را از باور به اینکه انسانها بایستی در داشتن زندگی محترمانه در دنیا، عمل به تکلیفشان نسبت به خداوند در مقام بندگان او، و عمل به تکلیفشان نسبت به خلق در مقام جانشینان خداوند آزاد باشند، باز نمی‌دارد. اسلام همواره مشوّق بیزاری جستن از استبداد و مؤید قیام علیه آن بوده است.

اما در اینجا تمایز مهمی در کار است که نیاز به تبیین دارد. برای مؤمنان، خواه یهودی، مسیحی یا مسلمان، عشق ورزیدن به خداوند و گردن نهادن به او امر او هیچ منافاتی با آزادی ندارد. در مقابل، غیرمؤمنان این تسلیم را ناقض آزادی می‌شمرند. بنیانگذاران آمریکا نیز در جریان انقلاب به‌روشنی گفتند که آزادی

1. the Divine Emphyrean

دین، از جمله حقوق اصلی بشر است اما در طول بیش از دو سده‌ای که از آن زمان می‌گذرد، این حق رفته‌رفته به جای آزادی دین معنای آزادی از دین را به خود گرفت. درگیری‌های فرهنگی رایج در آمریکا بر سر مراسم نیایش در مدرسه و دیگر موضوعات مربوط به جدایی دین و دولت نمونه‌گویایی از این تمایز است؛ اما روشن است که تجربه سکولارسازی غرب در طول سده‌های گذشته در جهان اسلام رخ نداده است و بیشتر مسلمانان هنوز در جهانی سرشار از ایمان زندگی می‌کنند؛ جهانی که در آن، تسلیم به خداوند همان اندازه آزادی انسان را محدود می‌کند که برای مسیحیان راستین، رفتن به کلیسا و پیروی از تعالیم مسیح محدودکننده آزادی است. تن دادن به مرجعیت خداوند را هم مسلمانان و هم مسیحیان همچون دریچه‌ای برای رسیدن به آزادی حقیقی می‌دانند. اصلاً معنا ندارد که اندیشمندان سکولار غربی که دین‌گریزی را راهی برای رسیدن به "آزادی" می‌دانند، بکوشند تا مشکلات وجودی خود را به مسلمانانی تعمیم بخشند که هنوز مؤمنانه زندگی می‌کنند.

اما عشق مسلمانان به خداوند و تسلیم در برابر اراده او به هیچ روی به معنای رویگردانی آنان از آزادی سیاسی و اجتماعی نیست. گرایش انسان به آزادی، که هویت او و چیستی ارزش‌های فرهنگی‌اش به آن است، ویژگی عالم‌گیری است و مسلمانان در سرتاسر تاریخ همچون دیگر انسانها میل شدیدی را به آزادی برای خود و جامعه خویش به‌نمایش گذاشته‌اند که جنگ‌های دلیرانه آنان در راه استقلال علیه انگلیس، فرانسه، روسیه (که جنگ علیه روسیه هنوز هم در چرخ در جریان است) و دیگر کشورها گواهی بر سخن ماست. شگفتا که پس از این همه مجاهده [در راه آزادی] در بیشتر جوامع اسلامی دولت‌هایی به زور اداره امور را به دست گرفتند که آزادی مردم را از گذشته نیز محدودتر ساختند. امروزه

آن بخش‌هایی از جهان اسلام که رنگ تجدّدگرایی به خود پذیرفته است، نه تنها به دلیل فناوری جدید که دولت را بسیار نیرومندتر از گذشته می‌سازد، بلکه همچنین به دلیل از میان رفتن بسیاری از نهادهای سنتی، از آزادی کمتری نسبت به دوران پیشامدرن برخوردار است. دوگانگی میان گفتار غریبان درباره آزادی و رفتار معمولاً اقتصادی آنان در پیگیری منافع خود که منجر به حمایتشان از رژیم‌های استبدادی در بیشتر کشورهای اسلامی می‌گردد، بی‌گمان از ذهن توده مسلمانان پاک نمی‌شود.

پاسخ به این پرسش که «آیا مسلمانان خواستار آزادی هستند یا نه؟» قطعاً مثبت است. اما بیشتر آنان در دنباله این پاسخ می‌افزایند نخست آنکه آزادی برای آنان به معنای آزادی از خدا و دین نیست؛ آنها آزادی‌های دیگر را نیز به شرط آنکه به ایمان و آنچه زندگی‌شان را معنا می‌بخشد آسیبی نرساند، می‌پذیرند. دوم آنکه آنها یادآوری می‌کنند که آزاد بودن انسان همچنین به معنای آزاد بودن او در فهم معنای آزادی است. بی‌گمان آنها خواستار "آزادی" ای نیستند که غرب از موضعی برتر آن را همچون یک ایدئولوژی بر آنها تحمیل کند؛ غربی که می‌پندارد خیر و صلاح مسلمانان را بهتر از خود آنان می‌شناسد. اجباری که تنها نام آزادی بر آن باشد، هنوز همان اجبار است. خواستنی‌ترین چیز برای مسلمانان آن است که بتوانند آزادانه با مسائل خویش روبرو گردند و به چاره‌یابی برای آنها بپردازند. در تمام آن سده‌هایی که غرب سرگرم آزمودن انواع ایده‌ها و نهادها - از انقلاب فرانسه گرفته تا ناپلئون^۱، از انقلاب بلشویکی^۲

1. Napoleon

2. the Bolshevik Revolution

تا فاشیسم^۱ و نازیسم^۲، از سرمایه‌داری مبتنی بر اقتصاد آزاد^۳ تا سوسیالیسم^۴ و پیش از آن – بود، این توانمندی از دل تمدن غرب سرچشمه می‌گرفت و غرب آزادانه و فارغ از هرگونه فشار بیرونی به این راه، چه خوب چه بد، می‌رفت. هیچ نیروی بیگانه و تمدن قدرتمندی نبود که عرصه را بر آن تنگ کند و نگذارد به مقتضای ذات و آزادانه نهادها و هنجارهای تازه‌ای را که لازم می‌شمارد، پدید آورد. جهان اسلام از چنین امتیازی برخوردار نیست. خود تمدن غرب – که دم از آزادی می‌زند – به نام حفظ "منافع" خویش تنگناهای بی‌شماری را برای جهان اسلام پدید آورده است؛ تنگناهایی که از هر مانع قابل تصویری در درون جهان اسلام بر سر راه آزادی عمل، بزرگترند.

در طول سده گذشته بر اثر این‌گونه فشارها بعضی از مسلمانان به لیبرالیسم غربی روی آوردند و برخی دیگر به دامان مارکسیسم که هنوز در شوروی پابرجا بود، درافتادند، و سرانجام چندی دیگر هم به گونه‌های اسلام سیاسی شده دست یازیدند. اما هیچ‌کدام از این حرکات بی‌تأثیر از فشارهای خارجی نبود؛ فشارهایی که غرب در تحوّل تاریخی اخیرش مجبور به رویارویی با آنها نبود. به هرروی، بی‌گمان جهان اسلام در پی آزادی است اما می‌خواهد که این کار را بنا به فهم خویش از سرشت آدمیان و بر اساس هدف نهایی‌اش از آزادی در خداوند و – با توجه به این واقعیت – از آزادی در نظام انسانی، انجام دهد. مسلمانان در هوش و فراست هیچ‌کم از دیگر امت‌ها ندارند و اگر آزاد باشند می‌توانند از آنچه در جامعه‌هایشان بر آنان عرضه می‌گردد زهر و اکسیر حیات را از هم بازشناسند.

1. Fascism
2. Nazism
3. laissez-faire capitalism
4. socialism

بزرگترین چشمداشت جهان اسلام از غربیان نیرومندتری که همواره دم از آزادی می‌زنند، این است که همین آزادی را خود از مسلمانان دریغ ندارند تا جهان اسلام نیز بتواند بر پایه توانمندی‌های درونی خویش، نسبت به چالش‌های دنیای امروز موضع‌گیری کند. اما بیشتر مسلمانان می‌دانند که این آرزو هیچ راهی به واقعیت ندارد و غرب هرگز منافع جغرافیایی - سیاسی و اقتصادی خود را در جهان اسلام فدای مسأله آزادی حقیقی نمی‌کند. بنابراین مسلمانان بایستی خود چاره‌ای برای مبارزه در راه آزادی، حکومت قانون، و حقوق بشر - چنان‌که خود آنها را می‌فهمند - بیابند و در این راه در عین حالی که فشارهای روزافزون خارجی و داخلی را به جان می‌خرند، ذره‌ای از آن آزادی معنوی که غایت نهایی زندگی انسانها بر زمین است، کوتاه نیایند.

جملگی مسلمانان اسلام را متناسب با همه شرایط و محیط‌ها - از جمله اوضاع و احوال کنونی - می‌دانند. از این رو بر مسلمانان راستین است که به گونه‌ای درست دست به کار شوند و با همه فشارهای ظاهری، در پی آزادی برآیند و نباید خود را به دلیل نداشتن ابتکار عمل، بی‌انگیزگی و ناتوانی در چیرگی بر نیروهای خارجی سرزنش کنند. حتی در دشوارترین شرایط تاریخی نیز می‌توان زندگی اسلامی داشت و حتی با وجود فشارهای پیوسته خارجی و داخلی، که امروزه شاهد آنیم، دست‌کم پاره‌ای از آزادی‌ها را براساس فهم اسلام از آنها تحقق بخشید.

واکنش مسلمانان معاصر به موضوع آزادی و حقوق بشر

در طول چند دهه گذشته، جهان اسلام نه تنها نسبت به چالش‌های مطرح شده در غرب درباره موضوعات آزادی و حقوق بشر خاموش ننشسته است بلکه

بسیاری از مسلمانان کوشیده‌اند تا با تحلیل معنای آزادی برای جوامع اسلامی امروز به اینکه آن، چیزی بیش از رفتن پای صندوق‌های رأی است، و نیز با نشان دادن لوازم نظری و عملی تعهد در قبال مسأله حقوق بشر، این چالش‌ها را پاسخ گویند. امروزه تقریباً در همه کشورهای اسلامی گروه‌های حقوق بشر وجود دارد که بعضی از دولت‌ها مخالفشان هستند و حتی بعضی دیگر آنها را دست‌نشانده غرب می‌دانند. درباره مسأله اسلام و حقوق بشر مباحث دامنه‌داری در میان متکلمان، فلاسفه، و فقها - از جمله چندی از برجسته‌ترین علمای سنتی - در جریان بوده است. کنکاش‌ها، همایش‌ها، و مناظرات بسیاری که در آغاز سده پانزدهم هجری قمری (اوایل دهه هزار و نهصد هشتاد میلادی) جریان داشت، منجر به صدور اعلامیه حقوق بشر اسلامی گردید که بسیاری از مراجع سنتی و سازمان‌های مهم از آن حمایت کرد و به گونه‌ای گسترده در سرتاسر جهان اسلام منتشر شد.

این سند که کاملاً مبتنی بر قرآن و حدیث است، حقوق بی‌شماری را در خود جای می‌دهد از جمله: حق حیات، آزادی، برابری، و ممنوعیت تبعیض‌های ناروا، حق عدالت، دادرسی منصفانه، ممنوعیت سوءاستفاده از قدرت، ممنوعیت شکنجه، حفظ آبرو و حیثیت، و پناهندگی؛ حقوق اقلیت‌ها؛ حق شرکت در اداره امور عمومی؛ حقوق مربوط به ایمان، اندیشه، و بیان؛ آزادی دین، ارتباط آزاد، آزادی در انتخاب شغل، حفظ مالکیت، تأمین اجتماعی، و تشکیل خانواده و موضوعات مربوط به آن؛ حقوق زنان همسر دار؛ و حق برخورداری از تعلیم و تربیت، زندگی خصوصی، و آزادی جابجایی و محل سکونت.

ممکن است غربیان شگاک گویند که این حقوق جز همان مفاهیم جدید غربی از حقوق نیستند که به تعابیر اسلامی درآمده‌اند. حقیقت امر این است که

قرآن و منابع حدیث بر هر کدام از این حقوق صحّه گذاشته‌اند. بی‌گمان آنچه از حقوق بشر به دوران مدرن مربوط می‌شود صورت آن است نه محتوایش؛ چراکه این محتوا را می‌توان به گونه‌ای در تعالیم اخلاقی و معنوی ادیان گوناگون و نیز در آثار فلاسفه اخلاق بسیاری از سرزمین‌ها از چین گرفته تا فرانسه، و البته در سرزمین‌های اسلامی یافت. اعلامیه حقوق بشر اسلامی و دیگر اسناد مانند آن نشان‌دهنده واکنش جهان اسلام به چالش‌هایی است که غرب در این باره مطرح کرده است، اما [باید توجه داشت که] جوهره این واکنش برگرفته از خود اسلام است.

ممکن است بعضی بگویند گیریم که اینها آرمان‌های اسلام باشند اما امروزه هیچ‌کدام در جهان اسلام تحقق ندارند. چنین دیدگاهی تنها تا اندازه‌ای و نه به‌طور کامل، درست است. اما این مشکل ویژه جهان اسلام نیست و از چین گرفته تا مکزیک، جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که درست مطابق با این آرمان‌ها رفتار کند. در خود غرب نیز، چنان‌که از حضور پیوسته نژادپرستی در آمریکا پیداست، وضع به همین‌گونه است. منصفانه آن است که بگوییم بخشی از این آرمان‌ها در غرب به‌طور کامل‌تری تحقق یافته است و بخشی نیز در جهان اسلام؛ البته این در صورتی است که همه حقوق مربوط به تکالیف ما نسبت به خدا و خلق او را نیز به حساب حقوق بشر بگذاریم. به هر روی جریان غالب در تفکر اسلامی درباره اصل مسأله حقوق بشر یا حتی ضرورت اجرای این حقوق با غرب و حتی با سکولارهای غربی هیچ منازعه‌ای ندارد. بلکه محلّ نزاع، رابطه میان حقوق بشر و مسؤولیت‌های او و نیز حقوق ما انسانها در مقابل حقوقی است که خداوند نسبت به ما و دیگر مخلوقاتش دارد. بسیاری از متفکران یهودی و مسیحی در این موضوع در واقع به متفکران مسلمان نزدیکترند تا به هم‌میهنان سکولارشان.

در مقام عمل نیز با همه موانع سیاسی و اجتماعی، در سال‌های اخیر در چندین کشور اسلامی پیشرفت‌هایی در جهت احترام بیشتر به قانون و حقوق و آزادی‌های قانونی صورت گرفته است. در کشورهای گوناگون اسلامی - از مالزی و اندونزی گرفته تا ایران - کوششی برای ایجاد جامعه مدنی اسلامی و قانونمند در جریان است؛ این جامعه با آنکه سکولار نیست اما جامعه مدنی‌ای است که در آن حقوق شهروندان بر زمین نمی‌ماند. شکاف‌های میان حکومت دینی^۱ از سویی و جامعه و دولت سکولار از دیگر سو، که بسیاری از متخصصان کذایی غربی مطرح کرده‌اند، اصلاً در جهان اسلام درست نیست و مصداق ندارد. بنا بر تلقی غربیان از حکومت دینی نه حکومت‌های عربستان سعودی و ایران حکومت دینی هستند و نه جامعه مصر جامعه‌ای سکولار به‌شمار می‌آید. امروزه جهان اسلام سرگرم پاسخگویی به چالش‌هایی است که تجددگرایی در این حوزه و دیگر حوزه‌ها پدید آورده است و در کشورهای کاملاً متفاوتی همچون ترکیه و ایران تجربه‌های بسیاری در این زمینه در حال شکل‌گیری است. و از آنجا که این فرآیند [در جهان اسلام] در شرایطی در حال انجام است که در آنجا از آزادی کامل خارجی یا داخلی خبری نیست، گاهی نیز شاهد تندروی‌هایی با پیامدهای فجیع هستیم. اما این درگیری‌های فاجعه‌آمیز نباید سبب غفلت ما از چیزی شود که به مراتب اساسی‌تر و در سطح عمیق‌تری در حال وقوع است. و آن چیزی نیست مگر واکنش یک تمدن بزرگ جهانی به چالش‌های دشوار دنیای مدرن. تمدنی که با وجود ضعف سیاسی و نظامی کنونی‌اش، از سرچشمه‌هایی معنوی برای تأکید بر اهمیت حرمت انسان و حقوق خداداد او برخوردار است؛ با این همه تمدن اسلامی هرگز از پافشاری بر این نکته دست نمی‌کشد که همه حقوق ما

1. theocracy

آدمیان از انجام مسؤولیت‌هایمان نسبت به خداوند و خلق او سرچشمه می‌گیرد و چنانچه از زیر بار این مسؤولیت‌ها شانه خالی کنیم و باز هم دم از حقوقمان بزنیم، چون موجودی خواهیم بود که همزمان هم در معرض خطر و هم خطرآفرین است.

وضعیّت بشر و نقش اسلام^۱

از آغاز دهه ۱۹۹۰، شماری از سران غربی در صدد تدوین اعلامیه جهانی مسؤولیت‌های بشر برآمده‌اند تا مکمل اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل باشد. بسیاری به این نکته پی برده‌اند که تأکید تنها بر حقوق بشر بدون تأکید بر مسؤولیت‌های او در قبال بقیّه جامعه و نیز در قبال محیط طبیعی فقط سبب شتاب بخشیدن به روند انتحاری‌ای می‌شود که جهان مدرن و اکنون پسامدرن ظاهراً در پیش گرفته است. برای پی بردن به اینکه تخریب فزاینده محیط طبیعی و ساختار اجتماعی بیشتر جوامع پیشرفته صنعتی سرانجامی جز مصیبت عمومی برای کل بشریت نخواهد داشت، نیازی به آن نیست که پیشگو باشیم. اسلام مطابق با دیدگاهش به انسان همچون موجودی خداگونه^۲ و نیز تأکیدش بر پشت‌گرمی و جودی انسانها به خداوند، می‌تواند در برتری بخشیدن مسؤولیت‌ها بر حقوق نقش بسزایی را بر عهده بگیرد. همچنین می‌توان اسلام را نیرویی عمده، و شاید هم نیرومندترین آنها بر زمین در مخالفت با فرایند تقدّس‌زدایی از انسانها

۱. بایسته است در توضیح این عنوان بیاوریم که در متن انگلیسی، عنوان مورد نظر به این صورت آمده است: *The 303 Human Condition and the Role of Islam* که ما هرچه در منابع، در اینترنت و در خود متن کتاب جستجو کردیم معنای عدد 303 را در نیافتیم. بعد از مشورت با تنی چند از صاحب‌نظران، گمان کردیم اشتباهی تاییپی در عنوان صورت گرفته و عدد 303 به جای واژه دیگری یا اصلاً اضافه تایپ شده است و بنابراین عنوان را با حذف عدد 303 به فارسی برگرداندیم.

2. theomorphic

و نیز طبیعت دانست؛ فرایندی که پیامدش همین بحران عظیمی است که امروزه گریبانگیر همه ماست.

بایسته است که متفکران مسلمان، به دور از هیاهوی برخوردهای سیاسی و نظامی، به مسائل مربوط به مسؤولیت‌ها و حقوق بشر بپردازند و به یاری متفکران غربی و غیرغربی‌ای بشتابند که درگیر این موضوعات جهانی هستند بی آنکه در این راه به دفاع از سهم اسلام در این موضوعات حیاتی برخیزند و بر جهان‌بینی خدامحور و مفهوم مقدس آفرینش در آن تأکید کنند؛ چراکه این موضوعات تنها ویژه اسلام نیست بلکه در همه ادیان تاریخی مشترک است. شرکت مسلمانان در مقیاس جهانی در ایجاد آگاهی از مسؤولیت‌های بشر به عنوان مکمل حقوق بشر و مقدم بر آن، خود مسؤولیت خطیری است که خداوند با اعطای علم کافی به همراه فضیلت به مسلمانان برای انجام این مهم، بر دوش آنان نهاده است.

مسلمانان در درون جهان اسلام هم باید به فهم هرچه بیشتر حقوق بشر برپایه دیدگاه اسلام درباره سرشت آدمی همت گمارند. چنان‌که پیش از این در اعلامیه حقوق بشر اسلامی باز نمودیم، همه مبانی حقوق بشر را می‌توان در منابع سنتی اسلامی از قرآن و حدیث گرفته تا شعر، کلمات قصار حکما، و آثار فلاسفه اخلاق و عرفا یافت. آنچه هست باید آنها را در دنیای کنونی به گونه‌ای دوباره صورت‌بندی کرده پاسخگوی چالش‌های جدید غربی و نیز وضعیت حاکم بر کشورهای مختلف اسلامی باشد. چرا باید زندگی انسان و در واقع هرگونه حیات را محترم شمرد؟ اگر همه مسلمانان در پیشگاه شریعت برابرند، چرا در بسیاری از جوامع اسلامی چنین نیست، و در این میان تکلیف غیرمسلمانان چیست؟ بنیاد آزادی دین و عبادت بر چیست؟ حریم زندگی شخصی تا کجاست و دولت تا چه اندازه می‌تواند در زندگی شخصی مداخله کند؟ باید که پرسش‌هایی از این دست

را برای نسل کنونی مسلمانان با کاوش در اصیل ترین منابع سنتی اسلام و به شیوه‌ای روشن و قانع کننده پاسخ گفت نه چنانکه نسل متقدم تجددگرایان مسلمان با ارجاع به ژان ژاک روسو و جان لاک در این راه می‌کوشیدند و هیچ کامیاب نبودند.

فهم اسلام از حقوق بشر الزاماً با برداشت کاملاً رایج غربی از آن یکی نخواهد بود، اما این به هیچ روی مایه نگرانی نیست. آنچه مهم است اینکه واکنش جهان اسلام [به این موضوع]، اصیل و برخاسته از دل سنت اسلامی باشد. کوشش برای هماهنگ سازی فهم مسلمانان از حقوق بشر و ارزیابی کنونی غربیان از آنها نه تنها به لحاظ مابعدالطبیعی و دینی همواره میسر نیست بلکه این کار در مقام عمل نیز با توجه به دگرگونی پیوسته‌ای که از دهه‌ای تا دهه دیگر بر فهم غربیان از این موضوعات حاکم است، امکان پذیر نیست. برای [جهان] اسلام مهم آن است که چالش مربوط به حقیقت حقوق بشر را بپذیرد و از آن پس با تکیه بر مبانی خود به چاره‌اندیشی‌هایی پردازد که چه بسا نزد بعضی از متفکران غربی نیز که به گونه‌ای با این موضوعات در مقیاس جهانی درگیرند، مقبول افتد.

وظیفه ویژه، دشوار، و همچنین نوظهوری که نیازمند اجتهاد عقلانی مسلمانان در عالی ترین سطح است، تعیین حقوق کسانی است که به خداوند ایمان ندارند و بنابراین به هیچ کدام از تکالیف الهی گردن نمی‌نهند. نویسندگان آثار سنتی اسلامی در باب اخلاق و حقوق - خواه آنها فقیه، فیلسوف، یا متکلم بوده باشند - چنانکه ما پیش از این در فصل نخست آوردیم، جهانی را به تصویر کشیده‌اند که در آن، ادیان بسیاری حضور داشت. امروزه وضعیت جدیدی بر جهان مدرن و پسامدرن حکمفرماست که به‌راستی در تاریخ جهان بی سابقه است. از آنجا که غرب خاستگاه سکولاریسم فراگیری بود و این مکتب در آنجا

به صورت فرایندی تدریجی پدید آمد، متفکران غرب مسیحی توانستند با گذشت زمان به گونه‌ای با آن کنار بیایند.

هرچند که دو سده از ورود تجدّدگرایی به بسیاری از سرزمین‌های اسلامی می‌گذرد و هفتاد سال بود که بخش گسترده‌ای از جهان اسلام زیر سلطه رژیم رسماً الحادی شوروی بود، باز هم حضور قوای نیرومند سکولاریسم در جهان، برای تفکر کلامی اسلام بسیار تکان‌دهنده است. امروزه بایستی که جریان اصلی تفکر اسلامی، چه سنی و چه شیعه، به مسأله سکولاریسم و لادریگری بپردازد، چنان‌که در گذشته به مسأله حقوق اقلیت‌های دینی موجود در امت اسلامی پرداخت. هر فهمی از حقوق بشر که در آینده بر ذهن و فکرات اسلامی سایه افکن شود باید نه تنها اقلیت‌های دینی را از قلم نیندازد - کاری که در پرتو آموزه قرآنی جامعیت وحی چندان دشوار نیست - بلکه کسانی را نیز که به هیچ اصل متعالی یا درونی ورای انسان باور ندارند، در شمار آورد. البته انجام این کار باتوجه به تصویری که اسلام از مقام انسان دارد، دشوارتر می‌نماید. اما بایسته است که این وظیفه را علما که مسلمانان از ایشان حرف شنوی دارند و نگاهبانان شریعت‌اند و نیز متفکران مسلمان بر دوش گیرند. البته این وظیفه بسی آسانتر می‌شود چنانچه غیرمؤمنان مقیم در جهان اسلام همچون ستون پنجم سکولاریسم جدید غربی عمل نکنند. اما اگر چنین هم نشود باز هم باید برای حفظ حقوق قانونی هر دو دسته غیرمؤمنان و غیرمسلمانان مقیم در جهان اسلام راهی جست. وانگهی تفکر اسلامی باید در عالی‌ترین سطح عقلی با این مفهوم رایج غربی که فهم کنونی غربیان از حقوق بشر را جامع - به معنای جهانشمول - می‌شمارد، به چالش برخیزد. امروزه همه ارزش‌ها در پیوند با جهان‌بینی^۱ و در چهارچوب

1. *Weltanschauung*

همان جهان‌بینی است که فهمیده می‌شود و همه جهان‌بینی‌ها یکی نیست. همه جهان‌بینی‌های دینی در این اصول اساسی مشترکند که هیچ‌کدام دیدگاه‌های منکر امور متعالی و مقدس را نمی‌پذیرند. دربارهٔ مسألهٔ وضع آدمی، مسیحیان انسانها را فرزندان خداوند می‌دانند و مسلمانان در این خصوص از جانشینان خدا بر زمین سخن می‌گویند و هر دو دین مسیحیت^۱ و اسلام، برآنند که خداوند انسانها را به "تصویر"^۲ یا "صورت"^۳ - با همهٔ معانی متفاوتی که از این دو واژه برمی‌آید - خویش آفریده است. هندوها از قربانی کردن انسان نخستین برای آفرینش عالم، سخن به میان می‌آورند و نوکنفوسیوسی‌ها^۴ انسان را موجودی انسانی - کیهانی^۵ و پُل میان خداوند و زمین می‌دانند. میان این دیدگاه‌های دینی به‌سادگی می‌توان تناظر برقرار کرد، اما نمی‌توان آنها را با دیدگاهی سازگار کرد که در آن انسان همچون توده‌ای از مولکولهاست که به گونه‌ای اتفاقی از آن آشفستگی آغازین کیهانی^۶ سر به هم آورده است.

زنهار که بتوان حقوق بشر را که بالضروره مبتنی بر مفهوم انسان است، با وجود این همه اختلاف نظرها دربارهٔ سرشت آدمی، جهانشمول و جامع دانست. بر متفکران اسلامی است که پا پیش گذارند و نشان دهند که وجود ارزش‌های انسانی جهانشمولی همچون احترام به زندگی انسانها یا ممنوعیت شکنجه را می‌پذیرند، اما بخشی دیگر از حقوق بشر ریشه در جهان‌بینی تمدن‌های گوناگونی دارد که بشریت بر ساخته از آنهاست. آیا حقوق انسانها از حقوق خداوند مهم‌تر

۱. کتاب مقدس، سفر پیدایش (۲۶/۱)

2. image
3. form
4. Neo-Confucianism
5. anthropocosmic
6. the original cosmic soup

است؟ آیا ما انسانها در قبال برخورداری از حقوق بشر، مسؤولیت‌های بشری نداریم؟ آیا حقوق سیاسی از حقوق اقتصادی برترند؟ آیا حقوق فرد بر حقوق اجتماع مقدم است؟ اگر قرار نیست که حقوق بشر گونه‌ای فشار فرهنگی و سیاسی به نام عشق به انسانیت باشد، پس باید برکنار از اینکه چه قدرتی بر جهان حاکم است، پاسخ ادیان، فرهنگ‌ها، و تمدن‌های مختلف را به این پرسش‌ها محترم شمرد.

یکی از وظایف مسلمانان که دارنده یکی از تمدن‌های بزرگ جهان هستند، آن است که این پرسش‌ها را پاکدلانه، از منظر اسلام پاسخ گویند. همچنین بایسته است که به جای پذیرش تحمیلی و یک سویه، بر احترام متقابل میان تمدن‌ها و ارزش‌ها پای فشرند. وانگهی باید که برای همکاری نه تنها با غربیان بلکه همچنین با دارندگان دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نیز فعالانه دست به کار شویم تا به آنها نشان دهیم که ما [مسلمانان] چه ارزش‌هایی را گرامی می‌داریم و برآنیم که اگر قرار باشد در جهانی زندگی و عمل کنیم که امروزه در آن چاره‌ای جز زندگی همراه با مهربانی و دوستداری همدیگر و یا نابودی دسته‌جمعی نداریم، باید که آن ارزش‌ها را محترم شماریم.

نه تنها جهان اسلام و غرب بلکه کل جهان در حال گذر از یکی از تاریکترین صفحات تاریخ خویش است که برتری جویی و غوغاسالاری [حاکم بر عالم] به هیچ‌روی نمی‌تواند بر این واقعیت سرپوش بگذارد. در این دوران تاریک، مسلمانان بایستی درباره همه آنچه در پیرامونشان در جریان است و نسبت به کسانی که نام اسلام را برای اهداف گوناگون و چه بسا انحرافی خویش، به کار می‌برند، بسیار هوشیار باشند. آنها باید بر پایه تعالیم اسلام، که چندی از آنها را پیش از این باز نمودیم، به انتقاد از اعمال و رفتارهایی بپردازند که در جهان اسلام

به شکل تعصب و تحجر خودنمایی می‌کند. همچنان‌که این کار را درباره کاستی‌های جوامع مدرن غربی - از بی‌بندوباری جنسی و فروپاشی خانواده گرفته تا بی‌حرمتی به محیط طبیعی و تخریب آن - باید بکنند. بایسته است که مسلمانان به مسؤولیت‌هایشان در پیشگاه خداوند و خلق او، چنان‌که در اسلام آموخته‌اند، عمل کنند؛ مسؤولیت‌هایی که هدف از خلقت خویش را عمل به آنها می‌دانند و بر پایه همین مسؤولیت‌هاست که باید در عین حرمت‌گذاری به حقوق دیگران در پی احقاق حقوقی برآیند که خداوند ارزانی‌شان داشته است.

در جهانی که در آن، سلسله مراتب وجود انکار شده است، بسیاری کسان انسان را تا مقام خداوند بالا می‌برند، و دور نیست که "ملکوت انسان" جای "ملکوت خداوند" را بگیرد، این وظیفه مسلمانان است که منادی برتری ساحت قدس، ضرورت مطلق شرایع همچون بنیادهایی برای اخلاق اجتماعی، غایت اخروی حیات انسانها، عدالت - محوری در جامعه و ضرورت طلب صلح درونی پیش از جستجوی صلح بیرونی باشند. گذشته از اینها مسلمانان باید مسؤولیت‌هایشان را نسبت به خداوند، انسانها، و نسبت به عالم طبیعت و نیز حقوقشان را که از همه مهم‌تر حق بندگی خداوند و جانشینی او بر زمین است، هیچ‌گاه از یاد نبرند. آنها بایستی بنا به حکم قرآن دست دوستی به سوی پیروان دیگر ادیان دراز کنند و بگذارند که غیرمؤمنان نیز در کنار آنها محترمانه زندگی کنند. مسلمانان حتی باید در رفتار با آن دسته از مسیحیان و بیشتر مبلغان پرتستانی که درباره اسلام آشکارا نظرات جاهلانه، نیش‌دار، و حتی بدخواهانه‌ای را ابراز می‌دارند، مهربانی و مدارا پیشه سازند و به این ترتیب، در عمل نشان دهند که آنها نیز حضرت مسیح را فرستاده خداوند می‌دانند و کلامش را محترم می‌شمارند. جملگی غربیانی که هنوز به حیات ایمانی پایبندند نیز باید بدانند که در این

دنیا کسی از مسلمانان به آنها نزدیکتر نیست، تنها اگر هر دو طرف پرده‌های بدفهمی و بی‌اعتمادی میانشان را - که تازگی‌ها هرچه ضخیم‌تر شده است - کنار بزنند. بزرگترین آرزوی هر مسلمان عامل به تکالیف دینی - که بیشتر جهان اسلام از این جمله‌اند - جز همان دعای حضرت مسیح نیست که می‌فرماید: «اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود»^۱.

سنت اسلامی با چشم‌پوشی از اینکه چه لغزش‌هایی افق‌های دنیای کنونی را تیره و تار ساخته است، همچنان منادی توحید است و در راه تحقق اراده الهی در زمین کمر همت بسته است و جز این هم نباید باشد. امت اسلامی تنها در صورت صداقت با خود، آویختن به "عروة الوثقی"^۲ که در قرآن آمده است^۳، و پایبندی به پیام مقدر قرآن برای جهانیان است که به تکالیف خود در پیشگاه خداوند و نسبت به بشریت عمل می‌کند و همچون "امت میانه" در ایجاد هماهنگی میان ادیان، امت‌ها، و تمدن‌ها در سرتاسر دنیا سهیم می‌شود. اسلام تنها اگر به قلب تعالیم خویش بازگردد خواهد توانست که در این عصر غفلت، گواهی بر حقیقت بنیادین نهفته در سرشت انسان‌ها باشد؛ مخلوقاتی که مقدرشان عالم معناست ولی حتی در همین عالم نیز امکان "رؤیت خداوند در همه جا"^۴ برایشان هست؛ مخلوقاتی که نمایندگان اراده الهی بر زمین، پرچمداران صلح و سلام، و جویبارهای رحمتی هستند که از سرچشمه حیات الهی سرازیر می‌گردد.

۱. کتاب مقدس، انجیل متی (۱۰/۶).

2. firm cable

(این معادل را برای اصطلاح "حبل‌المتین" نیز آورده‌اند.)

۳. تعبیر "عروة الوثقی" دو بار در قرآن در (۲۵۶/۲) و (۲۲/۳۱) آمده است.

۴. (۱۱۴/۲) «فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَفَمَّ وَجْهَ اللَّهِ».

خاتمه

سرشت اخلاقی و معنوی زندگی انسان در

شرق و غرب

در قرآن می‌خوانیم که خداوند پروردگار مشرق و مغرب است^۱ و نیز اینکه شجره مبارکه زیتون که نماد قطب معنوی عالم است، نه شرقی و نه غربی است^۲. امروزه پیش از هر زمان دیگری بایسته است که ماهیت جامع حقیقت را که هم غربی و هم شرقی است و در عین حال ویژه هیچ‌کدام از آنها نیست، دریابیم. اما غربیانی هستند که اسلام را "کاملاً بیگانه" می‌دانند، از این رو حرمتش را نگه نمی‌دارند، و تا می‌توانند به تحقیرش می‌پردازند؛ درحالی که در جهان اسلام نیز کسانی هستند که غرب را به چشم دشمن سوگند خورده اسلام می‌نگرند. [در این میان] آنهایی که خداوند را پروردگار شرق و غرب می‌دانند باید در برابر چنین دیدگاه‌های جاهلانه و گاه بدخواهانه آواز برآورند.

اما امروزه آن توازن ساده میان شرق و غرب بر هم خورده است. تا پیش از دوران جدید، دارالاسلام تنها "بیگانه‌ای" بود که غرب می‌شناخت و نیز همین "بیگانه" بود که در شناخت تمدن غرب از خویش در طول دوره رشد و شکوفایی‌اش، نقش نسبتاً تعیین‌کننده‌ای داشت. اما اسلام با چندین تمدن از جمله تمدن‌های هند و چین سروکار داشت که برایش "بیگانه" به‌شمار می‌آمد. خود همین عامل به‌واسطه تصویری که اسلام از خود همچون تمدن محوری عالم

۱. (۲۸ / ۲۶) «... رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...». همین مضمون یا نزدیک به آن، چند بار در قرآن آمده است که عبارتند از: (۹ / ۷۳)، (۴۰ / ۷۰)، (۱۷ / ۵۵)، (۱۱۵ / ۲)، (۱۴۲ / ۲).

۲. (۳۵ / ۲۴) «... شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ...».

داشت، سبب گردید که تا چندین سده پیدایش قدرت اروپاییان در طول دوره نوزایی و تحولات بزرگ عقلی و دینی واقع شده در آن سامان - از جمله ظهور علم جدید و در پی آن فناوری جدید - از چشم مسلمانان دور بماند.

کسانی کوشیده‌اند که تمدن اسلامی را از آن رو که به راه غرب نرفته است، به باد سرزنش بگیرند و با اشاره به جهان اسلام این پرسش را طرح کرده‌اند که «چه اشتباهی رخ داد؟» اما با نگاهی به تاریخ جهان درمی‌یابیم که این پرسش باید به جای «در جهان اسلام چه اشتباهی رخ داد؟» به صورت «در اروپا چه اشتباهی رخ داد؟» مطرح شود. خود همین پرسش «چه اشتباهی رخ داد؟» نشان‌دهنده هنجار یا حقی است که [پرسشگر] بر پایه آن درباره نادرستی چیزی داوری می‌کند. روزگاری بود که هنجار جهانشمول که بر پایه اصول دینی و معنوی استوار بود و از جهان‌بینی خدا - محوری یا انسانی - کیهانی سرچشمه می‌گرفت، تمدن‌های سنتی‌ای همچون تمدن‌های ژاپنی، چینی، هندو، اسلامی، بیزانسی و اروپای سده‌های میانه بود. این اروپای پس از سده‌های میانه بود که با جایگزینی جهان‌بینی انسان - محوری به جای جهان‌بینی خدا - محوری، یا به زبان دینی با نشاندن «ملکوت انسان» بر جای «ملکوت خداوند»، از این هنجار روی برتافت. این «آزادی» عقل از وحی و شهود عقلی، در کنار پافشاری بر انسان‌گرایی^۱، فردگرایی، تجربه‌گرایی، و طبیعت‌گرایی، بسیاری تحولات تازه را در پی داشت که از جمله آنها می‌توان به پیدایش علم جدید مبتنی بر قدرت به جای حکمت و نیز توانا شدن اروپاییان برای دست‌اندازی بر کل جهان و چیرگی بر دیگر تمدن‌ها اشاره کرد. این وضع به انقلاب صنعتی^۲، فناوری جدید، و پزشکی نوین

1. humanism

2. the Industrial Revolution

انجامید. امروزه پزشکی نوین بسیاری از بیماری‌ها را ریشه کن کرده، اما با این همه، انفجار جمعیت را نیز به دنبال داشته است درحالی که فناوری جدید نیز در کنار تخریب فاجعه آمیز محیط طبیعی، آسایش‌هایی را به ارمغان آورده است. مرگ ده‌ها میلیون اروپایی در سده بیست بر اثر ابزار جدید رفاه، به همراه کم‌رنگ شدن معنای زندگی، سکولاریزه کردن عالم^۱، انسانیت‌زدایی از انسانیت^۲، فروپاشی ساختار جامعه، تخریب بی‌سابقه طبیعت، و بسیاری پیامدهای دیگر تمدن جدید، چندی از اندیشمندان و شاعران برجسته غربی را در طول سده گذشته بر آن داشت که تمدن جدید غرب را در راهی که در پیش گرفته است، سخت به باد انتقاد بگیرند. هر چند شاید همگان اثر برجسته رنه گنون، بحران عالم مدرن^۳ را نخوانده باشند، اما بیشتر آمریکاییان بلسرزمین هرز^۴، نوشته تی. اس. الیوت آشنا هستند و بعضی نیز کتاب تئودور رُچک^۵، جایی که این برهوت پایان می‌پذیرد^۶، و بسیاری آثار دیگر از نویسندگان اروپایی و آمریکایی را در طول دهه‌های گذشته به یاد دارند که یا وضعیت معنوی اندوهبار حاکم بر زندگی انسانها در جامعه مدرن را توصیف می‌کنند و یا به انتقاد از آن دسته‌گرایی‌هایی در تمدن جدید غرب می‌پردازند که آن را به سوی ویرانی می‌رانند.

آیا بایسته است که همه این انتقادات را فراموش کنیم، تمدن جدید غرب را هنجار درستی بپنداریم، و آن را سنجهای برای درستی یا نادرستی هر چیز

1. the secularization of the world
2. the dehumanization of humanity
3. *Crisis of the Modern World*
4. *The Waste Land*
5. Theodor Roszak
6. *Where the Wasteland Ends*

دیگری بدانیم. هیچ انسان عاقلی با علم به آنچه ما با محیط طبیعی مان می‌کنیم و آگاهی از این همه نیروهای ویرانگر ساختار جامعه و مهم‌تر از آن، روح ما انسانها، نمی‌تواند وانمود کند که باید معیار داوری ما دربارهٔ تمدن‌های دیگر، از اسلامی و غیر آن، راهی باشد که [تمدن] غرب بدان رفته است. وانگهی اگر تمدن‌های اسلام یا چین نیز به راه غرب پس از سده‌های میانه رفته بودند و انقلاب صنعتی نه تنها در انگلستان بلکه در چین، هند، ترکیه، و مصر نیز به وقوع می‌پیوست، چه بسا چالش‌های مربوط به محیط زیست چنان بالا می‌گرفت که حتی شاید امروز ما اینجا نبودیم که به طرح پرسش از اینکه "چه اشتباهی رخ داد؟"، پردازیم.

به راستی که هر تمدنی، چه در شرق و چه در غرب، به شیوهٔ ویژهٔ خود دچار انحطاط و گمراهی شده است و بایسته است که همین پرسش "چه اشتباهی رخ داد؟" را دربارهٔ خود مطرح کند به جای آنکه از سر خودخواهی و خودستایی بانگ برآورد که «چه اشتباهی در فلان جا رخ داد؟»؛ چرا که آن "فلان جا" شیوهٔ اندیشه و عملکرد او را نپذیرفته است. باید ما از اینکه خود را خوبِ خوب و دیگری را بدِ بد بشماریم دست برداریم. حتی حضرت مسیح فرمود که تنها خداوند خوبِ مطلق است. بایسته است که هر تمدنی هم‌کاستی‌ها و بدی‌هایش و هم‌برجستگی‌ها و خوبی‌هایش را هرچه بیشتر بشناسد. چه مسلمانان و چه غربی‌ها باید از خود بپرسند که در جامعهٔ آنها چه اشتباهی رخ داد. این وظیفهٔ خودپژوهی برای غرب بسی بایسته‌تر است؛ چرا که غرب در این بزنگاه تاریخ بشر، نیرومندترین و جهانگیرترین تمدن به‌شمار می‌آید.

باری، امروزه دیگر نمی‌توان به درستی از غرب و جهان اسلام همچون دو

تمدنی سخن به میان آورد که مانند دو سپاه آماده کارزار در سده‌های میانه، رودروی هم ایستاده‌اند. در ایام گذشته، اسلام بر کناره‌های جنوبی مدیترانه و غرب بر کناره‌های شمالی آن چیره بود، و بعدها امپراطوری عثمانی بر اروپای شرقی دست انداخت و قلمرو تمدن غرب از وین غربی^۱ آغاز می‌شد. رابطه امروزین میان جهان اسلام و غرب بیشتر به نمادین-بیانگ در خاور دور می‌ماند. می‌دانیم که عنصری ازین در بیانگ و عنصری از بیانگ درین حضور دارد و آنها روی هم رفته دایره‌ای را می‌سازند که نماد کلیت است. به همین شیوه، غربیان بسیاری در جهان اسلام زندگی می‌کنند در حالی که شمار مسلمانان غربی نیز اندک نیست و گروه‌های اسلامی پُر شماری هم در اروپا و هم در آمریکا به سر می‌برند. در حالی که سهم غربیان در جهان اسلام نسبت به غرب اساساً اقتصادی و تا اندازه‌ای سیاسی است، سهم مسلمانان مقیم غرب نسبت به جهان اسلام نخست عقلی و تنها در مرحله بعد اقتصادی است. به راستی در هیچ زمانه‌ای از تاریخ اسلام این همه از رهبران عقلی و صاحب نفوذ اسلام در تمدنی دیگر بیرون از "دارالاسلام" به سر نمی‌برده‌اند و شگفت اینکه در آنجا از فضای مناسب برای گفتمان عقلی آزادی برخوردارند که در اوضاع کنونی حاکم بر بسیاری از کشورهای اسلامی، چنین فضایی نایاب است. سرنوشت غرب و جهان اسلام به گونه‌ای درهم تنیده است که نمی‌توان وضعیت کنونی را با جداسازی کامل این دو از هم به "ما" و "آنها" فروکاست.

در این بزنگاه ویژه تاریخ، نه تنها سرنوشت اسلام و غرب بلکه سرنوشت همه تمدن‌هاست که خواه ناخواه با نیروهای توانمند جهانی شدن درآویزند. اگر تا پیش از این، سکولاریسم در پی کوبیدن و براندازی جهان‌بینی‌های قدیمی

1. Vienna West

مبتنی بر مقدّسات بود، فرایند جهانی شدن، بنا به مفهوم رایج از آن، به شیوه‌ای هرچه پُرشتاب‌تر خواهان برافراشتن پرچم جهان‌بینی و "نظام ارزشی"^۱ یگانه‌ای است. اما این "نظام ارزشی" چیزی است که شاید بتوان آن را "انسان-گذر"^۲ نامید؛ چراکه آن بر چیزهای گذرای هم‌چون بازار و تبعاتش استوار است و حقایق ماندگار و ارزش‌های معنوی در آن جایی ندارند. از این‌رو مسائل سیاسی و اقتصادی برخاسته از جهانی شدن نیز همانند نیروهای سکولاریسم در گذشته و اکنون با ارزش‌های جاودانه دینی در ستیزند. در این بزنگاه تاریخی که در آن مشروعیت معنوی انسانیت، یکسره، در معرض خطر عظیمی است، باید در نگهداشت وجوه خاص هر سنتی و برجسته کردن آنها کوشید، وجوه عام آن را یادآوری کرد، و با بهره‌گیری از هر دوی این وجوه، آن سنت را به دیگر سنت‌ها شناساند. تنها بر پایه گفتگویی سازنده و پُربار میان سنت‌های دینی که هم به ویژگی‌های همدیگر احترام می‌گذارند و هم حقایق جامعی را که در دل یا مرکز آنها نهفته است پاس می‌دارند، باید در پی پاسخ‌هایی برای این دشوارترین مسائل فراروی بشریت امروز برآمد.

در این لحظه سرنوشت‌ساز تاریخ بشر نه تنها بر مسلمانان و غریبان، بلکه در واقع بر همه انسانهاست که زندگی اخلاقی بر پایه احترام متقابل و شناخت بیشتر از همدیگر را در پیش گیرند. با نگاهی موشکافانه به اسلام و غرب، باید بر این نکته انگشت گذاشت که ما چه مسلمان، چه یهودی، چه مسیحی، یا حتی سکولار باشیم و چه در جهان اسلام یا در غرب زندگی کنیم، در زندگی مان به معنا، به هنجارهای اخلاقی برای راهنمایی در کارها، و به نگرشی نیاز داریم که امکان

1. value system

2. trans-human

همزیستی مسالمت آمیز با یکدیگر و با بقیه مخلوقات خداوند را برایمان فراهم آورد. در برآوردن این نیازها هیچ چیز در عالم به اندازه جنبه ظاهری و پیام باطنی اسلام و نیز دیگر ادیان به کارمان نمی آید. پیام باطنی ادیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه این پیام همان حقیقت جامعی است که خداوند در قلوب انسانها نهاده است و در مرکز همه وحی‌های آسمانی جای دارد.

قلب اسلام، همچنین اسلام قلبی است؛ یعنی همان احسان که به ما این توان را می‌دهد که در همین عالم "خداوند را در هر جا ببینیم" و "چشمان، گوشها، و دستان" او باشیم. قلب دین همان دین قلبی است که در آن همه صورت‌های ظاهری رنگ می‌بازند؛ قلبی که به گفته پیامبر اسلام "عرش الرحمان" است. در درون همین دین قلبی است که باید جاویدان خرد^۱ یا حکمت^۲ را یافت که همچون گوهری در مرکز هر پیام الهی می‌درخشد. در این دوره تاریکی و پریشانی، تنها همین حکمت است که نور هماهنگی برخاسته از معرفتی اصیل^۳ را بر ما می‌تاباند و از گرمای مهربانی و دوستداری دیگران برخوردارمان می‌کند. اسلام همچون واپسین دین بزرگ در تاریخ در این دور از وجود آدمی، توانسته است که تا به امروز و با همه ناآرامی‌های بیرونی و حتی ویرانگری‌های دوران ما، پیام آن حکمت خالده را در قلب خویش زنده نگاهدارد. فهم کامل اسلام همانا فهم همین پیام جامع برخاسته از قلب آن و چگونگی پیوند عوامل بیرونی سنت اسلامی با این مرکز پنهانی است.

بایسته است که خود مسلمانان هرچه بیشتر از این چشمه‌های باطنی حکمت بهره جویند و بر همه نیکخواهان غربی، از زن و مرد، است که اسلام را در پرتو

1. eternal wisdom (آن را حکمت خالده نیز می‌گویند).

2. *sophia*

3. principal knowledge

این حقایق محوری در یابند؛ حقایقی که در یهودیت، مسیحیت، و دیگر ادیان نیز می‌توان یافت. بر همگی ماست که به دنبال کشف دوباره در قلب دین که همچنین دین قلبی به‌شمار می‌آید، باشیم تا از زلال این چشمه جوشان حکمت سیراب گردیم، از زندگی همراه با صلح و هماهنگی برپایه حقایق جامع موجود در جاویدان خردی که مشترک میان همه سنت‌های دینی است، برخوردار شویم، و بر اثر آنکه خود را مورد لطف و رحمت یگانه‌ای دیدیم که در قلوب ما جای دارد، به همه مخلوقات خداوند عشق بورزیم. در این جهان آکنده از بدی و خودخواهی - که خیال خام زندگی در صلح و آرامش را با وجود فراموشی خداوند در سر می‌پروراند - برای ما هیچ چیز به اندازه حکمت و عشق به دین قلبی رهایی‌بخش نیست؛ قلب اسلام چیزی جز شهادت به توحید حقیقت الهی، جامعیت حقیقت، بایستگی تسلیم به اراده الهی، انجام مسؤولیت‌های انسانی، و پاس‌داشت حقوق همه موجودات نیست. قلب اسلام ما را به بیداری از خواب غفلت، به یادآوری اینکه کیستیم و چرا در این جهانیم، و به شناخت ادیان دیگر و احترام به آنها فرامی‌خواند. مسلمانان باید که این فراخوان برخاسته از قلب اسلام را آویزه گوش خود کنند و بر این اساس زندگی اخلاقی و معنوی را در پیش گیرند؛ اما آن دسته از غربیانی نیز که در زندگی‌شان جویای معنا هستند، باید به خاستگاه اصلی خویش بازگردند و بدانند که اگر قلب اسلام را بهتر بشناسند چه بسا بینش گسترده‌تری نسبت به دین و تمدنی دیگر به دست آورند؛ و چه بسا که درباره قلب و جان خویش نیز به بینش گسترده‌تری دست یابند. قلب هر دینی جز حق یگانه و جامعی نیست که در قلب همه ادیان راستین جای دارد و هموست که بنیاد دین قلبی را فراهم می‌آورد.

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست

هر جاکه هست پرتو روی حبیب هست

حافظ

والله اعلم

کتاب‌شناسی

1. Ahmed, Nazeer. *Islam in Global History*, 2 vols. Chicago: Kazi Publications, 2000.
۱. تاریخی روشن و جامع درباره جهان اسلام از زمان ظهور اسلام تا دوره جدید.
2. Armstrong, Karen. *Muhammad: A Biography of the Prophet*. San Francisco: HarperSanFrancisco, 1992.
۲. گزارشی جامع و نسبتاً همدلانه از زندگی پیامبر اثر یکی از نویسندگان بزرگ غربی در حوزه ادیان.
3. Asad, Muhammad. *The Road to Mecca*. Louisville, KY: Fons Vitae, 2001.
۳. گزارشی تکان‌دهنده از تجربه روزنامه‌نگاری اتریشی که در سال ۱۹۲۷ به جهان اسلام سفر کرد، به دین اسلام درآمد، و اندیشمند مسلمان بزرگی شد.
4. Bill, James, and John A. Williams. *Roman Catholics and Shi'i Muslims: Prayer, Passion and Politics*. Chapel Hill and London:

- University of North Carolina Press, 2002.
۴. نخستین مطالعه تطبیقی آیین کاتولیک و مذهب شیعه که نشان‌دهنده برخی مشابهت‌های چشمگیر میان این سنت است.
5. Burckhardt, Titus. *Fez: City of Islam*. Cambridge: Islamic Texts Society, 1992.
۵. پژوهشی منحصر به فرد و ژرف درباره حیات معنوی، دینی، هنری، عقلانی، و اجتماعی یکی از بزرگترین شهرهای سنتی اسلامی با نکته‌سنجی‌های بسیار که می‌توان آنها را به کل جهان اسلام تعمیم داد.
6. Cleary Thomas. *The Essential Koran*. Edison, NJ: Castle Books, 1998.
۶. ترجمه‌ای گویا و خواندنی از گزیده‌هایی از قرآن.
7. Eaton, Charles le Gai. *Islam and the Destiny of Man*. Albany: State University of New York, 1985; Cambridge: Islamic Texts Society, 1985.
۷. مطالعه‌ای عمیق درباره پاره‌ای از اصول دین اسلام اثر یک نویسنده برجسته مسلمان انگلیسی.
8. ————. *Remembering God: Reflections on Islam*. Chicago: Kazi Publications, 2000; Cambridge: Islamic Texts Society, 2000.
۸. برداشتی روشن از معنویت اسلامی و مسائل وجودی که هر مسلمانی با زندگی در دنیای مدرن با آنها مواجه می‌شود.
9. Esposito, John. *Islam: The Straight Path*. Oxford: Oxford University Press, 1998.

۹. گزارشی دربارهٔ اسلام و پیدایش جریان‌های معاصر اسلامی اثر پژوهشگری نکته‌سنج از تحولات جدید در بخش‌های گوناگون جهان اسلام.
10. Hallaq, W. A *History of Islamic Legal Theories*. Cambridge: Cambridge University Press, 1999.
۱۰. پژوهشی عالمانه دربارهٔ تحوّل تاریخی نظریه‌های مربوط به شریعت اسلام.
11. Herlihy, John. *In Search of the Truth*. Kuala Lumpur: Dewan Pustaka Islam, 1990.
۱۱. سیریک آمریکایی در اسلام و تأملات او دربارهٔ موضوعات سنتی اسلام.
12. Kamali, Mohammad Hashim. *Principles of Islamic Jurisprudence*. Cambridge: Islamic Texts Society, 1991.
۱۲. بهترین کتاب انگلیسی دربارهٔ دیدگاه اسلام نسبت به اصول فقه.
13. Khadduri, Majid. *The Islamic Conception of Justice*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1984.
۱۳. مطالعه‌ای پر دامنه بر پایهٔ اصیل‌ترین منابع اسلامی دربارهٔ عدالت در اسلام از چشم‌انداز سیاسی، کلامی، فلسفی، و اخلاقی؛ از جمله دربارهٔ مسألهٔ عدالت در میان ملل، عدالت اجتماعی، و مفاهیم پویای عدالت در میان مسلمانان در اوضاع جدید.
14. Lings, Martin. *Muhammad: His Life Based on the Earliest Sources*. Cambridge: Islamic Texts Society, 1991; New York: Inner Traditions, 1983.

۱۴. بهترین زندگی‌نامه پیامبر به زبان انگلیسی بر پایه منابع سنتی اسلام که نوشته‌ای بسیار دقیق و دارای قدرت روایی بالایی است.
15. Murata, Sachiko. *The Tao of Islam*, Albany: State University of New York, 1992.
۱۵. اثری منحصر به فرد که با به کارگیری نماد بین - یانگ خاور دور به تبیین روابط زن و مرد در اسلام در هر دو سطح معنوی و اجتماعی پرداخته است.
16. Murata, Sachiko, and William Chittick. *The Vision of Islam*. New York: Paragon House, 1994.
۱۶. شرحی درباره همه وجوه اصلی اسلام و اندیشه اسلامی بر پایه حدیث جبرئیل که در آن معنای اسلام، ایمان، و احسان شرح داده شده است.
17. Nasr, Seyyed Hossein. *Ideals and Realities of Islam*. Chicago: ABC International Group, 2001; Cambridge: Islamic Texts Society, 2001.
۱۷. با نگاهی سنتی به ابعاد اصلی اسلام از جمله قرآن، پیامبر، شریعت، طریقت، و تسنن و تشیع می‌پردازد.
18. _____. *Islam and the Plight of Modern Man*. Chicago: ABC International Group, 2001; Cambridge: Islamic Texts Society, 2002.
۱۸. به مسائل مابعدالطبیعی و وجودی برخاسته از رویارویی اسلام و تجدّدگرایی می‌پردازد.
19. _____. *Traditional Islam in the Modern World*. London: Kegan

Paul International, 1990.

۱۹. توضیحی دربارهٔ اختلافات میان اسلام سنتی، تجدّدگرا، و به اصطلاح بنیادگرا به همراه شرحی دربارهٔ ابعاد گوناگون اسلام سنتی.

20. ————. *A Young Muslim's Guide to the Modern World*. Chicago: Kazi Publications, 1996; Cambridge: Islamic Texts Society, 1994.

۲۰. چکیده‌ای از تعالیم اسلام و ابعاد گوناگون تمدن غربی و شیوهٔ بایستهٔ رویارویی جوانان مسلمان با چالش‌های دنیای مدرن.

21. ————. ed. *Islamic Spirituality: Foundations*. New York: Crossroad, 1989.

۲۱. در برگیرنده بسیاری مقالات مهم دربارهٔ جنبه‌های اساسی معنویت اسلامی از اندیشمندان برجستهٔ مسلمان و غربی.

22. Pickthall, Muhammad Marmaduke. *The Meaning of the Glorious Koran*. Many editions.

۲۲. یکی از پرخواننده‌ترین ترجمه‌های انگلیسی قرآن که وقتی پس از جنگ جهانی دوم منتشر شد از سوی منابع برجستهٔ اسلامی نیز تأیید گردید.

23. Renard, John. *Seven Doors to Islam: Spirituality and the Religious Life of Muslims*. Berkeley: University of California Press, 1996.

۲۳. مقدمه‌ای تیزبینانه بر معنای باطنی اسلام از رهگذر دروازه‌های هفت‌گانهٔ گوناگونی که به صحن اندرونی دین اسلام رهنمون می‌شود.

24. Schimmel, Annemarie. *And Muhammad Is His Messenger*. London and Chapel Hill: The University of North Carolina

Press, 1985.

۲۴. یگانه اثر انگلیسی که از رهگذر متون ادبی اسلامی به توضیح مقام پیامبر و نقش او در دینداری اسلامی می‌پردازد.

25. ————. *Islam: An Introduction*. Albany: State University of New York, 1992.

۲۵. گزارشی کوتاه از تعالیم اصلی گوناگون اسلام که با عشق و همدلی فراوان نگاشته شده است.

26. Schuon, Frithjof. *Understanding Islam*. Bloomington, IN: World Wisdom Books, 1994.

۲۶. ژرف‌ترین کتاب انگلیسی درباره معنای باطنی اسلام و رابطه آن با دیگر ادیان که تا کنون به دست نویسندہ‌ای غربی به نگارش درآمده است.

27. Sells, Michael. *Approaching the Qurʾān: The Early Revelations*. Ashland, OR: White Cloud Press, 1999.

۲۷. ترجمه انگلیسی شاعرانه و بسیار عالی گزیده‌هایی از قرآن که تا اندازه‌ای کیفیت ادبی متن اصلی را در خود حفظ کرده است.

28. Tabā tabāʾī Allāmah. *The Quran in Islam*. London: Routledge & Kegan Paul, 1987.

۲۸. اثری کوتاه اما استادانه درباره اهمیت قرآن و شیوه مطالعه آن از نویسندہ ماندگارترین تفسیر نوشته شده بر قرآن در سده بیست.

نمایه‌ها

آفریقای شرقی / ۱۲۰	آبراهام لینکلن / ۲۲۵
آفریقای شمالی / ۱۲۱، ۳۲۲	آتاتورک / ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۴۰
آفریقای غربی / ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۳۳	آخرالزمان / ۹۴
۳۲۰	آخرنگرایی / ۲۰۳
آقاخان / ۹۸	آذربایجان / ۸۶، ۹۴
آقاخانی‌ها (فرقه) / ۹۸	آذری (زبان) / ۱۲۱
آلبانی / ۱۲۶	آزادی بیان / ۳۵۰
آلبرت کبیر / ۱۰۸	آسیا / ۶۵، ۹۱
آل سعود / ۹۱	آسیای مرکزی / ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷
آلمان / ۱۲۶، ۳۴۶	۱۲۲
آمریکا / ۱، ۶۳، ۸۵، ۹۵، ۱۲۷، ۱۷۲	آفریقا / ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۶، ۹۰، ۱۰۴
۱۷۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۷	۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۲۰۶، ۲۱۷
۲۲۹، ۲۶۰، ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۲۰	۲۲۴، ۲۲۵
۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳	آفریقای سیاه / ۵۵، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۹
۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۷۷	۱۲۰، ۲۰۶، ۲۸۵

آیین یهود / ۵۷	آمریکای جنوبی / ۲۲۶، ۱۲۷
ابراهیم / ۱۷، ۲۹، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹	آمنه / ۴۳
۲۰۰، ۱۷۸، ۱۷۳، ۵۸، ۵۷	آناتولی / ۲۶۰، ۲۱۷، ۱۲۲، ۱۰۲
ابراهیم بن عذرا / ۲۵۷	آناکوستیا / ۲۲۵
ابلیس / ۲۳، ۲۴، ۲۵	آنماری شیمل / ۳
ابن جبرول / ۱۰۸	آیات الاحکام / ۱۵۵
ابن خلدون / ۲۱۵	آیه‌الله خمینی / ۱۳۸، ۱۸۷، ۳۵۰
ابن رشد / ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۵۳	آیین ارتدوکس شرقی / ۱۱۳
ابن سینا / ۱۰۸، ۱۵۳	آیین بودا / ۴، ۲۸، ۴۹، ۵۶، ۸۶، ۱۸۶
ابن عربی / ۱۵۳، ۲۶۰، ۳۰۰	۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۵۴
ابن میمون / ۱۰۸	آیین پروتستان / ۱۱۳، ۱۰۰
ابوالقاسم (از نامهای پیامبر) / ۵۱	آیین تائو / ۴، ۶۳، ۱۶۵
ابوبکر / ۸۷، ۴۵	آیین زرتشت / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۵
ابوحنیفه / ۸۹، ۹۰	آیین شَمَنی سبیری / ۵۵
ابوریحان بیرونی / ۵۵	آیین شینتو / ۳۰
ابوسعید ابی‌الخیر / ۲۶۰	آیین عشاء ربّانی / ۳۷
ابوطالب / ۴۳	آیین کاتولیک / ۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳
اُمّ اجتماعی / ۲۲۷	۱۴۰، ۲۶۴، ۳۲۷
اتیوپی / ۱۱۹	آیین کنفوسیوس / ۳۲، ۵۶
اجتهاد / ۱۵۸	آیین هندو / ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۸، ۴۹، ۵۶
اجماع / ۱۵۶	۶۹، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۶
آجَمَر / ۱۷۷	۲۱۸، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۹۹

ادیان هندی / ۳۵۳	اچ. ای. آر. گیب / ۳
ادیان یونانی و رومی / ۳۱	احادیث فرجام‌شناختی / ۱۳۳
ارتش جمهوریخواه ایرلند / ۱۴۳	احبار (طبقه) / ۲۱۸، ۱۵۱
اردن / ۲۱۷، ۱۳۷، ۱۲۳، ۷۱، ۵۷	احمد (از نامهای پیامبر) / ۵۱
ارسطو / ۲۹۱	احمد بامبا / ۱۷۶
اروپا / ۱۲۷، ۱۱۶، ۱۰۴، ۹۰، ۸۵، ۶۸	احمد بن حنبل / ۹۱
۱۳۱، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۲۹	احمدشاه مسعود / ۳۲۳
۳۷۷، ۳۷۴، ۳۵۰، ۳۱۲، ۲۴۰	احمد غزالی / ۲۶۰
اروپای شرقی / ۳۷۷	احمدیه (فرقه) / ۱۱۳، ۱۰۵، ۱۰۴
اروپای شمالی / ۲۶۵	احیای شریعت / ۱۳۷
اریتره / ۱۲۱	اخلاق جنسی / ۳۵۰
ازبکستان / ۱۱۸	اخوان المسلمین / ۱۳۷
اُزبکی (زبان) / ۱۲۱	ادیان آسمانی / ۶۸
ازدواج موقت / ۲۳۱، ۹۲	ادیان آفریقایی / ۵۵
اسپانیا / ۲۶۱، ۲۰۵، ۱۷۶، ۱۳۲، ۶۹	ادیان ابتدایی / ۱۶۵
استانبول / ۲۷۸، ۷۰	ادیان ابراهیمی / ۲۰۲، ۶۲، ۵۸، ۴۸
استبداد / ۳۵۵، ۳۴۸، ۳۴۷	ادیان اروپایی / ۳۱
استحسان / ۱۵۶	ادیان ایرانی / ۵۵
استرالیا / ۱۱۸	ادیان توحیدی / ۳۲
استفان هانسلمان / ۵	ادیان چینی / ۵۵
اسرائیل / ۱۷۱، ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۷، ۶۳	ادیان سامی / ۱۵۰
۱۷۶	ادیان وحیانی / ۵۵، ۲۸

۳۶۴، ۳۶۱	اسکیمو / ۶۵
اعیان ثابته / ۲۰	اسلام درست آیین / ۱۱۲
افراط گرای / ۱۴۱، ۱۱۳، ۷۷	اسلام قلبی / ۳۷۹
افغانستان / ۸۶، ۹۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۷۰، ۱۹۳	اسلام مالایایی / ۱۲۴، ۱۲۵
۲۸۵، ۲۳۹، ۲۱۷	اسماعیل / ۹۶
افلاطون / ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۹۱، ۲۹۳	اسماعیلیان / ۱۱۳، ۱۴۵
۳۰۴	اسماعیلیان فاطمی / ۱۰۲
اقانیم سه گانه / ۳۳	اسماعیلیه (فرقه) / ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸
اقتصاد اسلامی / ۱۸۵	۹۹
اقیانوس آرام / ۲۴۳، ۲۶۰	اسماعیلیه نزاری / ۹۷
اقیانوس اطلس / ۲۴۳	اسماعیلیه فاطمی / ۹۶
اقیانوس هند / ۱۳۱	اسماء الله / ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۳
اُکلاهاما / ۶۵	اشراف سالاری / ۲۲۰
الازهر (دانشگاه) / ۹۶، ۳۱۹، ۳۲۰	اشعریان / ۱۰۷
الجزایر / ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۴۲، ۳۲۰	اصالت علم تجربی / ۱۳۹
الحاج مالک الشَّيْبَر / ۱۲۷	اصفهان / ۵۶، ۲۷۸
الحاکم بالله / ۱۰۲	اصلاح طلبی خشکه مقدَّسانه / ۱۳۲
الخلیل (شهر) / ۵۷	اصناف / ۲۲۰، ۲۲۳
آلست (روز) / ۲۶۷، ۲۷۶	اعلامیه حقوق بشر / ۳۶۳
الفرقان (از نامهای قرآن) / ۳۸	اعلامیه جهانی مسؤولیت های بشر /
المستنصر بالله / ۹۷	۳۶۳
	اعلامیه حقوق بشر اسلامی / ۳۶۰

۳۷۷	المغرب / ۱۱۷،۹۰
امپراطوری مالی / ۱۲۰	آلموت (قلعه) / ۹۷
امپراطوری معنوی / ۲۴۴	الهجرة / ۴۵
امپراطوری مقدس / ۱۸۶	الهدی (از نامه‌های قرآن) / ۳۸
امت میانه / ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۷۰	الهیات تنزیهی / ۱۳
امرسان / ۲	الهیات مسیحی / ۱۴
امر قدسی / ۲۷۴	الیاس / ۹۴
امیر عبدالقادر / ۱۳۵، ۱۴۲، ۳۲۲	أم القری / ۱۷۵
امین (از نامه‌های پیامبر) / ۵۱	ام‌الکتاب / ۲۷، ۳۸
اناجیل / ۱۱۶، ۶۵	امام جعفر صادق / ۳۹، ۸۹
انجیل / ۲۱، ۳۳، ۱۵۳	امام حسین / ۱۷۷
انجیل یوحنا / ۳۵۳	امام رضا / ۱۷۷
انحصارگرایی / ۵۹، ۹۵	امام شافعی / ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۳۹
اندلس / ۱۱۷	امام شامل / ۱۳۵، ۱۴۲، ۳۲۲
اندونزی / ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۹۱	امانت الهی / ۳۳۸
۱۲۵، ۱۳۸، ۳۶۲	امانوئل کانت / ۲۹۹
انسان‌گرایی / ۳۷۴	امپراطوران خورشیدی / ۳۰
انسانیت‌زدایی / ۳۷۵	امپراطوری اسلام / ۲۴۴
انقلاب آمریکا / ۳۱۱	امپراطوری ایران / ۳۱
انقلاب اسلامی ایران / ۲۱۸	امپراطوری روم / ۱۸۴
انقلاب بلشویکی / ۳۵۷	امپراطوری ساسانی / ۱۱۵
انقلاب جنسی / ۲۳۱	امپراطوری عثمانی / ۶۱، ۱۲۲، ۱۶۱

انقلاب صنعتی / ۳۷۴	۱۸۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲،
انقلاب فرانسه / ۳۴۷، ۱۸۶، ۱۷۲	۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۰، ۳۱۶، ۳۶۲
۳۵۷	أیغورها / ۱۲۵
انگلستان / ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۱۸، ۶۸	أیغوری (زبان) / ۱۲۱
۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۳۴۶، ۳۵۰	ای. کی. کوماراسوامی / ۲۷۹
انگلیس / ۳۵۶، ۱۲۳	ایوان ایلچ / ۱۴۰
اوپانیشادها / ۲۹۱، ۵۶	باب (سید محمد) / ۱۰۴، ۱۳۳
اوتار (تجسد الهی) / ۴۹	باییت (فرقه) / ۱۰۴
اورشلیم / ۱۷۵، ۷۱، ۴۷، ۴۶، ۴۵	بادیه نشینی / ۲۱۵
۳۰۱، ۳۰۰، ۲۷۸	باروخ گلدشتاین / ۱۴۳
اهل الجنة / ۳۵	بازار خان خلیلی / ۲۲۳
اهل السنة والجماعة / ۸۷	بازگشت کنندگان / ۱۲۶
اهل بیت / ۲۲۴، ۱۱۸، ۹۳	باطنی گری / ۱۱۴
اهل کتاب / ۷۰	باکره گادالوپ (آرامگاه) / ۱۷۶
ایالات متحده / ۲۰۶، ۶۶	بالکان (شبه جزیره) / ۲۰۶، ۶۳
ایبری (شبه جزیره) / ۱۱۷، ۱۱۵	باتتو (زبان) / ۱۲۰
ایتالیا / ۲۲۲	بایزید بسطامی / ۳۵۴، ۲۶۰
ایران / ۷۱، ۶۳، ۵۵، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۱	ببرهای (تامیل) / ۳۳۰
۹۸، ۹۷، ۹۴، ۹۳، ۹۱، ۸۹، ۸۶، ۷۲	بت پرستی / ۴۳، ۴۴، ۵۸، ۶۸، ۱۷۸،
۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۵	۳۱۸، ۱۹۰
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷	بتسدا (شهر) / ۵
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۷۰	بحران عالم مدرن / ۳۷۵

نمایه‌ها	۳۹۵
بحرین / ۸۶، ۹۴	بنیادگرایی / ۵۶، ۹۷، ۱۳۷، ۱۳۸،
بحیراء / ۴۳	۳۴۸، ۱۴۴
بخارا / ۱۷۷	بنیادگرایی دینی / ۱۴۱
بدر (غزوة) / ۳۱۶، ۳۱۷	بنیادگرایی سکولار / ۱۴۱
براق (اسب) / ۴۵	بنی اسرائیل / ۲۵۷
بربر / ۱۱۷	بنی امیه / ۸۷، ۹۳، ۲۰۱
برکت محمدیه / ۵۴	بنی عباس / ۸۷
برلوی (جنبش) / ۳۲۲	بنی لوی / ۱۷۱
برمه، ۶۳، ۲۰۴، ۲۰۶	بودا / ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۲۶۶، ۲۹۹
برونئی / ۱۲۵	بورژوازی / ۲۲۲
بُروندی / ۱۴۴	بورقیبه (حبیب) / ۱۳۴
برهمن‌ها / ۲۱۸	بورنئو / ۱۳۰
بریتانیا / ۷۱، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۳۵۰	بوسنی / ۷۹، ۱۲۶، ۳۲۰
بغداد / ۹۱، ۹۶، ۱۰۶	بولونا (شهر) / ۵۶
بقره (سورة) / ۱۹۱	بهائیت (فرقه) / ۱۰۵
بلال / ۱۱۹	بهاکتی (جنبش) / ۲۵۷
بلغارستان / ۱۲۶، ۲۰۶	بهاء‌الدین نقشبند / ۱۷۷
بلوچستان / ۱۱۹	بهاء‌الله / ۱۰۴
بنارس / ۶۹، ۲۲۳، ۲۶۳	بهجت کبری / ۳۰۲
بنده رنجور / ۲۵۸	بُرهاها / ۹۸
بنگالی (زبان) / ۱۲۳	بَهگودگیتا / ۵۶
بنگلادش / ۶۳، ۱۲۴	بیزانس / ۳۱، ۱۲۲، ۲۳۸

۳۲۹، ۲۹۱، ۱۹۰، ۵۷، ۵۶	بیگاری خانہ / ۲۲۶
پیامبران دروغین / ۲۸	بیگانه ستیزی / ۶۷
پیامبران سلف / ۲۸	پاپ اوربان دوم / ۳۲۱
پیامبران کهن / ۱۰	پادر پیو / ۱۴۰
پیر دو فوکو / ۶۶	پادشاهی تاتار / ۱۳۲
پیشامدرن / ۳۴۴	پادشاهی سواحیلی / ۱۲۰
پیکر تراشی / ۲۹۸، ۲۸۱، ۲۸۰	پاریس / ۵۶
ٹھودور رُچک / ۳۷۵، ۱۴۰	پاکستان / ۹۳، ۹۰، ۸۶، ۷۲، ۶۸، ۶۶، ۶۴، ۶۲، ۶۰، ۵۸، ۵۶، ۵۴، ۵۲، ۵۰، ۴۸، ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۴۰، ۳۸، ۳۶، ۳۴، ۳۲، ۳۰، ۲۸، ۲۶، ۲۴، ۲۲، ۲۰، ۱۸، ۱۶، ۱۴، ۱۲، ۱۰، ۸، ۶، ۴، ۲
تائو (آیین) / ۲۷۳، ۳۰	۲۸۵، ۲۱۷، ۲۱۴، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶
تاجیکستان / ۱۱۸	پترارک / ۲
تاریخ گرایبی / ۲	پدر جامعہ شناسی / ۲۱۵
تاریخ مقدس / ۵۷، ۳۸، ۳۴	پرتغال / ۱۳۱
تایلند / ۲۰۶، ۱۲۵، ۹۱، ۶۳	پروین اعتصامی / ۲۳۹
تأویل / ۴۰	پسا - مسیحی / ۳۴۱
تبت / ۲۰۶، ۶۶، ۳۰	پسا - مسیحیان / ۲۲۹
تجدد گرایبی / ۱۳۴، ۷۲، ۵۷، ۵۶، ۱۴، ۱۴	پشتو (زبان) / ۲۱۷
۳۵۷، ۲۲۷، ۲۰۳، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۶	پنجاب / ۲۶۳، ۲۲۴، ۱۰۳
۳۶۶	پنجابی (زبان) / ۱۲۳
تجدد گرایبی سکولار / ۱۴۴، ۱۴۱	پوچ گرایبی / ۳۳۱
تجربہ گرایبی / ۳۷۴	پولس قدیس / ۱۱۶
تجسد / ۲۷	پیامبران بنی اسرائیل / ۱۰، ۳۰، ۴۹
تجسد الہی / ۴۹	

نمایه‌ها	۳۹۷
تجمل پرستی / ۲۱۶	تصوّف / ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹
تحجّر / ۳۶۹	۹۲، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵
تحرک اجتماعی / ۲۱۴	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۱۷
تحریر عام (کتاب مقدّس) / ۱۱۶	۳۵۵
تدبیر دینی اسلامی / ۴۲	تصوف عامی / ۲۲۴
تدبیر منزل / ۱۸۲	تصوّف نظری / ۱۰۹
ترزاهل آویلا / ۲۶۱	تعصّب / ۳۶۹
ترکستان شرقی / ۱۲۵	تغییر دین / ۶۴
ترکمنی (زبان) / ۱۲۲	تفتیش عقاید / ۱۴
ترکیه / ۶۳، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۳۳	تفسیر / ۴۰
۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۷۷، ۲۴۰، ۲۴۱	تقدّس بخشی / ۲۲۸
۲۶۰، ۲۸۵، ۳۶۲، ۳۷۶	تقدّس زدایی / ۱۸۰، ۳۳۱، ۳۶۳
تروریسم / ۳۳۰	تقویم جلالی / ۱۷۰
تزار / ۱۲۳	تقیّه (اصل) / ۲۰۵
تسنّن / ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲	تک همسری / ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵	تگزاس / ۶۵، ۱۱۸
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۵	تلمود / ۱۵۲
۱۵۹، ۱۹۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷	تمدّن اسلامی / ۲، ۵۶
تشیع / ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶	توحید ابراهیمی / ۵۹
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵	توحید ذاتی / ۱۲
۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۴۵	تورات / ۲۱، ۳۳، ۱۵۳، ۲۹۵
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۷	توماس آکوئینی / ۱۵۰

جفرسن / ۳۴۶	توماس بکیت / ۳۲۸
جماعت اسلامی (جنبش) / ۱۳۷	توماس قدیس / ۱۵۰، ۱۰۸
جمهوری (محاورة) / ۲۹۳	تونس / ۲۷۸، ۱۴۲، ۱۱۷، ۹۶
جمهوری اسلامی ایران / ۱۸۷، ۲۳۹، ۲۸۳	تونگا (درشکة) / ۲۶۲
جنبش احمدیه / ۱۰۳، ۱۰۴	تهران / ۷۰، ۹۴، ۲۲۲
جنبش بابیه / ۱۰۳	تی. اس. الیوت / ۳۷۵
جنبش برلوی / ۱۳۳	تیتوس بورکهارت / ۲۷۸، ۲۲۹، ۱۳۹
جنبش ترک‌های جوان / ۱۳۳	جاده ابریشم / ۵۵
جنبش مهدی‌گرای سودان / ۱۳۳	جالینوس / ۲۶۰
جنبش وهابی / ۶۱	جان دانز اسکوتس / ۱۵۰
جنبش‌های طرفدار اتحاد اسلام / ۲۰۲	جان لاک / ۳۶۵
جنگ تمدن‌ها / ۵	جان هیک / ۷۲
جنگ جهانی اول / ۹۱	جاویدان خرد / ۳۷۹، ۳۸۰
جنگ جهانی دوم / ۷۱، ۱۳۴، ۱۳۵	جایی که این برهوت پایان می‌پذیرد (کتاب) / ۳۷۵
۱۳۶، ۱۳۸، ۱۹۳، ۳۲۹	جبر / ۱۰۶، ۱۸
جنگ خلیج فارس، بغداد / ۶۷	جبرئیل / ۲۸۸، ۸۲، ۴۵، ۴۴، ۳۴
جنگ‌های صلیبی / ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۶۵	جدلیون / ۴۸
۳۱۳، ۳۲۱	جزیه / ۲۰۸
جوامع روایی / ۵۲، ۱۵۶	جعفر الصادق (امام) / ۹۴
جورج سوم / ۳۴۶	جعفر صادق (امام) / ۹۶، ۱۵۸
	جفر (علم) / ۴۰

چشم اسفندیار / ۲۳۴	جوزف لومبارد / ۵
چندخدایی / ۶۸	جونزتاون / ۱۴۲، ۹۵
چندهمسری / ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹	جهاد ابتدائی / ۳۱۹
چه گوآرا (ارنستو) / ۱۴۲	جهاد اصغر / ۳۱۷
چین / ۱۲۵، ۱۰۹، ۱۰۵، ۶۳، ۵۵، ۳۰	جهاد اکبر / ۳۱۷
۱۲۶، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۸	جهاد دفاعی / ۳۱۹
۲۶۶، ۳۶۱، ۳۷۳، ۳۷۶	جهاد سازندگی / ۳۱۳
حافظ / ۳۸۱، ۲۶۲، ۶۰	جهان ابراهیمی / ۱۱۶
حبشیان مسیحی / ۲۰۵	جهان‌بینی / ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۸
حجاز / ۱۷۷، ۹۱	جهان‌بینی اسلامی / ۲۶
حجرالاسود / ۱۷۴	جهان‌شناسی / ۳۴
حدیث جبرئیل / ۸۱	جهان عرب / ۱۱۵
حسن (امام) / ۹۳	جهان کمونیست / ۱۳۶
حسن البتاء / ۱۳۷	جهان مالایایی / ۱۲۴
حسن صبااح / ۹۷	جهان مسیحی / ۲۹
حسیدی (جنبش) / ۸۶، ۲۵۷	جهانی‌سازی / ۶۵، ۲۴۴، ۲۴۵
حسین (امام) / ۹۳، ۹۴	جهانی‌شدن / ۱۴۰، ۱۴۲، ۳۷۷، ۳۷۸
حسین بن علی (امام) / ۳۲۷	چاد / ۱۲۰
حضرت آدم / ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۴۴	چچن / ۱۳۸، ۳۵۶
۱۷۳	چچنی (زبان) / ۱۲۱
حضرت علی / ۳۹	چرخه نوزایش / ۲۷۰
حضرت معصومه / ۱۷۷	چشتیه (طریقه) / ۸۵

حضور الهی / ۴۶	حیات طیبه / ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۰
حقایق مثالی / ۲۵۱	خاتم الانبیاء / ۲۸، ۴۲، ۵۱
حقایق معادی / ۲۳۵	خاخام کاهانه / ۱۴۳
حقوق ازلی / ۱۵۰	خانقاه / ۳۸۱
حقوق طبیعی / ۱۵۰	خانواده تک سرپرستی / ۲۲۷
حقوق عرفی / ۱۹۳	خانواده گسترده / ۲۲۷
حکمت خالده / ۳۷۹	خانواده هسته‌ای / ۲۲۶
حکمت متعالیه / ۱۰۹	خاور دور / ۳۷۷
حکومت پاپ / ۱۸۶	خاور عربی / ۱۰۷، ۹۹، ۹۰، ۱۲۷
حکومت دینی / ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۶۲	خاورمیانه / ۷۱، ۲۳۴، ۲۴۰
حکومت روحانیت / ۱۸۶	خاور نزدیک / ۲۴۱
حکومت زمینداران / ۲۱۴	خدای سه گانه / ۳۳
حکومت ولایت فقیه / ۱۸۷	خدیجه (همسر پیامبر) / ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۲۲، ۲۳۸
حلقه‌های مسیحی / ۷۱	خرابات / ۳۸۱
حنبل‌ی (فقه) / ۸۹	خراسان / ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹
حنبلیان / ۱۰۶	خردگرایی / ۱۳۴، ۱۳۹
حنفاء / ۴۳	خلافت عباسیان / ۲۲۱
حنفی (فقه) / ۸۹، ۹۰، ۱۹۴	خلافت عثمانی / ۱۸۹
حنفیان / ۱۰۷	خلفای راشدین / ۸۷، ۳۰۵
حوّا / ۲۳	خلوتیه (طریقه) / ۸۵
حواریون / ۲۹۱	خلیج فارس / ۸۶، ۱۱۵، ۱۲۴
حوزه بالکان / ۷۰	

دریای چین / ۲۰۲	خلیفة الله / ۳۳۶، ۲۴
دریای عربستان / ۱۲۴	خواجه عبدالله انصاری / ۱۷۷
دریای کارائیب / ۱۳۳	خواجه نصیرالدین طوسی / ۱۰۷
دریای مدیترانه / ۳۱	خوارج / ۱۴۵، ۱۱۳، ۱۰۱
دگرآیین / ۱۱۲	خودسالاری / ۲۳۶
دگرآیینی / ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۰	داداجی گنج بخش / ۱۷۷
دلالة الحائرين (کتاب) / ۱۰۹	دارالاسلام / ۱۱۵، ۱۱۴، ۷۸، ۳۱
دمشق / ۱۷۷، ۹۳	۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۶۰، ۲۰۴، ۲۰۵
دوازده امامی (شیعه) / ۸۹، ۶۱	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰
دور وحی / ۳۱	۳۷۳، ۳۷۷
دوره تاریکی / ۳۷۹	دار الحرب / ۲۰۵، ۲۰۴
دوره صفوی / ۱۱۹	دائنه / ۳۰۰، ۲۹۹، ۴۶، ۲۰
دوره نوزایی / ۲، ۱۵۰، ۱۸۴، ۲۲۲	دانزاسکوتس / ۱۰۸
۳۷۴	دانمارک / ۲۶۸
دومینیکی / ۱۱۲	داوود (پیامبر) / ۴۸
ده فرمان / ۳۵۳، ۱۶۲	دجال / ۴۱
دهلی / ۱۷۷، ۱۱۹	درست آیینی / ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰
دین ازلی / ۱۲۶، ۲۸، ۲۷	۱۱۳، ۱۱۴
دین زدایی / ۱۷۸، ۱۵۰	درست کرداری / ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱
دین شمشیر / ۲۶۵، ۲۶۴	۱۱۴
دین صلح / ۲۶۵، ۲۶۴	دروئیدها (فرقه) / ۲۰۹
دین قلبی / ۳۸۰، ۳۷۹	دروزیان (فرقه) / ۲۰۷، ۱۰۳، ۱۰۲

دین‌گریزی / ۳۵۶	رهبانیت / ۲۱۹
دین مسیح / ۵۷	ریموندلول / ۲۶۱
دین یهود / ۵۷، ۳۲	زبان آرامی / ۱۱۶
رابعه عدویه / ۲۵۹، ۲۳۹	زبان اردو / ۱۲۴
راجیوگانندی / ۳۳۰	زبان‌های آلتایی / ۱۲۱
راما / ۵۵، ۴۸	زرتشت / ۲۹۱، ۵۵، ۳۰
راه راست (فرقه) / ۹۸	زنان ونوسی / ۲۳۵
رایش سوم / ۳۴۶	زیدیان / ۱۶۵، ۱۱۳
ربا / ۱۸۴	زیدیه (فرقه) / ۱۱۳، ۹۹
رجعت مسیح / ۳۰۰، ۹۴	زین‌العابدین (امام) / ۹۴، ۹۳
رساله (کتاب) / ۱۵۸	زینب (حضرت) / ۱۷۷، ۹۳
رضاشاه / ۲۴۰	ژاپن / ۲۶۶، ۲۳۵، ۱۸۸، ۱۸۶، ۳۰
رفاعیه (طریقه) / ۸۵	ژاک ایلول / ۱۴۰
رنج خداوند / ۲۵۸	ژان ژاک روسو / ۳۶۵
رنه‌گون / ۳۷۵، ۱۳۹	ژرمن (نژاد) / ۲۰۹
رُواندا / ۱۴۴	ژولیان (تقویم) / ۱۷۰
روح‌القدس / ۳۳۶، ۱۴۹	ساری (لباس) / ۲۲۴
روحیه بادیه‌نشینی / ۲۱۷، ۲۱۵	سازمان ملل / ۳۶۳
روسیه / ۳۴۷، ۳۴۶، ۲۰۶، ۱۲۳، ۶۳	ساسانیان / ۲۲۱
۳۵۶	سامانیان / ۱۲۲
رُم / ۱۷۵	سانتیاگو دی کامپستلا / ۱۷۶
رویدادهایی معادی / ۲۹	ستاره‌شناسی / ۲۱۸

- سدرة المنتهی / ۴۶
- سرزمین هرز (کتاب) / ۳۷۵
- سیز سید احمدخان / ۱۳۳
- سرمایه‌داری (نظام) / ۳۵۸
- سرّ مکنون / ۴۶
- سرود گریگوری / ۲۸۳، ۳۷
- سریلانکا / ۶۳، ۱۲۴، ۲۰۶، ۳۳۰
- سفر اعداد (کتاب مقدس) / ۱۷۱
- سفر تکوین (کتاب مقدس) / ۱۹
- سکولارسازی / ۳۵۶
- سکولاریسم / ۶۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۳۶۵، ۳۴۹، ۳۴۷، ۲۴۵، ۲۴۴، ۱۴۱
- ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۶۶
- سکونت‌گاه موسی / ۵۷
- سلجوقیان / ۲۱۶
- صفویان (سلسله) / ۱۱۹
- سلطان عارفان خراسان / ۳۵۴
- سَلَفِیَه (جنبش) / ۱۳۲
- سلمان (فارسی) / ۱۱۸، ۲۲۴
- سلمان رشدی / ۳۵۰
- سلیمان (حضرت) / ۴۸
- سمساره / ۲۷۰
- سنت‌گرایی / ۵۶، ۷۲
- سنت‌های قباله‌ای / ۸۶
- سند (منطقه) / ۹۸، ۱۲۳
- سندی (زبان) / ۱۲۳
- سنگال / ۸۵، ۱۱۹، ۱۲۱
- سنگسار / ۱۹۱
- سنوسیّه (فرقه) / ۱۳۵
- سَنَهَجَه (طایفه) / ۱۲۰
- سنّی / ۳۶، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۱۸، ۱۴۵، ۱۵۶، ۲۱۸، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۶۶
- سودان / ۶۸، ۸۵، ۱۲۱، ۱۳۷، ۲۲۵
- سوریه / ۴۳، ۴۵، ۶۳، ۷۱، ۸۶، ۹۱
- ۲۱۷، ۱۲۳، ۱۰۲، ۹۸، ۹۶
- سوسیالیسم / ۱۴۴، ۳۵۸
- سوکارنو / ۱۳۴
- سوکوتو (خلافت) / ۱۳۳
- سولون / ۲۹۱
- سوماترا / ۱۰۹
- سومالی / ۱۲۱
- سهروردی (حکیم) / ۱۰۹
- سیبری / ۱۲۲
- سید احمد بدوی / ۱۷۶

شمشون / ۳۲۹	سیدالشهداء / ۳۲۷
شوالیه / ۳۲۵	سید جمال الدین اسدآبادی / ۲۰۲
شوروی / ۳۶۶، ۳۵۸، ۳۲۳، ۲۰۴	سید جمال الدین افغانی / ۱۳۳
شهادتین / ۱۶۶	سیده نفیسه / ۱۷۷، ۲۳۹
شیخ احمد العلوی / ۱۳۵	سیمون ویل / ۱۶۵
شیخ الدرقاوی / ۱۳۵	سین کیانگ / ۱۲۵
شیخ سلامة الراضی / ۱۳۵	شاذلیه (طایفه) / ۱۳۵، ۸۵
شیطان / ۲۳، ۲۲	شافعی (فقه) / ۸۹، ۱۹۴
شیعه / ۳۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۳	شافعیان / ۱۰۷
۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۵۶	شاهزاده صلح / ۲۶۳
۲۱۸، ۲۳۱، ۳۰۵، ۳۶۶	شبستری (شیخ محمود) / ۵۱، ۶۰
اثنی عشری (شیعه) / ۹۴	شجره مبارکه / ۳۷۳
صابثین، ۶۰، ۱۰۲	شجره ممنوعه / ۲۲
صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) /	شرق آفریقا / ۹۸
۱۰۹	شرق شناسی / ۲، ۲۴۰
صراط مستقیم / ۱۱۱، ۱۱۲	شریعت پویا / ۱۹۴
صربستان / ۱۲۶	شریعت موسوی / ۱۷۱
صفویه / ۹۹	شعراء (سوره) / ۲۸۲
صلاح الدین ایوبی / ۳۲۲	شکاکیت / ۲، ۲۹۹
صلیب / ۳۵۳	شکسپیر / ۲۶۸
صنعت گرایبی / ۲۲۳	شمال آفریقا / ۹۶
طالبان (گروه) / ۱۰۳، ۲۳۹، ۲۸۵	شمایل نگاری / ۵۸، ۲۴۱، ۲۸۰

نمایه‌ها	۴۰۵
طبیعت‌گرایی / ۳۷۴	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۷۷، ۲۱۷
طرائق صوفیه / ۸۰	عربستان، ۴۷، ۵۵، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۸۶
طنطا (شهر) / ۱۷۷	۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۷
طواف / ۴۷	۱۷۵، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۳۷
طوبی (شهر) / ۱۷۶	۲۶۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۶۲
طهاویه (مکتب) / ۱۰۷	عرش الرحمان / ۳۷۹
طیبیه (فرقه) / ۹۸	عرفان / ۱۰۹
طیجانیه (طایفه) / ۱۳۵	عرفان مسیحی / ۸۶
ظلم ستیزی / ۳۱۱، ۳۱۰	عروة الوثقی / ۳۷۰
عاشق و معشوق (رساله) / ۲۶۱	عشاق خداوند / ۲۶۱
عالم کبیر / ۲۵	عصر اسطوره‌ای / ۲۹
عالیجا محمد / ۱۲۷	عصر به اصطلاح روشنگری / ۲
عام الفیل (سال) / ۴۲	عصر تاریخی / ۲۹
عبادیان (فرقه) / ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۴۵	عصر جاهلی، ۲۸۲
عباسیان / ۹۶	عصر طلایی اسلام / ۲۱۰
عبدالقادر جیلانی / ۱۷۷	عصر غفلت / ۳۷۰
عبدالکریم / ۳۲۲	عصر محوری / ۳۰، ۳۱، ۳۲
عبدالله / ۴۳، ۵۱	عصر ویکتوریا / ۲۴۰
عثمان / ۳۶، ۴۵	عطار / ۲۶۲
عثمان دان فادیو / ۱۰۳، ۱۳۳	عقل تحلیلی / ۲۳
عثمانیان / ۲۱۶	عقل‌گرایی / ۲
عراق / ۶۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴	عقود / ۱۸۳

غلق (سورۃ) / ۴۴	غار حراء / ۴۴
علم الکلام / ۱۰۶	غدیر خم / ۸۸
علمای حنفی / ۶۱	غرب دور / ۹۰
علمای وهابی / ۹۱	غرب دور / ۱۱۷
علویان / ۱۰۲، ۲۰۷	غربزدگی / ۶۵
علویان ترک / ۱۰۲	غرب ستیزی / ۳۴۸
علویان سوریہ / ۱۰۲، ۱۰۳	غرب متجدد / ۶۹
علی (امام)، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۸، ۱۰۱، ۱۷۷، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۲	غرب مسیحی / ۶۹، ۱۰۵، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۴۱، ۳۶۶
علی آلہی (فرقہ) / ۱۰۱	غرب نزدیک / ۱۱۷
علی بن ابیطالب / ۸۷، ۲۲۳، ۳۲۱	غزالی (امام محمد) / ۸۸، ۱۰۷، ۱۸۲
علی بن موسی الرضا / ۱۱۸	غلام احمد / ۱۰۴، ۱۳۳
عمان (کشور) / ۱۰۱	غلاة (شیعی) / ۱۱۳، ۱۴۵
عمر، ۴۵، ۷۱، ۸۲	غنا (کشور) / ۱۲۰
عمر المختار / ۳۲۲	غنوصیہ / ۱۰۲
عمر خیام / ۱۷۰	غوغاسالاری / ۳۶۸
عمرہ / ۱۷۸	غیرشمالی نگاری / ۲۸۰
عهد عتیق / ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲	فاتحہ (سورۃ) / ۱۶۷
۱۷۱، ۱۷۸، ۲۶۴	فارابی / ۱۰۸، ۲۴۵
عهدین عتیق و جدید / ۳۵، ۳۶	فاس (شہر) / ۷۰، ۱۷۶، ۲۲۳
عیسی، ۳۵، ۳۷، ۴۶، ۲۰۰، ۳۵۳	فاشیسم / ۲۶۶، ۳۵۸

فمینیسم / ۲۳۴، ۲۴۲	فاطمه / ۴۴، ۱۷۷
فنلاند / ۲۰۶	فاطمیان / ۸۷، ۹۶
فنون کبیره و صغیره / ۲۷۹	فتح اورشلیم / ۳۲۴
فولانی (منطقه) / ۱۲۱	فتح مکه / ۳۲۴
فیثاغورث / ۳۰	فخر رازی / ۱۰۷
فیلیپین / ۶۳، ۱۲۵، ۱۳۸، ۲۶۴، ۳۲۰	فدائیان / ۹۷
قادریه (طایفه) / ۸۵، ۲۲۴	فراماسونری / ۲۲۳
قالی تُرنج ایرانی / ۷۷	فرانچسکو سوارز / ۱۵۰
قانون اساسی مدینه / ۱۸۵	فرانسسه / ۶۶، ۶۹، ۱۲۶، ۱۴۲، ۳۵۶
قانون‌سالاری / ۱۸۷	۳۶۱
قاهره / ۹۳، ۹۶، ۱۷۶، ۲۲۲، ۲۷۸	فرانسیسی / ۱۱۲
۳۵۲	فردگرایی / ۳۷۴، ۳۵۵
قباله / ۴۰	فرشته مقرب / ۳۴، ۴۴
قبطیان / ۲۰۹	فریتيوف شوان / ۷۲، ۱۳۹، ۳۳۳
قبله / ۴۶	فقه جعفری / ۸۹
قبیله گرایي / ۲۱۶، ۳۱۲	فلاحین (مصر) / ۲۲۴
قدیس آگوستین / ۱۸	فلاسفه باستان / ۲۵۱
قرطبه / ۲۷۸	فلسطین / ۱، ۵۵، ۵۷، ۶۳، ۱۳۸، ۳۲۰
قرقیزی / ۱۲۲	فلسفه‌های مسیحی / ۱۰۸
قریش (قبیله) / ۴۲	فلسفه‌های یهودی / ۱۰۸
قسططنیه / ۱۲۲	فلسفه اسلامی / ۱۰۸، ۱۰۹
قطب عدم / ۱۹	فلسفه متقدم اسلامی / ۱۰۹

کتاب تکوینی / ۲۵	قطب وجود / ۱۹
کتاب مثالی / ۲۷	قفقاز / ۶۳، ۹۰، ۹۹، ۱۱۸، ۱۳۵، ۳۲۲
کتاب مقنّس / ۲۴، ۵۸، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۹۱، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۵۴	قم / ۱۷۷
کثرت ادیان / ۲۶	قوانین ناپلئون / ۱۹۳
کثرت‌گرایی / ۶۲، ۷۲	قوم برگزیده / ۲۰۳
کربلا / ۹۳، ۹۴، ۱۷۷	قونیه / ۱۷۷، ۲۶۰
گُرد / ۱۲۶	قهرمان خورشیدی / ۳۱
کرواسی / ۱۲۶	قیاس / ۱۵۶
کره (کشور) / ۱۴۴	قیام کبری / ۹۷
کریشنا / ۴۸، ۵۵	کاتارها (فرقه) / ۲۰۹
کشف اجباری حجاب / ۲۴۰	کاترین اُبراین / ۵
کشمیر / ۱۳۸، ۳۲۰	کارل یاسپرس / ۳۰
کعبه / ۴۴، ۴۷، ۱۷۳، ۱۷۸	کافرستان (منطقه) / ۱۰۲
کلام اسلامی / ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۸۲	کامبوج / ۲۰۶
کلام اسماعیلی / ۱۰۷	کانادا / ۶۵، ۶۶، ۹۸، ۱۲۷
کلام اشعری / ۱۰۷	کانتربری / ۱۷۶
کلام‌الله / ۳۴، ۲۷۳، ۲۸۰	کانتون (بندر) / ۵۵، ۱۲۵
کلام عرفانی / ۱۰۷	کَبَس / ۱۷۰
کلمة‌الله / ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۷۸، ۲۸۰	کبیهه / ۱۷۰
کلیساهای جامع گوتیک / ۲۷۴	کتاب الاموات / ۳۰۱
	کتاب انفسی / ۲۵

کیوتو / ۲۷۸	کلیساهای غربی / ۶۴
گُجرات / ۹۸	کلیسای اُرتدکس / ۳۱۸، ۱۱۴، ۶۴
گُجراتی (زبان) / ۱۲۳	کلیسای جامع / ۷۰
گریگوری (تقویم) / ۱۷۰	کلیسای جامع شارتر / ۲۷۸
گلشن راز (دیوان اشعار) / ۵۱	کلیسای مزار مقدّس / ۷۱
گِنان (اشعار هندوی) / ۹۸	کمدی الهی / ۳۰۰، ۲۹۹، ۴۶، ۲۰
گناه اوّلیه / ۲۲۸، ۲۱، ۱۵	۳۰۱
گنگ (رود) / ۲۶۳	کمونیسم / ۲۶۶
گوته / ۴۱، ۲	کندی (فیلسوف) / ۱۰۸
گولاگ / ۳۴۷	کنفوسیوس / ۴، ۳۰، ۵۶، ۶۳، ۷۱
لائوتسه / ۵۶، ۳۰	۲۹۱، ۲۶۶، ۱۶۵
لادریگری (مکتب) / ۳۶۶	کنیسه / ۷۰
لادریگری سکولار / ۴	کواکرها (فرقه) / ۲۶۳
لاداگ (منطقه) / ۶۳	کوزوو / ۳۲۰، ۱۳۸، ۱۲۶
لاویان / ۱۷۱	کوفه / ۹۳
لاهور / ۲۶۲، ۱۷۷	کوه آتوس / ۲۰۸
لبنان / ۱، ۷۱، ۸۶، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳	کوهستان‌های آلتا / ۱۲۲
۲۰۸	کوهستان‌های اطلس / ۱۱۷
لوردس / ۱۷۵	کوه نبو / ۵۷
لویی ماسینیون / ۳	کوه‌های هندوکُش / ۱۳۰
لیبرالیسم / ۳۵۸	کیش زشتی / ۲۷۶، ۲۷۲
لیبی / ۱۱۷	کیلوا (شهر) / ۱۲۰

مأئده (سوره) / ٦٠	ماوراءالنهر / ١١٨
مابعدالطبيعه / ٣٤، ٤٠، ٢٢٠، ٢٧٢،	مبشران انجيلي / ٦٥
٢٧٩، ٢٩٤، ٢٩٩، ٣٥٤	مثنوى معنوى (ديوان اشعار) / ٣٢١
ماتريديه (مكتب) / ١٠٧	محيين / ٢٦١
مادر ترزا / ١٤٠	محرّم (ماه) / ٩٣، ٩٤
مارتين لوتر / ١٧٢	محمد (پيامبر) / ١٦، ٣٣، ٤٣، ٤٤،
مارتين لينگرز / ١٣٩	٥١، ٥٤، ٨٢
مارش تركي (قطعه موزيک) / ٢٨٣	محمد اقبال / ١٣٤
ماركسيسم / ٣٥٨	محمد الباقر (امام) / ٩٤
مازندران / ٢٦٥	محمد الشافعي / ٩٠
ماسونها / ٢٢٣	محمد المهدي (امام) / ٩٤
مالايا / ٩١	محمد باقر (امام) / ٩٤، ١٥٨
مالزي / ٦٣، ٧١، ٧٢، ٧٩، ٩١، ١٢٥،	محمد بن عبدالوهاب نجدى / ١٣٢
١٣٧، ١٨٢، ٣٦٢	محمد بن قاسم / ١٢٣
مالك اشتر / ٣٠٥	محمد عبده / ١٠٧، ١٣٣
مالك بن انس / ٩٠	محمود شلتوت / ٣١٩
مالكوم ايكس / ١٢٧	محي الدين عربى / ١٠٩
مالكي (فقه) / ٨٩	مديترانه / ٢٠٢، ٣٧٧
مالكيان / ١٠٧	مدينه / ٤٥، ٤٧، ٥٤، ٨٨، ٩٠، ٩٢،
مالي / ١٠٩، ١١٩، ١٢٠	٩٣، ١٢٥، ١٧٦، ١٧٨
مانويت / ٥٥	مدينه النبى / ٤٥، ١٧٦، ٢١٠
مانيل / ٢٦٤	مذاهب بابلي / ١٠٢

نمایه‌ها	۴۱۱
مراکش / ۷۱، ۹۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۲۱۴، ۲۸۵، ۲۲۵	مسیح / ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۵۹
مردان مریخی / ۲۳۵	۶۶، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳
مردمسالاری / ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۵۰	۱۵۴، ۱۶۴، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۸
۳۵۱، ۳۴۶، ۲۱۶	۲۳۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۰
مرکزگرایی / ۳۱۲	۲۹۱، ۳۰۰، ۳۲۵، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۶۹
مربلند / ۵	۳۷۰، ۳۷۶
مریم (حضرت) / ۵۶	مسیحیت / ۲، ۱۱، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۳۱
مزامیر (کتاب مقدس) / ۲۹۵	۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۱، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۵۷
مزکویتا (مسجد) / ۲۷۸	۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹
مُستعلی / ۹۷	۸۱، ۸۶، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳
مستعلیان (فرقه) / ۹۸، ۹۷	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴
مسجد ابن طولون / ۲۷۸	۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۰۴
مسجد اعظم قرطبه / ۷۰	۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۸
مسجد الاقصی / ۲۷۸، ۴۵	۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۵۸
مسجد الحرام / ۱۳۸، ۹۶	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳
مسجد التبی / ۴۷	۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۴
مسجد ایاصوفیا / ۷۰	۳۶۷، ۳۸۰
مسجد «رأس الحسین» / ۲۲۲، ۱۷۶	مشهد / ۱۷۷
مسجد سلطان احمد / ۲۷۸	مصالح مُرسله / ۱۵۶
مسجد شاه / ۲۷۸	مصر / ۳۷، ۵۵، ۶۳، ۷۱، ۸۶، ۹۰، ۹۱
مسجد قیروان / ۲۷۸	۹۳، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳

مکتب حنبلی / ۹۱	،۱۵۷،۱۳۷،۱۳۶،۱۳۳،۱۳۲،۱۳۱
مکتب حنفی / ۸۹	،۲۲۴،۲۱۸،۲۱۷،۲۰۹،۲۰۸،۱۸۶
مکتب خراسان / ۲۶۰	۳۷۶،۳۶۲،۳۰۵،۲۸۵،۲۳۹
مکتب شافعی / ۹۱،۹۰	مصرف‌گرایی / ۲۴۵،۶۵
مکتب شیعه جعفری / ۹۱	مطلق‌سازی / ۲۳۴
مکتب فیثاغوریان / ۳۰	معادشناسی / ۳۰۰،۲۹۹،۲۹۸
مکتب مالکی / ۹۰	معاویه / ۹۳،۸۷
مکتب مرابطیه / ۲۲۴	معبد داجون / ۳۲۹
مکتب مشائی / ۱۰۸	معبد طلایی / ۲۷۸
مکتب معتزله / ۱۰۷	معبد میمون / ۶۹
مکتب معتزلیان / ۱۰۷،۱۰۶	معراج / ۴۶،۴۵
مکزیک / ۳۶۱	معرفة الله / ۳۲۸،۳۱۶
مکزیکوسیتی / ۱۷۶	معنویون / ۲۶۱
مکنس (شهر) / ۱۷۶	معین‌الدین چشتی / ۱۷۷
مکه / ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۶۹، ۷۰	مغازی / ۴۷
،۱۶۸، ۱۳۸، ۱۳۰، ۱۲۵، ۹۶، ۹۱	مقام عدن / ۱۷۴
۲۲۲، ۲۱۵، ۲۰۵، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳	مقدونیه / ۱۲۶، ۱۲۲
ملازگرت (نبرد) / ۱۲۲	مکاشفه یوحنا / ۳۰۱، ۹۵
ملازگرد (نبرد) / ۱۲۲	مکتب اشراق / ۱۰۹
ملا صدرا / ۳۰۰	مکتب اشعری / ۱۰۶
ملت اسلام (جنبش) / ۱۲۷	مکتب افلاطون / ۳۰
ملک الموت / ۳۰۰	مکتب تومائی / ۱۵۰

نمایه‌ها	۴۱۳
مّلی‌گرایی / ۲۶۶، ۲۰۹، ۱۳۴	مهدی / ۳۰۰، ۱۸۷، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۵
مّندپنکا کلن کیتنا (دولت) / ۱۱۹	مهدی سودانی / ۱۰۳
مّنسّه موسی / ۱۲۰	مُهر خاتمیت / ۲۸
منونایت‌ها (فرقه) / ۲۶۳	مهمانی چای بوستون (جنبش) / ۳۱۱
موج مهدویت / ۱۳۳	میان میر (صوفی معروف) / ۲۶۲
مورمونها (فرقه) / ۱۷۲	میسونر / ۶۴
موریتانی / ۱۳۰، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۰۹	میسونری (جنبش) / ۶۷، ۶۵، ۶۴
موزارت (موسیقیدان) / ۲۸۳	۱۰۴
موسی (پیامبر) / ۴۶، ۳۷، ۳۴، ۲۹	مینیاتور / ۲۸۱
۴۸، ۲۰۰	میوه ممنوعه / ۲۴
موسیقی فلامنکو / ۲۸۴	نابلئون / ۳۵۷، ۱۳۲، ۱۳۱
موسی کاظم (امام) / ۹۶	نادرشاه / ۱۱۹
موکشا (اصطلاحی در دین هندو) / ۳۵۴	نازیسم / ۳۵۸
مولانا مودودی / ۱۳۷	ناسیونالیسم / ۱۴۴
مولوی / ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۱، ۱۷۷، ۶۰	نبرد لپانتو / ۱۳۱
۳۳۳، ۳۲۱	نیال / ۲۰۶، ۱۲۴، ۶۳
مولوی ادريس / ۱۷۶	نجد (سرزمین) / ۹۱، ۶۱
مولویه (فرقه / نی) / ۲۸۵، ۸۵	نجف / ۱۷۷
مهدویت (جنبش) / ۱۰۳، ۹۶، ۹۵	نخبه‌سالاری / ۲۱۹
۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۳	نزار / ۹۷
مهدویت‌گرایی / ۹۵	نزاریان (فرقه) / ۹۷

نساء (سورة) / ۱۹۱	نهضت اصلاح دينى / ۱۰۰
نسبیت الهی / ۳۳	نهضت بابی / ۱۰۳
نسل کشی / ۱۶۱، ۱۴۴	نهضت شیخی / ۱۰۳
نُصاریان (فرقه) / ۱۰۲	نهضت نزاری / ۹۷
نصرت فاتح علیخان / ۲۸۵	نیایش ربّانی / ۱۵۴
نظام الدین اولیا / ۱۷۷	نیجریه / ۱۸۲، ۱۳۸، ۶۸
نظام الملة / ۲۰۹	نیروانا / ۲۷۰
نظام پاپی / ۱۸۶	واتیکان / ۶۹
نظام دیکتاتوری / ۳۴۶	واشنگتن / ۳۴۶
نظام فتودالی / ۲۱۴	واقعه عاشورا / ۹۳
نظام ملت / ۱۶۱	واکو (منطقه) / ۱۴۲، ۹۵
نظریه یادآوری / ۲۶۷	وجود سمساره‌ای / ۳۵۴
نعمت اللّهی (طریقه) / ۸۵	وحدت متعالی ادیان / ۷۲
نفس الرّحمان / ۲۰	وداها / ۳۵۴
نفس الرّحمان / ۲۵۱	ولادیوستوک / ۱۲۳
نقشبندیه (طریقه) / ۸۵	ولتر / ۲
نور محمدیه / ۸۸	وها بیان / ۱۴۵
نوکنفوسیوسی‌ها / ۳۶۷	وها بیت / ۹۲، ۹۱
نوکیشان / ۱۲۶	ویتنام / ۲۰۶، ۱۴۴
نوکیشانی / ۱۲۷	وین / ۳۷۷، ۱۳۱
نوگرایی / ۱۰۴	هارپر سن فرانسیسکو / ۵، ۴
نهج البلاغه (کتاب) / ۳۰۳	هارلم (محلّه) / ۲۲۵

نمایه‌ها	۴۱۵
هاشم / ۴۲	هوئی (نژادی چینی) / ۱۲۵
هاشمیان / ۴۳	هومر / ۲۹
هالاخا / ۱۵۳، ۵۸	یازده سپتامبر / ۱، ۴، ۶۷، ۳۲۰، ۳۲۳
هان (قوم) / ۱۲۶	یثرب / ۴۵
هانری کُربن / ۳	یزید / ۹۳
هانس کونگ / ۷۲	یزیدیان (فرقه) / ۱۰۲، ۲۰۷
هاوسا (منطقه) / ۱۲۱	یکجانشینی / ۱۰۱
هیرون / ۵۷	یلتسین / ۳۴۷
هبوط / ۲۶۷، ۲۲	یمن / ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۹۳، ۲۱۷
هرات / ۱۷۷، ۱۱۹	یوحنای صلیبی / ۲۶۱
هزیود / ۲۹	یوسف / ۳۶
هلند (نمایشنامه) / ۱۳۱	یوشع / ۵۷
هملت (نمایشنامه) / ۲۶۸	یوگسلاوی / ۱۶۱
هند / ۹۰، ۹۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۴	یوم الحساب / ۲۹۷
هندوستان / ۳۰، ۳۷۳، ۳۲۲، ۲۸۵، ۲۰۶، ۱۷۷، ۱۲۷	یونان / ۱۱۴، ۱۲۶، ۲۰۶، ۲۰۸
۳۷۶	یونان باستان / ۳۰
هندو / ۴	یهودیت / ۱۱، ۱۳، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۵۵
هندوستان / ۳۰، ۵۵، ۶۳، ۷۱، ۸۶	۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۱، ۱۱۱، ۱۳۹
۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵	۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۴، ۲۲۸، ۲۴۴
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۸۸	۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۸۰، ۳۸۰
۲۱۴، ۲۰۵	یهودی منوهین / ۲۸۴
هنرهای ظریف / ۲۸۱	یهوه / ۲۵۷
هنری هشتم / ۱۸۴	یین - یانگ / ۲۳۳، ۳۷۷

فهرست آیات

- ... أَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ... / ٢١١
- ... إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا
بِالْعَدْلِ... / ٣٠٩
- إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ
بَيْنَهُمْ مِثْقَاقُ أَوْجَاءٍ كُمْ حَصِرَتْ
صُدُورُهُمْ أَنْ... / ٣٢٣
- إِلَّا قَبِيلاً سَلَاماً سَلَاماً / ٢٦٨
- إِلَّا هُوَ... / ٢٩٥، ٢٩٤
- الْحُكْمُ لِلَّهِ / ١٨٧
- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ مَلِكٍ... / ١٦٧، ١٦٨
- أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ / ٢٧٦
- إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ
وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا... / ٧٣
- إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ... / ٢٠٠
- إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ / ٨١
- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَ
الضَّالِّينَ وَالتَّضَالُّوا مِنَ أَمَنَ بِاللَّهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ... / ٦٠
- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا وَسَدَقَاتٍ
... إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ / ٢٧٧
- إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ
سَلِّمُوا تَسْلِيمًا / ٥١
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ / ٢٨٩، ٢٩٥
- ... إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ / ٢٥٦
- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ... / ٢٠٢

- ... أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي وَاقِمِ
الصَّلَاةَ لِذِكْرِي / ٣٣٧
- إِنَّ هَذِهِ أُمَّتِكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً... / ١٩٧
- إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ / ١٣١
- ... أَدْفِعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي
بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ /
٣٢١
- أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي
بَيْنَ جَنَبَيْهِ / ٥٣
- أَفْعَيْرَ اللَّهِ أَتَّبَعِي حَكَمًا... / ٢٩٦
- أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا / ١٥، ٣٣٨
- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا
فِي السَّمَاءِ / ١٥٩
- أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْأَحْكَمِينَ / ٢٩٥
- ... أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ... / ٣٠٨
- إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِينَ وَالْقَنَاتِ وَ...
/ ١٦٠
- ... أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ... / ٢٩٥
- ... أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ... /
٢٩٨، ٢٩٧
- ... أَنْ يُعَيِّمًا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودَ
اللَّهِ يُبَيِّنُهَا... / ١٩١
- ... أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ... /
٢٩٧
- أَلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ... / ٢٩٦
- الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ... / ٢٣٧،
٢٣٨
- ... بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... / ٢٦١
- ... تَبَرَّوهُمْ وَتَقْسِطُوا إِلَيْهِمْ... / ٣٠٨
- تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ... / ١٩١
- جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ / ١١١
- خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ / ٢٦
- ... رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ... / ٣٧٣
- ... رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ... / ٢٤٧،
٢٥٠
- رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ
كَانَ اللَّهُ... / ٧٣
- ... رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ...
/ ٢١٩
- سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا... /
٢٣٢

- سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ / ٢٦٨
 سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي
 أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ /
 ٢٥
 سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَ لَنْ
 تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا / ١٤٧
 ... شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا
 غَرْبِيَّةٍ... / ٣٧٣
 ... عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمٌ اللَّهِ... /
 ٢٩٥
 ... فَإِنِ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ... / ٣٢٤
 فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ / ١٣، ٣٧٠
 ... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ / ٢٨٧
 ... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ
 يُحِبُّونَهُ... / ٢٥٦
 ... فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ... /
 ٣٢٤
 فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ
 يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ / ٣٠٣
 ... فِيهَا سَلَامٌ... / ٢٧٠
 فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ
- رَسُولُهُ وَ... / ٢٠٨
 قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا /
 ٢١
 قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي... /
 ٢٥٦
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ
 يُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ / ٧
 كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ
 النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ
 مَعَهُمُ الْكِتَابَ... / ١٩٧
 كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ
 ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ / ١٦
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ... / ٢١٣
 لا اكره في الدين / ٦٧، ٣١٩، ٣٤٣
 ... لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ... / ٢٥٢
 لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا... / ٢٦٨
 ... لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ / ٣١٠
 ... لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ / ٣١٠
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ /
 ٢٨٦
 لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ
 حَسَنَةٌ... / ٤٢، ٢٥٣

- لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَ لَوْ
 شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً... / ٢٦
 لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى... / ٢٨٧
 ... لَهُ الْحُكْمُ... / ٢٩٦
 ... مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ / ٣١٠
 ... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ
 رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا سَادِسُهُمْ وَ... /
 ١٩٩
 آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ
 وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ
 وَ كُتُبِهِ وَ... / ٤٦
 ... مَنْ قَتَلَ نَفْسٍ بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي
 الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ
 جَمِيعًا... / ٣٢٤
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا
 وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
 وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ... / ٥٩
 ... نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ / ٩
 ... وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا... / ٣٠٩
 وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ
 فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا... / ٢١
 وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ / ٢٠
- وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا
 الْمِيزَانَ / ٢٩٨
 وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُونَ الْغَاوُونَ / ٢٨٢
 وَ الْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
 وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُوزُونٍ /
 ٢٩٧
 ... وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ / ٣١٠
 وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ / ٨٣
 ... وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لِمَنْعَبَبٍ لِحُكْمِهِ... /
 ٢٩٥
 وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا... /
 ٢٩٤
 وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا / ٢٣٢
 وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ
 رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ
 مُوسَى تَكْلِيمًا / ٧٣
 ... وَ سَعَتْ كُلُّ شَيْءٍ / ٢٥٣
 ... وَ شَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ / ١٨٥
 ... وَ غَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ... / ٢٣٧
 وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ
 عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي
 بِأَسْمَاءِ... / ٢١

- وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ
وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
۳۱۹، ۳۲۳ /
- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ
عَلَيْكُمْ شَهِيدًا... / ۲۰۲
- وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ /
۳۲۶
- ... وَلَا يُبَدِّلُ زِينَتَهُنَّ... / ۲۴۱
- ... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَايَا قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا
تَعْدِلُوا... / ۳۲۱
- وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...
/ ۲۰۲
- وَلَقَدْ اتَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ
الْحُكْمَ... / ۲۹۵
- وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ
لَا يَسْتَأْخِرُونَ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ / ۲۰۱
- وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا / ۲۰۰
- وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ / ۲۶
- وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا / ۱۱
- وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً... /
- ۲۰۱
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا
نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ /
۱۰
- وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا
لِيَعْبُدُونِ / ۳۰۴، ۳۳۷
- وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً / ۲۰۰
- وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ
حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ
عَذَابٌ مُهِينٌ / ۱۹۱
- ... وَمَنْ يَفْضُلْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا
الضَّالُّونَ / ۲۵۲
- وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ... / ۲۶۸
- وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ
الْقِيَامَةِ... / ۲۹۷
- وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي / ۲۱، ۳۳۶
- وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا وَإِنْ
جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا... / ۲۱۱
- وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ... كُلُوا مِنْ
ثَمَرِهَا إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رِسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي ... / ٥٤	حِصَادِهِ... / ٣٣٣ وَهُوَ الْعَفْوَورُ الْوَدُودُ / ٢٥٦ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ / ٢٨٧
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ... / ٢٨٩، ٣٠٨	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ / ٨١
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ / ١٨٣	... هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَأنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ... / ٢٣٣
يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا / ٧٥	هُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِينَ / ١٩١ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ / ٢٧١
يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ / ٣٢٦	هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ... / ٢٤٧
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ... / ٢٦٨	... هُوَ خَيْرُ الْخَاكِمِينَ / ٢٩٥

فهرست احاديث

- إِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ / ٧٥
 إِذَا رَأَيْتُمْ آلَ جِنَارِهِ فَاقُومُوا... لَوْ كَانَ
 أَلْمِيَّتُ كَافِرًا... / ٥٣
- إذا كان يوم القيامة وزن مداد العلماء
 بدماء الشهداء فيرجح مداد العلماء
 على دماء الشهداء / ٣٢٨
- ... إِفْتَرَقَتْ أُمَّتِي ثَلَاثَةً وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً
 إِثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ
 فِي الْجَنَّةِ... / ١٠٠
- الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ أُمَّهَاتٍ / ٥٣، ٢٣٦
 ... العدل يضع الامور مواضعها... /
 ٢٩٣
- أَلصَّلَاةُ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ / ٥٣
 الله جميل و يحب الجمال / ٥٣، ٢٧١
 النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ / ١٦٧
- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَجْرِي مِنْ إِبْنِ آدَمَ مُجْرَى
 الدَّمِّ... / ٥٣
 ... إِنَّ الْعَدْلَ وَضَعَ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا... /
 ٢٩٣
- إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَ لَا يُقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبُ / ٥٣
 إِنَّ الْمُلْكَ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ
 الظُّلْمِ / ٢٩٢
 ... إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي... / ٢٤٩،
 ٢٨٨
- إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ / ٢٩٦
 ... أَشْهَدُ أَنَّكَ عَدْلٌ عَدْلٌ... / ٢٨٩
 الْفَقْرُ فَخْرِي / ٢١٢
 إِنَّمَا يُعِشْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ /
 ٢٤٥
 خَلَقَ اللَّهُ الْأَدَمَ عَلَى صُورَتِهِ / ٢٤،

لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ... / ٢١٩	٣٣٦، ٢٦٨
مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ	عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ قِيلَ
أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ / ١٦٣، ٢٢٨	فَمَنْ لَمْ يَجِدْ قَالَ فَيَعْمَلُ بِيَدِهِ و... /
مداد العلماء افضل من دماء الشهداء /	٥٣
٣٢٨	طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ /
... مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الأصغر و	٢٣٩
بقي عليهم جهاد الأكبر... / ٣١٧	كَتَبَ اللَّهُ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ / ٢٧٧
مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ / ٢٣٢	كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفُ
من غرس اشجار التقى جنى ثمار	فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ / ١٩،
الهدى / ١٨١	٢٥٨
من غرس شجراً... لم يسبقه اليه احد /	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ / ١٠،
١٨١	١١١، ٥٥
ولا تقطعوا شجرة الآ ان تضطروا /	لَا تَشْبَعُوا فَيَطْفَأُ نُورَ الْمَعْرِفَةِ مِنْ
٢٥٥، ١٨١	قُلُوبِكُمْ / ٥٣